

بہ کلمتیں
نہی کر لے دوں درم
خود ہر کج گنجی آرد پدید
ز نام سازد آن گویا



فصلنامه فرهنگ، زبان و ادب فارسی
شماره ۷۸-۷۵، بهار- زمستان ۱۳۹۶ هـ ش

تهیه و انتشار نقد پارسی کوشی است
در جهت ارائه آرای استادان و
پژوهشگران هند و ایران و دیگر
پارسی‌زبانان در معرفی و نقد آثار
نگاشته شده به زبان فاخر فارسی از
گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان
و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان
این آثار، به‌ویژه در هند و انعکاس
آثار هنرمندان و شاعران معاصر
هندوستان و دیگر فارسی‌زبانان.

آراء و نظره‌های مندرج در مقاله‌ها ضرورتاً بیانگر رأی و نظر مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو نیست.
سردبیر در ویرایش مقالات آزاد است.
همه حقوق این فصلنامه محفوظ است و نقل و اقتباس مطالب آن با ذکر مأخذ آزاد است.

مرکز تحقیقات فارسی جمهوری اسلامی ایران
دهلی‌نو



فصلنامه فرهنگ، زبان و ادب فارسی
شماره ۷۸-۷۵، بهار- زمستان ۱۳۹۶ هـ ش
شاپا: ۰۹۶۹-۲۳۴۹

.....

صاحب امتیاز

مرکز تحقیقات فارسی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو
مدیر مسئول، سردبیر و ویراستار: احسان الله شکراللهی
مدیر اجرایی: دکتر علی رضا خان

مشاوران علمی

دکتر احمد تمیم داری، دکتر محمد کاظم کهدوی، دکتر عارف نوشاهی،
پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور آذرمیدخت صفوی،
پروفسور چندر شیکهر، پروفسور سید حسن عباس



خوشنویسی عنوان: احسان الله شکراللهی

طراحی جلد: عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: علی رضا خان

چاپ و صحافی: الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی: ۱۸، تیلک مارگ، دهلی نو ۱۱۰۰۰۱

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۴-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷۵۴۷

ichdelhi@gmail.com

www.newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب
به ترتیب الفبای عناوین

| | | |
|-----|--------------------------|---|
| ۸ | دکتر احسان‌الله شکراللهی | سخن آغازین |
| ۱۱ | دکتر باقر حسین شاه | آرای تذکره‌نویسان درباره شوکت بخارایی بررسی انتقادی سیمای پادشاه جهانگیر در کتاب «مجالس جهانگیری» |
| ۱۶ | شاهد عالم | تشبیهات و استعارات از حیث زیورات ادبی در شعر اقبال |
| ۳۷ | دکتر ثنا خان | چند نکته درباره کلیم کاشانی |
| ۴۴ | دکتر سید محمد یونس جعفری | خاموش کریری حیات و فکر و فن |
| ۶۰ | دکتر محمد الطاف بت | خدمات ادبی و اجتماعی بابا فریدالدین مسعود |
| ۷۸ | محمد افضل | گنج شکر دهلوی در شبه قاره هند خدمات سلسله چشتیه به زبان و ادب فارسی |
| ۹۹ | دکتر عتیق‌الرحمن | در شبه قاره هند خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی خاتم شعر فارسی |
| ۱۱۹ | دکتر محمد ارشد القادری | در هند |
| ۱۳۹ | دکتر محمد صادق حسین | سعدی بیهار، محمد علی حبیب نصر و غزلیات او |
| ۱۶۵ | محمد صادق خان | سهم عادل شاهیان در گسترش زبان و فرهنگ فارسی |

- ۱۸۳ سید حسن سردارد سیری در سبک شعر و نثر آندرام مخلص
- ۱۹۸ دکتر محمد عابد حسین عقل کلّی از دیدگاه مولانا
- ۲۱۰ دکتر محمد عابد حسین علاقه‌مندی مولانا ابوالکلام آزاد به زبان و ادبیات فارسی
- پروفسور سیده بلقیس فاطمه علم نجوم در عهد اکبر شاه و معرفی طلسمات
- ۲۱۷ حسینی
- ۲۲۹ دکتر زرینه خان فردوسی در نظر تذکره و تاریخ‌نویسان
- معرفی تاریخ بیجاپور یا بساتین السلاطین
- ۲۳۹ دکتر مصطفی اطهر میرزا ابراهیم زبیری
- ۲۴۶ معرفّی کتابی مهمّ از علی سردار جعفری به نام
- پروفسور علیم اشرف خان اقبال‌شناسی در زبان اردو
- ۲۶۳ دکتر محمد امین عامر معرفی کلیات فارسی شبلی نعمانی
- معرفّی یک نسخه خطّی مجموعه قصاید در کتابخانه
- ۲۷۱ پروفسور سیّد حسن عبّاس مرکزی دانشگاه هندویی بنارس
- ۲۸۱ مقایسه شرح حال نساء العارفات در نفحات الانس
- محمد ابراهیم وانی و سفینه الاولیاء
- ۲۹۰ دکتر عارف نوشاهی نسخه‌ها و چاپ اشعار محتشم کاشانی در شبه قاره
- نقش تاریخ‌نامه‌های فارسی هند در تجسم دستاوردهای
- ۳۰۲ پروفسور ضمیر غفّاراوا تاریخی «شاهراه ابریشم» در قرن پانزدهم
- نگاهی به زندگی‌نامه و سهم خدابخش خان در
- ۳۲۶ دکتر سید غلام نبی احمد گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند
- ۳۳۴ دکتر عمر کمال‌الدین کاکوروی نگاهی به احوال و آثار مولانا غیاث‌الدین عزت رامپوری
- نگاهی منتقدانه بر تذکره «حدیقه هندی» تألیف
- ۳۴۹ دکتر سیّد نقی عبّاس «کیفی» بهگوان داس هندی

کلیک شیرین کار

۳۵۷ زندگی نامه خودنوشت خوشنویس معاصر محمد احرار هندی

معرفی تازه‌های نشر

۳۶۷ تاریخ فیروز شاهی: ضیاءالدین برنی محمد صادق خان

بر بال‌های خیال

| | | |
|-----|--------------------------|--|
| ۳۷۰ | دکتر غلامعلی حداد عادل | زبان فرزangi |
| ۳۷۱ | قهار عاصی | جغرافیای معنوی ما |
| ۳۷۲ | نورالحق صبا | یادگار مادر |
| ۳۷۴ | قنبر علی تابش | در ستایش زبان شورانگیز پارسی |
| ۳۷۵ | نجیب بارور | در همبستگی فارسی زبانان جهان |
| ۳۷۶ | ناصر بادیکانی (ناصر) | با زبان پارسی |
| ۳۷۷ | احسان الله شکراللهی | آریائیان در هند و ایران |
| | پروفسور سیده بلقیس فاطمه | رایت سخن |
| ۳۷۸ | حسینی | |
| ۳۸۱ | دکتر عزیز مهدی | ای ایران |
| ۳۸۲ | مهدی باقرخان | مشق دل |
| ۳۸۳ | دکتر نقی عباس کیفی | تقدیم به حضرت ابوالمعانی |
| ۳۸۴ | حسن مهدی جعفری | چند رباعی |
| ۳۸۵ | دکتر احمد علی برقی اعظمی | ترجمه غزلی از امام خمینی ^(ره) |

سخن نخست

گر درین میخانه می‌خواهی شراب بی‌خمار نیست غیر از خون عاشق باده‌ی بی‌دردسر
 نیست ممکن تُرک من برفارسی دندان نهد گر ز «قند فارسی» سازم جهان را پرشکر
 صائب تبریزی

آری قند فارسی زمانی جهانی را پرشکر می‌کرد. ویژه در دیار همیشه بهار هندوستان سخن فارسی شراب بی‌خماری بود برای اهالی فضل و هنر، که دوستان هندو و مسلمان را در یک بوستان کنار هم می‌نشاند و از صورت زیبا و معنای فریبا سرمست‌شان می‌کرد. سخنوران و سخن‌سنجان فارسی‌دان در سایه‌ی حمایت حکومت‌های فرهنگ‌پروری چون قطب‌شاهیان، بهمنیان، عادل‌شاهیان و در نهایت گورکانیان طی چندصدسال در آفرینش ادبی و علمی و دینی گوی سبقت را از خاستگاه اصلی این زبان ربودند، که حجم منابع و متون تولید شده به زبان فارسی در شبه‌قاره در مقایسه با دیگر سرزمین‌های فارسی‌زبان، شاهد درستی این ادعا است.

زبان فارسی در هند همچنین مرکبی بود رهوار که دین مبین اسلام سوار بر آن از ایران تا فراخنای شرق دور روانه شد، و بی‌وقفه تا اقصای هند و چین را درنوردید، و به مدد نظام آموزشی علوم دینی، و مکتب‌های عرفان اسلامی رایج در این دیار جایگاه زبان فارسی به عنوان زبان دینی مسلمانان در مساجد و کلاس‌های درسی به قوت خود باقی ماند، تا آنجا که هنوز و همچنان زبان دینی مسلمانان در بسیاری از مناطق مشرق زمین، این گاهواره‌ی تمدن‌ها، فارسی است.

به علاوه در دوران آغاز صنعت چاپ در هند نخستین چاپ‌های بسیاری از متون فارسی در این سامان صورت‌گرفت، و فارسی این‌بار بر بال و پر نشر پروازی دوباره را

تجربه کرد، و اوچی باشکوه گرفت. اما گویا این سنت هستی است که هر اوچی را افولی در پی باشد.

زبان فارسی در هند رستمی بود که دیرزمانی بی شکست همه قلعه‌های فرهنگی را فتح کرد، تا آنگاه که دچار شغاد شد. اشغال‌گران انگلیسی. و راستی را که پس از ترک‌تازان اقتصادی و فرهنگی، استعمار پیر چنان زهرآبش را بر ریشه‌های نخل بارآور زبان فارسی ریخت که هنوز از پس ۱۶۱ سال هُرم سوزش آن را می‌توان حس کرد. اما با همه ناسازی روزگار، این نخل کهن سال هنوز در خطه عجایب آنقدر ریشه دارد که بتوان در سایه‌اش اندکی آرمید، و هنوز میوه‌اش آنقدر شیرین و دلچسب است که میهمانانی را از دور و نزدیک به سوی خود فراخواند، تا از طعم بی‌مثل و مانند میوه آن برخوردارند. به قول ملک الشعراء بهار:

قندیست پارسی که شکرپاسخان «هند» در پُرحلاوتی‌ش کنند اعتراف‌ها

فصل‌نامه قند فارسی طی دورانی نزدیک به سه دهه، سعی داشته است که در فضای فارسی‌دوستی اهالی شبه‌قاره، شیرازه اوراق پراکنده باشد، و بخشی از پژوهش‌های ادبی و زبانی و کتابشناختی در این حوزه فرهنگی را پوشش دهد، و کوشش کند که شعله این زبان آتشین را از پس خاکستر وقایع ایام دوباره فروزان سازد. دست همه تلاش‌گران پیشین این مجله را می‌بوسم؛ دست همه پژوهشگران و هنروران امروز این دیار را به گرمی می‌فشارم؛ و دست استمداد به سوی همه عزیزانی دراز می‌کنم که جایگاه زبان پارسی را در هر جای عالم بلند و بالنده و باشکوه می‌خواهد.

احسان‌الله شکراللهی

رییس مرکز تحقیقات زبان فارسی

دهلی نو

۱۳۹۷/۳/۱۸

آرای تذکره‌نویسان درباره شوکت بخارایی

♦ دکتر باقر حسین شاه

تذکره‌نویسانی که شوکت بخارایی را مورد توجه قرار داده‌اند، و شمه‌ای از زندگانی شوریده‌حال و رو به انزوای او را تحریر نموده‌اند، تعدادشان از پانزده شانزده نفر تجاوز نمی‌کند. ولی از آنچه که به مرحله ترقیم آورده شده به دست می‌آید که چه اوضاع و احوالی داشته، به چه جاهایی مسافرت نموده، با چه اشخاصی روبه‌رو گردیده، یا از آنها استفاده کرده، و چگونه زندگی نموده، دارای چه نوع افکار و نظریات علمی، دینی، فرهنگی و ثقافی ریشه‌دار و یا سطحی بوده است.

تلاش و پرداخت در ابعاد زندگی شوکت بخارایی فرصت طولانی و امکانات هنگفتی را می‌طلبد که فعلاً از عهده این مختصر خارج است، منتهی بر اساس «ما لایدرک کله لا یترک کله»، که ترجمه‌اش این شعر فارسی است:

آب دریا را گر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید^۱

آنچه از تذکره‌نویسانی همچون نصرآبادی و شیخ علی حزین وغیره به دست آمده، تا حدی عطش کسانی را که تشنه شناخت کامل آن شاعر وارسته و شوریده‌حال هستند را فرومی‌نشانند. مطابق همین مقوله رفتار نموده آنچه را که از بعضی از تذکره‌نویسان به ما رسیده اینجا می‌آوریم تا خوانندگان گرامی مقداری از آب دریا را بچشند.

در تذکره نصرآبادی، اثر محمدطاهر نصرآبادی، صفحه ۲۶۳ چنین می‌خوانیم: «شوکت بخارایی همان‌طور که از انتسابش پیداست جوانی از اهل بخارا بود. بخارا در

♦ دبیر، دبیرستان گورسائی سر مهندر، پونچه، جامو و کشمیر.
۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

آن زمان تحت قلمرو «روس» یا روسیه بود. وی در ۱۰۸۸ هجری به هرات روی آورده آنجا به خدمت صفی‌قلی خان حاکم هرات شرفیاب می‌گردد و مشمول الطاف و عنایات عالیه می‌گردد، طبعش خالی از لطف نبوده^۱ و سپس حدود ده بیت از اشعار او را که مبنی بر مضامین عشقیه و ترک تعلق به دنیا و دل‌دادگی اوست نقل می‌کند.

مؤلف ریاض‌العارفین می‌نویسد که ایشان از وارستگان زمان خود بوده و در بلاد ایران سیاحت نموده، در اصفهان با شیخ محمدعلی لاهیجی متخلص به حزین ملاقات می‌کند^۲. شیخ علی حزین در یک‌جمله مرتبه و مقام شوکت بخارایی را بیان می‌کند: «شوکت بخارایی خال رخسار دیار خویش و در زمره یاران سعادت‌کیش بود»^۳. بعد به حالات زندگی او می‌پردازد و در آخر اشعاری را از وی نقل می‌کند که مضامین آن تنوع و گوناگونی را در بر گرفته است.

در تذکره نتایج‌الافکار تألیف محمد قدرت‌الله گوپاموی نیز چنین می‌خوانیم: «محمداسحاق شوکت بخارایی نقاد بازار خوش‌گفتاری بود»^۴. به گفته وی، «او به محض این‌که در وادی شعور داخل می‌شود نقود نازک‌خیالی به بساط خوش‌مقالی عرضه می‌کند و به جواهر معانی آبدار عروس سخن را آرایش می‌بخشد، در نزاکت کلام و تلاش یکه‌تاز و یگانه و در فکر دقت‌پسند، و در فصاحت و بلاغت منتخب روزگار بود. در اوائل «نازک» تخلص می‌کرد، ولی در ادامه «شوکت» اختیار نمود»^۵. اشعار زیادی از ایشان در این تذکره به چشم می‌خورد که اکثر مشتمل بر مضامین برجسته همچون، شکوه از روزگار و حب دوست است.

«هدایت» در تذکره خود که به نام ریاض‌العارفین موسوم نموده، شوکت بخارایی را از وارستگان زمان خود قلمداد می‌کند، و قصه دیدار با حزین لاهیجی را هم نقل می‌نماید^۶.

۱. تذکره نصرآبادی، محمدطاهر نصرآبادی، ص ۲۶۳.
۲. ریاض‌العارفین، هدایت، رضا قلی خان، ص ۳۵۶.
۳. تذکره‌المعاصرین، حزین شیخ محمد علی، ص ۹۸۲.
۴. نتایج‌الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، ص ۳۸۶.
۵. همان، ص ۳۹۰.
۶. ریاض‌العارفین، هدایت، رضا قلی خان، ص ۳۵۶.

حسان‌الهند مولانا میر غلام‌علی آزاد بلگرامی در تذکره خود به نام *سرو آزاد* درباره محمداسحاق شوکت بخارایی می‌نویسد: «وی، معنی‌یاب، دقت‌آفرین و گلدسته‌بند خیالات رنگین است. از عنفوان شعور زلف سخن را شانه‌کشید و چهره عرایس معنی را غازه تازه مالید. در بخارا نشو و نما یافت و به نقادی نظر خداداد طلای جید در بازار نکته‌سنجی رایج ساخت. در این تذکره به حالات زندگی وی و شغلی که داشته و داستان کوچ او و حشر و نشر وی با والی خراسان، اشاره شده، و در آخر نمونه‌ای از اشعار وی که مبنی بر پند و نصایح، حب دوست و عشق معشوق است نقل شده است»^۱.

صاحب *تذکره الشعرا* هم سخنی مختصر از شوکت بخارایی را به میان آورده و بدون اظهار نظر درباره مقام شعری و علمی وی رد شده است.^۲

در *منتخب اللطایف* که تألیف رحم‌علی خان ایمان است چنین به چشم می‌خورد که: «محمداسحاق شوکت تخلص بخارایی، سخنور تازه‌خیال و استاد صاحب‌کمال است»^۳.

سید مصلح‌الدین مهدوی در *تذکره القبور* یا *دانشمندان* و *بزرگان اصفهان* می‌نویسد که شوکت بخارایی محمداسحاق، ادیب و شاعر بود، ایشان به قناعت‌پسندی وی اشاره می‌کند و می‌گوید که وی مدت سی و چهار سال به یک‌لباس قناعت کرده.^۴

در کتابی به نام *گزیده اشعار سبک هندی* که توسط علی‌رضا ذکاوتی قراقرلو، تألیف گردیده، می‌توان دید که شوکت بخارایی، محمداسحاق یا محمد بن اسحاق، از خاندان اشرافی تبار بود، بعد از آموختن مقدمات به شغل پدری که صرافی بود، خود را مشغول ساخت، و در همان زمان به شیوه صائب شعر می‌سرود. مصنف در ادامه می‌نویسد که شوکت از مایه‌های شاعری تخیل نیرومند و حساسیت را به حد کمال داشت. قدرت تصور و تصویرگری وی نیز قابل ملاحظه است. بعد به تنقید وی می‌پردازد و می‌گوید که شوکت به سبب واقع‌شدن در زمان انحطاط سبک مشهور به هندی و دورماندن از واقع، گرفتار اغراق در توهّمات و افراط در صنایع معنوی

۱. سرو آزاد، میر غلام‌علی آزاد بلگرامی ص ۱۲۰.

۲. تذکره الشعرا، محمد عبدالغنی خان، ص ۱۵۹.

۳. منتخب اللطایف، رحم‌علی خان ایمان، ص ۲۴۰.

۴. تذکره القبور، سید مصلح‌الدین مهدوی، ص ۳۷۳.

گردیده، و می‌توان گفت که در حد استعدادش کار نکرده است. معاصران وی گاه بر او طنز می‌کردند و از یکی از مصرعه‌های او کاریکاتور ساخته بودند: «هما عینک گذارد تا ببیند استخانم را»^۱. در ادامه دست از تنقید کشیده و به تمجید روی آورده می‌گوید که در آثار شوکت ابیاتی از نمط عالی و در اوج ظرافت مینیاتوری با محتوای عرفانی و انسانی ارزشمند نیز وجود دارد. ولی اشعارش به خاطر دیرپاب بودن معانی دیوانش را مهجور کرده، و از ارتباط با زندگی برخوردار نیست.

یکی دیگر از تذکره‌نگاران، علی‌قلی خان واله داغستانی در *ریاض‌الشعراء*، ابتدا به سوانح زندگی شوکت بخارایی می‌پردازد و در آخر می‌نویسد: «دیوانش متداول است. در روش خود بی‌نظیر و در طرز خود بی‌بدیل است. نزاکت افکارش به حدی رسیده که بعضی از آنها در هیچ اعتدال نمانده است»^۲.

شیخ احمدعلی سندیلوی هم وی را به نازک‌خیالی و معنی‌بند یاد می‌کند و می‌گوید که «در غزل طرز خاص دارد و در روش خود بی‌نظیر است، سخنش در سخنوران قدر و قیمتی دارد»^۳.

سید غلام‌علی آزاد بلگرامی هم در آرای فوق هم‌خیال شیخ احمدعلی سندیلوی است با تفاوت اندک.

در آخر تذکره میر عظمت‌الله بی‌خبر بلگرامی را ورق می‌زنیم و می‌بینیم که ایشان، شوکت بخارایی را در بستن معانی و مضامین مردی تلاش‌گر می‌داند و می‌گوید که تاکنون چنین شاعر پرقوتی در آن ولایت به دنیا نیامده است^۴.

خلاصه این که کلیه تذکره‌نگارانی که به تذکر هنرمندی و حدت فکر شوکت بخارایی پرداخته‌اند، و وی را شاعر پرقوت، سخنور بی‌نظیر و در طرز خود بی‌بدیل، مرد قناعت‌پیشه و دور از زرق و برق دنیا، خوددار، دوست‌داشتنی، از دقیقه‌یابان معنی‌رس و نازک‌خیالان گرم‌نفس، از خاندانی اشرافی‌تبار، دارای تخیل نیرومند و

۱. گزیده اشعار سبک هندی، علی‌رضا ذکاوتی فراگزلو، صفحه ۲۸۸

۲. ریاض‌الشعراء، علی‌قلی خان واله داغستانی، ص ۲۱۳.

۳. مخزن‌الغرائب، سندیلوی، شیخ احمد علی، ص ۲۱۸.

۴. سفنه بی‌خبر، میر عظمت‌الله بی‌خبر بلگرامی، صفحه ۱۶۲

حساسیت در حد کمال، صاحب قدرت تصور و تصویرگری، شاعر، ادیب سخنور تازه‌خیال و استاد صاحب‌کمال، معنی‌یاب، دقت‌آفرین، از وارستگان زمان خود، نقاد بازار خوش‌گفتاری، خال رخسار دیار خویش، و در زمره یاران سعادت‌کیش قلمداد نموده به تمجید و تکریم وی پرداخته‌اند.

تنها علی‌رضا ذکاوتی است که به خاطر دیرپاب‌بودن معانی اشعار وی دیوان او را مهجور می‌داند، و پیداست که رأی یک‌نفر در مقابل این‌همه تذکره‌نگاران صاحب‌نام چقدر می‌تواند از ارزش برخوردار باشد. قضاوت بر عهده خوانندگان گرامی است، اما به نظر بنده در یک جمله، اگر اوضاع و احوال زمانه او را یاری می‌کرد بیش از آن مقدار که ظاهر شده بر منصفه شعر و شاعری با کمالات فنی بیشتر و بالاتر متجلی می‌شد.

منابع

۱. تذکره نصرآبادی، میرزا محمدطاهر نصرآبادی، چاپخانه ارمغان، تهران، ایران، ۱۳۴۸ش.
۲. تذکره الشعراء، غنی، محمد عبدالغنی خان، دانشگاه دهلی، هند.
۳. تذکره القبور، مهدوی، سید مصلح‌الدین، چاپخانه ارمغان، تهران، ایران، ۱۳۱۷ش.
۴. تذکره المعاصرین، حزین، شیخ محمدعلی، نول‌کشور، لکهنو، ۱۸۹۳م.
۵. ریاض الشعراء، علی‌قلی خان واله داغستانی، کتابخانه رضا رامپور، هند، ۲۰۰۱م.
۶. ریاض العارفین، هدایت، رضا قلی خان، چاپخانه زهره، ایران، ۱۳۴۴ش.
۷. سفینه بی‌خبر، میر عظمت‌الله بی‌خبر بلگرامی، نسخه خطی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه علیگره، علیگره.
۸. گزیده اشعار سبک هندی، علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۷۲ش.
۹. مآثرالکرام موسوم به سروآزاد، آزاد بلگرامی، میر غلام‌علی، کتابخانه آصفیه، حیدرآباد، دکن، ۱۹۱۳م.
۱۰. مخزن‌الغرائب، سندیلوی، شیخ احمد علی، ذخیره حبیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه علیگره، علیگره.
۱۱. منتخب اللطایف، ایمان، رحم‌علی خان، چاپ تابان، تهران، ۱۳۴۹ش.
۱۲. نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ش.

بررسی انتقادی سیمای پادشاه جهانگیر در کتاب «مجالس جهانگیری»

♦ شاهد عالم

چکیده

کتاب «مجالس جهانگیری» یکی از منابع تازه‌یافته در باب تاریخ دوران پادشاه جهانگیر است. مؤلف این اثر مولانا عبدالستار لاهوری است که در حلقه مقربان جهانگیر قراردادش و در این کتاب گزارشات محافل شبانه جهانگیر را ضبط و ثبت کرده است. رویداد محافل و مجالس شبانه جهانگیر که در این کتاب گردآوری شده است در واقع بر سال ۱۶۰۸ تا ۱۶۱۱ م. محیط است. این کتاب بر اساس نسخه‌ای منحصر به فرد به تصحیح دکتر معین نظامی و دکتر عارف نوشاهی در سال ۲۰۰۵ م. از سوی انتشارات میراث مکتوب به چاپ رسیده است. در ردیف آثاری که شامل وقایع دوران جهانگیر است؛ این اثر کاملاً منفرد است، زیرا مؤلف آن فقط به گردآوری گزارشات محافل شبانه جهانگیر متمرکز بوده، و به این علت که نوشته‌های خود را از نظر جهانگیر می‌گذارند اهمیت کتاب دوچندان می‌شود. در این مقاله ابعاد گوناگون شخصیت جهانگیر از روی گزارشات «مجالس جهانگیری» مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: جهانگیر، عبدالستار لاهوری، تاریخ، مجالس جهانگیری، ملفوظات.

مقدمه

مجالس جهانگیری، تألیف عبدالستار بن قاسم لاهوری، مجموعه گزارشات سه‌ساله مجالس شبانه جهانگیر از ۲۴ رجب سال ۱۰۱۷هـ تا ۱۹ رمضان سال ۱۰۲۰هـ است. عبدالستار لاهوری این مهم‌ترین اثر خود را به خواهش و راهنمایی جهانگیر و به تقلید از «فوایدالغواد»، یا همان ملفوظات جهانگیر نگاشته بود. این کتاب بدون خاتمه، مشتمل بر گزارش‌های ۱۲۲ مجلس شبانه در دربار جهانگیر است. به همین سبب در اینجا سؤالی پیدا می‌شود که آیا این کتاب به همین تعداد بوده و یا نسخه‌ای که ما در نظر داشتیم این‌چنین است. در این کتاب مجالس جهانگیری اطلاعات مهمی درباره ابعاد مختلف شخصیت جهانگیر از جمله دانشمندی و آگاهی، و رغبت‌هایی مانند شاعری، مطالعه کتب و شکار بیان شده است، که پیش از این در هیچ‌یک از کتب دوران جهانگیر ذکر نشده است. در این کتاب، همچنین مهم‌ترین اطلاعات درباره ذوق شاعری و اشعار جهانگیر و سخاوت‌مندی و سرپرستی وی نسبت به شعرا و ادبا و علما و هنرمندان دربارش دیده می‌شود. علاوه بر آن آگاهی جهانگیر درباره جانوران و فرهنگ و فنون شاعری و اصطلاحات ادبی و افیون و تاریخ و دیگر چیزها ذکر شده است.

مؤلف این اثر مولانا عبدالستار بن قاسم لاهوری یکی از توانا‌ترین مترجمان، منشیان، مذهب‌شناسان و تاریخ‌نویسان دربار پادشاه اکبر و جهانگیر بوده است. وی در ابتدا در دربار پادشاه اکبر به عنوان دبیر و مترجم اشتغال داشت. پس از درگذشت پادشاه اکبر به سلک ملازمت‌جانشین وی جهانگیرشاه درآمد و نزد او از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار شد و در زمره مقربان جهانگیر به شمار می‌رفت. غیر از آنچه گفته شد اطلاع بیشتر و دقیق‌تری درباره عبدالستار در دست نیست.

در این مقاله شخصیت و رغبت‌های جهانگیر از روی کتاب «مجالس جهانگیری»

مورد بررسی قرار گرفته است.

جهانگیر از حیث حامیان هنر و ادبیات

جهانگیر مانند پدرش اکبرشاه بزرگ‌ترین طرفدار علم و فرهنگ و فنون و زبان و ادبیات فارسی است. دربار وی مملو از معروف‌ترین شعرا، ادبا، علما، فضلا، درویشان،

خطاطان، نقاشان و هنرمندان دنیا بود. او در تشویق و قدردانی آنان سعی فراوان می‌کرد، تا آنجا که حتی وی به خواهش‌ها و پسند و ناپسند آنها توجه داشت. وی در روز نوروز، به درباریان خود جهت سرفرازی منصب و عهده‌عالی و خطاب و لقب و صله می‌داد.^۱ از این جهت با شنیدن سخاوت‌مندی و قدردانی و تشویق جهانگیر گروهی از علما و شعرای آن زمان از جاهای مختلف دنیا به دربار وی می‌آمدند و در فنون‌شان طبع‌آزمایی می‌کردند و از سخاوت‌مندی جهانگیر سرفراز می‌گشتند، به میزانی که در تاریخ هند هیچ‌گاه شبیه آن دیده نشد. احمد گلچین معانی در معروف‌ترین کتابش «کاروان هند» تعداد ۱۷۳ شاعر، که در زمان جهانگیر از ایران به هند آمده بودند، را نام برده است. ملا عبدالباقی نهاوندی، درباره‌ی نقش هند در گسترش و توسعه‌ی زبان و ادبیات فارسی و ویژگی آن بخصوص در زمان اکبر و جهانگیر چنین ابراز داشته است:

«ایران مکتب‌خانه هندوستان، در آنجا کسب کمال می‌کنند تا در هند بکار بروند»^۲.

در جای دیگر محمد قلی سلیم تهرانی می‌نویسد:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد^۳

دربار جهانگیر پر از معروف‌ترین علما، ادبا، شعرا، خطاطان، نقاشان و هنرمندان دنیا بود که بیشتر آنان ایرانی بودند و آنها در مقام‌های عالی دربار و کارهای اداری سلطنت جهانگیر مأمور بودند. تعدادی از معروف‌ترین علما و شعرا و ادبای دربار جهانگیر عبارتند از طالب آملی، ملک‌الشعرای دربار جهانگیر، اعتمادالدوله پدر نورجهان، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، حیاتی گیلانی، مولانا شکیبی اصفهانی، آصف‌خان قزوینی، تقیای شوشتری، قاضی نورالله شوشتری، رکنای کاشی، معتمدخان، مهابت‌خان، شکرالله شیرازی، محمدقاسم خان، قاسم گیلانی، ملا لطفی تبریزی، خاکی شیرازی، میرزا غازی‌بیگ ترخان، میرزا عبدالرحیم خان خانان، میرملکی قزوینی، میرصابر، میرسنجر، قاسم گیلانی، فغفور لاهیجی، شکرالله شیرازی، میرعلی الکاتب و غیره.

۱. مجالس جهانگیری، ص ۱۲۹.

۲. مآثررحیمی، عبدالباقی نهاوندی، جلد ۳، ص ۴۶؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، توفیق سبحانی، ص ۳۰۸.

۳. نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، توفیق سبحانی، ص ۳۰۸.

ابعاد گوناگون سخاوت‌مندی و سرپرستی و قدردانی جهانگیر نسبت به اهل فضل در کتاب «مجالس جهانگیری» دیده می‌شود. مواری از آن چنین است:

روزی تقیای شوشتری، قصیده‌ای در مدح جهانگیر در مجلس شبانه جهانگیر خواند و جهانگیر این قصیده را خوب پسندید و آفرین و تحسین کرد و بر صله آن پانصد روپیه به وی انعام داد، که بیتی از آن قصیده این است^۱:

کسی روز جُودِ تو خالی نماند مگر بعدِ نوشیدنِ باده ساغر

یکبار در مجلس شبانه جهانگیر، نظیری نیشاپوری، در زمین قصیده انوری، قصیده‌ای طویل شامل صدوچهل بیت، در مدح پادشاه جهانگیر سروده بود. جهانگیر همه ابیات آن قصیده نظیری را با توجه شنید زیرا او نمی‌خواست در مجالس عالی دل وی شکسته شود و هزار روپیه نقد و اسب و خلعت مرحمت به نظیری عنایت فرمود^۲. مطلع آن قصیده این است:

ترتیب کهن تازه شد آیین جهان را نو داد نسق شاه‌جهانگیر جهان را

پادشاه جهانگیر در مجلس شبانه به انوپ رای به مطابق خواهش او، شمشیر خاصه مرصع عنایت فرمود و به وی خطاب «انی واو سنگه دنی» ارزانی نمود. جهانگیر با وی (انوپ رای) مانند برادران خود رفتار می‌کرد و او را خیلی دوست می‌داشت. زیرا که انوپ رای جان خود را فدای جهانگیر کرده بود^۳.

در مجلس جهانگیر، تصاویری از مرقع گرامی به خدمت جهانگیر درآمد که پیش از آن نزاکت خط و تصاویر و کارهای نادره آن کتاب دیده نمی‌شد. جهانگیر تصاویر را پسندید و تحسین گفت و بر صله مزدوری هر تصویر موضع آن کتاب، هزار روپیه انعام داد^۴. مولانا حیاتی در مجلس شبانه جهانگیر، قصیده‌ای در مدح و سپاس و ستایش همت بلند جهانگیر سرود. پادشاه جهانگیر قصیده وی را خوب پسندید و تحسین کرد و بر صله آن در برابر وزن او دویست تومان عراقی و هفده چند و بیست‌ویک من تبریز

۱. مجالس جهانگیری، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۱۵۳ تا ۱۵۴.

۳. همان، ص ۱۷۴ تا ۱۷۵.

۴. همان، ص ۵۳.

نقره خالص را به مولانا حیاتی انعام بخشید. چند بیت آن قصیده این است:^۱
 خوشا وقتا و فرخ روزگار را زها فصلا و خرم نو بها را
 جهان را با سروکارش سروکار جهان گیر و جهان بخش و جهاندار
 فروغ اختر صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی

نظیری نیشاپوری غزلی در جواب نامه شاه عباس صفوی سرود. جهانگیر غزل وی را پسندید و آفرین‌ها گفت و بر صله آن غزل باغ «شاه باری»، مشهورترین و بزرگ‌ترین باغات احمدآباد و یک فیل را به او بخشید. مطلع و مقطع آن غزل ازین قرار است:^۲

جمال ساقی ما در خیال لاله گذشت که لاله را می لعل از سر پیاله گذشت

ز سلسیل گذشتن توان ولی توان به دور شاه جهانگیر از پیاله گذشت

روزی در مجلس شبانه جهانگیر تعداد کثیری از شاعران حاضر بودند و در آن مجلس پادشاه جهانگیر انعام و خطاب می‌بخشید. در آن روز به ملا نظیری نیشاپوری، دیگر مشهورترین باغات احمدآباد «رستم باری» را عنایت فرمود.^۳

ابوالقاسم نام امیری بود از امراء تته در دربار جهانگیرشاه که در مجلس شبانه، غزلی و قطعه‌ای را در خدمت جهانگیر خواند. جهانگیر قطعه و غزل وی را پسندید و تحسین‌ها گفت. سپس جهانگیر به وی پنج‌هزار روپیه عنایت فرمود و به نورالدین قلی، داروغه سلطنت جهانگیر حکم داد که برای آسایش این مرد، منزل آراسته و خوب بدهد.^۴

جهانگیر از حیث شاعر زبان فارسی

پادشاه جهانگیر علاوه بر زبان و ادبیات فارسی، شاعر هم بود. وی از زمان کودکی در سایه عاطفت معروف‌ترین شعرا و ادبای آن‌زمان مانند فیضی فیاضی ملک‌الشعرا دربار اکبرشاه، عرفی شیرازی، عبدالرحیم خان‌خانان و غیره بزرگ شد و از آن‌ها اصول و فنون و اصطلاحات ادبی و شاعری را فراگرفت. وی به اشعار استادان فارسی و شعرای

۱. مجالس جهانگیری، ص ۱۰۸ تا ۱۰۹

۲. همان، ص ۲۲۳ تا ۲۲۴.

۳. همان، ص ۲۱۹.

۴. همان، ص ۲۶۷ تا ۲۶۸.

معاصر توجه داشت و همیشه در مجالس دربارش می خواند و نیز به تقلید و وزن اشعار آنها طبع آزمایی می کرد. وی غزل و رباعی را خوب می پسندید و در این صنف شعر ابیات ساده بسیاری سروده است.^۱ اشعار جهانگیر که در کتاب مجالس جهانگیری نقل شده و در هیچ کتابی دیده نمی شود به این شرح است:

نباشی ز خندیدن شه دلیر نه خنده است دندان نمودن ز شیر^۲

*

جهان در خور سیر درویش نیست که جولانگه یک نظر بیش نیست^۳

*

خاک به اقبال تو زر می شود زهر به یاد تو شکر می شود^۴

*

از من متاب رخ که نیم بی تو یک زمان یک دل شکستن تو به صد خون برابر است^۵

*

اسرار عشق توست که می گوید این نفیر ورنه ز چوب خشک مرا این گمان نبود^۶

*

خواجه بایستی تا مدح خود از من شنود نه که من مرثیه اش گویم و دشمن شنود^۷

*

ای خوشا وقت جوانی و خوش ایامی چند ساکن گل کنه بودیم به بدنامی چند^۸

*

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۶۹.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۴۱.

۴. همان، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۲۴۹.

۶. همان، ص ۲۶۱.

۷. همان، ص ۲۶۹.

۸. همان، ص ۱۲۸.

نشود کار عالمی به نظام گر نه پای تو در میان باشد^۱

*

چشم من است آن که گفت خانه به مردم نکوست^۲

*

در بخارا هر کجا کُور است و لنگ لنگ از آب است و کُور از جنگ سنگ^۳

*

تا شب و روز است، شیش روز باد گوهر شادیش شب افروز باد^۴

*

بنشینم و دل نهم به دوری در جان زخم آتش صبوری^۵

*

اگر بر سبزه خاکم نهی پای بسان سبزه تر خیزم از جای^۶

ذوق شاعری جهانگیرشاه

جهانگیر شاه از زمان کودکی در شعر و شاعری ذوق داشت و در مجالس ادبی و مشاعره‌ها که در دربار پدرش اکبرشاه برپا شده بودند، شرکت می‌نمود. در دربار وی هر روز و شب مجلس ادبی و مشاعره برپا می‌شده که در آن معروف‌ترین ادبا و شعرای آن زمان مانند: دیانت‌خان، طالب اصفهانی، نظیری نیشاپوری، مولانا شکیبی اصفهانی، شکرالله شیرازی، اعتمادالدوله، مهابت‌خان و غیره حضور می‌داشتند و شعر می‌سرودند و بر اشعار یکدیگر تضمین می‌کردند، و انعامات و صلّه‌های فراوان می‌یافتند. نیز جهانگیر خود در آن مجالس طبع‌آزمایی می‌کرد.

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. همان، ص ۴۵.

۵. همان، ص ۵۰.

۶. همان، ص ۲۲۵.

وی در شاعری، رباعی و غزل را خیلی می‌پسندید و بهترین شعر می‌دانست^۱ و قصیده و مرثیه و هجوگویی را دوست نمی‌داشت^۲. در کتاب «مجالس جهانگیری» پسند و ناپسند جهانگیر دربارهٔ اصناف شعری به اختصار بیان شده است. به همین سبب ذوق و پسند جهانگیر، شعرا و ادبای دربار جهانگیر در غزل و رباعی بسیاری طبع‌آزمایی می‌کردند و در عهد جهانگیر غزل و رباعی بسیار پیشرفت کرد. وی ادبا و شعرای دربارش را به مرتبه و عهدهٔ عالی سرفراز کرده بود و همیشه می‌خواست که دربار وی پر از ادبا و شعرا شود که نظیر آن در کتاب «مجالس جهانگیری» یافته می‌شود.

وی در شاعری سعدی شیرازی، خواجه حافظ شیرازی و امیرخسرو دهلوی را شاعران بزرگ می‌دانست. عقیده و نظریه وی دربارهٔ شاعری آنها را در مجالس جهانگیری می‌توان دید. در آن مجالس مرتبه و معنی اشعار فارسی را از شعرا و ادبای دربارش می‌پرسید و حکم می‌داد که آن را تکرار بکنند و در وزن و زمینهٔ آن اشعار طبع‌آزمایی بکنند، و دیگر اشعار شعرای فارسی که در زمینه و تقلید آن اشعار، سروده شده‌اند، را بخوانند. آنها حکم پادشاه جهانگیر را به پای تکمیل می‌رساندند و صله‌ها می‌یافتند.

یکبار جهانگیرشاه در مجلس شبانهٔ دربار خود، بیتی از قطعهٔ شیخ سعدی را خواند و از عبدالستار لاهوری، یکی از مقربان جهانگیر پرسید که این شعر از کیست؟ که آن بیت در زیر نقل شده است:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی^۳

بعد از آن وی خود، آن قطعهٔ سعدی را تمام خواند.

روزی، مولانا شکیبی چند شعر خویش را در خدمت جهانگیر خواند و بعد از آن جهانگیر به طالب اصفهانی حکم داد که آن رباعی که با «مهر دو برادرم» آغاز می‌شود، را بخواند. طالب آن رباعی را برای جهانگیر خواند، که این است:

مهر دو برادرم که دمساز آمد آن شد به سفر و این ز سفر باز آمد

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۶۹

۲. همان، ص ۱۹۹ تا ۱۹۸ و ص ۲۶۹

۳. همان، ص ۲۳.

او رفت و به دنباله او عمر برفت و این آمد و عمر رفته‌ام باز آمد^۱
 روزی پادشاه جهانگیر در دربارش با شعرا و ادبا به تماشای شکاران نشسته بود و
 در آن مجلس شعرا و ادبا برای جهانگیر شعر می‌گفتند. در میان مجلس جهانگیر خود،
 این بیت از عبدی را خواند:

شب با مه دلربا نشستیم تا ماه نشست ما نشستیم^۲

روزی در مجلس شبانه، قوالی برپا شد و در آن قوالیان چوکی در میان نغمه‌سرایی
 این بیت را خواندند:

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هرچمنی گفت و گوی او دارد

بعد از شنیدن این بیت دل جهانگیر رقت پیدا کرد و وی به درباریان خویش حکم
 داد که آن غزل مولانا جامی را بخوانند که با این بیت غزل آغاز می‌شود:

یا من بدا جمالک فی کل ما بدا بادا هزار جان مقدس تو را فدا^۳

پادشاه جهانگیر شعر حافظ شیرازی را مورد توجه داشت و هرجایی که غنیمت
 می‌دید، شعر وی را می‌خواند. روزی در مجلس شبانه جهانگیر بر مرگ اسماعیل قراول
 افسوس خورده و شعر خواجه حافظ را خواند که در زیر است:

بنشین بر لب جوی و گذر آب ببین کاین اشارت به جهان گذران ما را بس^۴

پادشاه جهانگیر در مجلس شبانه ادبی، شعر حافظ شیرازی از معروف‌ترین
 غزل‌سرایان فارسی را خواند که آن بیت از این قرار است:

دلا! معاش چنان کن که گر بلرزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نگهدارد^۵

جهانگیر اشعار استادان را بر در و دیوار و کاخ‌های سلطنتی و دیگر عمارت‌ها نقش
 کرده بود. علاوه بر آن در سکه‌های جهانگیر ابیات فارسی هم کنده شده بود که از
 بزرگ‌ترین دلایل ذوق شاعری جهانگیر به حساب می‌آید. بر روی معروف‌ترین

۱. مجالس جهانگیری، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۷۹.

۴. همان، ص ۲۴۴.

۵. همان، ص ۵۶.

سکه‌های جهانگیر ابیات فارسی مختلف نقش شده بودند. به عنوان مثال: نور جهانی، نورانی، رواجی، جهانگیری، سلطانی، روانی، روان، رایج و غیره. به علاوه چندی از ابیات فارسی نیز بر سکه‌های جهانگیر نقش شده‌اند که در زیر به چند نمونه اشاره شده است.^۱

رُوی زر را ساخت نورانی به رنگِ مهر و ماه شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

*

سکه زد در شهر اگره خسرو گیتی پناه شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

*

زد به اگره سکه شاهی به زر در مهر ماه شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

*

در مه آبان به اگره سکه زد ظلّ اله شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

*

به اگره سکه زد در ماهِ آذر شاه بحر و بر شهنشاہ زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر

*

به اگره سکه زر بر فروخت در دی ماه ز نور نام جهانگیر شاه اکبر شاه

*

در مه بهمن به اگره سکه زد ظلّ اله شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

*

در اسفندار مز این سکه را در اگره زد بر زر پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن شاه اکبر

*

به فروردین زر اگره فروزان گشت چون اختر ز نور سکه شاه جهانگیر ابن شاه اکبر

*

به اگره در مه اردیبهشت این سکه زد بر زر شهنشاہ زمان (شاه) جهانگیر ابن شاه اکبر

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۱۲.

جهانگیر از حیث نقادی و آگاهی بر اصطلاحات ادبی و شعری

پادشاه جهانگیر علاوه بر طرفداری از علم و ادب، و شاعر و شکارچی بودن، نقاد زبان و ادب فارسی و شاعر و سخن‌شناس نیز بود. وی از معانی و بیان و فنون و اصول شاعری و اصطلاحات ادبی خوب آگاه بود، و این اصول و فنون شعری و دستور زبان و ادبیات فارسی را از معروف‌ترین شعرا و ادبای زمان خود مانند عبدالرحیم خان خانان، صدرجهان، میرکلان هروی، فیضی، فیاضی و غیره یادگرفته بود و بر آن مهارت کامل حاصل کرده بود. او اغلب بر نمونه‌های شعری استادان فارسی و شعرای دربارش تقدمی کرد و اشعار آنها را اصلاح می‌کرد. نمونه این‌گونه مباحثه‌های جهانگیر را در کتاب «مجالس جهانگیری» می‌توان دید که در زیر نقل می‌شود:

روزی مولانا تقیای شوشتری در مجلس شبانه دربار جهانگیر بیتی از شیخ رجب، معروف‌ترین درویش شیراز را خواند:

بر سر تربت من چتر سیاهی بزیند تا بدانند همه خلق که تن کشته اوست

بعد از شنیدن این بیت پادشاه جهانگیر نظریه خود را اظهار نمود و اصلاح هم کرده، گفت:

«اگر این از غزل نباشد، به جای (اوست) لفظ (کیست) خواندن فصیح‌تر است»^۱.

روزی، به حکم پادشاه جهانگیر در مجلس دیوان عام و خاص، رباعی ملاشکیبی اصفهانی را برای کندن و نقش کردن بر خنجر خاصه را خوانده بود که بیتی از آن رباعی این است:

سوزنده کناره‌ای که کوهش گاه است از شاه جهانگیر بن اکبرشاه است

جهانگیر گفت خنجر را به گاه چه نسبت؟ و در مصرع دوم اصلاح داد و گفت که در مصرع دوم این بیت لفظ «این» بجای «بن» بنویس^۲.

روزی ملانظیری نیشاپوری در جواب شعر شاه‌عباس صفوی که وی برای جهانگیرشاه فرستاده بود، دو غزل خویش را خواند. جهانگیر غزل وی را خوب

۱. مجالس جهانگیری، ص ۷.

۲. همان، ص ۶۰.

پسندیده و تحسین کرد و بعداً نقد کرده گفت:

در بیت دوم که آن بالا مذکور شده است، لفظ «عشق» از کمالات سلطنت بسیار دور است و پادشاهی به پادشاهی نمی‌نویسد، عاشقی و معشوقی نیست^۱.

دو بیت از غزل نظیری این است:

تا به کی فکر توان کرد و سخن تازه نوشت قصه شوق حدیثی است که پایانش نیست
دولت عشق ندارد خطر از عین کمال کاین سعادت به کمالی است که پایانش نیست

شبی در مجلس دربار جهانگیر، خان اعظم بیت ترکی، از معروف‌ترین میرزایان چغتای را خواند که مضمونش «چشمت چه بلا سیاه شده برای جان من» بود. بعد از شنیدن بیت وی، جهانگیر خان اعظم را از اصطلاحات ادبی و شعری آگاه کرده گفت که «چشم به خون من سرخ شده» می‌گویند نه که سیاه شده - و خان اعظم به جهانگیر گفت که پادشاه سلامت! بعضی مردم در روزمره‌ی زندگی محاوره‌ای «خون من سیاهی مکن» هم استعمال می‌کنند. جهانگیر بر گفته‌های خان اعظم باز گفت که «چشم سیاهی مکن» می‌گفته باشند ولی «چشمت به خون من سیاه» نمی‌گویند^۲.

ذوق علمی جهانگیرشاه

پادشاه جهانگیر از زمان کودکی ذوق علمی داشت و کتاب‌دوست بود و مدارس و کتابخانه‌های زیادی ساخت که در ترویج و گسترش علوم و فنون سهم مهمی را ایفا نموده‌اند. وی هرکجا می‌رفت کتابخانه خود را به همراه خویش می‌برد. او که در اوایل کودکی برای تحصیلات به مکتب رفت، از معروف‌ترین دبیران و دانشمندان زمان خویش زبان ادبیات فارسی و دیگر علوم و فنون مانند هیئت، علم طبیعیات، علم الحیات، علم التواریخ، علم الحساب و غیره را فراگرفت و خیلی زود در آن مهارت حاصل کرد. هرروز و شب در دربارش، مجلس مباحثه تاریخی، ادبی، دینی، اجتماعی و فرهنگی برپا می‌شد که در آن معروف‌ترین علما و ادبا و شعرا و کشیشان فرنگیان و

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۰۵

۲. همان، ص ۶۸ تا ۶۹.

غیره حضور می‌داشتند. در مجالس جهانگیر در مورد مسایل دینی و ادبی و فرهنگی بحث می‌کردند و گاهی آنان عقیده و نظریه خودشان را بیان می‌کردند و گمان و شبهات یکدیگر را دور می‌رساندند. جهانگیر خود در آن مباحثه‌ها شرکت می‌نمود و سوال‌ها می‌کرد و گاه‌گاهی نظریه و اطلاعاتی را نیز بیان می‌کرد.

در مجلس شبانه جهانگیر کتب‌خوانی معمول بود.^۱ شعرا و ادبای دربارش به حکم جهانگیر، کتب تاریخی و دینی و ادبی را می‌خواندند. وی به دانستن دین اسلام و هندوان و مسیحیت علاقه داشت و به حکم وی علما و ادبای دربارش کتاب‌های دین مسیحی و هندوان و اسلام و دیگر کتاب‌های فرنگی را به فارسی نقل می‌کردند و آن را در مجالس جهانگیر می‌خواندند. مانند قرآن، جاویدان‌خرد، یوسف یهود معروف به صحف ابراهیم، انجیل، مه‌بهارت، راماین.

پادشاه جهانگیر به دانستن و شنیدن وقایع تاریخی علاقه زیادی داشت.^۲ حتی وی خود در زمینه تاریخ آگاهی خوبی داشت. اکثر در مجلس وی معروف‌ترین کتاب‌های تاریخی مانند تاریخ بیهقی، شاهنامه، تاریخ فیروزشاهی و دیگر کتاب‌ها را می‌خواندند و اهمیت آن را نیز بیان می‌کردند. وی همیشه می‌خواست که تاریخ‌های پادشاهان هند و دنیا را بنویسد و دیگر معروف‌ترین کتاب‌های تاریخی را تصحیح کند. علما و ادبای دربار جهانگیر به دستور وی چندین کتاب تاریخی را تألیف کرده‌اند:

۱. احسن‌التواریخ از خاکی شیرازی؛ ۲. بهارستان غایبی از علاءالدین غایبی اصفهانی؛ ۳. تاریخ طاهری از طاهر محمدخان تقوی؛ ۴. زبده‌التواریخ از تهورخان؛ ۵. واقعات کشمیری از حیدر ملک؛ ۶. تاریخ خان‌جهانی از نعمت‌الله هروی؛ ۷. مآثر جهانگیری از خواجه کامگار حسین؛ ۸. تاریخ داودی از عبدالله و غیره.

ارادت جهانگیر به مشایخ

پادشاه جهانگیر مانند پدرش اکبر، به مشایخ و درویشان ارادت کامل داشت. وی

۱. مقدمه مجالس جهانگیری، ص: هفتاد و چهار.

۲. مجلس سی و شش، و مجلس هفتاد و یک، مجالس جهانگیری.

به خواجه معین‌الدین سجزی، بنیانگذار سلسلهٔ چشتیه در هند، ارادت خاصی داشت. زیرا پدرش اکبر به خواجه معین‌الدین چشتی^۱ برای تولد جهانگیر التماس دعا کرده بود.^۱ وی اکثر در مجالس شبانهٔ خود، حکایت و اقوال و مرتبهٔ خواجه را بیان می‌کرد و برای ترویج روح پاک خواجه معین‌الدین چشتی^۲ طعامی پخته شد و جمعی از فقراء را دعوت نمود و به آنها غذا و پول نقد هم می‌داد.^۲ وی خود با مشایخ و درویشان زمان خویش ملاقات می‌کرد و آنها را حمایت و سرپرستی می‌کرد و انعام و اکرام و نقد گرانبها و لباس‌ها و غیره به طور هدیه می‌داد و آنها برای جهانگیر دعاها می‌کردند.^۳ وی در دربارش مجلس سماع برپا می‌کرد که در آن معروف‌ترین قوالان مانند ماکو و حمزه و شعرای آن زمان تشریف می‌آوردند. وی اکثر برای زیارت به مقبره درویشان و مشایخ می‌رفت. جهانگیر خود در مجالس شبانه حکایت و اقوال و افکار معروف‌ترین مشایخ و درویشان را بیان می‌کرد.

بیشتر وقایع سرپرستی و حمایت جهانگیر از مشایخ و درویشان و خانوادهٔ آنان در مجالس شبانه جهانگیر در «مجالس جهانگیری» دیده می‌شود:

باری، لال متی، درویش معروف زمان جهانگیر، به سبب سادگی و کم تعلقی با مردم و امراء خیلی پریشان حال بود. وی توسط عبدالستار لاهوری به دربار جهانگیر رسید. پادشاه جهانگیر از وی دلجویی و حمایت کرد. جهانگیر به آن درویش دوهزار روپیه نقد و سه شال گرانبها برای شیخ و همسر و فرزندش عنایت کرد. شیخ لال متی از حمایت و سرپرستی جهانگیر خیلی خوشحال شد و برای طول عمر و تندرستی وی (جهانگیر) دعا کرد.^۴

شیخ عبدالله سرمست برهانپوری از معروف‌ترین صوفیان سلسلهٔ سهروردی است. وی به حکم پادشاه جهانگیر از برهانپور به دربار آمد و در مجالس شبانه جهانگیر، درس‌های اخلاق و پند و اندرز و حکمت داد. جهانگیر و درباریان از درس‌های وی

۱. واقعات جهانگیری (انگلیسی)، ص ۴۴.

۲. مجالس جهانگیری، ص ۱۶۲ تا ۱۶۳.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. همان، ص ۱۶ تا ۱۷.

استفاده کردند. بعد از آن جهانگیر از وی حمایت و سرپرستی کرد و به وی هزار روپیه نقد و به خواهش وی، روستای مضافات برهانپور را عنایت فرمود و نیز به فرزندان شیخ منصب مرحمت فرمود.^۱

باری شیخ عبدالله بن شیخ محمد غوث معروف به «میان‌بدی» بعد از ازدواج فرزندش به دربار جهانگیر آمد و نو عروس وی در خدمت جهانگیر پیشانی خود را به سجدۀ درگاه روشن کرد و کرنش داد. جهانگیر به وی خلعتی فاخر و هزار روپیه نقد به‌عنوان هدیه ازدواج عنایت کرد.^۲

بخشندگی جهانگیر

نورالدین محمد جهانگیر علاوه بر طرفداری از علم و ادب مرد بخشنده‌ای هم بود. در تاریخ هند بخشندگی وی بسیار معروف است. وی اکثر خطاهای درباریان و مردم را می‌بخشید و به آنها تلقین می‌کرد که در آینده این خطاها از آنها سرزند. اعتمادالدوله، پدر نورجهان و شاهجهان و آصف‌خان و غیره بر خلاف جهانگیر سازش کرده بودند، ولی جهانگیر خطاهای آنها را بخشید و به آنها عهده و مقام گذشته را دوباره پس داد. بخشیدن خطای مهابت‌خان، بزرگ‌ترین بخشندگی جهانگیر است. مهابت‌خان با لشکر عظیم خود در کشمیر بر قافله جهانگیر حمله کرد و او را شکست داد و بعد از آن پادشاه جهانگیر را دستگیر داد. جهانگیر با وجود این بزرگ‌ترین خطای مهابت‌خان، وی را معاف کرده بود. غیر از آن دیگر بخشندگی جهانگیر نیز در مجلس شبانۀ جهانگیر دیده شده است که در زیر بیان می‌شود.

پادشاه جهانگیر گناه حیاتی گیلانی، از معروف‌ترین شاعران آن دوره، را بخشید و از رحمت و کرمش به وی عنایت‌ها فرمود.^۳

عبداللطیف پسر نقیب‌خان (یکی از امرا و خدمتکاران دربار جهانگیر) به جرم الحاد زندانی شده بود. نقیب‌خان خیلی ناراحت بود و می‌خواست که زودتر پسرش آزاد

۱. مجالس جهانگیری، ص ۱۹ تا ۲۱.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۲۲۳.

شود. جهانگیر به رعایت حق و خدمت نقیب‌خان خطاهای پسرش عبداللطیف را بخشیده و آزادش کرد.^۱

جهانگیر از غایت مهربانی، خطاهای قطبا برادر تقیای شوشتری که گرفتار و زندانی شده بود، را نیز بخشیده و آزادش کرد و حتی به وی زر عنایت فرمود.^۲

جهانگیر و علوم و فنون گوناگون

جهانگیر علاوه بر اصطلاحات شاعری و ادبی، دینی، تاریخی بر طبیعت مردم و جانوران و بر دیگر چیزها آگاهی کامل داشت و آن را در مجالس بیان می‌کرد و درباریان را آگاه می‌ساخت و مسایل مردم را دور می‌ساخت. آگاهی وی به بسیاری از این وقایع را می‌توان در کتاب «مجالس جهانگیری» مشاهده کرد.

الف: آگاهی جهانگیر درباره رنگ‌ها، فرهنگ، جانوران و مرغان

روزی مقرب‌خان در خدمت جهانگیر نفیس‌ترین تحفه‌های فرنگی مانند کلاه فرنگی سیاه آورده بود. جهانگیر خوبی آن تحفه‌ها و پسند و ناپسند مردم فرنگی درباره رنگ‌ها و آمیزش رنگها را چنین بیان نموده است:

«زینت سفید از سیاه است، و به همین جهت مردم فرنگیان لباس‌های سیاه می‌پوشند که دیگر رنگ‌ها چندان مایل نمی‌شوند، زیرا که مردم آن سرزمین بیشتر سفید و سرخ می‌پوشند».^۳

روزی در دربار جهانگیر درباره غزل امیرخسرو که قافیۀ آن «سفید و سرخ و سیاه» است، بحث شد. مردم هند رنگ سفید و سرخ و سیاه را خوب می‌دانند. جهانگیر اهمیت رنگ‌ها و پسند مردم هند را چنین بیان می‌کند:

«سفیدی با زردی باید که مقبول طبع مردم ولایت گردد! هندیان ما خوبی و زینت سفید و سرخ را می‌دانند».^۴

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۶۸.

۳. همان، ص ۴۶.

۴. همان، ص ۱۱۹.

روزی، در مجلس شبانه جهانگیر مباحثه‌ای درباره «سیهره» راه افتاده بود. ایرانیان و تورانیان دربار جهانگیر درباره آن چیزی نمی‌دانستند و آن را هیچ‌جای دیگر ندیده بودند. جهانگیر درباره سیهره و علل استعمال کردن سیهره به درباریانش و گفت: «اول از آن این‌که در شب عروسی، داماد با دیدن مردم احساس خجالت می‌کند و بنابراین بر روی وی پرده می‌اندازند تا احساس خجالت نکند. در ثانی با این‌گونه عمل امتیازی نسبت به دیگر مردم درمی‌یابد و از نظر محفوظ می‌ماند»^۱.

یک دفعه، جهانگیر در مجلس دربارش، در خصوص گنجشک و اهمیت مغز آن نکته‌ای بیان کرد و خطاب به مصطفی‌خان قزوینی کرده گفت: «مغز سر گنجشک برای باه، به مقتضی حکمت و هم تجربه، بسیار سودمند است. اگر نفری هرروز مغز پنجاه یا شصت گنجشک تناول فرمایند، امیدوارم که فایده بسیار کند»^۲.

یک بار رام داس کچهوا، از امرای دربار جهانگیر، در مجلس شبانه جهانگیر حکایت بین راجه مان‌سینگ و راجه ملک‌پته درباره خوردن نیل‌گاو بیان کرد. راجه مان‌سینگ و دیگر درباریانش می‌دانستند که نیل‌گاو از انواع گاو است. جهانگیر در آن مجلس از خانواده نیل‌گاو و شکل آنان بیان نموده و گفت که «اگر نیل‌گاو از نوع گاو می‌باشد، هر ماده نیل‌گاو بسان ماده‌گاو شاخ بر سر داشتی و او شاخ بر سر نمی‌دارد، همچنان که ماده آهو نمی‌دارد. از این دلایل معلوم می‌شود که نیل‌گاو از نوع آهو است نه که نوع گاو»^۳.

ب: آگاهی جهانگیر درباره افیون

پادشاه جهانگیر می و افیون خوردن را بسیار دوست می‌داشت. وی معتاد می و افیون بود. اعتیاد وی در کتاب «واقعات جهانگیری» چنین بیان شده است:

“I got up to twenty cups of double distilled spirit, fourteen of which I drank in the day and the remaining six at night... I took opium

۱. مجالس جهانگیری، ص ۱۴۲

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. همان، ص ۶۴

And I take eight surkhs of opium after five hours of the day have passed and six surkhs of opium after one hour of the evening...^۱.

ترجمه: پادشاه جهانگیر در این بیست و سه سالگی بیست پیاله عرق دوآتشه می‌کشید. چهارده در روز و باقی شش در شب می‌خورد و وزن آن شش سیر هندوستان که برابر یک من ایران باشد. گاهی گاهی ... و افیون می‌خورد....

همیشه در دربار جهانگیر در مورد اقسام افیون و سبرس و خوبی‌های آن بحث می‌شد که جهانگیر و حکیمان دربارش دربارهٔ افیون مطالبی بیان می‌نمودند. نمونه‌ای از این بحث دربارهٔ اقسام و خوبی و خواص افیون را در مجلس هشتادوپنجم می‌توان دید. روزی قاضی بایزید قنوجی از تنگی وقت افیون را خورده و به دربار شبانهٔ جهانگیر آمد، ولی وی عادت خوردن سبرس می‌داشت. سبرس در آن زمان به کوکنار معروف بود. جهانگیر از وی پرسید که شما هیچ افیون به آب حل کرده خورده‌اید؟ و بعد از آن جهانگیر دربارهٔ افیون گفت که «هرکه خواهد که تا دست بر دست زدن کیفیت رساند، افیون را حل کرده بخورد و دوبار حل کرده نوش جان فرموده‌ایم»^۲.

جهانگیر اقسام افیون و خصوصیات آن را خوب می‌دانست. جهانگیر خطاب به آقا شاه قزوینی معروف «قاضی جهان» کرده پرسید: «شما درین روزها چه افیون مصری یا اصفهانی را تناول می‌کنید». بعد از آن قاضی جهان خوبی‌های افیون اصفهانی را شرح داد. سپس جهانگیر این خوبی افیون اصفهانی را بیان نموده گفت: «آقا! خدا آگاه است که هنوز بسی از مقدمات از ملاحظه نامحرمان بر زبان اقدس نیامد که شاید حمل به تکلیف کنند»^۳.

در مجلس شبانهٔ جهانگیر مباحث در مورد خواص و اقسام افیون و کوکنار راه افتاده بود. در نظر جهانگیر کوکناری کثیف طبیعت می‌باشد. در آن مجلس دیانت‌خان دربارهٔ خوردن کوکنار ابراهیم حسین، بخشی احدیان، گفت که وی کوکنار را ظریفانه

۱. واقعات جهانگیری (انگلیسی)، ص ۶۷-۶۸.

۲. مجالس جهانگیری، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۲۵.

اکثر همیشه در جام برنجین می‌خورد، و آن کثیف نیست و رنگ آن خوش‌نماتر است. بعد از آن جهانگیر بر گفته‌های دیانت‌خان نقد کرده، باز گفت: «هرکس چنین را گذاشته در جام برنجین نمی‌خورد که بس مغی است مگر کثیف طبیعت می‌باشد»^۱.

جهانگیر از حیث صیاد

جهانگیر صیاد هم بود. وی از زمان کودکی به شکارکردن علاقه زیادی داشت و در تیراندازی مهارت داشت. او هرچند گاهی به شکار می‌رفت، تیر او به ندرت به خطا می‌رفت. عبدالستار لاهوری درباره‌ی نشانه‌ی تیراندازی جهانگیر چنین ابراز می‌کند:

«یاد دارم که در سال گذشته، شب نشانه‌ای نصب شده بود. شاهزادگان کامگار و امرای عالی‌مقدار به نوبت تیر می‌انداختند. این کم‌ترین مریدان خود مشاهده کرده و شمرده بود که خود به دولت بیست تکه انداختند. هجده بار زدند و دو بار خطا شد. آن هم به فاصله‌ی یک انگشت از سر آماج گذشته بود»^۲.

جهانگیر درباره‌ی اقسام جانوران و خصوصیت آنان خوب می‌دانست و اطلاعاتی درباره‌ی آنان به درباریانش بیان می‌کرد. او هرچه شکار می‌کرد، آن را به درباریانش عطا می‌کرد و گاه گاهی آن جانوران و ماهی به نام خواجه معین‌الدین چشتی^۳ نذر می‌کرد و طعام را به فقرا و بیچارگان می‌داد^۴. جهانگیر وقایعی که در دوران شکار رخ می‌داد و نیز مشاهدات خود را در مجالس برای درباریانش بیان می‌نمود^۵ و وقایع‌نویسان دربار جهانگیر وقایع شکار را می‌نوشتند. به همین جهت بیشتر وقایع شکار در جهانگیرنامه آورده است^۶.

جهانگیر روز یکشنبه، که در حقیقت روز پیدایش جانوران است، را همیشه به یاد داشت. به همین جهت وی در آن روز هیچ جانوری را شکار نمی‌کرد. وی در آن روز

۱. مجالس جهانگیری، ص ۲۰۹.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۲.

۵. مقدمه مجالس جهانگیری، ص هشتاد و دو.

به شکار ماهی می‌پرداخت.^۱

نتیجه‌گیری

جهانگیر مانند پدرش اکبرشاه بزرگ‌ترین طرفداران علم و فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی است. به همین جهت دربار وی مملو از معروف‌ترین شعرا، ادبا، علما، فضلا، درویشان، خطاطان، نقاشان و هنرمندان دنیا بود، و وی در تشویق و قدردانی آنان بسیار سعی می‌کرد. حتی که وی خواهش و پسند و ناپسند آنها را مورد توجه می‌داشت. علاوه بر آن وی شاعر و سخن‌شناس بزرگ و نقاد زبان و ادبیات فارسی هم بود. وی مرد بخشنده و سخاوتمندی بود. از اصطلاحات شاعری و ادبی، دینی، تواریخ و غیره به خوبی آگاه بود. از طبیعت مردم، جانوران، گل‌ها، و اقسام افیون و خصوصیت آن و بر دیگر چیزها آگاهی کامل داشت. پادشاه جهانگیر از زمان کودکی ذوق شاعری و علمی و کتب دوستی داشت و بزرگ‌ترین مدرسه و کتابخانه و مراکز ادبی مهمی بنیاد نهاد که در ترویج و گسترش آموزش و علوم و فنون سهم مهمی ایفا نموده‌اند. وی ابعاد مختلف شکارکردن، می‌نوشی و افیون‌خوردن را خیلی دوست می‌داشت. در این مقاله شخصیت جهانگیر به نقل از مجالس جهانگیری ذکر شده استریال که پیش از این کتاب در هیچ کتب تاریخی و دیگر اسناد ذکر نشده بود.

منابع

۱. عبدالستار بن قاسم لاهوری، مجالس جهانگیری، تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی، میراث مکتوب، تهران، ۲۰۰۵ م.
۲. عبدالستار بن قاسم لاهوری، اکبری عهد کا فرنگی زبان کا مترجم، حافظ احمدعلی خان ناظم کتابخانه ریاست رامپور، معارف جلد ۱۷، شماره ۱، جنوری ۱۹۲۶، اعظم‌گره.
۳. عبدالستار لاهوری و نسخه خطی سمره الفلاسفه، ستایش نورانی نژاد، آئینه میراث، شماره اول، بهار تا تابستان، ۱۳۸۸ ش.

۱. مجالس جهانگیری، ص ۱۶۲ و ۱۴

۴. جهانگیر، نورالدین محمد، تزک جهانگیری، تصحیح محمدهاشم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۹ ش.
۵. نسب، نرگس جابری، «فوائدالغواد و مجالس جهانگیری»، نقد و تحقیق، ج ۱، شماره ۲، دهلی نو، ۲۰۱۵ م.
۶. بدایونی، ملاعبدالقادر، منتخب التواریخ، جلد ۱ تا ۳، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی نو، ۲۰۱۲ م.
۷. سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۷ ش.
۸. شفق، رضازاده، تاریخ ادبیات ایران، دهلی نو، ۱۹۷۹ م.
۹. عبدالرحمن، سید صباح‌الدین، بزم تیموریه، ج ۲، دارالمصنفین، شبلی آکادمی، اعظم‌گره، ۲۰۱۴ م.
10. Abdur Rahman, S.S, Glimpses of Indo-Persian Literature, Indo Iranica, 10/2, 1957.
11. Alvi, MA and Rahman, A, Jahangir - The Naturalist, National Institute of science of India, New Delhi, 1968.
12. Brown, E.G.: A Catalogue of the Persian manuscript, university of Cambridge, 1986.
13. Browne, E. G, A literary History of Persia, Volume III - IV, Goodword, New Delhi, 2002.
14. Elliot, H.M, Wakiat-i Jahangiri, Lahore, 1975.
15. Ghani, M.A: The History of Persian Language and Literature at the Mughal Court, Allahabad, 1930.

تشبیهات و استعارات در شعر اقبال

♦ دکتر ثنا خان

محمد اقبال یکی از بزرگ‌ترین و آخرین شاعران برجسته ادبیات هند و ایران است. آثارش مشتمل بر کلیت شعر اردو و شعر فارسی است. شعر فارسی اقبال مجموعه اندیشه‌ها و فلسفه‌های اوست. اقبال خود شعرش را وسیله ابراز نمودن افکار خویش می‌دانست. اقبال فلسفه خودی و بیخودی را در آثارش به خوبی مطرح کرده است. فلسفه خودی و بیخودی اساس افکار اقبال است. او در شعری از قرآن و حدیث نبوی تأثیر گرفته است. نظریه خودی و بیخودی در شعر فارسی علامه اقبال بیشتر مطرح شده است. علامه اقبال برای جذابیت و لطافت بخشیدن به فلسفه و اندیشه‌های خود که آن‌ها را در آثارش منعکس کرده است از تشبیهات و استعارات فراوانی در بیانش استفاده می‌کند. او توسط تشبیهات و استعارات، مطالب مورد نظرش را برای خوانندگان روشن‌تر می‌سازد و همین سبب شده است که در شعر اقبال تشبیهات و استعارات خیلی مهم جلوه کند. تشبیهات و استعارات مهم‌ترین اعضاء علم بیان است که بدون آن شعر چندان رنگ و جلوه‌ای ندارد. در ادامه به تعریف مختصر این دو صنعت شعری و یافتن نمونه‌های کاربرد آن در شعر علامه اقبال خواهیم پرداخت.

تشبیه: تشبیه آن است که چیزی را به چیزی دیگر شبیه کنند. در هر تشبیه چهار رکن وجود دارد: ۱. مشبه؛ ۲. مشبه‌به، ۳. وجه شبه؛ ۴. ادات تشبیه.

مثال: لیبی که در سرخی مانند یاقوت است^۱

♦ دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه جواهر لعل نهرو

۱. اردو زبان و قواعد، حصه اول، شفیع احمد صدیقی، ذاکر نگر، دهلی‌نو، ص ۱۳۴.

«لبی» مشبه، «سرخی» وجه شبه، «مانند» ادات تشبیه، «یاقوت» مشبه به
 سپید سیم زده بود و دُرّ و مرجان بود ستارهٔ سحری بود و قطره باران بود^۱
 در این شعر شاعر «سپیدی دندان» را به «دُرّ و مرجان» تشبیه می‌کند.
استعاره: استعاره عبارت است از مبالغه در تشبیه؛ یعنی به جای این که بگویند
 چیزی مانند چیزی دیگر است، گفته شود که این عین آن یک است و در استعاره
 همیشه ادات تشبیه محذوف است. مثلاً:
 ۱. رضا مثل شیر است. تشبیه
 ۲. رضا شیراست. استعاره
 «در استعاره مشبه را «مستعار له» مشبه به را «مستعار منه» و وجه شبه را «جامع»
 می‌گویند»^۲.

از تمنا رقص دل در سینه‌ها سینه‌ها از تاب او آئینه‌ها

در این بیت «رقص دل» استعاره از «تمنا و آرزو» است.^۳
 تشبیه و استعاره از مهم‌ترین ابزارهای شعر و قسمتی از علم بیان است که بدون
 آنها، شعر رنگ و رعنائی و جذابیت خود را از دست می‌دهد. تقریباً همهٔ شاعران و
 نویسندگان از این فنون شاعری استفاده می‌کنند. تشبیه و استعاره در توصیف مناظر نیز
 کمک می‌کنند. این کاری است بسیار دشوار، یعنی مناظر و وضع زمان و مکان را به ذریعه
 واژه‌ها این طور بیان می‌نماید که خواننده آنها را پیش چشم خود مجسم می‌کند.
 علامه اقبال نیز در شعر خود تشبیهاتی از زندگی روزمره را به کار آورده و بعضی از
 تشبیهات را با تصویر خویش خلق کرده است. اقبال در اشعارش فکر خود را به وسیله
 تشبیه و استعاره بیان نموده است.

خودگدازی پیشه کرد از خود رمید همچو اشک آخر ز چشم خود چکید^۴

۱. دیوان اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی، ص ۳۰.

۲. اردو زبان و قواعد، حصه اول، شفیع احمد صدیقی، ذاکر نگر، دهلی نو، ص ۱۳۸.

۳. اسرار خودی، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۱۳.

۴. همان.

شاعر اینجا «فراموش کردن خودی» را به «اشک» استعاره می‌گیرد. او می‌گوید که چون اشک از چشم می‌چکد و هستی خود را گم می‌کند، مردم نیز هستی خود را از کارهای بد و زشت پامال می‌کنند و اعتبار خود را از دست می‌دهند. این کار برای حفظ خودی خوب نیست، بلکه خودی به سبب این کار بد و زشت از بین می‌رود، زیرا که خودی درس محکم شدن به هستی خود می‌دهد، و مردم را برای انجام دادن کارهای خوب تشویق می‌نماید. اقبال این مسئله پیچیده را با کمک استعاره بسیار ساده بیان می‌نماید و صفت خودی را توضیح می‌دهد که صفت خودی فراموش کردن هستی نیست بلکه محکم شدن برهستی خود است.

مشت خاک خویش را از هم می‌پاش مثل مه رزق خود از پهلو تراش^۱

اقبال در این بیت «مشت خاک» یعنی «هستی انسان» را به «خاک» و «فرد اهل خودی» را به «مه» تشبیه می‌کند. اقبال در این بیت بامردم مخاطب است و می‌گوید که نیازمندی، قوت مردم را فنا می‌کند و فکر بلند را به پائین می‌رساند. انسان باید از نیازمندی گریز کند و پیش دیگران دست سؤال دراز نکند تا اعتبار هستی‌اش پامال نشود، بلکه هستی خود را محکم و استوار کند. اقبال در این بیت تشبیه را به نحو احسن به کار برده است. همینطور که ماه از کسی سؤال نمی‌کند و روزی خود را از پهلوی خود حاصل می‌کند، مردم باید با نیروی اندرونی خود آشنا شوند، و از احسان دیگران پرهیز کنند و مقام خود را به جای اصلی خویش برسانند و در این دنیا سرفراز و سربلند باشند.

سوز پی هم قسمت پروانه‌ها شمع عذر محنت پروانه‌ها^۲

اقبال وضع عاشق را با کمک استعاره «پروانه» توضیح می‌دهد. او می‌گوید که عاشق در راه عشق بسیار زحمت می‌کشد و همه وقت در آتش عشق می‌سوزد. شاعر در این بیت کیفیت و ناراحتی عاشق را ابراز می‌کند و می‌گوید که این جد و جهد بی‌پایان عاشق به سبب معشوق است. او برای استعاره معشوق از «شمع» استفاده می‌گیرد. عشق سبب سوز پی هم عاشق است، که او را مثل پروانه درس قربان شدن بر شمع یعنی

۱. اسرار خودی، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۲.

معشوق می‌دهد. پس عاشق باید در عشق همه‌وقت متحرک باشد و این حرکت مسلسل اصل هدف عاشق است.

اشک خود بر خویش می‌ریزم چو شمع با شب یلدا درآویزم چو شمع^۱

شاعر در این بیت «اشک خود» را به «شمع» تشبیه می‌کند، و مردم را درس می‌دهد که شمع در مجلس تمام شب می‌سوزد و همه‌وقت آن مجلس را روشن می‌کند. مردم هم باید مثل شمع زندگی بکنند و ذات خود را مانند شمع بسوزانند تا تاریکی این دنیا روشن بشود و زندگی دیگران را از روشنی خود روشن می‌کنند. مردم باید ذات خود را مثل شمع، روشن و محکم بسازند که دیگران از ذات او مستفیض بشوند و به راه راست بافتند.

به خود خزیده و محکم چو کوهساران زی

چو خس مزی که هوا تیز و شعله بی‌پاک است^۲

شاعر در این بیت از دو تا تشبیه استفاده برده است. یکی کوهسار و دوم خس، که هر دو باهم متضادند. کوهسار نشانه استقامت و بزرگی است، و خس علامت ناپایداری و نیستی است. مخاطب شاعر در اینجا انسان است و می‌گوید که اگر تو طلبگار حیات جاوید هستی، باید مانند یک کوه در اراده و زندگی، محکم باشی تا در مقابل تمام حوادث مقاومت کنی، نه این که مانند خس و خاشاک باشد که از بادی سبک هستی خود را از دست می‌دهد. شاعر در این شعر رموز و نکات زندگی ابدی را با تشبیه و امثال ارایه داده است.

شاهین من به صید پلنگان گذاشتی همت بلند و چنگل از این تیزتر بده^۳

در این بیت دو استعاره است یکی «شاهین من» به «کلام شاعر» و دیگری «پلنگان» به «نوجوان قوم». در این بیت شاعر شعر خود را برای بیداری «نوجوانان قوم» می‌سراید، و همه‌وقت قوت و مغز خود را به این راه صرف می‌کند، اما او خیلی

۱. رموز بیخودی، کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۸.

۲. پیام مشرق، افکار، کلیات اقبال عبدالله اکبریان، ص ۲۴۰.

۳. زیور عجم، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، ص ۱۲۷.

ناراحت است زیرا نوجوانان قوم (پلنگان) از کلام او (شاهین) مستفیض نشدند و سخنش نفهمیدند. او می‌خواهد به وسیله‌ی هنر شاعری خود پیام عشق حقیقی را به مردم برساند، به این جهت شاعر به درگاه خدا دعا می‌کند که کلام او آنقدر زیبایی و تأثیر پیدا کند که نوجوانان مسلمان یک‌بار کلامش را بخوانند و این‌گونه سخنش ملت اسلام را شیدا کند.

نخل فکرم ناامید از برگ و بر / یا تبر بفرست یا باد سحر^۱

در این بیت «نخل فکرم» اضافه تشبیهی است. اینجا شاعر یأس و ناامیدی خود را این‌طور بیان می‌کند. او برای مردم آسیا نگران بود که آنها برای کامیابی خود هیچ حرکتی نمی‌کنند، به این جهت شاعر دعای کند که ای خدا لطفاً نخل هستی و هنر من را از برگ و بار پُرکن و اگر این ممکن نیست تبری بفرست تا از پایه قطع شود. اینجا شاعر می‌گوید که اگر مردم آسیا در زندگی خود سعی و جد و جهد نکنند، بر تمام عالم غالب می‌شوند، و در تمام زمان و مکان حکمران می‌شوند و زندگی خود را از برگ و بار پرمی‌کنند.

سر حق بر مرد حق پوشیده نیست / روح مؤمن هیچ می‌دانی که چیست

قطره شبنم که از ذوق نمود / عقده خود را به دست خود گشود^۲

در این بیت «قطره شبنم» استعاره از مرد مؤمن است. شاعر می‌گوید مرد مؤمن و انسان کامل از آفریدن این جهان آگاه است. او می‌داند که چرا پروردگار این جهان را آفریده است. مرد حق اسرار و رموز این جهان را می‌داند و مقصد حیات خود را که خدمت خلق است، می‌شناسد. مرد مؤمن خدمت خلق را شیوه زندگی خود می‌سازد. او مانند یک قطره شبنم است که گره خود را با دست خود می‌گشاید. مرد مؤمن در حصول مقصد حیات به دیگران اتکا نمی‌کند، بلکه در راه خود تلاش می‌کند و از سعی و عمل پی‌هم به مقصد زندگی می‌رسد.

می من از تُنک جامان نگهدار / شراب پخته از خامان نگهدار

۱. جاویدنامه، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، ص ۳۰۲.

۲. پس چه باید کرد، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، ص ۴۲۰.

شرر از نیستان دورتر به به خاصان بخش و از عامان نگهدار^۱

شاعر در این چهاربیت واژه «می» «شراب پخته» و «شرر» را به طور استعاره به کار برده است. شاعر تفکر و اندیشه خود را با عبارت «می خالص» نشان داده است، و در ادامه می گوید که این «می» برای همه انسان‌ها نیست، بلکه برای گروه خاصی است که اهمیت و مرتبه این «می» را می دانند. شاعر می گوید که اندیشه و حرف‌های من، عادی و معمولی نیست، حرف‌های من برای افراد خاصی است که شعور و فهم بالا و باریک‌بینی دارند و نکات مد نظر شاعر را می فهمند. شاعر مردم را در دو گروه تقسیم نموده است: یکی «خاصان» که از فلسفه شاعر و افکارش آگاه‌اند، و گروه دوم یعنی «عامان» که اصلاً صلاحیت ندارند که افکار شاعر را بفهمند.

اقبال در همه آثار فارسی خود از تشبیهات و استعارات گوناگون استفاده کرده است، و کلام خود را پُر اثر و لطیف‌تر ساخته است. اقبال می گوید کمال شعر این است که معنی طولانی فقط در دو مصرع بیان شود، ولی این نوع بیان در نثر ممکن نیست. البته این کار فنی بدون به کار بردن تشبیهات و استعارات در شعر ممکن نمی باشد. تشبیه و استعاره از زمان قدیم رواج داشت. شاعران نیز سعی کرده‌اند که با کمک تشبیهات و استعارات کلام خود را برای خوانندگان خوب‌تر و زیباتر سازند تا فهم آن آسان شود. علامه اقبال نیز گاهی انسان دارای حس خودی را به «کوه، بحر، سرو، صنوبر، ماه، خورشید» و غیره تشبیه کرده است، و گاهی از آن استعاره گرفته است. این تشبیهات و استعارات است که کلام این شاعر برجستع به سبب آن سحرآمیز شده است، و با خواندن آن، خوانندگان لذت می‌برند.

۱. ارمغان حجاز، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، ص ۴۶۲.

منابع

۱. اردو زبان و قواعد، حصه اول، شفیع احمد صدیقی، فیضی پبلیکشن، سی ۲/۱۱۱ گلی نمبر ۸، ذاکرنگر، دهلی نو.
۲. ارمغان حجاز، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۳. اسرار خودی، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، چاپ، کتب‌خانه سنائی، ۱۳۸۶ ش.
۴. پس چه باید کرد، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۵. پیام مشرق، افکار، کلیات اقبال عبدالله اکبریان، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۶. جاویدنامه، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۷. دیوان اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی، به اهتمام پرفسور هادی زاده و دکتر علی محمد خراسانی، چاپ پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی، سفارت جمهوری اسلامی ایران.
۸. زبور عجم، کلیات اقبال، عبدالله اکبریان راد، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۹. رموز بیخودی، کلیات اقبال لاهوری به کوشش عبدالله اکبریان راد، مقدمه علی شریعتی، جاوید اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ش.

چند نکته دربارهٔ کلیم کاشانی^۱

♦ دکتر سید محمد یونس جعفری

هروقت صحبت از روابط ایران و هند در میان می‌آید، نویسندگان معمولاً دو بیت زیر کلیم کاشانی را پشت سرهم می‌نویسند:

ز شوق هند زآنسان چشم حسرت بر قفا دارم

که رو هم گر به راه آرم نمی‌بینم مقابل را

اسیر هندی و زین رفتن بی‌جا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را^۲

در حالی که ابیات دیگر نیز هم در دیوانش پیدا می‌شود که این ملک الشعرا دربار شاهجهان شاه در وصف این کشور پهناور سروده است و اینها عبارتند از:

| | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| ز هند دیده بد دور عشرتستان است | دل شکفته و طبع گشاده ارزان است |
| سواد اعظم اقلیم عافیت هند است | سراب اینجا سیراب آب حیوان است |
| چرا نگویم دارالامان حادثه‌اش | که هند کشتی نوح و زمان توفان است |
| به عزم هند کمر همچو نیشکر بندد | به هر کجا که یکی تلخکام حرمان است |
| سر بریده ز سودای هند خالی نیست | بلی، در اینجا سر کامیاب، سامان است |

۱. اساس این مقاله روی نسخهٔ چاپی دیوان کلیم کاشانی نهاده شده است که آن را آقای حسین پرتو بیضایی تصحیح نموده روی آن مقدمه مفصلی نوشته‌اند، و آقای سید محسن آثارجوی بازخوانی و ویرایش نمودند. دیوان نامبرده را انتشارات سنایی اولین مرتبه در سال ۱۳۸۷ در تهران به چاپ رسانید. ♦ استاد پیشین دانشکدهٔ ذاکر حسین دهلی کالج، دهلی، و درگذشته شهریورماه ۱۳۹۵/ اوت ۲۰۱۶م.

۲. همان، ص ۷، شماره غزل ۱۰، ابیات دوم و چهارم.

ز هند می‌رسد اطفال آرزو به مراد به جسم مادر خاک این سواد پستان است
 ز رمزفهمی خوبان او چه شرح دهم که مرغ گلشن هندوستان زباندان است^۱
 کلیم کاشانی/همدانی (متوفی ۱۰۶۱ هـ) نه تنها سخنور سرودسرا و چکامه‌گو بود
 بلکه بعضی واقعات مهم عصر شاهجهان شاه را نیز به رشته نظم کشیده. به عنوان مثال
 رباعی زیر را در نظر داشته باشید:

بر پیل سپیدت که میناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند
 چون شاهجهان برآن برآید گویی خورشید شد از سپیده صبح بلند^۲

در رباعی فوق «پیل سپید» قابل توجه است. اگرچه در فیل‌خانهٔ اکبرشاه پدربزرگ
 شاهجهان شاه تقریباً شش‌هزار زنجیر فیل در فیل‌خانهٔ سرکار خاصه بود، و همچنین
 فیل‌خانهٔ پدرش جهانگیرشاه به همین اندازه فیل داشت ولی فیل‌خانه‌های هردو فرمانروا
 فاقد فیل سفید رنگ بودند. در همین اوان کارپردازان تاجر بزرگی به نام خواجه نظام که
 در بندر سورت (Surath) اقامت داشت در پیگو (ناحیه‌ای در شرق هند) فیل بچه‌ای از
 نوع چاوه پیدا کردند و متوجه شدند وقتی که رشد کرد، فیل سفیدرنگ خواهد درآمد.
 بنا براین آن را خریده در اختیار سید دلیرخان گذاشتند که یکی از جاگیرداران (ملاکان)
 عصر جهانگیرشاه به شمار می‌رفت و با تاجر نامبرده آشنایی داشت. سید دلیرخان تا
 مدت دوازده سال فیل مذکور را تحت نظارت خود تربیت کرد و در این اثنا فیل مزبور
 کاملاً سفیدرنگ درآمد که آن را وی به دربار شاهجهان شاه فرستاد. فیل مذکور
 به دوازدهم ماه شهریور سال ۱۰۳۸ به نظر شاهجهان شاه درآمد و اسمش Gajpati یعنی
 سر (پتی) فیلان (گج‌ها) گذاشته شد. کلیم بدان مناسبت رباعی فوق را سرود.^۳
 اینک رباعی دیگر:

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود این کیف دوبالا چه نشاط‌افزا بود

۱. ابیات فوق از تشبیب قصیده‌ای انتخاب شده که کلیم تحت عنوان «در وصف کشور هندوستان و
 مدح شاهجهان» سروده و در صفحه شماره ۳۷۲ همان نسخهٔ چاپی قید شده است.

۲. همان. ص ۵۷۷، شمارهٔ رباعی ۵۸.

۳. پادشاهنامه محمد امین قزوینی، نسخهٔ خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، شماره برگ ۳۳۹.

از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود^۱

پیراخان (افغان) مخاطب به خان جهان یکی از امرای عصر جهانگیرشاه بود. چون جهانگیرشاه رخت از این جهان بریست و پسرش میرزا خرم (متولد ۲۹ ربیع الاول ۱۰۰۰ ق) ملقب به شاهجهان در دارالسلطنه آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد. وقتی که خبر رحلت پدرش به او رسید او در ناحیه‌ای به نام جنیر (Joner) بود و عازم بود که خود را به آگره برساند، خان جهان خواست از این موقعیت استفاده کند. ولی چون می‌دانست شاهجهان شاه از لحاظ سوق الجیشی از وی قدرتمندتر است بنابراین از نظام‌الملک (یکی از امیرنشینان جنوب هند) کمک خواست و به وی تعهد نمود که منطقه بالاگات (Bala Ghat) که در آن عهد جزو خاک مملکت تیموریان ببری هند محسوب می‌شد را در اختیارش بگذارد. ولی پس از مدتی متوهم شد که مبادا نظام‌الملک او را مقید نموده به سرداران لشکر شاهجهان شاه تسلیم نماید. لذا تصمیم گرفت از راه محلی به نام مالوه خود را به منطقه پنجاب رساند تا از سرداران اقوام و قبایل خویش کمک گرفته علیه شاهجهان شاه شورش و طغیان نماید. پس از آن وی کوچکترین پسر خود به نام عزیز و سکندر و بهلول را به شهر کالی رسانید. در این حین دریاخان که وی را شاهجهان شاه در عهد شاهزادگی تربیت کرده بود با خان جهان متحد گردید ولی در جنگی که به تاریخ غره بهمن ماه سال ۱۰۴۰ واقع شد از ضرب گلوله از پا درآمد و به دست فرمانده به نام بکرماجیت کشته شد. خان جهان با سکندر و بهلول آواره و سرگردان از قریه‌ای به قریه‌ای پناه می‌جست. اگرچه در چندجا با ارتشیان شاهجهان جنگ کرد و چون بختش یاور و مساعد نبود بنابراین در یک نبرد زورآزما با پسرش به نام عزیز و ایمل که سرلشکر او بود به تاریخ چهاردهم بهمن ماه سال ۱۰۴۰ کشته شد و سرش را از تن جدا کرده پیش شاهجهان شاه فرستادند این واقعه را کلیم در رباعی فوق متذکر گردید.

فردوسی طوسی در شاهنامه می‌فرماید:

۱. پادشاهنامه محمد امین قزوینی، نسخه خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، ص ۵۷۷، شماره رباعی ۵۹.

به یک خانه گنجند ده پارسا به ملکی نگنجند دو پادشا

طبق این اصل همهٔ قدرتمندان در سرتاسر جهان توسعه طلب بوده‌اند و حالا هم همین طور هست. شاهجهان نیز مانند نیاکانش توسعه طلب بود و اگر نتوانست امیرنشینانی را که در جنوب هند بودند مطیع و منقاد دولت با اقتدار خود کند، از آن‌ها لااقل باج و خراج می‌گرفت که پیشکش نامیده می‌شد. در زمان وی در جنوب هند قطب‌المک، نظام‌المک و عادل‌شاه نسبت به دیگر امیرنشینان بیشتر قدرتمند بودند. علاوه بر این میان بومی‌ها مراته‌ها (Marhatta) همیشه برای تیموریان بابری هند باعث زحمت و آزار بودند. آن‌ها روی مرزهای مملکت تیموریان بابری هند تاخت و تاز آورده در قلمرو امیرنشینان مزبور پناه می‌بردند و آن‌ها این قدر قدرت و توانایی نداشتند که جلوی غارتگری این چپاولچیان را بگیرند. شاهجهان برای تسخیر امیرنشینان فوق‌الذکر لشکرکشی کرد. اگرچه نتوانست آن‌ها را از بین ببرد ولی بعضی از قلعه‌ها را که در تعداد چهل باب و واقع در کوه‌های دشوارگذار و میدان‌ها هموار بودند از ملاکان بزرگ گوندوانه و امیرنشینان دکن (جنوب هند) در مدت نه ما گرفت. چنان‌که کلیم این واقعه را در رباعی زیر بیان می‌نماید:

شاهها بخت کشور اقبال گرفت تیغت ز عدو ملک سر و مال گرفت
چل قلعه به یک سال گرفتی که یکیش شاهان نتوانند به چل سال گرفت

شاهزاده خرّم که پس از جلوس بر تخت سلطنت لقب شاهجهان گرفت به امر فرمایش پدرش جهانگیر شاه سه زن گرفت. اوّلین ارجمندبانو بود که پس ازدواج لقب ممتازالزمانی یافت. مراسم ازدواج وی روز پنجشنبه شانزدهم فروردین ماه سال ۱۰۱۵ قمری انجام یافت. دومین همسرش دختر مظفرحسین صفوی بود. ازدواج با وی هفدهم آبان ماه سال ۱۰۱۹ قمری منعقدگردید. سومین زنش دختر شاهنوازخان فرزند عبدالرحیم خان‌خانان بود. ازدواج با وی در ماه مبارک رمضان سال هزارویست‌وشش هجری برگزارگردید. ولی میان همهٔ همسران، شاهجهان شاه ممتازالزمانی را بیشتر از دو همسر دیگر دوست می‌داشت و همیشه در سفر و حضر همراه او بود.

ولی متأسفانه عمرش زیاد وفا نکرد. زیرا به وقت وضع حمل از روز سه‌شنبه تا نیمه‌شب چهارشنبه سال هزاروچهل قمری زحمت درد زه کشیده به مجرد تولد

چهاردهمین فرزند که دختر بود به رحمت حق پیوست. رحلت این سوگلی شاهجهان شاه را فوق‌العاده زیاد متأثر کرد، چنان‌که شب و روز از درد فراق زارزار می‌گریست و این گریه و زاری باعث ضعف بینایی گردید. بنابراین او را وادار کرد که از عینک استفاده کند. کلیم این واقعه را در رباعی زیر چنان بیان نمود:

نه از گریه است ضعف چشم نه ز درد^۱ این پرده به روی کار، هجران آورد
هرخانه که صاحبش سفرکرد از آن ناچار در آن غبار بنشیند و گرد

اگرچه دو رباعی دیگر در دیوان کلیم کاشانی آمده که در آنها وقایع مهمی بیان شده است و در کتابی به نام ارمغان ادبی^۲ به چاپ رسیده‌اند و خلاصه آنها در زیر مندرج می‌گردد:

پیش از این‌که شاهجهان شاه به تخت دولت برسد، در قلعه شهر آگره و همچنین در قلعه دارالسلطنه لاهور تالاری وجود نداشت که زیر آن اعیان و اشراف دولت پیش پادشاه حاضر و جمع شوند و از گرمای توان‌فرسای هند، باران شدید و تندباد این شبه‌قاره مصون بمانند. پس از رسیدن به تخت سلطنت (دو شنبه بیست و پنجم بهمن ماه/ هفتم جمادی‌الثانی شال ۱۰۳۷ قمری)، در نخستین سال از سوی این فرمانروا حکمی صادر شد که در جایی دولتسرای وجود داشته باشد و همچنین در شهرهای آگره و لاهور تالاری بناکنند و این نوع بناها را وی «چهل‌ستون» نام گذاشت. زمانی که بنای چهل‌ستون شهر آگره به اتمام رسید (بیست‌وپنجم ذی‌الحجه سال ۱۰۳۷ قمری) شاهجهان شاه وارد آن شد و بدین مناسبت کلیم کاشانی رباعی زیر را در وصف این تالار سرود:

این تازه بنا که عرش همسایه اوست رفعت حرفی ز رتبه پایه اوست
باغی است که هرستون سبزش سروی کاسایش خاص و عام در سایه اوست

۱. محمّدامین قزوینی در اثر خود به نام پادشاهنامه مصرع اول را چنین بیان نموده‌است: «چشم نه ز گریه خیره گشت و نه ز درد» رجوع شود کپی نسخه خطی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر، شماره صفحه ۴۴۵.

۲. ارمغان ادبی، پژوهش‌های ادبی در ادبیات فارسی هند مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، شماره ۶۰، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳ - ۱۸۷.

خانم دکتر عبّه ماریه کُخ (Ebba Maria Koch) دانشمند اتریشی متخصص هنر معماری عهد شاهجهان شاه معتقد است که طراحان در ساختن ستون‌های این نوع بناها از درخت سرو (که به عقیدهٔ زرتشتیان درخت بهشت است) مایه و توشه گرفته‌اند. وقتی که در دیوان کلیم به این رباعی رسیدم:

چون شاهجهان پادشه شیر شکار گردید به دولت پی نخجیر سوار
روزی به تفنگ خاصگان چل آهو افکند و نیفکند به یک صید دو بار^۱

متوجه شدم که گردآورنده گرامی‌مرتب از پیشینهٔ تاریخی این رباعی آگاهی در دست ندارد. این رباعی را محمدصالح کنبو در کتاب «عمل صالح» موسوم به «شاهجان‌نامه» چنین قید کرده است:

چون شاهجهان پادشه کشورگیر افکند به صیدگاه پالم نخجیر
روزی به تفنگ خاصبان چل آهو افکند که نفکند به یک صید دو تیر^۲

ولی همین رباعی را عبدالحمید لاهوری و همچنین محمّدامین قزوینی چنین قید کرده‌اند:

چون شاهجهان پادشه شیر شکار افکند به پالم پی نخجیر گذار
روزی به تفنگ خاصبان چل آهو افکند که نفکند به یک صید دوبار^۳

دو کلمه هندی گردآورندهٔ محترم را دچار اشکال کرده است. یکی از آنها «پالم» است و دیگری «خاصبان»

پالم: اسم محلی است در جنوب شهر دهلی، تقریباً به فاصلهٔ ده کیلومتر از دروازهٔ دهلی (که اکنون در قلب شهر واقع است). در اینجا شکارگاهی بوده که دربارهٔ آن محمّدامین قزوینی در پادشاهنامه چنین نوشته است: «و هشتم اسفندارمذ (سال ۱۰۴۳ ق) رایات جلال متوجه شکارگاه پالم که از شکارگاه‌های مقرر پادشاهی است

۱. دیوان کلیم کاشانی، شماره رباعی ۶۶، ص ۵۷۸.

۲. جلد اول، ص ۵۱۹، چاپ مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۷ م.

۳. به تصحیح کبیرالدین و عبدالرحیم، چاپ کلکته، ۱۸۶۷ م، ص ۷ و پادشاهنامه محمّدامین قزوینی شماره برگ ۳۰۵؛ The British Library, Department O.M.P.B., shelf mark: Oriental, 173,

گردیده در عماراتی که آنجا به فرموده حضرت جنت مکانی (جهانگیر پادشاه) و حسب الامر آن حضرت (شاهجهان شاه) ساخته شده، نزول اجلال نمودند و چهار روز در آن مقام دل افروز به نشاط شکار اشتغال داشتند. از آن جمله یک روز غریب شکاری واقع شد و بندگان حضرت (شاهجهان شاه) به نفس نفیس از یک تفنگ خاصه که آن را «خاصبان» نام کرده‌اند، چهل آهوی سیاه شکار فرمودند که همه به تیر اول افتاد و افتادن هیچ یک محتاج به انداختن تیر دوم نشد و آن صید پادشاهانه باعث انبساط خاطر پادشاه صیدافکن شیرشکر گردید. اما در آن روز تردد بسیار کردند و این قسم شکاری در تواریخ خود دیده نشده که پادشاهانی بلکه هیچ آفریده در یک روز به دست خود چهل آهو به یک تفنگ زده باشد، و بندگان حضرت می فرمودند که تا حال یک روز در جگمیر (Jagmer) که از شکارگاه‌های مقرر حوالی دارالخلافه آگره بود) شانزده آهو به دست مبارک خود شکار کرده بودیم، بعد از آن که به نظر حضرت مکانی در آورده‌ایم، فرمودند که ما هرگز در یک روز زیاده از هژده آهو به تفنگ نرسانیم در این وقت طالبای کلیم این رباعی گفته به عرض مقدس رسانید و به احسان و تحسین نوازش یافت.

اکنون پالم محل فرودگاهی می باشد که به همین نام یعنی «فرودگاه پالم» معروف است و در دوران جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ میلادی) ساخته شده و پیش از سال ۱۹۸۴ میلادی این فرودگاه یک فرودگاه بین‌المللی به شمار می رفت. اما اکنون ویژه پروازهای داخلی است.

خاص بان یا خاصبان: این اصطلاح پس از عجین شدن دو کلمه یکی عربی و دومین سانسکریت به وجود آمده است. تلفظ این کلمه مثل «نان» یا «ران» نیست، بلکه در این حرف «ن» کامپی موجود است که از هردو سوراخ بینی صدایش برمی آید. معنی این کلمه به اصطلاح امروزه پرتابه یا موشک کوچک (Rocket) است. چنان که در بالا گذشت شاهجهان شاه یکی از تفنگ‌های خود را «خاصبان» نام گذاشته بود.

عرفان و خداشناسی در هرذی روح موجود است. هرکسی که نسبت به عرفان علاقه دارد برای جلای باطن، صفای قلب و تزکیه نفس بر دست عارفی بالله بیعت می کند تا تحت هدایت و راهنمایی وی قطره وار به دریای حقیقت رسیده، به آن پیوندد. عرفان الهی که ایرانیان آن را تصوّف نامیده‌اند مایه و توشه سرشت آنها است. نه تنها

این بلکه هرآریانزادی در هرجایی که در دنیا می‌باشد تا حدی اول صوفی است و بعداً پیرو دینی، مذهبی و کیشی. مسلمین در سرتاسر شبه‌قارهٔ هند شرکت‌کردن در محافل سماع را جزء فریضهٔ دینی می‌دانند و با کمال خضوع و خشوع حمد باری‌تعالی، نعت حضرت محمد مصطفی و ابیات در منقبت علی مرتضی را می‌شنوند. بعضی از آنها به حالت وجد و حال هم می‌آیند.

شاهجهان هم از این اصل مستثنی نبود. او این عقیده را هم در دل می‌داشت که دارای قوهٔ معنوی است. چون پسرش اورنگ‌زیب قلعهٔ اکبرآباد را محاصره نمود و خواست که پدرش خود را تسلیم کند. شاهجهان شاه چون چاره‌ای جز این ندید که قلعه را به ارتشانش واگذارد، نامه‌ای به صورت فرمان به پسرش نوشت و در آن متذکر شد «اکنون که ما به توفیق عنایت یزدانی از سلطنت صوری در گذشته بادشاهی معنوی اختیار نموده‌ایم...»^۱.

در اینجا این نکته را هم نباید نادیده گرفت که تیموریان باری هند معاصر صفویان ایران بودند و این زمانی است که نهضت تصوف در ایران بر اوج رسیده بود. در همین اوان همایون شاه (۹۳۳-۹۶۳ هجری) از شیرشاه سوری ((۹۴۶-۹۵۱ هجری) شکست خورده به ایران پناهنده شد و از شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) کمک گرفته دومرتبه تخت سلطنت هند را به دست آورد. پس از غلبه و استیلا یافتن، امرای ایرانی، فرهنگ ایران‌زمین را در این کشور فروغ و رواج داده فرمانروایان را هم تحت نفوذ خود قرار دادند. میان تمام آداب و سنن مربوط به فرهنگ ایران‌زمین نهضت تصوف بیش از ادب و هنر نفوذ و رواج پیدا کرد. بدین سبب شاهجهان شاه در ذهن خود این عقیده را پروراند که علاوه بر قدرت مادی دارای قوهٔ معنوی هم هست. آنچه محمدصالح کنبو در شاهجهان‌نامه نوشته کلیم هم آن را تأیید می‌کند. چنان‌که از ابیات زیر هویدا است؛ و آنها در ضمن تاریخی سروده شده که پس از تکمیل بنایی در کشمیر به فرمودهٔ شاهجهان شاه برپاگردید و در سال ۱۰۵۲ ق. به اتمام رسید.

صاحب عالم آن فرشته خصال که تش جسم دهر را جان است

۱. عمل صالح الموسوم به شاهجهان‌نامه، چاپ مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۷۲، جلد سوم، ص ۲۳۵.

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| با وجود شکوه دارایی | در تواضع فرید دوران است |
| میزبان است اگرچه عالم را | بر سر خوان فقر مهمان است |
| فقر را قدردان به جز او نیست | لیک فقری که فخر مردان است |
| هست درویش بی‌نوا بر او | کعبه‌ای کز لباس عریان است |
| مرشد خانقاه تجرید است | عالمش گرچه زیر فرمان است |
| دل آگاهش و علایق دهر | آن یکی آتش، این نیستان است |
| با یک‌اندیشی‌اش بود یک‌نقش | هرچه در کارگاه امکان است |
| دو لبش چون زبان یکی گردد | چو به توحید گوهرافشان است |
| نقش گلزار خرّمی بیند | این به نور چراغ عرفان است |
| نزد بینایی بصیرت او | ذره خورشید و قطره عمان است |
| نزد حق‌بینی‌اش ز هرذره | مور را حشمت سلیمان است |

کلیم به مناسبت سال تولد شاهزادگان، شاهزاده خانم‌ها، برگزار شدن مراسم ازدواج شاهزاده‌ها و یا روز رحلت کسی از آنها، وقایع مهمی مانند پیروزی بر دشمن، سالگرد جشن وزن، بناگردیدن کاخ دولتی و ... تاریخ‌ها می‌سرود. بدین سبب وی تاریخ مراسم زناشویی شاهزاده اورنگ‌زیب که شب سه‌شنبه سی‌ام اردی‌بهشت مطابق بیست‌وسوم ذی‌حجه سال هزار و چهل و شش برگزار گردید را سرود که در زیر قید می‌گردد:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| جهان کرده سامان بزم نشاطی | که گلبانگ عیشش به گردون رسیده |
| قران کرده سعدین و زین‌سان قرانی | فرح‌خیز و پریمن دوران ندیده |
| ز پیوند این گلبن باغ دولت | زمانه گل‌عیش جاوید چیده |
| فلک‌رتبه اورنگ‌زیب آنکه ایزد | سزاوار تأیید غیبش دیده |
| به ملکی که اقبال او رونهاد | ظفر پیش از آوازه آنجا رسیده |
| نهال برومند بستان دولت | که اقبال در سایه‌اش آرمیده |
| خرد بهر تاریخ تزویج گفتا | دوگوهر به یک عقد، دوران کشیده |

همین تاریخ ازدواج را محمدصالح کنبو چنین بیان کرده است^۱:
 جهان کرده سامان بزم نشاطی که گلبانگ عیشش به گردون رسیده
 قران کرده سعدین دولت به نحوی کز آن سان قران چشم عالم ندیده
 فلکرتبه اورنگ‌زین آنکه بختش سرافراز تأیید جاوید دیده
 نهال برومند شاهی که دولت چو اقبال در سایه‌اش آرمیده
 خرد گفت تاریخ جشن زفافش دو گوهر به یک عقد، دوران کشیده

۱۰۴۲

فرق بین هردو تاریخ در اینجا قابل توجه است.

توضیح بعضی از واژه‌ها

سالگره: میان زرتشتیان مرسوم بود هر وقت بچه‌ای به دنیا می‌آمد، چاله‌ای در زمین درست کرده در آن خمی می‌نهادند و در برابر آن تیرکی نصب کرده ریسمانی می‌بستند و هر سال چون فصل انگور می‌رسید مقداری از این میوه در خم می‌ریختند و گرهی به ریسمانی که در آنجا نصب بود می‌بستند. از این طریق معلوم می‌شد که فرزندشان چندساله شده‌است و بدان مناسبت جشنی هم می‌گرفتند که جشن سالگره نامیده می‌شد. (معادل فارسی امروزه سالگرد است). این سنت را تیموریان باری همراه خود به هند آوردند و فرمانروا را در سالی دو مرتبه یعنی یکبار مطابق سال قمری و بار دیگر موافق سال شمسی در ترازو نهاده با سکه‌های طلا و دیگر اجناس گران‌قیمت توزین می‌کردند و پولی برابر این اشیا در خزانهٔ جداگانه‌ای برای خیرات می‌گذاشتند و هر وقت احتیاج و نیاز به آن می‌شد میان حاجتمندان و بی‌نوایان پخش می‌کردند. کلیم چندین قصیده در وصف چنین جشنی سروده. چند بیت از آنها در زیر قید می‌گردد:

ز جشن سالگره همچو ریسمان گوهر به عید غوطه خورد رشتهٔ سنین و شهور^۲
 ز عید وزن به سالی عیان شود دو بهار که جنت ارم از شرم آن شود مستور
 سعادت‌ی که ترازو ز وزن شاه اندوخت ز ابر کلهٔ او بر جهان بیارد نور

۱. عمل صالح، جلد دوم، ۱۹۷۶ م، ص ۲۰۴.

۲. دیوان کلیم کاشانی، ص ۳۷۷.

در جای دیگر می‌گوید:

عید وزن آمد که باز آرایش دنیا کند
و از شرف میزان به گردون خود نمایی‌ها کند^۱
دُرنبدد در صدف چون شبنم اندر جیبِ گل
روزگار از بس گره از کار دلها وا کند
می‌رود تا زنده‌رود از هند گلبانگ سرود
عید می‌باید چنین مهمانی دنیا کند
در ترازوی خرد چون عشرت این عید نیست
آسمان عیش دوعالم را اگر یک‌جا کند
آنقدر گوهر به کان آفرینش از کجاست
کآورد ایام و با شاهجهان همتا کند
حیرتی دارم ز عید وزن چون سالی دوبار
دهر، ترتیب چنین جشنی جهان‌آرا کند^۲
پتانی: زنی از تیرهٔ پختونها. در هند اصطلاح پتان (Pathan) به یک نفر از طایفهٔ
افغانان اطلاق می‌گردد.

چهل (Chohl): (به وزن کحل) واژهٔ هندی به معنی خوشمزگی و متلک است.

چهل پتانی: فرض کنید زنی است که سنش از چهل سال تجاوز کرده. اگرچه زنی
آزاد نیست ولی بازهم وقتی که راه می‌رود با جوان‌کها شوخی می‌کند. اگر کسی
به طرف او متوجه نمی‌شود به او تنه می‌زند. چنان‌که کلیم در مثنوی که تحت عنوان
«تعریف اکبرآباد و باغ جهان‌آرا» سروده می‌گوید:

بتان راجپوت و شیخ زاده شکیب عاشقان بر باد داده
همه افغان به سر عاشق نظاره به دستی زلف و در دستی کتاره
غرور حسن با چهل پتانی چو گردد جمع نتوان زندگانی

کتاره: خنجری است شبیه نیام (غلاف) تمر هندی.

در همین ضمن واژهٔ «دوبی» آمده است که توضیح آن روی حاشیه داده شده است.

ز حسن شستهٔ دوبی چه گویم از آن بی‌پرده محبوبی چه گویم

تلفظ این واژه Dhobi (دال: به های دمشی) است. معمولاً زن‌هایی که کار
رخت‌شویی انجام می‌دهند حجاب نمی‌کنند.

دریا: این واژه در هند برای رودخانه به کار می‌رود.

۱. دیوان کلیم کاشانی، ص ۳۷۹ و ۳۷۸.

۲. همان، ص ۴۴۶.

به دریا جمله دره‌هایش گشاده تماشایی در او چشم آب داده
 دو جانب شهر و دریا در میانه کنار بحر بحر بی کرانه^۱

کشتی: در سر تا سر هند برای قایق به کار می‌رود.

ز کشتی پل به روی آب بنگر به سان کهکشان از چرخ اخضر
 ز کشتی‌ها که هر جانب روان است به دریا بیشتر از شهر خانه است
 ز کشتی‌های گردون سیر پرگار بناها بر سر کار است بسیار^۲

چَمَبَه / چَمَبَه (Plumaria) نوعی از گل‌های خوشبوی گرمسیری است.

مگو نرگس به خوبی چشم باغ است که گر چشم است او چنبه چراغ است
 چه چنبه شعله‌ور شمعی است بی‌دود که آتش می‌زند در خرمن عود
 نهالش چون به گلشن قد برافراشت ز سر قمری هوای سر بگذاشت
 گلی چون چنبه از وی می‌توان چید چه خیر از سرو بی برمی‌توان دید
 به صورت چون گل خورشید زردست ولی گل را ز خجالت سرخ کردست

مولسری: (Mimusops/Molseri) هم گل خوشبو گرمسیری است. این واژه در تمام فرهنگ‌های معتبر زبان اردو مانند فیروزاللغات^۳، A Dictionary Of Urdu Classical Hindi and English^۴ که فرهنگ سه‌زبان است و فرهنگ دوزبانه The Standard Dictionary^۵ به همین صورت مندرج است. بنابراین بولسری (Bolseri) که تلفظ زبان عامیانه بوده، ساخته و پرداختهٔ ذهن صاحب غیاث‌اللغات است، چه شاعر نامور و نامدار میرزا اسدالله خان متخلص به غالب، معروف به غالب دهلوی این کتاب را اصلاً معتبر نمی‌داند. ابیاتی که کلیم در وصف این گل سروده در زیر قید می‌گردند:

ز موزونان نظر در یوزه دارم که وصف مولسری را می‌نگارم
 گلش چون چشم ترکان تنگ‌خانه برای مرغ نکهت آشیانه است

۱. ص ۴۴۸.

۲. ص ۴۴۸.

۳. مؤلفه الحاج فیروزالدین، چاپ لاهور، ۱۹۷۸ م، ص ۱۱۴۶، ستون دوم.

۴. تألیف John T. Plate چاپ اردو آکادمی، دهلی، ۲۰۰۰ م، ص ۱۰۹۳، ستون دوم.

۵. تألیف پروفیسور بشیر احمد قریشی، چاپ متابستان لاهور، ص ۶۲۲، ستون اول.

ز چشم بد بود این چشم مستور که بویش رفته چون تیر نظر دور
از این گل رشته چون زینت پذیرد گهر را بعد ازین در بر نگیرد
چو محبوبان سر و بر را نوازند از آن گه طره گاهی تار سازند^۱

کیوره^۲: (Pandanus) نوعی از نباتات که گلش بسیار خوشبو است و عصاره‌اش چندین مصرف دارد، وقتی که برای مهمانانی بزرگ قرمه در دیگ بزرگی درست می‌کنند و در آخر چون غذا دم‌کشید عصاره‌اش را در دیگ می‌ریزند تا غذا خوشبو گردد. موقعی که مسلمین جنازه‌ای را برای دفن کردن به گورستان می‌برند، مرده را در قبر خوابانده درش را از تخته‌های چوب یا سنگ پوشانده بطریقی از این عرق که همراه می‌برند در قبر می‌ریزند.

پان^۳: برگگی است که آن را در مناطق مرطوب شبه‌قاره به عنوان آجیل استفاده می‌کنند. روی این برگ خمیر پوست درخت مغیلان و اندکی خمیر آهک مالیده چند دانه هیل و دانه‌های خرد کرده فوفل ریخته پیچه‌ای (مانند پیچه‌ای که در قدیم عطاری‌ها در کاغذ دواها گذاشته می‌ساختند) درست می‌کنند که آن را بیره^۴ می‌نامند. وقتی که پسری تازه عاشق به دختر دوستش پان تعارف می‌کند از پان فروش تقاضا می‌کند که چند قطره از عصاره کیوره روی پیچه باشد. چنان‌که کلیم می‌گوید:

برای شاهدان این گلستان به دست کیوره بین بیره پان
چو پانی دست صنعش بیره بسته دماغ از نکهتش در گل نشسته
میان جمله گل‌ها سرفرازست زبان برگ او بر گل درازست

کدهل/کتهل^۵ (Jack fruit/Arto carpus) نوعی از میوه‌های گرمسیری است. درباره

۱. دیوان کلیم کاشانی، ص ۴۵۱.

۲. Kevra (به رای کامی).

۳. برای تفصیل این برگ ملاحظه شود مقاله‌ای که تحت عنوان «یک تحقیق کوتاه» در کتابی به نام ارمغان ادبی چاپ گردید که در موقوفات دکتر محمود افشار، در شماره ۶۰، چاپ اول ۱۳۷۶، ص ۲۴۵، به چاپ رسید.

۴. Bira به رای کامی.

۵. Kathal/Kadhhal (به دال کامی دمشی) / (به تای کانی دمشی). برای کیوره، پان و کدهل ملاحظه شود صفحه ۴۵۱.

درخت این میوه کلیم چنین می گوید:

گل گدهل نفهمیده است موسم شکفته چون رخ یار است دائم

نیم (Margosa): نوعی از درخت گرمسیری است. برگش در بلندی بیش از انگشت شهادت نیست و مثل خنجر نوک تیز می ماند. گویند ذکریای نبی از برگ این درخت الهام گرفته ارّه درست کرد. میوه اش در اندازه و شکل مانند پشگل است. نرسیده اش سبز است و وقتی که رسید زرد رنگ می گردد. گوشتش مصفای خون است. در فصل تابستان وقتی که هوا دم می کند، مردم دهستان پوست آن را خیس کرده روی سنگ می ساینند و خمیرش را روی دمل ها و جوش ها می مالند و از آن به عنوان مرهم استفاده می کنند.

چرخ: دایره ای است که از میله آهنی که قطرش بیش از یک سانتی متر نیست. در داخل آن مانند صلیب میله هایی که به کلفتی به همین اندازه است به وسیله جوشکاری می چسبانند و در مرکز این دایره روی صلیب دسته ای نیز می گذارند. دور این دایره پارچه های نخی زنگوله مانند می بندند. آنها را در روغن مشعل خیس کرده آنها را آتش زده می چرخانند. چون فیل و حیوانات درنده مثل شیر از آتش وحشت می کنند، لذا پس از دیدن آتش از جای خود فرار می کنند. در قدیم وقتی که در جنگ از شمشیر و نیزه استفاده می کردند این نوع دایره (چرخ) هم به کار می رفت.

برچه: نیزه ای است تقریباً به اندازه یک متر. نوکش مثل برگ پرتغال پهن و آخر سرش مانند دگمه یا زنگوله گرد می باشد.

شاهجهان شاه هرروز نزدیک به طلوع آفتاب در دریچه ای می نشست که رو به مغرب بازمی شد تا هندوانی که دیدن صورت شاه را صبح زود مبارک می دانستند از زیارتش مشرف شده پی کار خود بروند. شاهجهان شاه پس از معاینه رژه روی سران لشکر و ارتشیان مشغول تماشا کردن جنگ فیلان می شد و فیلان مست را در میدانی که رو به روی تالاری که به نام «خاص و عام» مشهور بود، و تا کنون به همین اسم معروف است، می آوردند. عجب شور و غوغای مردم در آنجا به پا می شد و این جنگ غیر از روز دوشنبه که در آن روز او بر تخت سلطنت جلوس کرده بود و روز چهارشنبه که روز رحلت همسرش ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل بود این برنامه ادامه می داشت.

به تاریخ هژدهم خرداد^۱ ماه سال ۱۰۴۲ق. شاهجهان شاه با پسرش اورنگ‌زیب و شاهزاده‌های دیگر و امرای دربار مشغول تماشاکردن جنگ فیلان مست به نام سدگر (Sadhgar) و صورت سُنَدَر بود. اگرچه فیلبانان سعی کردند به وسیله گردش چرخشی آتش‌فشان و آب‌پاشی بر آنها هردو را از یکدیگر جدا کنند ولی سودی نبخشید. قضا را سدگر در عین حالت مستی به طرف شاهزاده اورنگ‌زیب حمله برد. وقتی که فیل نزدیک شاهزاده رسید وی روی سرش برچه (سنان) را چنان محکم زد که نوکش تقریباً به اندازه چهار بند انگشت در کله‌اش فرو رفت. این منظره را کلیم چنین بیان می‌کند:

| | |
|------------------------------|---------------------------------------|
| شهنشاه آفاق، شاه جهان | فلک‌رتبه، ثانی صاحب قران ^۲ |
| سران سپاه و وجوه حشم | فتادند در سجده بر روی هم |
| خلایق چو بعد از زمین‌بوس شاه | گرفتند در خورد خود جایگاه |
| گهی از نظر فوج لشکر گذشت | گهی کوه‌پیکر تکاور گذشت |
| به فیلان جنگی چو نوبت رسید | در آن عرصه آمد قیامت پدید |
| فتادند فیلان جنگی به هم | پی جنگ، خرطوم‌ها شد بلند |
| زدند آنچنان کله بر یکدیگر | که شیر از صدایش بیازد جگر |
| دو ابر سیه درهم آویختند | چو باران همه خون هم ریختند |
| چو شد سد راه تماشا غبار | بفرمود شاهنشاه کامگار |
| که شهزاده‌های فلک احتشام | بر آیند بر توسن خوش خرام |
| ز قصر شرف سوی میدان روند | به نظاره جنگ فیلان روند |
| دوید از قضا ز آن دو فیل مهیب | یکی سوی شهزاده اورنگ‌زیب |
| به خشمی که پیش آیدش کوه اگر | دگر تا قیامت نبدد کمر |
| چو چرخ که چرخ آمدی گر فرو | نگرداندی‌اش از ره کینه رو |
| صف چاره خلق درهم درید | به شهزاده شیرصورت رسید |
| به مردی ز جا یک سر مو نشد | ز راه چنین سیل یک سو نشد |

۱. پادشاهنامه، محمد امین قزوینی، نسخه خطی کتابخانه برتیش، شماره برگ ۲۷۳ ب.

۲. در اینجا منظور از صاحبقران تیمور مؤسس خاندان تیموریان بابر هند است.

ز پیشش عنان تکاور نتافت ز بردستی آسمان برنتافت
 به چشم جهان دهر تاریک شد به خورشید آن ابر نزدیک شد
 چو زین بیشتر صبر را جا نبود در آویخت مانند آتش به دود
 یکی برچه‌ای برق‌سان تافته نظر از رگ غیرتش یافته
 ز قدرت چنان زد به پیشانی‌اش که جست از قفا برق رخسانی‌اش
 ز بس برچه در کله‌اش شد نهان سرش گشت فانوس شمع سنان
 از آن رخنه کز برچه شد در سرش برون رفت مستی که بُد در سرش

در همان روز شاهزادهٔ نامبرده را از خطاب «بهادری» و خلعت خاص نواختند و چون جشن وزن قمری وی به تاریخ اوّل خرداد ماه سال هزار و چهل و دو برگزار گردید او را در تالار «خاص و عام» با طلای ناب سنجیدند و پنج هزار سکهٔ طلا که برابر وزن او شد میان حاجتمدان پخش گردید.

کلیم در وصف کشمیر مثنوی تحت عنوان «در تعریف کشمیر» سروده که با بیت زیر شروع می‌شود^۱:

دگر بخت از در یاری درآمد به شهرستان عیشم رهبر آمد
 و مقطّعش این است^۲:

کند در یوزه کوه پیر پیخال ز چتر دولتش رفعت همه سال

پیر پیخال یکی از کوه‌های معروف کشمیر است که اشتاباً پیر پیخال مرقوم گردید. قدسی مشهدی در مثنوی که از در وصف کشمیر سروده دربارهٔ این کوه چنین می‌گوید:

معاذ الله ز کوه پیر پیخال که مثلش دیده کم، چرخ کهن سال^۳

این بود چند نکته که این بنده بی‌بضاعت صلاح در این امر دانستم که خدمت دوستداران کلیم کاشانی عرض نمایم.

۱. ص ۴۷۹.

۲. ص ۴۸۶.

۳. دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی، با مقدمه و تصحیح محمد قهرمان، از انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۵، ص ۷۸۰، بیت چهارم.

خاموش‌گری حیات و فکر و فن

♦ دکتر محمد الطاف بت

زبان فارسی در کشمیر بیش از هفت صد سال پیش وارد شد. این زبان به عنوان زبان اسلامی در این وادی دلاویز ورود پیدا کرد. در اصل کشمیر خطه‌ای است که مشاهد را به ورطه حیرت می‌اندازد. سده‌ها گذشت و جاذبیت و جالبیت این سرزمین با هر صبح نودمیده با رنگِ دیگر و با کششِ تازه جلوه‌نمایی می‌کند. هر بیننده با دید مخصوصی این سرزمین بی‌مثل را نظاره می‌کند. شاعری در نغمه‌ریزی‌های رودها و چشمه‌سارهای کشمیر آواز دلش را می‌شنود. عاشقی در جگرِ خون‌رنگ لاله داغ جدایی را می‌یابد. محبوبی چون صدای بلبل می‌شوند به صورت گل و نرگس راه‌گذر دوست را با چشم‌های پُرانتظار بوسه می‌دهد. چون عارفِ خدامستی به سبزه‌زارهای وسیع و هموار و شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ و جویبارهای تسنیم و کوه‌های سبزپوش و فلک‌بوس و بادِ روح‌بخش و نغمه‌ریزهای کشمیر دل می‌سپارد، و این‌گونه به هر مشاهدی به خواهش دل سرمایه‌ی بیش‌بها فراهم می‌آورد. خداوند کریم این کاینات بی‌حد و حساب جبین این قلمرو حسن و جمال را با زیورهای نوازش خود هم‌مزین ساخت. به این علت کشمیر در مهد خویش مفکران و محققان و شاعران و عاشقان و عارفان را پرورش داد.

تاریخ گواه است زبان فارسی تقریباً از آغاز عهد شاهمیری (۱۳۳۹-۱۴۲۰م) تا اوایل دوره دوگران (۱۸۴۶-۱۸۸۵م) زبان رسمی وادی کشمیر بود.^۱ در این عرصه

♦ استادیار بخش اردو و فارسی، دانشگاه گرونانک دیو، امرتسر، پنجاب هند.
۱. دانش، مجله ادبی و تحقیقی، شعبه فارسی دانشگاه کشمیر، ص ۱۳؛ کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، عبدالقادر سروری، ص ۲۶۰، ۴۲.

درازآهنگ هزارها کتاب با این زبان شیرین به وجود آمد، که مشتمل‌اند بر متون نثر و نظم از غزل و قصیده و رباعی و مثنوی. شعرا و ادبا در موضوعات رنگ‌رنگ مثل تصوّف، فلسفه و معاشیات و تاریخ و تهذیب و تمدن و... قلم‌رانی کرده‌اند، و این هزارها کتاب در کتب‌خانه‌های جهان باعث زینت و آرایش آن‌ها شده است. رشحات قلم شعرا و ادبای ما هم امروز نیز در میان علم و فن همچون بهار جلوه‌گری می‌نماید، و این حاصل ذهن و تهذیب و تمدن و ثقافت ما تا ابد محفوظند. ولی متأسفانه از قرن بیستم میلادی به علت معرفت زبان انگلیسی و اردو و شامل شدن آن در برنامه‌های دروس دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، دامنه کار بر زبان فارسی کم‌کم کاهش یافت. در این اوضاع نیز زبان فارسی پهلو به پهلو زبان انگلیسی و اردو گام برمی‌داشت و شاعران و نویسندگان بنام به وجود آمدند.

در کشمیر عصر حاضر زبان فارسی اندک خستگی اختیارکرد، چونان که قبلاً اشاره شد سبب آن این است که زبان انگلیسی رفته‌رفته در این وادی وسعتی پیدا کرد. دانشجویان و پژوهش‌گران معاصر توجه‌شان برای فراگیری زبان انگلیسی و زبان اردو بیشتر مایل می‌شود، چون دروازه‌های معاش و مدخل زندگی آنها به کلید انگلیسی و اردو بازمی‌گردد، لهذا قلم‌کاران و شعرا و ادبا هم مایل به اردو و انگلیسی شدند، و کمتر توجه به زبان فارسی نشان می‌دهند. با وجود این زبان فارسی فعلاً در کشمیر به عنوان زبان کلاسیک تدریس می‌شود، و این زبان هنوز هم در طبقه‌های تحصیل‌کرده سرزمین کشمیر زنده و پویاست. بسیاری هستند که سابقاً این زبان را یادگرفته‌اند و حالا هم به زبان فارسی عشق می‌ورزند، و آن را پاس می‌دارند. نویسندگان، شاعران و سخنوران معاصر مانند مولانا سید مبارک‌شاه فطرت، سید شمس‌الدین اندرابی غمگین، حکیم‌الدین سائف، سید عبدالجبار خاموش، پروفیسور نندلال کول طالب، پروفیسور شمس‌الدین احمد، آغا سید محمد باقرالموسوی، میرک‌شاه کاندھمی، حکیم سید محمد انیس کاظمی، مولانا شمس‌الدین حیرت کاملی، سید محی‌الدین آواز غمگین، پروفیسور مرغوب بانھالی، پروفیسور رحمان راهی، میر غلام رسول نازکی، پروفیسور غلام رسول جان، دکتر نیلوفر ناز نحوی، پروفیسور دکتر رقیه خانم، دکتر عابد گلزار، پروفیسور نیازمند و غیر آنان به زبان فارسی تصنیفات و تألیفات دارند، و نیز به زبان فارسی شعر می‌سرایند.

بین متذکره بالا در قرن بیستم میلادی سید عبدالجبار خاموش کریری یکی از پُرکارترین دانشمندی است که در بخش ادبیات فارسی در کشمیر آثار تحقیقی از خود به جا گذاشته است. او تقریباً سراسر عمر خود را در راه خدمت به فرهنگ و ادب فارسی و نیز زبان و ادبیات کشمیری و اردو صرف کرد و کلام وی شامل به نثر و نظم است.

زندگانی سید عبدالجبار خاموش کریری

اصل نام سید عبدالجبار متخلص به خاموش روز جمعه ۴ ربیع الاول در سال ۱۳۳۰هـ/ ۶ فروری ۱۹۱۲ میلادی در قصبه کریری، پتن باره موله [یکی از ایالت کشمیر] به دنیا آمد. وی سال ولادت خودش را به نظم این طور می‌سرایند:

مهمان چند روزم در دیر بی‌قراری دُنْیای دُون ندارد قانون پایداری
سال ولادت خود کردم رقم به تحقیق یعنی ز خاطر خوش جَبَّار شاه بخاری^۱
نام پدرش سید غلام محمد شاه بخاری بود.^۲ نام مادرش سیده مه‌النساء بیگم بود.
درباره سلسله نسب خودش در اشعار زیر این طور تشریح می‌کند:

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| صل ربی علی النبی و علی | آله ذی المراتب الاعلی |
| مرتضی و حسین شهید سعید | زین العابدین در توحید |
| باقر و جعفر صداقت خو | کاظم ست و علی تقی نکو |
| هم نقی ست و بعد از آن جعفر | یادگارش نکو علی اصغر |
| میر ز عبدالله است و احمد یاد | میر محمود و شه محمد شاد |
| جعفر ثالث و علی جلال | میر احمد کبیر صاحب حال |
| میر سید جلال الدین مخدومی | نامور همچو عارف رومی |
| ناصرالدین با علاؤالدین | لایق افتخار فخرالدین |
| سید حاجی مراد مرد عقیف | بوسعید و عزیز و میر شریف |
| زاهد و قاسم آنکه حاجی بود | میر عبدالله ز اهل شهود |

۱. نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، غیر مطبوعه، ص ۴۰.

۲. سید غلام محمد شاه بخاری یکی از عالم، صوفی بزرگ و استاد زبان فارسی و عربی زمان خود به شمار می‌رفت. چون خاموش تحصیلات ابتدایی خود را پیش پدرش پایان رسانید.

میر عبدالرحیم و سید و میر حاجی عبدالکریم صاف ضمیر
 میر اسدالله و حمید و سعید میر سلطان را شرف بخشید
 میر سید خلیل خاص اله با عزیزالله و محمدشاه
 در حساب آمدند چهل تن این نزد یزدان شافع من این
 این نه دعوی باطل است خاموش
 بلکه اظهار حق به دانش و هوش^۱

خاموش احوال و زندگانی خود را در آثار خود به تفصیل شرح داده است. از آثار وی معلوم می‌شود که سلسله نسب وی به امام عالی مقام حضرت علی ابن ابوطالب می‌رسد. در کشمیر جد امجد سادات بخاری کریری سید عزیزالله بن شرق شاه بود. پدر خاموش سید غلام محمد فرزند سید عزیزالله بود. خاموش دارای چهار فرزند به نام سید شمس‌الدین، سید محمد مقبول هر دابوره جانشین وی و سید نورمحمد.

خاموش کریری تحصیلات ابتدایی خود را پیش پدر خود به پایان رسانید. در زمان وی آنجا معمول بود که بعد از یادگرفتن الفبای عربی بچه‌ها معمولاً به حفظ کردن قرآن می‌پرداختند. خاموش در اوایل زندگی قرآن را از برکرد. بعد از آن به فراگیری علوم دینی پرداخت که در بین آنها زبان عربی هم به مانند زبان فارسی اهمیت خاصی داشت. وی تحصیلات و زبان و ادبیات فارسی را بعد از پدر بزرگوارش پیش مفتی سید عنایت‌الله شاه بخاری که یکی از علمای مشهور کشمیر بوده است، کسب فیض نمود. پس از آن هفت سال نیز پیش استاد سید ثناءالله به فراگیری علوم دینی پرداخت. در بیست‌سالگی از میان سلسله‌های صوفیان او به سلسله کبرویه پیش غلام محمد شاه اندرابی کراپوری متابعت داشت. پس از آن سلسله‌های صوفیان قادریه پیش بزرگ صوفی مولانا سید عبدالله شاه بخاری منطقی عالی کدل، سرینگر که از پیروان این سلسله بوده است، بسیار ارادت می‌ورزید.

موصوف ابتدای علوم مروجه از مقامی دبیرستان دولتی جماعت پنجم را با درجه اوّل گذرانید. بعد از آن برای تحصیل بیشتر انگلیسی به باره موله رفت و در دبیرستان

۱. شجرة المراد، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، ص ۴۸.

مشهور «سینت جوزف» ثبت نام کرد. همین‌جا جماعت نه [۹] را به درجهٔ اوّل گذرانید و فارغ تحصیل شد. بعد از آن مصروف به مطالعهٔ کتاب‌های فارسی مانند گلستان سعدی، بوستان سعدی، پنج‌گنج نظامی، بهار دانش، مغازی‌النبی از صرفی و یوسف و زلیخای جامی و غیره شد.

خاموش کریری مانند مردی بی‌باک از جرأت علمی برخوردار است و با دیدهٔ روشن‌فکرانه مسایل دینی، علمی و ادبی را همواره مورد بحث قرار می‌داد، چون به صفات ذوق سلیم و دانش وسیع متصف بود. وی عادتاً آدمی ساکت، شکسته‌نفس، همدرد و مهربان بود. او همیشه پایند آداب و اخلاق ماند و دارای عقاید افکار اسلامی بود. وی به زبان اردو، عربی، کشمیری و فارسی تسلط داشت، ولی با زبان فارسی عملاً علاقه مخصوص داشت. خاموش در تمام زندگانی خود خدمت به شعر و ادب اردو، کشمیری و فارسی را اختیار نمود. سرانجام در ششم رجب‌المرجب ۱۳۹۳ هـ/ ۱۶ آگوست ۱۹۷۳ م در شصت‌سالگی چشم از جهان برپست. این مرد پُرکار یک سال قبل از مرگ خود ماده تاریخی در قالب نظم سروده بود و در آن به تاریخ وفات خود اشاره کرده است، و مرگ وی همین‌طور اتفاق افتاد. این ابیات را که وی در آن مرگ خود را پیش‌بینی نموده است را ملاحظه بفرمایید:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| دار دنیا فانی است ای نیک‌خو | تا توانی دل منه هرگز بر او |
| قبلهٔ من شاه محمد از عزیز | از خلیل‌الله همین فرزند او |
| سال نقل من کسی گر پرسیدت | وای کش پس جنتی خاموش گو |

۱۳۹۳ هـ

| | |
|--------------------------|--|
| عمر بینا یافتم از فضل حق | جلوهٔ او دیده‌ام از چارسو |
| دارم امید از طفیل مصطفی | عفو حق ساز و مرا هم سرخرو ^۱ |

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

فعالیت‌های ادبی و فرهنگی سید عبدالجبار شاه خاموش کریری

سید عبدالجبار خاموش کریری باتوجه به مطالعهٔ بسیار وسیع خود بر زبان کشمیری،

۱. مناقب اولیا، سید عبدالجبار بخاری خاموش، ص ۲۰.

عربی، اُردو و فارسی تسلط داشت. در قرن بیستم میلادی شعرا و ادبای اندکی در کشمیر بودند که چون او به زبان فارسی توجه کرده‌اند. چنانچه قبلاً اشاره شد اغلب ادبا و شعرا در عصر حاضر به زبان اُردو و انگلیسی متمایل هستند، ولی خاموش دربارهٔ فارسی و گرایش قلمش به آن سو اظهار نظر کرده است. اگرچه در بعضی آثارش دربارهٔ اُردو، کشمیری و زبان عربی هم اظهار نظر کرده، اما زبان فارسی مورد توجه خاص وی بوده است.

خاموش کریری تصنیف کتاب‌ها را ادامه می‌داد و در نثر و نظم زبان‌های مختلف مانند کشمیری، اُردو و فارسی کتاب‌های معتبر از خود باقی گذاشت. موضوع کتاب‌هایی که وی به رشته تحریر آورده است بیشتر تصوف و عرفان است. کلام فارسی وی اغلب در مجله «الارشاد» چاپ شریعت‌آباد بدگام، کشمیر، مجله «همارا ادب» چاپ «جامو و کشمیر آکادمی آف آرت کلچر ایند لینگویجز» سرینگر و غیره منتشر شده است. آثار نظم و نثر فارسی و اُردو و کشمیری که از این شاعر و ادیب سرشناس به یادگار مانده و لازم به نظر می‌رسد که ما اینجا آن‌ها را مختصراً متذکر شویم، بدین قرارند:

۱. «أدعية القبور»: سال تصنیف ۱۳۵۱ هـ. یکی از مهمترین آثار خاموش «أدعية القبور» است که آن را به زبان عربی نوشته است. این کتاب در حقیقت راجع به اصول زیارت قبور است و گرچه کتاب به زبان عربی نوشته است اما تفسیر به زبان فارسی است. در این کتاب تفسیر دیگری نیز از احادیث پیامبر اسلام^ص بیان شده است. به طور نمونه عبارتی از این کتاب را در اینجا نقل می‌کنیم:

«زیارت قبور وقتاً فوقتاً مستحب است، و علی التواتر بدعت است، زایر را لازم است، بی‌پاجامه نباشد و چون به فاتحه و دعای مغفرت می‌خواند. بالمواجه یعنی به طرفی که روی میت می‌باشد و آن سمت مغرب است. همان طرف ایستاده یا نشسته ایصال ثواب سازد. دست اوزان داشته به طرف میت دعا کند... بدین وجه در نماز جنازه سجود و رکوع ممنوع است. ناله به طرف ما سواى الله رجوع و رکوع و خضوع و خشوع نه شود. ورنه نعوذ بالله منها شرک

پدید شده...»^۱.

۲. «نسخه دلدیر» الموسوم به «مروجه ختمات کشمیر»: وی این اثر را در سال ۱۳۵۲ هجری به اتمام رسانیده است. در این کتاب راجع به طریق ختم خوانی که عرفا در مراقبه انجام می‌دهند و ذکرها و فواید آن سخن گفته است. این نسخه به زبان فارسی نوشته است. در اواخر اوراق این نسخه به زبان فارسی نظم و مناجات درباره صوفیان و اولیای کرام نوشته شده است و مزید بر آن نسب‌نامه مؤلف یعنی سید عبدالجبار هم نوشته آمده است. مثلاً درباره نسب‌نامه خودش در اشعار زیر این طور تصریح می‌کند:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| الهی به آن سیدالمرسلین | علی و حسنین زین‌العابدین |
| به باقر به جعفر الکاظم و رضا | تقی و نقی جعفر با هدا |
| سید علی اصغر و عبدالله | به احمد به آن میر محمود شاه |
| محمد به آن جعفر سیومین | به سید علی بخارا مکین |
| جلالست و سلطان احمد کبیر | جهانی جلال و محمد نصیر |
| علایی و فخرست و سید مرا | سعید و عزیز و شریف است یاد |
| به زاهد به قاسم به آن عبدالله | رحیم و کریم آن سیادت پناه |
| اسدالله آن پیر روشن ضمیر | حمیدست و سلطان عدیم‌النظیر |
| حریف و خلیل ست و عبدالعزیز | محمد خداوند عقل و تمیز |

طفیل همین صاحبان ای خدا

نگهدار از عبدالجبار رنج و بلا^۲

این نسخه خطی مشتمل به نثر و نظم است و هنوز غیر مطبوعه.

۳. «الانتباه للسادات فی نکاح البنون و البنات» موسوم به «مفیدالعُقلا»؛ نسخه خطی، با ترتیب غیر مطبوعه. خاموش در این نسخه روایح عقد نکاح به نظر دین اسلام را مورد بحث قرار داده است. تاریخ اتمام این نسخه خطی مؤلف خود این طور رقم ساخت:

«این نسخه را به نام الانتباه للسادات فی النکاح البنون و البنات موسوم کردم.

۱. أدعية القبور، نسخه خطی، از سید عبدالجبار خاموش، ص ۱۳-۴.

۲. مروجه ختمات کشمیر، نسخه خطی، از سید عبدالجبار خاموش، ص ۴۲.

امید ناظرین بعد مطالعه‌اش هیچمدان مؤلف را به دعای خیر یاد فرمایند.
 به جای اغلاط قلم اصلاح جاری ساخته مؤلف را ممنون فرمایند:
 بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتواند بپوشند
 به تاریخ مبارک شب برات سنه یک هزار و سه صد و پنجاه و شش هجری نبوی
 به اختتام تألیف و اتمام تحریر رسید. الحمد لله رب العالمین»^۱.

زبان این نسخه فارسی است و بعضی عبارتها را به زبان عربی هم نوشته است. این نسخه در اصل در قالب نثر به رشته تحریر درآمده است، اما بعضی اشعار را هم در لابلای نوشته‌اش بیان نموده است. این کتاب در سال ۱۳۵۶ هجری صورت تمینق یافت.

۴. شجرة المراد: پنج حصه نسخه خطی با ترتیب، غیرمطبوعه. در نثر و نظم به زبان فارسی و این کتاب مشتمل به عنوان‌های مختلف است. مثلاً شجرة طریقت سلسله کبرویه میر سید علی همدانی^ح به نظم، شجره سادات کریری به نظم و نثر، ماده تاریخ‌های ولادت و وفات اسلاف کریری و غیره. خود صاحب تصنیف درباره این کتاب این طور می‌نویسد:

«این نسخه‌ایست مشتمل بر بحث حسب و نسب سادات کریری و غیره به طور شخصی. معمای صحت اغلاط شجره‌های دیرینه و غیره و غیره... مخفی مباد که اکثر سادات این موضوع نسبی سیدند نه حسبی»^۲.

۵. «عرایس کشمیر»: به زبان کشمیری.

۶. «مناقب اولیا»: این کتاب مجموعه‌ایست در مناقب پیامبر اسلام^ص و اولیای کرام که آن را به سه زبان اردو، کشمیری و فارسی در نظم سروده است. مطبوعه.

۷. «زمزمه مناجات و نعوت» در زبان فارسی، اردو و کشمیری به نظم نوشته است. در حقیقت این مجموعه را راجع به مناجات به درگاه حضرت محمد مصطفی^ص و منقبت اولیای کرام بیان نموده است. این کلام در سال ۲۰۱۱ میلادی چاپ شده است.

۱. مفید العُقلا، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، ص ۱۷.

۲. شجرة المراد، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، ۱۷.

۸. «شهادت‌نامه»: یکی از مهم‌ترین آثار خاموش «شهادت‌نامه» است. در اصل این اثر راجع است به شهادت امام حسین^ع عالی‌مقام و دیگر شهدای آل رسول^ص یعنی اشعاری مبنی بر تذکره مصایب اهل بیت که نشان‌دهنده دل‌بستگی بسیار شاعر با خاندان اهل بیت. وی با سرودن اشعار اندوهگین در شهادت امام حسین^ع نشان داده است که به یاد مظلومیت امام حسین^ع ابیات مؤثر غم‌انگیز لطیف ساخته. مثلاً به یاد امام حسین عالی‌مقام و دردهای واقعه کربلا این طور در شعر زیر احساسش را بیان می‌کند:

از فراق سیدالشهدا شدم بس دلفگار سینه‌ام از واقعات کربلا شد لاله‌زار^۱

اما زبان متذکره مجموعه کلام بیشتر کشمیری زبان است، و بعضی شعرها را هم به زبان فارسی سروده است.

۹. «لغت» این لغت مشتمل بر واژه‌های زبان اردو، عربی، کشمیری و فارسی است.

۱۰. «سیلاب‌نامه ۱۹۵۷ میلادی»: به زبان فارسی و در قالب نظم.

۱۱. «آسان حساب» به زبان کشمیری در نثر نوشته است.

۱۲. «شروط رهنمای».

۱۳. «غزلیات خاموش» این مجموعه مشتمل به غزلیات فارسی، اردو و کشمیری است.

۱۴. «مناجات به درگاه قاضی الحاجات» به زبان فارسی، اردو و کشمیری در نظم است.

۱۵. «آئینه زمانه».

۱۶. «مجموعه مرثیه»: این مرثیه شاعر بر اموات علمای بزرگ کشمیر و بر اموات

استادش که قبلاً تذکر شده است، سروده‌اند. زبان این اثر فارسی است و این

مجموعه کلام با ترتیب، هنوز غیرمطبوعه است.

۱۷. «رساله همدانیه»: به زبان فارسی در نظم بیان نموده و این رساله را در توصیف میر

سید علی همدانی سروده است.

۱۸. «آئینه حالات زمانه» موسوم به «رباعیات خاموش کریری». رباعیات خاموش کریری

یکی از مهم‌ترین آثار شعری خاموش به شمار می‌رود که مشتمل بر سه باب است:

۱. شهادت‌نامه، سید عبدالجبار خاموش، ص ۵۷.

باب اول رباعیات کشمیری، باب دوم رباعیات اردو و باب سوم رباعیات فارسی. رباعیاتی که به زبان فارسی در این اثر خاموش کریری در باب سوم دیده می‌شوند تعدادشان هفتاد و چهار است. موضوعات رباعیات خاموش همچنانی که در اکثر تصنیفات وی دیده می‌شود تصوف و عرفان است. اما در بعضی از رباعیات خود رباعیات عمر خیام را پیروی نموده است، یعنی موضوع بی‌ثباتی دنیا، اخلاق و پند و موعظت و غیره...

شعر و شاعری خاموش کریری

سید عبدالجبار خاموش کریری علاوه بر آن که صاحب تصنیف‌هاست، یک صوفی بزرگ و ولی کامل بوده، استاد شعر و سخن و عالم بلندمرتبه و فاضل نیز بود. در قرن بیستم میلادی در کشمیر خاموش یکی از شاعران ارجمند و با عظمت بود. او تقریباً در بیست و شش سالگی شوق و استعداد سرودن شعر را در خود احساس نمود و به صورت پراکنده شعرهایی می‌نوشت. او محافل علمی و ادبی را دوست می‌داشت و اکثر اوقات با شاعران معاصر مانند مولانا فطرت کشمیری، سید علی گوهر بخاری، سید شریف‌الدین بینوا، نظیر احمد گوهر، منظور عشوی، نشاط انصاری، تنها انصاری، شمس‌الدین حیرت کاملی و غیره مجالست داشت.

از آثار خاموش معلوم می‌شود که آغاز شعر فارسی وی مصادف بود با وفات ناگهانی استادش مولوی عنایت‌الله بخاری و مولوی ثناء‌الله که در سال ۱۳۶۴ هـ اتفاق افتاد. چنانچه از جدایی و به یاد همین استادها خاموش زارزار گریه می‌کند و این غم از دست دادن استادها او را خسته می‌کند. وی با لحن شاکیه و با لهجه پُردرد مخاطب به فلک بی‌رحم این‌طور در قالب مرثیه می‌گوید:

دو هم‌نام و هم‌عصر و هم‌قوم آه بی‌گناه مانند خورشید و ماه

قران یافتند هردو در برج موت به تقدیر حق هردو گشتند فوت^۱

خاموش در اصناف شعرا مختلف فارسی، اردو و کشمیری مانند رباعی، غزل،

۱. نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، ص ۱۵۲.

قصیده، مرثیه، نظم، مثنوی و نعت و مناجات طبع آزمایی می‌کرد. ولی ما اینجا فقط اشعار فارسی وی را متذکر می‌شویم:

گرچه اشعار فارسی خاموش مشتمل بر مختلف اصناف شعرند، ولی مهم‌ترین آثار شعر وی مشتمل بر رباعیات و نعت و مناقب است. موضوع رباعیات وی تصوف و عرفان است. نیز در کلام وی معرفت حق، حق‌شناسی سوزوگداز، درد دین اسلام، توحیدپرستی، وجد عرفان و غیره به طریق احسن به نظر می‌رسد. مثلاً می‌گوید:

ای دل تو شکسته باش و خاموش در یاد حق مست باش و مخروش
که سبوی درست به دست گیرند بشکسته سبوی برند بر دوش

*

مسلمانان گر مسلمانی براند بلد زد وانگهی تاییب بماند
وگر نامحرم از اسلام باشد به جز خود دیگری انسان نداند^۱

*

گلاب از بوی خوش اندر وقارست ز بدخویی و لیکن خار خوارست
ندانی تا نپرسی از دل خویش چگونه حکمت پروردگارست^۲

خاموش در حقیقت از جام و شراب و می معشوق در رباعیات خودش اسرار و رموز صوفیانه هم به انداز مؤثر بیان کرده است. این شاعر متصوف در دام گل‌رخان زمینی اسیر نیست، البته در آتش محبوب حقیقی یعنی برای رضاطلبی خالق ذوالجلال مانند اسپند سوزان است. می‌گوید:

هرکه صادق می‌بود اندر طلب هرچه خواهد روز را یابد به شب
بوالهوس هرگز نگردد کامیاب لیس الانسان الا نکته باب^۳

جای دیگر می‌گوید:

زندگانی خوش بخواهی از تکلف دور باش وز تعلق بگذر و وقت اجل مسرور باش
موت وجه شادی و هم باعث آزادی است همچو پروانه ولی خاموش محو نور باش^۴

۱. رباعیات خاموش کریری، سید عبدالجبار خاموش، مطبع سید محمد مقبول بخاری، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. همان.

۴. همان.

دل بستگی خاموش کریری با خاندان رسول ص و آل رسول ص بسیار بوده است. وی علاقه معنوی و عشق عارفانه با باب العلم امام علی ابن ابوطالب در رباعیات اش این گونه بیان می نمایند:

بای بسم الله نبی ص و نقطه آن با علی ع رهنمای خویش با من گفت از روشندلی
شأن حیدر فهم کن خاموش تا آگه شوی از رُموز باب شهر علم و حلم آن ولی^۱

این شاعر موصوف جای دیگر در معرفت نواسه رسول ص امام عالی مقام حضرت امام حسین ع و اظهار عقیدت با ایشان می کند، و نیز از مظلومی نواسه رسول ص زندگی خود با درد و غم و اندوه می گذرانید، و به یاد ناله های غم انگیز و دل خراش خود این طور اشکبار سرود:

هر که را حب حسین ع نبود بلی باشد یزید بشنود او از جهنم نعره هل من مزید
یاد کن مظلومی آن نور چشم مصطفی ص اشک افشان باش چون خاموش از روی صفا^۲

از بعضی رباعیات خاموش کریری معلوم می شود که وی در رباعی سرایی از عمر خیام پیروی نموده است. اما اغلب رباعیات خاموش موضوع جداگانه دارد، ابیاتی بس بلند و ارجمند دارد که به نظرم آنها را باید در زمره بهترین ابیات «رباعیات خاموش»، به شمار آورد. من ابتدا این ابیات را نقل می کنم و سپس با تحلیلی کوتاه از آنها ادامه می دهم:

به جز محنت نیابد هیچ کس گنج به میزان فراست این سخن سنج
کهالت را پریشانی است لازم بیندازد جلالت در شش و پنج^۳

*

وقار از کار یابی کارکن کار نباشد هیچ کس بی کار را یار
هر آن کو کاهلی را پیشه سازد بر او دایم بود زنگار ادبار^۴

*

گلاب از بوی خود یابد خریدار ز بدرویی ذلیل و خوار شد خار

۱. رباعیات خاموش کریری، سید عبدالجبار خاموش، ص ۲۲۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

عزیزست آن که باشد صاحب هوش ذلیل است آنکه دارد جهل و پندار^۱

این سه رباعی را باید گیتی‌شناسانه تفسیرکرد و از آنها در زندگی بهره‌ها برد. خاموش می‌گوید سعی در کسب و هنر کن تا خود را بشناسی. او به ما یک‌جور روشناسی مثبت می‌آموزد تا به خودمراقبتی پردازیم، و خود را از آسیب‌های زندگی در امان بداریم. یعنی آدمی نیکی و بدخویی خود را به واسطه دانش و عقل انتخاب می‌کند، و بدون محنت نباید هیچ‌کس گنج یابد. کاهلی انسان را خوارکرده و دشواری‌های جهان و گره‌های عمر انسان به واسطه کسب و هنر و کار گشوده گردد. و گرنه بی‌کاری انسان را ذلت و رسوایی می‌دهد. خُنک آن‌کس که کاهلی را از خود دورسازد. پس گران‌بهاترین گوهر عمر آدمی عقل و هنر است، و نباید که جهل و پندار جای آن بنشیند.

خاموش در تصوف و عرفان از عقاید و افکار مولانا فطرت، شیخ یعقوب صرفی، خواجه حبیب‌الله نوشهری تقلید نموده است. نیز از افکار صوفیان دیگر مانند حافظ، رومی، جامی و در اخلاق از سعدی هم تقلید نموده است. چنانچه از کلام وی معلوم می‌شود که وی در پیروی مولانا رومی، سعدی، حافظ، جامی و فطرت و غیر آن غزل، نعت و مناقب سروده است.

خاموش کریری یک مرد مستغرق بود و در شعر این نابغه روزگار رنگ توحید و بوی وحدانیت وجود دارد. جلوه یار متاعی است که شاعر برای تحصیلش همه تن آه و ندا هست. وی در ضمن عشق خداوند کریم را حقیقت به توبه تصور می‌کند، که موجب تطهیر گناهکاران و عاصیان است، این‌گونه اشعار وی انسانی را تجسیم می‌کند که تنها پرستار و طلبگار حق تعالی باشد. می‌گوید:

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| احوال منت همه عیان است | ز آن وجه نه حاجت بیان است |
| شک نیست که بر در شهنشاه | مسکین به ناله و فغان است |
| رحمی و عنایت و کرامت | هر وقت ز عادت شهان است |
| سامان نکو به کف ندارم | دامان تو باعث امان است |
| پنجاه گذشت و بنده اکنون | در خاک‌بازی چو کودکان است |

۱. رباعیات خاموش کریری، سید عبدالجبار خاموش، ص ۲۲۹.

چون طبل تهی همی خروشم صد عیب به باطنم نهان است
 تو سایه خوشگوار مایی بنگر به گدا که میزبان است
 صد شکر که از عنایت تو
 خاموش به زیر سایبان است^۱

این شاعر روحانی از دل و جان عاشق رسول^ص بود و حصه‌ای بزرگ از اشعارش را در توصیف پیغمبر حضرت محمد مصطفی^ص نثار کرده است. چون آن حضور خاتم‌النبین و خاتم المرسلین است و اسم مبارک نبی کریم با کلمه معظم لا اله الا الله پیوسته است. خداوند ذوالجلال نبی کریم^ص را سرچشمه این جهان نموده است. دل خاموش همه وقت برای عاشق حقیقی می‌سوزد. پس از مناجات باری تعالی وی نعت رسول مقبول خوب می‌سروده است. گرچه در توصیف آن حضرت^ص نعت بسیار گفته است، اما اینجا به طور نمونه چند نعت وی را ملاحظه فرمایید:

ای ماجور عرب و عجم نیم‌نگاهی بر حال من موی سپید روی سیاهی
 افسوس که شد عمر عزیزم به ملامتی گمراه شدم بهر حق بنما کنون راهی
 در ورطه غم کشتی ام ناگاه که فتادست ای بادِ مراد زیر دامان بخش پناهی
 نیکان به جهان توشه عقبی به دست آرند از من نیاید هیچ به جز ناله و آهی
 گیرم که به کف نقد عمل هیچ ندارم بدکارم و نادارم و سرگشته تباهی
 آخر سگ درگاه توام کمترین خاموش
 لله فراموشم مکن از لقمه تو گاهی^۲

جای دیگر به خدمت آن حضرت^ص با عجز و انکساری چنین شعری سروده است:
 گوش کن فریاد من یارحمة للعالمین یک‌نگاهی کن به حالم تا به کی نالم چنین
 دیده گریان سینه بریان آدمم با صد امید همچو بیدرد لرزه افتادم بسی اندوگهین
 بدعمل خاموش نالان آمد اکنون گوش کن
 زاریش بشنیده فرما یاریش فی کلّ حسین^۳

۱. مناقب اولیا، سید عبدالجبار بخاری خاموش، ص ۶۵

۲. نسخه خطی، بیاض خاموش، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۱۶.

سوز و درد، جذبات و تپش و عشق الهی بر دل خاموش چه قدر غالب بود که وی برای وصل محبوب حقیقی هرساعت چشم به راه نظر می‌آید، و این درد وصال او را خسته می‌کند، چون برای روشن ساختن این مطلب به درگاه الهی سر به سجده می‌زند و آرزوهایش را با انکساری این‌طور بیان می‌کند:

| | |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| بسی در اضطرابم یا الهی | ز سر بگذشت آبم یا الهی |
| به سر آمد سراسر مایه عمر | فقط در خورد و خوابم یا الهی |
| فتاده زورقم در ورطه غم | به ساحل ره نیابم یا الهی |
| ندارم جز تو کس غمخوار و یاور | بسی در پیچ و تابم یا الهی |
| چو ارشاد تو شد نصر □ من الله | رها کن زین عذابم یا الهی |
| دل من سوخت از نار گناهان | بده از عفو آبم یا الهی |
| ز بند رنج و غم آزاد فرما | به پاس آن جنابم یا الهی |
| به حق اهل بیت ^۱ و هم صحابه | نما راه صوابم یا الهی |

منم خاموش، زاری گوش فرما

به حق بوثرابم^۱ یا الهی

خاموش در صنف غزل هم شعر سروده است و طبع موزون داشت. در قرن بیستم میلادی در کشمیر خاموش یکی از آنان است که سوز درون را به زبان عرفان در قالب غزل ریخت. بعضی از غزلیات وی چنین است که هم خیال شاعر بزرگ ایران حافظ شیرازی یافته می‌شود و معانی که حافظ شیرازی در شعر وارد کرده است در شعر خاموش نیز منعکس می‌شود. گرچه در مجموع وی مستقیماً از حافظ شیرازی در غزلیات تقلید نمی‌کند اما از بعضی غزلیات وی معلوم می‌شود که کلام حافظ را صریحاً زیر نظر داشته است. برای روشن‌تر ساختن این نکته بیتی چند در برای مقابله آورده می‌شود:

حافظ:

| | |
|---|--|
| واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند | چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند |
| مشکلی دارم ز دانشمند محفل باز پرس | توبه فرمایان چرا خود تو به کمتر می‌کنند ^۲ |

۱. زمزمه مناجات و نعوت، حصه اول، سید عبدالجبار خاموش، ص ۵۵، ۵۶.

۲. شعرالعجم، جلد دوم، مولانا شبلی نعمانی، ص ۲۴۸.

خاموش:

پیر گوید داستان باستان در بدر گردد پریشان در جهان
 درگدائی چابک و عیار و مست خویش را سازد ذلیل و خوار و پست
 دیگران را می‌نماید وعظ و پند خود نفهمد فرق اندر زهر و قند^۱

متذکره بالا اشعار هردو شاعر است که درباره فریب‌کاری و ریاکاری زاهدان ظاهرپرست بیان نموده‌اند، و از لحاظ موضوع یکسان‌اند، ولی قالب شعر هردو شاعر جداگانه‌اند. نیز آن مرتبه که در غزلیات حافظ شیرازی گرفته خاموش نرسیده است. قبلاً اشاره شده که خاموش بر فن رباعیات، غزلیات، نظم، قطعه و نعت و منقبت و غیر آن در مرثیه‌گویی نیز دسترس دارد. گرچه عده‌شان کم است، اما نازک و لطیف و دردناک است. مثلاً بر وفات میر و عیظ کشمیر مولوی عتیق الله که در سال ۱۹۶۲ میلادی اتفاق افتاد، وی مرثیه‌ای سرود اینکه ابیات چند از وی اینجا نقل می‌کنیم:

آه مولانا عتیق الله رفت در سحاب موت همچون ماه رفت
 عالم اسلام شد تاریک و تار ماه کنعان بود اندر چاه رفت
 از دل محزون هو المغفور آه سال نقلش آمد آن ذی‌جاه رفت

۱۳۱۸ هـ

صبر کن ای دل دمی خاموش باش ز آنکه دود آه تو بر ماه رفت^۲

نتیجه

سید عبدالجبار خاموش کریری در زمینه غزل، رباعی، مرثیه، نظم، قطعه، نعت و مناجات افکار زرینش را اظهار کرد. با مطالعه آثار وی معلوم می‌شود در کلام او عکس عرفان پیشروانی مثل حافظ، سعدی، جامی، صرفی کشمیری، حبیب‌الله نوشهری و مولانا مبارک‌شاه فطرت کشمیری چشم می‌برد. وی در شعر عرفانی اصطلاحات پیشروان مذکور را به کار برده است. اما شاعر موصوف اساساً شاعر رباعیات و نعت و مناجات است و در تقلید ابوسعید ابوالخیر، شمس‌الدین غمگین، مبارک‌شاه فطرت و غیره آن شعر سروده

۱. نسخه خطی، خاموش کریری، غیر مطبوعه، ص ۱۲۰.

۲. مرثیه خاموش، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش، غیر مطبوعه، ص ۵۴.

است. رباعیات خاموش موضوع گوناگون دارد. مثلاً عشقیه، اخلاقیه و صوفیه هریک جداگانه وصفی دارد. اما خود از بعضی رباعیات عمر خیام پیروی نموده است. لهذا بعضی از رباعیات وی دارای فلسفه خیام یعنی بی‌ثباتی دنیا است.

با مطالعه کلام وی معلوم می‌شود که سبک شعر خاموش بازگشت، یعنی سبک عراقی و خراسانی است. در اشعار وی سادگی و روانی سبک خراسانی فراوان به نظر می‌رسد. وی با فصاحت کلام آشنا است در اشعار خود فصاحت کلام را از دست نمی‌دهد، چون فصاحت روح کلام و وسیله‌ای است که اشعار را جاذب و لطیف می‌سازد. اما از نظر شاعر موصوف مفاهیم و معنی هم شعر را شیرین می‌سازد. زمان خاموش در کشمیر گرچه گسترش زبان و ادبیات فارسی خیلی رو به کاهش بوده است، اما این دلیل باعث فخر است که وی در چنین شرایطی زبان ادبیات فارسی را از دست نداده است، بلکه با این زبان فارسی دلبستگی فراوان ظاهر نموده است. او در نثر و نظم بیشتر از بیست و پنج کتاب به زبان فارسی، اردو و کشمیری نوشته و اغلب آن به زبان فارسی است. نیز اسلوب تألیفاتش صاف و پاک است. علاوه بر این خاموش کریری اعتقاد و عقاید و افکار دیگر بی‌شمار هم دارد، که در این مقاله به خوف طوالت تذکره کامل آنها نیست شده است، بلکه هنوز تشنه تحقیق است.

به طور مجموع می‌توان گفت که سید عبدالجبار خاموش کریری تخیل بلند دارد و قادرالکلام ادیب و شاعر زمان بوده است، و علم و ادب‌پرور هم بوده است. در کلام وی یک خزانه علم پنهان است. چه خوش گفته:

علم چیزی عقل چیزی بخت چیزی دیگر است

اصل چیزی نقل چیزی شکل چیزی دیگر است

نوش چیزی گوش چیزی هوش چیزی دیگر است

خامشی چیزی دگر خاموش چیزی دیگر است^۱

۱. رباعیات خاموش کریری، سید عبدالجبار خاموش، ص ۲۴۴.

منابع

۱. دانش، مجله ادبی و تحقیقی، شعبه فارسی دانشگاه کشمیر، سال ۱۹۷۹ م.
۲. رباعیات خاموش کریری، سید عبدالجبار خاموش کریری، مطبع سید محمد مقبول بخاری، الطاف استیدیو، قصبه کریری، پتن باره موله، ۲۰۱۴ م.
۳. زمزمه مناجات و نعوت، حصه اول، سید عبدالجبار خاموش کریری، مطبع اقبال استیدیو کنزر ماگام، ۲۰۱۱ م.
۴. شجره المراد، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش کریری.
۵. شعرالعجم، جلد دوم، مولانا شبلی نعمانی، اشاعت اول تاجران کتب علوم مشرقیه کشمیری بازار لاهور، پاکستان، ستمبر ۱۹۴۱ م.
۶. شهادت نامه، سید عبدالجبار خاموش کریری، مطبع الطاف استیدیو، قصبه کریری، پتن باره موله، ۲۰۱۴ م.
۷. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، عبدالقادر سروری، ناشر مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، کشمیر، سال ۱۹۶۸ م.
۸. مرثیہ خاموش، نسخه خطی، سید عبدالجبار خاموش کریری.
۹. مناقب اولیا، سید عبدالجبار بخاری خاموش کریری، مطبع الطاف استیدیو، قصبه کریری، پتن باره موله، ژانویه ۲۰۱۲ م.

خدمات ادبی و اجتماعی بابا فریدالدین مسعود گنج‌شکر دهلوی در شبه‌قاره هند

محمد افضل ♦

چکیده

بابا فریدالدین گنج‌شکر، خلیفه بختیار کاکلی، یکی از عرفای سلسله چشتیه بوده که در سراسر هند جایگاه تمامی و شهرت فراوان داشت و در تصوف و عرفان حائز مقام والایی بود.

بابا فرید از جمله صوفیان برجسته شبه‌قاره است که برای گسترش زبان و ادبیات فارسی کارهای بی‌نظیری انجام داده است. وی نه تنها صوفی و عارفی بزرگ بود، بلکه نویسنده‌ای عالی‌رتبه هم بود. بسیاری از آثار و افکار این دانشمند بزرگ خصوصاً ملفوظات وی در کتابخانه‌های هند و کشورهای دیگر باقی مانده، که امروز برای ما جالب و پرازش و مشعل راه است.

بابا فریدالدین گنج‌شکر، یکی از معروف‌ترین ناموران سلسله چشتیه است که برای تحکیم و تثبیت این طریقت سفرهای زیادی نموده و زجرهای بسیار کشیده است، و پژوهشی مجدد در احوال و آثار این عارف بزرگ اعم از تحصیلات، سفرها، شاعری، آثار و تألیفاتش ضروری به نظر می‌رسد.

سلسله‌های تصوف اسلامی که در شبه‌قاره هند معروف شده‌اند، چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیه‌اند. ازین سلسله‌ها، چشتیه و سهروردیه منسوب به مقامات‌اند، ولی

♦ دانشجوی دکتری، در مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو.

قادریه و نقشبندیه منسوب به آن شخصیت‌هایی‌اند که بنیانگذاران این سلسله بودند. سلسله «چشتیه» منسوب به مقام «چشت» است. دو مقام است که چشت نام دارد. یکی از آن دو در نواحی هرات افغانستان واقع است و دیگر قریه‌ای است در شهر ملتان و اوچ. ولی واقعیت این است که سلسله چشتیه منسوب به آن شهر «چشت» است که در نزدیکی هرات افغانستان قرار دارد.

در مورد هردو مرجع، نظام یمنی به نقل از سید اشرف جهانگیر سمنانی در لطایف اشرفی این‌طور می‌نویسد:

«چشت دو‌اند یکی از ولایت خراسان^۱ و آن شهر است؛ دوم در ولایت هند میان ملتان و اچه و آن قریه قریب به ملتان است»^۲.

سید علاءالدین چشتی^۳ در معروف‌ترین تصنیف خود *ما مقیمان* این مقام را در اشعار ذیل این‌طور بیان کرده است:

گر به هندوستان شدیم چه باک سبزه گلشن خراسانیم
تا پیاموختم ابجد عشق رقمی غیر ازین نمی‌دانیم^۴

مولانا رحیم‌بخش نیز در تصنیف خود «*شجرة الانوار*» در مورد مقام چشت چنین نوشته است:

«و آن دو مقام‌اند یکی شهری است در میان ولایت خراسان قریب هرات، و چشت دویم دهی است که در ولایت هندوستان، در میان اوچ و ملتان، و خواجگان چشت از چشت خراسان بوده‌اند»^۵.

۱. فعلاً به شهر هرات افغانستان است.

۲. نظام یمنی، لطایف اشرفی (فارسی، قلمی عکسی)، ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی ج ۱، ص ۳۴۱، ۸۳۰ هـ.

۳. در «مرآة الاسرار» سید علاءالدین چشتی و در «تاریخ مشایخ چشت» ص ۱۳۶ سید علاءالدین اودهی تحریر شده است. علاءالدین، خلیفه نظام‌الدین اولیاء بود. «ما مقیمان» معروف‌ترین تصنیف او است.

۴. علاءالدین اودهی، ما مقیمان، ص ۹، مطبع مصطفائی لکهنو، ۱۲۵۶ هـ.

۵. مولانا رحیم‌بخش، *شجرة الانوار*، (نسخه خطی)، خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، (اردو) ص ۱۳۵، مطبوعه نیو پبلک آفست پریس دهلی ۱۹۸۵ م.

تولد و سلسله نسب بابا فرید

درباره نام پدر و تاریخ تولد بابا فرید گنج شکر اختلاف نظر است. برخی نام پدر او را عزیزالدین محمود^۱ و بعضی قاضی شعیب^۲ نوشته‌اند. ولی به نظر جمال‌الدین سلیمان درست‌تر به نظر می‌آید که خواهرزاده محمود غزنوی بود و به روزگار سلطان شهاب‌الدین غوری از کابل به لاهور آمد. سپس به ملتان رفت، و با دختر ملا وجیه‌الدین خجندی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سه فرزند بودند که به ترتیب سنی اعزالدین محمود، فریدالدین مسعود و نجیب‌الدین متوکل نام داشتند.

درباره تاریخ تولد گنج شکر بسیار اختلاف است. صاحب سیرالاولیاء تاریخ تولد او را ۵۶۰ ق/۱۱۷۴-۱۱۷۳ م و تاریخ فرشته سال ۵۸۳ ق و خزینة‌الاصفیاء سال ۵۸۲ ق آورده‌اند. همچنین سال‌های ۵۶۹ و ۵۷۱ ق نیز نوشته‌اند.^۳

در تاریخ وفات او نیز اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از تذکره‌نگاران قدیم و جدید سال وفات بابا فرید را ۶۶۴ هجری ذکر کرده‌اند. ولی دیگر روایات هم یافته می‌شود که بسیار اختلاف دارد؛ مثلاً طالب هاشمی در کتاب خود تذکره حضرت بابا فرید گنج شکر ص ۱۷۴ به نقل از تاریخ فرشته سال وفات او را ۶۶۰ هجری تحریر کرده است. در تاریخ فرشته هم این سال ۷۹۰ هجری درج شده است.

در همین کتاب به نقل از آیین اکبری ۶۶۸ هجری و به نقل از خزینة‌الاصفیاء و سلسله‌الاصفیاء ۶۷۰ هجری ۵ محرم الحرام تحریر شده است.

وحید احمد مسعود فریدی در کتاب سوانح بابا فرید مسعود گنج شکر در حاشیه زیرین در صفحه ۱۸۱، ۱۸۲ به نقل از تاریخ فرشته ۶۶۰ هجری درج کرده است. در همین کتاب در صفحه ۱۸، ۶۶۱ هجری نوشته است.

در جواهر فریدی (اردو)، ص: ۳۲۵ و در سیرالاولیاء (فارسی) ص: ۱۰۱، و در اخبارالانحیاء (فارسی) ص: ۵۴ و در سفینة‌الاولیاء ص: ۱۳۳ سن وفات او ۶۶۴ هجری

۱. کمال حاج سید جوادی، میراث جاودان، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۱۶۸، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

۳. سرور غلام، خزینة‌الاصفیاء (۱۳۲۰ هـ)، نول کشور، ج ۱، ص ۲۸۸.

تحریر شده است.

مولانا ابوالحسن علی ندوی در کتاب تاریخ دعوت و عظمت جلد سوم، در صفحه ۴۵ نوشته است که در خزینةالاصغیاء به نقل از مخبرالواصلین و تذکرةالعاشقین سال وفات بابا فریدالدین مسعود گنج شکر ۶۷۰ هجری درج شده است.

پس از آمدن پدر گنج شکر به لاهور، سلطان غزنوی او را به مقام قضاوت کهتوال (کوتوال شهری در ملتان) منصوب کرد.

میر خورد کرمانی در سیرالاولیاء می نویسد:

«قضای کهتوال که از ملتان نزدیک است به قاضی شعیب جد شیخ شیوخ العالم مفوض شد»^۱.

شیخ فرید در سال ۵۶۹ یا ۵۷۱ ق به دنیا آمد. پدرش فریدالدین هم عالم بود. اما مادرش که زنی سخت پرهیزگار و اهل قیام‌های بلند شبانه بود، تأثیر ژرف‌تری در شیخ صوفیان آینده بر جای گذاشت. داستانی درباره قدرت روحانی مادر بابافرید به این قرار است که شبی دزدی به خانه ایشان درآمد و نظرش بر زن شب‌زنده‌دار افتاد و ناگهان کور شد. دزد، در همان موقع، از مادر شیخ درخواست دعا کرد تا بینایی اش را بازیافت. چون روز شد، دزد به اتفاق اهلبیتش به خانه شیخ آمد و به اسلام درآمد.^۲

منیره هائیری درباره مادر بابافرید این‌طور می نویسد:

“Qursum Bibi, Baba Farid’s mother, was an unusual woman. She was not only known for her piety but was also credited with miraculous power”.

سلسله نسب بابافرید را تذکره‌نویسان هندی به صورت‌های گوناگون نوشته‌اند. در خزینةالاولیاء چنین آورده است:

«نسب شریف وی به هشت واسطه به فرخ‌شاه، پادشاه کابل، و به هفده واسطه به سلطان ابراهیم بن ادهم قدس سره، و به بیست واسطه به فاروق اعظم عمر

۱. میر خورد کرمانی، سیرالاولیاء (فارسی)، ص ۶۹، مطبع چرنجی لال، دهلی، ۱۳۰۲ ه.

۲. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۱۶۸، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

بن خطاب رضی الله عنه می‌رسد:

شیخ فریدالدین گنج‌شکر؛ حضرت شیخ جمال‌الدین (پدر)؛ شیخ شعیب؛
 شیخ احمد؛ شیخ یوسف؛ شیخ سهاب‌الدین (معروف به فرخ شاه کابل)؛
 شیخ نصیرالدین؛ محمود شاه (معروف به ریسمان شاه)؛ شامان شاه؛ شیخ
 سلیمان؛ شیخ مسعود؛ شیخ عبدالله واعظ‌الاکبر؛ شیخ ابوالفتح؛ شیخ اسحاق؛
 حضرت خواجه ابراهیم پادشاه بلخ؛ خواجه ادهم؛ شیخ سلیمان؛ شیخ ناصر؛
 شیخ عبدالله؛ امیرالمؤمنین حضرت سیدنا فاروق اعظم عمر بن خطاب
 رضی الله عنه.

سید مسلم نظامی دهلوی در کتاب خودش *انوارالفرید* معروف به *تاریخ فریدی*،
 نسب‌نامه بابافرید که از دیوان غلام قطب‌الدین صاحب، سجاده‌نشین حضرت بابافرید
 گنج‌شکر موصول شده را هم تحریر کرده است، و در آن از شیخ اسحق تا عمر فاروق
 این‌طور درج است:

شیخ اسحق ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ ادهم ابن شیخ سلیمان ابن شیخ منصور ابن
 شیخ ناصر ابن شیخ عبدالله ابن امیر المؤمنین سیدنا عمر ابن خطاب^۱.

وجه تسمیه گنج‌شکر / شکر گنج

در مورد این لقب، در کتب معتبر، دو دلیل آمده که هر دو در قالب حکایت بیان شده
 است. روایت رایج‌تر آن است که در نتیجه روزه پی‌درپی سه‌روزه، ضعف بر
 بابافرید غلبه کرد و او سنگریزه‌ای چند از زمین گرفت و به دهان گذاشت که فوراً
 سنگریزه‌ها به شکر تبدیل شدند. بابافرید با خود گفت که کار، کار شیطان شاید
 باشد و آنها را از دهان بیرون انداخت. باز نیمه شب ضعف غالب شد و همان کار
 را کرد و سنگریزه‌ها دوباره شکر شدند، و او باز آنها را نخورد. بالاخره گرسنگی
 مفرط بر او شدت گرفت و برای این‌که بتواند به نماز خود ادامه دهد چندتا از
 سنگریزه‌های شکرشده را خورد. مرشدش خواجه قطب‌الدین، کارش را تأیید کرد و

۱. الله دیه چشتی، سیرالقطاب، اردو، مترجم پروفیسور محمد معین‌الدین دردائی، نفیس اکیدمی کراچی، ۱۹۷۹م.

گفت که هرچه از غیب رسد نیکوست^۱.

حکایت دوم مربوط به گفتگوی او با بازرگانی است. روزی بازرگانی برای فروختن شکر از ملتان به دهلی می‌رود. همان وقت بابا فرید سر راه درباره مال التجاره او سؤال کرد که چیست؟ بازرگان تمسخر کرد و گفت که نمک است، شیخ گفت که نمک باد! وقتی بازرگان به شهر می‌رسد می‌بیند که مال التجاره‌اش که شکر بود، نمک شده است. بازرگان بلافاصله به نزد شیخ آمد و معذرت خواست. شیخ گفت شکر باد و مالش شکر شد^۲.

این واقعه را بیرم خان منظوم کرده و منظومه‌اش را این طور آغاز نموده است:

کان نمک، جهان شکر، شیخ بحر و بر آن کز شکر نمک شده و از نمک شکر^۳

حکایت غیر معروف دیگری هم مربوط به زمان کودکی شیخ منقول است که هر وقتی که شیخ نماز می‌خواند مادرش به او از لب طاقچه شکر می‌داد. یکبار مادرش، شکر در محل مورد نظر، نگذاشته بود، شیخ می‌رود و پس از نماز از همان موضع، شکر برمی‌دارد و می‌خورد، که باعث تعجب مادرش می‌شود^۴.

فریدالدین تعلیمات ابتدایی را نزد مادر فراگرفت. بعد از آن به ملتان رفت و نزد منهاج‌الدین ترمذی، فقه نافع خواند و کلام‌الله را حفظ کرد. یکبار در مسجد، فقه نافع می‌خواند که خواجه بختیار کاکای وارد مسجد شد، از فریدالدین پرسید که این چه کتابی است؟ فریدالدین گفت: نافع. بختیار کاکای گفت: از نافع نفع خواهی برد. فریدالدین به پای بختیار افتاد و گفت: «نفع من در کیمیای سعادت بخش شما نهاده است» و همان وقت دست بیعت به وی داد و در آن زمان هنوز هیجده ساله بود.

و در کتاب خیرالمجالس حکایتی نوشته شده است که بعد از قدم‌بوسی

قطب‌الاقطاب بختیار کاکای، فریدالدین این رباعی را خواند:

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد وز لطف تو هیچ بنده نومید نشد

۱. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء (فارسی)، ص ۷۷-۷۸؛ الله دیه چشتی، سیرالاقطاب (فارسی) نول کشور ص ۱۶۴-۱۶۵، ۱۹۹۳م.

۲. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۲-۵۳.

۳. همان.

۴. سید صباح‌الدین عبدالرحمن، بزم صوفیه، ص ۱۴۸، مطبع معارف، دارالمصنفین اعظم‌گر، ۱۹۷۱م.

لطفت بکدام بنده پیوسته دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد^۱

سید نصیر احمد جامعی در کتاب خودش این رباعی را قدری مختلف نوشته است:

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد وز لطف تو هیچ بنده نومید نشد

عونت بکدام بنده پیوسته دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد^۲

فریدالدین بعد از آن به قندهار هم رفت و علوم ظاهر را آموخت. بعداً به نوشته آیین اکبری به سیستان رفت. در ملفوظات فریدالدین آمده است که او غزنی، بغداد، بخارا، سیستان و بدخشان و جز آن را گشته است و علوم ظاهر و باطن را فرا گرفته است. از مجموع کتاب‌هایی که بابا فرید خوانده و آموخته در *راحت القلوب* به آنها اشاره می‌شود ۲۷ عنوان کتاب وجود دارد که هم با ارزش و هم نشان‌دهنده جایگاه علمی شیخ است. از آن جمله‌اند:

۱. تحفة العارفين / شبلی؛ ۲. رساله عمده / جنید؛ ۳. اسرار العارفين؛ ۴. دلیل انسانی / علامه شقیق بلخی؛ ۵. سلوک اولیاء؛ ۶. شرح الاولیاء / خواجه مودود چشتی؛ ۷. راحت الارواح / قاضی حمیدالدین ناگوری؛ ۸. مفصل؛ ۹. تفسیر / امام زاهد؛ ۱۰. آثار اولیاء؛ ۱۱. شرح / معین‌الدین حسن سجزی؛ ۱۲. فتاوی کبری؛ ۱۳. قوت القلوب / ابوطالب مکی؛ ۱۴. عوارف المعارف / شهاب‌الدین سهروردی و...
- از همین آثار، می‌توان نتیجه گرفت که دایره علم بابا فرید که در وعظ و ذکر برای عوام یا خواص بیان می‌کند در حیطة معارف زمانش بود و شامل قدیم‌ترین آثار مثل آثار جنید و شبلی تا جدیدترین آن مانند آثار هم‌عصرش سهروردی می‌شد.
- از نظام‌الدین اولیاء منقول است که وی کتاب‌هایی نیز نزد شیخ خواند «شش سی‌پاره قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابوشکور سلمی و بعضی کتاب‌های دیگری نیز پیش شیخ خواند»^۳.
- صاحب سیر العارفين، درباره خصوصیت تدریس بابا فرید این‌طور بیان می‌کند:

۱. حامد قلندر، خیر المجالس، (فارسی قلمی)، ص ۱۶۱.

۲. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابا فرید گنج‌شکر، ص ۱۵.

۳. عبدالحق محدث دهلوی، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، ص ۱۰۴.

«چون نسخه عوارف سبق فرموده چنان ادا نموده که شنونده را طاقت هوش بر بوده، لذت بیان ایشان مرا حالتی پیدا شده، اگر در آن حالت کسی بمیرد دولتی حاصل نموده باشد»^۱.

عبادت و ریاضت و مجاهده از اوایل عمر در زندگی معمول بابافرید بوده است. یکی از عجیب‌ترین حکایت‌های درباره بابا فرید، ریاضت‌هایی است که وی انجام داده بود. تمام مشایخ چشتیه به ریاضت بسیار توجه داشتند و آن را از اصول بنیادی خود می‌دانستند، زیرا ریاضت‌هایی که آنان می‌کشیدند، بسیار تأمل‌برانگیز و شگفت‌آور است. مثلاً دائماً روزه می‌گرفتند، حتی هنگام نماز خواندن یا قرائت قرآن نیز به خود ریاضت می‌دادند و اگر قرار بود شب را بیدار می‌ماندند، سعی می‌کردند نماز به ختم قرآن بخوانند، یعنی در دو رکعت، کل قرآن را تمام‌کنند، و یا آن‌که اگر قرآن می‌خواندند سعی می‌کردند که بر روی یک پا و یا ایستاده قرآن بخوانند، یعنی در جزئی‌ترین مسائل زندگی اعتقادی‌شان ریاضت کشیدن، نقش اصلی داشت.

نمونه‌ای از ریاضت‌های بابافرید آن بود که در چاه مسجد جامع چاچ که در مقام آنچه است، چله معکوس کشید، یعنی تا چهل روز هرشب او را به درختی که روی آن چاه بود، داخل آن آویزان می‌کردند و او را صبح بیرون می‌آوردند. در سیرالاولیاء آمده است که درباره این عمل تنها مرشد و مؤذن مسجد خبر داشتند تا ریا نشود.^۲

در وقت استراحت گلیمی داشت که روز بر آن می‌نشست و هنگام شب، همان را بستر قرار می‌داد و البته پاهایش بر آن جا نمی‌شد.^۳

نقل است که زمانی معین‌الدین حسن سجزی از اجمیر به دهلی و به نزد خلیفه خود قطب‌الدین بختیار کاکی آمد و مریدان او را نظر کرد و گفت آیا کس دیگری هم مانده؟ و او عرض کرد: مسعود نام فقیری در چله نشسته است. گفت، بیا تا برویم و او را ببینیم. وقتی که در حجره او آمدند فریدالدین از شدت ضعف قادر به تعظیم کردن

۱. حامد ابن فضل‌الله جمالی، سیرالعارفین، ص ۵۲، دهلی ۱۳۱۱ هـ.

۲. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء، ص ۷۰.

۳. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیارفی اسرارالابرار، تهران ۱۳۸۳ ش، ص ۹۸.

نبود. سلطان‌العارفین گفت: این بیچاره را تا کی در مجاهده می‌سوزی؟ بیا تا ما و تو عطاسازیم. پس بازوی راست حضرت سلطان‌العارفین و بازوی چپ حضرت قطب‌الاقطاب گرفته روی سوی آسمان نمود و گفت: یا جل جلاله فرید را قبول کن و به مرتبه درویشان اکمل برسان. آواز برآمد که فرید را برگزیدم و فرید، فرید دهر و وحید عصر است.^۱

او با فقر می‌زیست و به دنیا علاقه‌ای نداشت. سر بر عصا می‌نهاد. عموماً با شربت‌ی که کشمش درون آن بود، افطار می‌کرد. در لنگرخانه غذاهای متنوع بود، ولی او نمی‌خورد. نان چاودار می‌خورد. با وجود فقر از مال دنیا بی‌نیاز بود. از ارباب قدرت و ثروت دوری می‌جست. سلطان غیاث‌الدین بلبن تحت تأثیر فیوض و برکات بابافریدالدین بود. چنان‌که مورخان زمان او را «خیرالاعصار» نامیده‌اند.

خواجه نظام‌الدین اولیاء راجع به اخلاق و کردار او، این‌طور رقم کرده است: «آمد و شد خلق حد نبود در خانه، به قیام نیم‌شب کم‌ویش ستیدی، یعنی پیوسته در بازبودی و طعام و نعمت موجود، از کرم خدای تعالی، و آینده و رونده را از آن نصیب شده، هیچ‌کس به خدمت ایشان نیامده که او را چیزی نصیب نکردی. عجب قوتی و عجب زندگانی که هیچ‌کس را از بنی آدم میسر نشود»^۲.

بابافرید از جمله اشراف بزرگ صوفیه به شمار می‌رود، که همواره مورد تکریم عام و خاص بوده است، و امرا و سلاطین به دیدارش می‌شتافتند. شهرت او به شبه‌قاره محدود نبود، بلکه تا به مصر هم رسید.

مقبره کوچک بابافرید از مرمر سفید ساخته شده است که دو در دارد؛ یکی به طرف شرق بازمی‌شود که «دروازه نور» نام دارد و دیگری به طرف شمال است و «دروازه بهشت» نامیده می‌شود. در داخل مقبره، دو قبر قرار دارد؛ قبر بابافرید و قبر پسر بزرگش. امروزه آرامگاه او، زیارتگاه مردم اعم از مسلمان و هندو شده است. زیارتگاه بسیار وسیع و گسترده شده است و در شهر پاکپتن در پاکستان قرار دارد. در ابتدا مقبره و

۱. الله دیه بن عبدالرحیم چشتی، خواجگان چشت سیرالاقطاب، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۱۶۷.

۲. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء، ص ۷۴-۷۵.

زیارتگاه بابافرید تحت نظارت نظام‌الدین اولیاء ساخته شد. زیارتگاه تماماً از مرمر بنا شده است. غذای نذری هرروز به توسط زایرین و اداره اوقاف بین فقرا تقسیم می‌شود. زیارتگاه بابا ۲۴ساعته باز است. هزاران نفر هرروز در این مکان به زیارت می‌پردازند و برای رسیدن به آرزوی خود منت می‌کنند، و زمانی که منت‌شان برآورده می‌شود، غذا بین فقرا و زایرین تقسیم می‌کنند.

بابافرید به حیثیت شاعر

بابافرید فقط یک صوفی نبود، بلکه او در نثر و نظم فارسی نیز دست داشت و به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و پنجابی اشعاری به او نسبت داده‌اند. سربرایوکف (*serebrayokov*) نویسنده کتاب ادبیات پنجابی، منظومه‌ای به نام نصیحت‌نامه به او نسبت داده که چهل بیت به زبان ملتانی دارد، و همچنین می‌گوید ۱۲۳ دوبیتی در وزن‌های گوناگون از شیخ به‌جا مانده که به اشلوک (دوبیتی‌های عارفانه) شهرت دارد.^۱ از ویژگی‌های بارز شیخ فریدالدین حیات ادبی و ذوقی اوست که به اتفاق نظر تمام تذکره‌نویسان و مؤرخان ادبیات پنجابی، او نخستین سخنور شعر پنجابی است.

شیرانی می‌نویسد: «اولین شاعر پنجابی فریدالدین مسعود است که در زمان غیاث‌الدین بلبن زندگی می‌کرده است».

هاشمی، تذکره‌ای راجع به بابافرید گنج‌شکر تألیف کرده است و در آن مفصلاً احوال و اشعار این عارف بزرگ را آورده و معتقد است که چون بابافرید شیرین‌زبان بوده، به همین مناسبت به لقب گنج‌شکر معروف شده است.

قریشی می‌نویسد: «که پیش از بابافرید گنج‌شکر، جوگیان (بزرگان کیش هندوان) کلام خودشان را در اشلوک یعنی (در نظم‌های مذهبی هندوان) می‌نوشتند، و کسی که آب بهرنش و پراکرت یعنی زبان جوگیان را ترک‌گفته اولین بار زبان محلی پنجابی را به خط فارسی نوشته، و این شعر سروده همین بابافرید گنج‌شکر است».^۲

۱. رضا مصطفوی سبزواری، خزینة‌الاصفیاء، ج ۱، ص ۷۳-۷۴، لاهور.

۲. عبدالغفور قریشی، تاریخ زبان و ادب پنجابی، ص ۹۱.

از آنجا که خانواده بابافرید تقریباً تمام عمر در ناحیه پنجاب به سر بردند، و در آن زمان پنجاب به جای لاهور، مرکز شعر و ادب فارسی شده بود، زبان محلی پنجابی، علی‌رغم حضور زبان فارسی در لاهور- در پنجاب رونق بیشتری گرفت، و همین بود که عارفان و صوفیان آن زمان، به زبان پنجابی، سلسله تبلیغ اسلام را آغاز کردند. با این‌که بابافرید تبلیغ اسلام را با زبان و شعر فارسی شروع کرده بود و گاه‌گاه شعر عارفانه نیز به فارسی می‌سروده است، در شعر فارسی صاحب دیوان نبود. البته ابیاتی از او باقی مانده است. مانند این رباعیات:

عشق تو مرا اسیر و حیران کرده است در کوی خرابات پریشان کرده است
با این همه رنج و محنت ای دوست بین اسرار تو در دلم که پنهان کرده است؟

*

چو درویش را کار بالا کشید به یک لحظه سر در ثریا کشید
چنان غرق‌گردد به دریای عشق که یک‌دم سر از عشق بالا کشید

*

گیرم که به شب نماز بسیار کنی در روز دواى شخص بیمار کنی
تا دل نکنى ز غصه و کین خالی صد خرمن گل بر سر یک خار کنی^۱
در مجمع‌النفایس ابیات زیر آمده است:

هر سحر بر آستان سر می‌زنم بر طریق دوستی در می‌زنم
همچو مرغ نیم‌بسمل بر درت در میان خاک و خون پرمی‌زنم
او مرا در عشق قربان می‌کند من بر آن الله اکبر می‌زنم^۲

چندین رباعیات از متن به طور مثال ملاحظه بفرمایید:

آن عشق که بود کم نگردد تا باشد از آن قدم نگردد
عشقی که نه عشق جاودان است باز یچه شهوت جوان است^۳

*

۱. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، مطبع منشی نول‌کشور، کانپور، ص ۰۴.
۲. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابافرید گنج‌شکر، لاهور ۱۹۸۶، ص ۱۴۰.
۳. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، ص ۳۰۳.

اصل همه عاشقی ز دیدار آید چون دیده بدید آنگه در کار آید
در دام بلا نه مرغ هشیار آید پروانه به طمع نور در نار آید^۱

*

به شغل جهان رنج بردن چه سود که روزی به کوشش نباید فزود
به دنبال روزی چه باید دوید تو بنشین که روزی خود آید پدید^۲

این اشعار نشان می‌دهند که کلام شیخ خیلی ساده، شیرین، روان و عارفانه است و هیچ افکار پیچیده و دور از قیاس در آن نیست. البته افکار و فرهنگ پنجابی در بعضی اشعار او دیده می‌شود.

از لحاظ فن شعرگویی، او نخستین کسی است (حتی پیش از امیرخسرو دهلوی) که به ترویج شعر فارسی، با آمیزه هندی، پرداخته است. در واقع بابافرید گنج‌شکر در شبه‌قاره اولین کسی است که از لحاظ فن شعر، تحولاتی در شعر فارسی پدیدآورده است. بعد از بابافرید، همین روش را امیرخسرو دهلوی هم اختیار کرده، مقبول عام گردید. لذا بانی تحول این قبیل شعر فارسی بابافرید گنج‌شکر است.

حقیقت این است که بابافرید گنج‌شکر محیط خود را به نظر دقیق مطالعه کرده بود، لذا چشم دوربینش دریافت که اگر علاوه بر زبان فارسی، در زبان محلی، یعنی به زبان پنجابی، اسلام تبلیغ شود، برای پنجابیان آسان‌تر و مؤثرتر خواهد بود. این بود که او افکار عارفانه خود را به جای زبان فارسی، اولین بار به زبان پنجابی بیان کرد و همین است که از او به عنوان نخستین سخنور شعر پنجابی یاد می‌شود.

پیام‌های بابافرید

پیام‌های بابافرید مبتنی بر تعالیم و آموزش‌های عرفان اسلامی است. مکتب ارشادی او در پاک‌پتن از مهم‌ترین مراکزی بود که به گسترش اسلام در شبه‌قاره هند و پاکستان کمک شایانی کرد. او به تزکیه نفس همت می‌گماشت و بیشتر شب‌ها را با دعا و مناجات صبح می‌کرد و روزهای بی‌شماری را تا شب روزه می‌گرفت.

۱. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۱۶.

گفته‌اند پس از این‌که بابافرید از هانسی (شهرکی در شمال غربی) به دهلی آمد و پس از مرگ استادش قطب‌الدین بختیار کاکي، ناگزیر روزهای پرمشغله‌ای را می‌گذرانید، و برایش اسفبار بود که بخشی از اوقاتش به حضور در مجالس رسمی بگذرد. در همین روزهاست که مردی نادار و بی‌چیز به نام سرهنگا از هانسی برای زیارت شیخ به دهلی می‌آید، و پس از مدتی سرگردانی، روزی سحرگاه شیخ را به هنگام بیرون آمدنش از خانه می‌بیند. بر پایش می‌افتد و با اشک و آه به او می‌فهماند که «ای شیخ! وقتی در هانسی بودی دیدارت آسان بود». شیخ از این سخن سخت متأثر می‌شود و به خود می‌آید و تصمیم می‌گیرد به هانسی برگردد، و بیشتر در میان مردم باشد و اوقات خود را با آنان بگذارند. و بدین‌گونه بابافرید پیام‌های انسانی خود را عملاً به مریدان و انسان‌های روزگار خود می‌آموخت. می‌آموخت که مشاغل دنیوی را به چیزی نینگارند و به انسان‌ها بیش از مقام‌ها ارج نهند.

در خانه‌اش برای همه بازبود. آنجا فقیر و غنی، منزلتی برابر داشتند. املاکی که به او می‌بخشیدند از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزید، و آنچه را به دستش می‌آمد به حاجتمندان می‌بخشید و همین تعلیمات و آموزش‌های صادقانه و ارزشمند شیخ بود که سبب شد بسیاری از جوکیان هند روانه‌ی خانقاه‌ها گردند و قبیله‌های بسیاری به دین اسلام داخل شدند.

به مریدان می‌آموخت که حتی‌المقدور از آمدورفت به دربارهای امرا و ملوک صرف‌نظر کنند و شخصیت و مقام خویش را بدین‌گونه تباه نسازند و خود را پایمال حوایج و نیازهای مادی نگردانند. کلامش در این مورد چنین است:

«و درویشان کامل، حال ایشان آن است که احتیاج به دیگران ندارند، بلکه از نعمت خود به دیگران ایثارکنند. با حصول غرض و حاجات ایشان را بازگردانند. چون درویشان دعوی درویشی کنند و به دربار امرا و ملوک برای حصول دنیا آمدورفت دارند تا چیزی به دست آرند یا درخواست قوت‌لابد نمایند، تحقیق بدان که آن درویش از نعمت حق محروم است، زیرا اگر در وی نعمتی بودی هرگز بر در مخلوق نرفتی، و توقع به کسی نکردی. جایی که درویش است آنجا هیچ توقع گذرندارد، و حق سبحانه و تعالی بر درویشان

صادق در نعمت گشاده و خزانه مملکت به دست ایشان داده است، که هرکسی را هرچه می‌خواهند می‌دهند. اغنیا محتاج درویشان‌اند و بدیشان توقع دارند. درویشان را به دیگری چه احتیاج باشد؟^۱

آثار شیخ فریدالدین

۱. **فوائد السالکین**: این کتاب، ملفوظات پیر و مرید بابا فرید یعنی خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی است که شیخ آن را به رسم چشتیان گردآوری کرده است. این کتاب بسیار مختصر است و فقط ذکر هفت مجلس در آن آمده است؛ یعنی از رمضان ۵۸۴ هجری ق تا ذی‌الحجه ۵۸۴ به مدت چهار ماه، توانسته است در این مجالس حضور یابد و مطالب آن را بنویسد.

موضوع کتاب سلوک و درویشی و تحیر، اخفای راز، مردان کامل، مردان غیب و کشف است. البته مانند *اسرار الاولیاء* برای هر موضوع فصل جداگانه‌ای نوشته نشده است. علاوه بر پند و اندرز و نصایح خواجه قطب‌الدین بختیار، بعضی از اقوال و وقایع زندگی خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری نیز آمده است. یا مصاحبت خواجه قطب‌الدین و حمیدالدین ناگوری از مطالب دیگری است که در آن بیان شده است. روش گفتگو پندآمیز و نصیحت‌آمیز است که مرشد به مریدان خود نصیحت و پند می‌دهد.^۲

۲. **گنج اسرار**: این اثر رساله مختصری است در موضوع تصوف، چنان که پیر و مرشد روحانی، اسرار طریقت می‌آموزد و برای مخاطبش به شیوه کتب عرفانی از لغاتی همچون ای عزیز، عزیز من و بدان ای عزیز به کار می‌برد و نگارش کتاب عالمانه است و به شیوه کتب فلسفی نزدیک است. نمونه‌ای از متن این کتاب چنین است: «نور دل، نهصد هزار سال از حضرت باری تعالی جدا ماند. آنگاه دل گفت: من نمی‌توانم این همه مدت تاب مقاومت و جدایی آورم. خداوند فرمود: من تو را برای اظهار وحدانیت پدید آورده‌ام؛ لذا نهصد هزار سال دیگر جدا ماند. آنگاه

۱. بدرالدین اسحاق، *اسرار الاولیاء*، ص ۵۷-۵۸.

۲. ترجمه تاریخ ادب پارسی در پاکستان، چوده‌ری، ص ۲۳۵

از چشمان خود آنقدر آب ریخت که بحرالحيوان شد. باری تعالی تازیانه خشم زد که از آن دو شعله ظاهر گردید، مانند آسمان در گردش بود. خداوند متعال نور دل را به اجزایی تقسیم کرد از جزء اول سر را خلق کرد و از جزء دوم جانها خلق شدند، و از سوم نور به وجود آمد. آنگاه بقیه اجزای نور تا نهمصد سال دیگر در این عالم وسیع سرگردان بودند. بعد از آن آفریدگار عالم از نور، ده گوهر به وجود آورد. از نخستین گوهر زمین و آسمان را آفرید. گوهر دوم عشق است. گوهر سوم کرسی، گوهر چهارم لوح، گوهر پنجم قلم، گوهر ششم بیتالمعمور، گوهر هفتم دوزخ، گوهر هشتم شمس، گوهر نهم قمر. تمام این گوهرها با هم ترکیب شدند و این دل خزانه الهی است».

رساله گنج اسرار با متن فارسی و با ترجمه اردو منتشر شده است. مترجم آن پیرغلام دستگیر نامی است، و ناشر آن ملک چین دین، تاجر کتب کشمیری بازار لاهور. **۳. جوگی نامه:** نام و ذکر این رساله در تذکره الاصفیای شیخ بن شاه مکی از مریدان سید حسین خوندمیر تألیف ۹۵۱ هجری ق آمده است!

۴. رساله وجودیه: نسخه‌ای از آن در دانشگاه پیشاور است (به شماره ۵۰۲) به نظر می‌رسد، هرکه این رساله را نوشته است با اندیشه‌های هندی و ادیان مختلف آن آشنایی کامل داشت و قصد تطبیق عرفان هندی با عرفان اسلامی داشته است. نمونه‌ای از متن:

«فاما از این دوازده انگشت دم بیرون می‌رود آن را در هندوی ناسک کفون گویند. فاما شانزده انگشت دم بیرون می‌رود آن را در هندوی شمس کفول گویند. فاما چهار انگشت دم بیرون می‌رود در هندوی برهنه کفول گویند. حق تعالی بر آسمان را دوازده بروج گذاشت چنانچه: حمل؛ سر؛ ثور؛ گردان؛ جوزا؛ هردو دست؛ سرطان؛ پستان؛ اسد؛ سینه؛ سنبله؛ میزان؛ عقرب؛ ذکر؛ قوس؛ رانها...»

بخش دیگر آثار وی ملفوظات وی است. ملفوظات اصطلاحات عامی است که در

۱. ترجمه تاریخ ادب پارسی در پاکستان، چوده‌ری، ص ۲۳۵.

بعضی فرقه‌ها مانند سهروردیه و نقشبندیه و همین فرقه چشتیه رواج داشته است و نگارش آن به این شیوه بود که یکی از مریدان شیخ که معمولاً از مریدان اول بود تمامی سخنرانی وی را به نگارش درمی‌آورد و در بعضی مواقع حتی به شیخ خود نشان می‌داد، تا اگر جایی اشتباهی و یا کژفهمی رخ داده اصلاح شود. از معروف‌ترین ملفوظات می‌توان به *فوائد القواد* نوشته حسن سجزی اشاره کرد.

نگارش ملفوظات از چندجنبه حائز اهمیت بود، از جمله جنبه ادبی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی. ملفوظات از یک‌سو نگارش مرید شیخ است و از سوی دیگر چون مرید املا می‌کرد و تفکری در نگارش آن نداشت می‌توان به خود شیخ نسبت داد. ملفوظات شیخ فریدالدین گنج‌شکر را دو مرید وی جمع‌آوری کرده‌اند، که در ادامه هریک جداگانه معرفی می‌شود: ۱. اسرارالاولیاء؛ ۲. راحت القلوب

اسرارالاولیاء

ملفوظات وی است که به قلم مرید و جانشین و خادم و داماد وی بدرالدین اسحاق در ۲۲ فصل در اسرار عشق اولیا، ذکر شب‌گذاران و درویشان، توبه، خدمت بزرگان کردن و... فراهم آمده است. نثر این کتاب ساده و بی‌پیرایه است. گاهی رباعی و دویتی به زبان شیخ برای تایید سخنش بیان می‌شود. البته شیخ برای مجاب‌کردن مخاطبش از استشهاد قرآنی و احادیث که پر از حکایات کلام بزرگان چشتیه است نیز بهره می‌برد که عیناً همین شیوه را در *راحت القلوب* می‌بینیم. از این کتاب نسخ خطی فراوان وجود دارد.

نسخه خطی از کتاب *اسرارالاولیاء* در دانشگاه کمبریج به نشانه‌ای king' No: 35 وجود دارد که کاتب خود نامش را بر آن نسخه عبدالشکور ولد محمدرضا هانسوی نوشته است. نسخه خطی دیگری از این کتاب، در کتابخانه آیت‌الله مرعشی (قم) به شماره ۵۶۲۲ موجود است که در سال ۱۲۵۴ به دست کاتبی به نام محمدحسین بن محمدسعید نگاشته شده است. در فهرست نسخه‌های کتاب‌خانه گنج‌بخش پاکستان نیز نسخه خطی دیگری از این کتاب به شماره ۱۳۹۱۶ یافته می‌شود.^۱

۱. طیبه معصومی، نگاهی به نسخه خطی از اسرارالاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۸.

اسرارالاولیاء قبلاً در کانپور و یکبار نیز در لکهنوی هند به چاپ سنگی رسیده است. نسخه‌ای که در دانشگاه کمبریج است سالم، خوانا و بدون افتادگی با خط خوش نستعلیق نوشته شده است. این نسخه مشتمل بر ۴۰۰ صفحه با قطع کوچک است که هر صفحه شامل ۱۰ سطر است و با این عبارت آغاز می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم ربّ یسر و تمم بالخیر، الحمد لله الذی نور قلوب العارفين بنور معرفته و فضل احوال المحققين علی العالمين بکمال فضله و حکمته والصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه الذی کان وسیلة لخلقه. حمد بی حد و ثنای بی عد مر حضرت صمدیت را که از فیض فضل او فوائد الفاظ دربار صاحب المکارم، سلطان الاولیاء، قطب العالمین، وارث الانبیاء، تاج الاصفیاء، شمس العارفين، برهان الزاهدین، فرید الحق والشرع والدین به سمع این درویش می‌رسید، فواید آن را نوشته این مسائل را نام اسرارالاولیاء نهاد»^۱.
و با این عبارت پایان می‌گیرد:

«پس این بود از اسرار و انوار که از لفظ دربار شیخ الاسلام در مدت دوازده سال شنیده شده است، درین مجموعه نبشته آمد. اگر بعد ازین گوهرجان را حیات خواهد بود، هر درری که از لفظ مبارک ایشان شنیده خواهد شد، آن نبشته خواهد افتاد، ان شاء الله تعالی»^۲.

ولی نسخه‌ای که در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور، چاپ شده مشتمل بر ۱۰۶ صفحه است که هر صفحه شامل ۲۵ سطر است. و کاتب این نسخه، نامش را در پایان، سید محمد ابراهیم نوشته است. و سال طبع را بار چهارم به ماه جنوری ۱۸۶۰ م مرقوم کرده است.

اسرارالاولیاء به ترتیب زیر شامل ۲۲ فصل است:

فصل اول: در ذکر اسرار عشق و جز آن؛

۱. طیبه معصومی، نگاهی به نسخه خطی از اسرارالاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۸.
۲. همان.

- فصل دوم: در ذکر متعبدان و درویشان؛
 فصل سوم: در ذکر رزق و جز آن؛
 فصل چهارم: در ذکر توبه و جز آن؛
 فصل پنجم: در ذکر خدمت بزرگان؛
 فصل ششم: در ذکر تلاوت قرآن؛
 فصل هفتم: در ذکر سوره اخلاص؛
 فصل هشتم: در ذکر خرقة و جز آن؛
 فصل نهم: در ذکر گلیم و صوف؛
 فصل دهم: در ذکر محبت؛
 فصل یازدهم: در ذکر خوف و محبت؛
 فصل دوازدهم: در ذکر طاقیه؛
 فصل سیزدهم: در ذکر درویشی؛
 فصل چهاردهم: در ذکر محبت و عداوت؛
 فصل پانزدهم: در ذکر حسن عقیده؛
 فصل شانزدهم: در ذکر مصافحه و بوسیدن دست؛
 فصل هفدهم: در ذکر طوایف متفرقه؛
 فصل هجدهم: در ذکر علماء و مشایخ؛
 فصل نوزدهم: در ذکر امساک باران؛
 فصل بیستم: در ذکر کشف و کرامات؛
 فصل بیست و یکم: در ذکر تعظیم؛
 فصل بیست و دوم: در ذکر رنج و محنت و جز آن؛
 ابتدای هر فصل با نام آن فصل و با این عبارت آغاز می شود:
 «فصل هشتم در ذکر خرقة فقیران افتاده بود. دولت پای بوس حاصل شد. بر لفظ
 مبارک راند که...»

گاهی نیز از مشایخ حاضر در جلسه نام می برد: مثلاً «فصل یازدهم سخن در
 ذکر خوف و توکل و جز آن افتاده بود. دولت پای بوس حاصل شد. مولانا برهان الدین

هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند».

نمونه‌ای از متن *اسرارالاولیاء*:

«فرمود که ای درویش وقتی مجنون شنید که لیلی صدقه می‌دهد برفور برخاست کاسه چوبین بر دست کرد پیش در لیلی رفت. بایستاد لیلی همه را چیزی داد. مجنون را هیچ نداد. برخاست و درون رفت. مجنون برفور در رقص شد. خلق طعنه کردند که این چه رقص است که تو می‌کنی؟! تو را هیچ نداد و التفات بر تو نکرد! مجنون گفت: آری اگر چیزی نداد باری این مقدار بدید که مجنون است»^۱.

راحت القلوب

ملفوظات شیخ فریدالدین از خلیفه دیگر وی به نام نظام‌الدین اولیاء بدایونی است. در *راحت القلوب* همان تعالیم هست که در *انیس الارواح*، *دلیل العارفين* و *فوائد السالکین* نیز آمده است. اما این کتاب مفصل‌تر است و بعضی مسائل از طریق آن روشن‌تر فهمیده می‌شود. برای آشنایی با اندیشه عرفانی بابافرید نمونه‌ای از تعالیم او از کتاب *راحت القلوب* نقل می‌شود:

«صفات درویش متعدد است. مثلاً درویش باید پرده‌پوش و خودفراموش باشد. مقصود از پرده‌پوشی، پوشیدن عیب بندگان است. درویش باید چهار خوی را رعایت کند: چشم را ببندد تا عیوب بندگان خدا نبیند؛ گوش را کر کند تا آنچه نالایق است نشنود؛ زبان لال کند تا سخن ناشایسته نگوید، پاها را بشکند تا در جای ناشایست قدم نگذارد. اگر این چهار کسی را حاصل شد، او درویش است، و الا دروغگو است. کسی که به جاه و مال دنیا گرفتار شد، او درویش نیست، بلکه مرتد طریقت است»^۲.

۱. بدرالدین اسحاق، *اسرارالاولیاء*، ص ۵.

۲. *راحت القلوب*، (عکسی، دیجیتال) ص ۲-۳.

منابع

منابع فارسی

۱. امیرحسن علاء سجزی، فواید الفواد، مطبوعه نول کشور، لکهنو، ۱۳۰۲ هـ.
۲. بدرالدین اسحاق، اسرار الاولیاء، مطبع منشی نول کشور، کانپور، بی.تا.
۳. حامد ابن فضل الله جمالی، سیر العارفين، مطبوعه رضوی پریس، دهلی، ۱۳۱۱ هـ.
۴. رحیم بخش، شجرة الانوار، (قلمی عکسی)
۵. شیخ عبدالحق محدث دهلوی، اخبار الاخیار، مجتبائی پریس، دهلی، ۱۹۱۴ م.
۶. علاءالدین اودهی، ما مقیمان، مطبع مصطفائی، لکهنو، ۱۲۵۶ م.
۷. غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیاء، مطبوعه لکهنو، ۱۸۷۲ م.
۸. الله دیه چشتی، سیر الاقطاب، نول کشور، ۱۹۱۳ م.
۹. میرخورد، محمد بن مبارک کرمانی، سیر الاولیاء، چرنجی لال ایدیشن، مطبع محب هند فیض بازار، دهلی، ۱۳۰۲ هـ.
۱۰. نظام الدین اولیاء، راحت القلوب، مطبع مجتبائی، دهلی، ۱۳۰۹ هـ.

منابع اردو

۱. امیرحسن علاء سجزی، فواید الفواد، مترجم خواجه حسن نظامی ثانی دهلوی، مکتبه زاویه لاهور، ۲۰۰۳ م.
۲. جعفر قاسمی، بابا فریدالدین مسعود گنج شکر، اسلامک بک فاؤنڈیشن، لاهور، ۱۹۷۸ م.
۳. خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، مطبوعه نیو پبلک آفست پریس دهلی، ۱۹۸۵ م.
۴. راحت القلوب، مترجم ملا واحدی دهلوی، ضیاء القرآن پبلی کیشنز، لاهور، ۱۴۰۵ هـ.
۵. سید ابوالحسن علی ندوی، تاریخ دعوت و عظیمت، جلد سوم، کاکوری آفسیت پریس، لکهنو، ۲۰۰۶ م.
۶. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، جلد اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۲۰۰۲ م.
۷. سید صباح الدین عبدالرحمن، بزم صوفیہ، مطبع معارف، دارالمصنفین اعظم گره، ۱۹۷۱ م.
۸. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابا فرید گنج شکر، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۸۶ م.

۹. سیرت پاک شیخ فریدالدین مسعود المعروف گنج شکر، عظیم ایندسنز پبلشرز، لاهور، بی.تا.
۱۰. شیخ عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، مترجم سبحان محمود، متیا محل، دہلی، ۱۹۹۴م.
۱۱. غلام سرور لاهوری، خزینةالاصفیاء، مترجم اقبال احمد فاروقی، مکتبه نبویہ، لاهور، ۱۹۹۰م.
۱۲. گرینچن سنگھ طالب، بابا شیخ فرید مترجم عتیق صدیقی، نیشنل بک ترست دہلی، بی.تا.
۱۳. اللہ دیہ چشتی، سیرالاقطاب، مترجم پروفیسور محمد معین الدین دردائی، طبع دوم، نفیس اکیڈمی کراچی، ۱۹۷۹م.
۱۴. میرخورد محمد بن مبارک کرمانی، سیرالاولیاء، مترجم غلام احمد بریان، لاهور، بی.تا.
۱۵. نثار احمد فاروقی، نقد ملفوظات، ادارة ثقافت اسلامیہ، لاهور، ۱۹۸۹م.
۱۶. واحد بخش سیال، مقام گنج شکر، ایور گرین پریس، لاهور، ۱۹۸۳م.

خدمات سلسله چشتیه به زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند

♦ دکتر عتیق الرحمن

تصوف چیست؟

بررسی کلمه صوفی: علمای بزرگ در معنی و مفهوم اصلی کلمه صوفی بسیار اختلاف داشته‌اند. حضرت شیخ علی هجویری می‌فرماید: «مردمان اندر تحقیق این اسم بسیار سخن گفته‌اند و کتب نوشته‌اند»^۱.

طبق نظریه ابوریحان بیرونی صوفی برگرفته از زبان یونانی است^۲.

طبق بررسی‌های مولانا جامی اولین کسی که به اسم صوفی معروف شد، شیخ ابوهاشم صوفی بود وی در کتاب نفحات الانس می‌نویسد:

«اول کسی که وی را صوفی خوانده‌اند وی بود و پیش از وی کسی را با این نام نخوانده بودند»^۳.

عمرو بن عثمان مکی نیز گفته است: «تصوف به این معنی است که بنده در هر زمان به کاری مشغول باشد که در آن زمان افضل و اول باشد»^۴.

♦ استادیار فارسی، بخش عربی، فارسی، اردو و مطالعات اسلامی، بهاشا بهون، دانشگاه وشوا بهارتی، شانتی نکتین، بنگال غربی، هند.

۱. کشف‌المحجوب، ص ۲۲.

۲. کتاب‌الهند، ص ۱۶.

۳. نفحات الانس، ص ۲۲.

۴. عوارف‌المعارف، ص ۶۹.

ورود اسلام در شبه‌قاره و نقش تصوف در آن

برای مطالعه تصوف اسلامی لازم است که جامعه اسلامی و تقاضاهای تبدیل شونده سیاست را به‌طور کامل مور توجه قراردهیم تا از یک‌طرف نوع عمل‌کرد صوفی در تاریخ مشخص شود، و از طرف دیگر نظریه‌های دینی و مذهبی و محرکات اصل پرورش آن نیز معلوم گردد. در بررسی افکار صوفیه تلاش در وضعیت رفتار آنان بسیار ضروری است و این عملی نمی‌شود تا زمانی که ما با رهبر قرار دادن تاریخ وضعیت را تجزیه و تحلیل نکنیم.

بصره و کوفه بستر و پس‌منظر وضعیتی هستند که اولین طبقه صوفیه در آن به وجود آمد. جایی که فرمانداران در آن ظلم و ستم زیادی برپا کرده بودند. این دوشهر اولین مراکز صوفیه بودند، و از همین‌جا نهضت تصوف به جاهای دیگر جهان پخش شد. زمان این دوره از صوفیه ۶۶۱ الی ۸۵۰ م مقرر گردید. در این دوره چهره‌های شاخص صوفیان شامل اویس قرنی، حسن بصری، مالک دینار، ابراهیم ادهم و... بودند. وضعیت این بزرگان را فریدالدین عطار نیشابوری در کتاب خود تذکره‌الاولیاء ذکر کرده است.^۱

زمانی که عرب از نور اسلامی منور شد، روابط سیاسی دیرینه عرب و هند قطع شد. اما تاجران مسلمان کار پیشروان خود را ادامه دادند، و با کشتی‌های خود از دیار عرب به هند و لنکا رفت‌وآمد می‌کردند. مدتی نگذشت که به همراه روابط تجاری، روابط سیاسی آنها نیز دوباره شروع شد، ولی در آغاز این روابط آن‌چنان خوش‌آیند نبود.

اولین ارتباط عرب اسلامی و شبه‌قاره هند که در تاریخ‌ها ذکر می‌شود به فاصله کمی از آغاز اسلام در زمان خلافت حضرت عمر^{رض} روی داد. در زمان حضرت عمر، حکم بن عمرو به دفاع خود از منطقه سند در مقابل ارتش ایرانی با آنها مقابله کرد. ایرانی‌ها برای دفاع خود از منطقه سند ارتش را خواسته بودند. عرب‌ها در تاریخ به دلیل دلیری و ظلم و ستم خود معروف بودند. در آن‌زمان راجا داهر حکمران سند بود. داهر از قبل به عرب‌هایی که سعید بن اسلم فرماندار مکران را به قتل رسانده بودند پناه داده بود. خلیفه وقت مخالف لشکرکشی بر هند بود و وی جنگ با راجا را مناسب نپنداشت.

۱. تاریخ مشایخ چشت، خلیق احمد نظامی، ص ۷۳.

زمانی که محمود غزنوی تخت‌نشین شد، سلسله فتوحات وی آدمی را به یاد سکندر اعظم می‌اندازد. محمود علیه راجا جی پال جنگی را ادامه داد که پدرش سبکتگین در سال ۱۰۰۱م آغاز کرده بود. محمود غزنوی در نزدیکی اتک وی را شکست داد. سلطان محمود در فتوحات خود نه تنها میل به پیروزی، و فتح کشورها و جمع کردن اموال، بلکه سرپرستی علم و ادب را نیز نشان داد، و در قلعه خود شعرا و علمای بزرگی را دور هم جمع کرد. اشعار و نوشته‌هایی که دربار محمود بود در دربار هیچ‌یک از فرمانداران ایران و توران نبود. در عرصه محمود غزنوی، فردوسی، عنصری، عسجدی و فرخی مشهور بودند.

غالباً در زمان غزنویه دانشمند برجسته ابوریحان بیرونی از همه بیشتر قابل تعظیم بود. وی کتاب تحقیق مالهند را مدتی بعد از وفات محمود کامل کرد. یکی دیگر از تغییرات قابل ذکر آن زمان رونق گرفتن علم و فن در پایتخت غزنویان لاهور بود. زیرا در آن زمان بسیاری از اهل علم و فن به آنجا سفر کردند و مقیم شدند، و به همین دلیل این شهر نیز از فیض آنها به مرکز اشاعه اسلام تبدیل گشت. چنانچه زمانی که علی ابن عثمان هجویری به این شهر تشریف آورد، وی محبت غزنی را خیلی به یاد می‌آورد و در کشف‌المحجوب روایاتی در این خصوص آمده است؛ از جمله: «اما در این وقت پیش از این ممکن نگشت که کتب به حضرت غزنین حرسها الله مانده، از ما شکایت کردند که من اندر دیار هند در میان ناجنیشان مانده‌ام».

ابونصر فارابی، که از مریبان علم و فضل بود، نیز در لاهور خانقاهی تأسیس کرد که برای اهل علم و دیگر بزرگواران جای پناه بود، و آهسته آهسته از بلخ و بخارا و از دیگر دیاران علما و دانشمندان به این منطقه آمدند. «و جوق جوق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت‌های کاشغر و ماوراءالنهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غیرذالک از آن خیرات منبع منتفع می‌شدند، چندان که یک آبادانی نو در حدود لاهور پدید آمد».

شاعر معروف سنایی، صاحب مثنوی ارزشمند حدیقه الحقیقه و از پیش‌کسوتان تصوف نیز ساکن آن دیار بود، و علاوه بر هنرآفرینی‌های خود، دیوان مداح بزرگ مسعود سعد سلمان را نیز مرتب کرد.

اگرچه در زمان غزنوی شهری که بیشترین فروغ را دید شهر لاهور بود، ولی گهوارهٔ قدیم اسلام در منطقه دوشهر سند و ملتان بودند. در آن شهرها نه تنها از دیار عرب بلکه از بلاد عجم نیز علما و مشایخ تشریف می‌آوردند. اگر در سند مزار شیخ ابوتراب، که در آن زمان حاکم یک کشور بود، را حساب نکنیم، در سرزمین پاک و هند قدیمی‌ترین زیارت‌گاه اسلامی در منطقه اوچ (منطقه بهاولپور) مزار شیخ صفی‌الدین حقانی کازرونی است. وی شاگرد خواجه ابواسحاق کازرونی و خواهرزادهٔ وی بود که به دلیل تلاش‌های تبلیغی و روحانی خود شهرهٔ آفاق شد.

سلطان‌المشایخ حضرت نظام‌الدین اولیا نیز در کتاب *فوائد الفوائد* دربارهٔ شیخ صفی‌الدین کازرونی ذکری به میان آورده است.

شیخ عبدالحق محدث نیز در کتاب *اخبارالاکابر* می‌نویسد بنیاد روستای اوچ را صفی‌الدین کازرونی گذاشته است.

علاوه بر وی علما و مشایخ متعددی بودند. عالمی که از شیخ اسماعیل هم بیشتر مشهور شد، شیخ علی بن عثمان هجویری غزنوی بود که به داتا گنج‌بخش معروف بود. بعد از سفر به کشورهای اسلامی سلطان مسعود ابن محمود غزنوی در اواخر عرصهٔ حکومت به همراه بیست نفر از دانشمندان به لاهور رسید، و در آنجا مسجدی را تعمیر کرد. علمایی که او را همراهی می‌کردند مدتی در این مکان درس هم دادند و سپس به تصنیف و تألیف مشغول شدند. خیلی از افراد در آن زمان اسلام آوردند از بین آنها «رای راجو» که از طرف مودود ابن مسعود غزنوی معاون لاهور شده بود، و بعد از مسلمان شدن لقب وی را شیخ هندی نهاد، و افراد از نسل وی هنوز هم خادم مزار وی هستند.

سلسله‌های تصوف در شبه‌قاره هند

سلسلهٔ نقشبندیه

نقشبندیه طریقی است منسوب به خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند بخارایی (۷۱۸-۷۹۱ هـ)، شاخه‌ای منشعب از سلسلهٔ خواجگان که اصل آن به عارف ایرانی خواجه یوسف همدانی بازمی‌گردد.

بعدها این سلسله در هند هم نفوذ یافت و به خصوص در دوره اقتدار مغولان در هند تأثیر و نفوذ مشایخ آنها قابل ملاحظه بود، و سلاطین آن سرزمین غالباً به این طریقه منسوب بودند؛ چنان که گویند امیر تیمور گورکانی نیز به شاه نقشبند ارادت داشت. بهاءالدین نقشبند را نمی‌توان بنیانگذار و مؤسس این طریقت شمرد. طریقت او در حقیقت دنباله طریقت خواجگان است. طریقه و سلوکی که خواجه یوسف همدانی (۵۳۵-۴۴۰ هـ) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (درگذشت ۵۷۵ق) بنیان نهاده بودند. خواجه بهاءالدین که خود از جانشینان عبدالخالق تعلیم یافته بود، محیی و مصلح طریقت خواجگان شد و طریقت نقشبندی آمیخته‌ای شد از تعالیم عبدالخالق غجدوانی و بهاءالدین بخارایی. طریقت نقشبندی در اندک مدتی در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت و پس از بهاءالدین، خلفای او خواجه علاءالدین عطار (م: ۸۰۲ هـ) و خواجه محمد پارسا (م: ۸۲۲ هـ) و یعقوب چرخ‌چی (م: ۸۵۱ هـ) بر مسند ارشاد نشستند و در ترویج این طریقت سهمی بسزا داشتند. بعد از اینان خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶-۸۹۵ هـ) مشهورترین و منتفذترین مشایخ عصر تیموری است و در عهد او، این طریقت به اوج نفوذ و شهرت و رواج رسید.

از عارفان و شاعران مشهور و پیرو این طریقت می‌توان عبدالرحمن جامی شاعر و عارف قرن نهم هجری را نام برد.

عبدالرحمن جامی در نفحات‌الانس نوشته است:

«طریقه ایشان، اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین^ص و دوام عبودیت که عبارت است از دوام آگاهی به حق سبحانه، بی‌مزاحمت شعور بر وجود غیری».

خواجه یوسف همدانی و خواجه عبدالخالق غجدوانی برای توسعه این سلسله تلاش‌های زیادی کردند، ولی موفق ساختن این امر نصیب خواجه بهاءالدین نقشبند شده بود^۱ (م: ۱۳۸۸).

۱. نفحات‌الانس، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

بعد از آن این سلسله به نقشبندیه معروف شد. خواجه نقشبند بر اتباع سنت تأکید زیادی داشت و اعلام کرد: «و هر که از طریقه ما دور گردند خطر در دین دارد»^۱. سلسله نقشبندی به گفته‌ای قدیمی سلسله‌ای است از دیار سمرقند و بخارا ولی این سلسله در زمین هندوستان از تمام سلسله‌های دیگر پیشی گرفت و به اوج شکوفایی خود رسید. خواجه باقی بالله (م: ۱۶۰۳) که آن را به هندوستان آورد می‌فرماید: «این نجم تخم پاک را از سمرقند و بخارا آوردیم و در زمین برکت آگین هند کشتیم». شیخ احمد معروف به مجدد الف ثانی (۱۰۳۴/هـ ۱۶۲۴ م) شاگرد و خلیفه عزیز خواجه باقی بالله از جمله کسانی بود که این سلسله را در هند ترقی داد و بعد از آن این سلسله به مجددیه معروف شد. سلسله نقشبندی در قرن هفدهم رونق خوبی گرفت و خیلی از بزرگان این سلسله از زبان فارسی و هم اردو و فن شاعری برای گسترش آن کمک گرفتند.

سلسله قادریه

یکی از جمله طریقت‌های تصوف است. قادریان از پیروان شیخ عبدالقادر گیلانی (ت: ۵۶۲ هـ) ملقب به قطب‌الاعظم هستند.

مؤسس سلسله قادریه، عبدالقادر گیلانی که در قرن ششم می‌زیست در بغداد مدفون است. پیروان این مکتب به وحدت وجود معتقدند و به محبت و خدمت شهرت دارند. اگرچه در اصل از بین حنابله برخاسته‌اند، تا حدود زیادی اهل تسامح و مساهمه بودند. در این طریقت به حفظ سند و شعایر تأکید می‌شود. بخش اعظم پیروان طریقت‌های صوفیه در سالکان با توجه به عدم بهره‌مندی از منابع اصیل اسلامی و شیوخ واقعی در بسیاری از موارد به انحراف کشیده شده‌اند.

سلسله قادریه در دوره شاهجهانی توسعه و گسترش یافت. ستاره حضرت مجدد الف ثانی و شیخ عبدالحق محدث اولین بار در دوره جهانگیری درخشید. زمانی که جهانگیر وفات کرد، شاهجهان بر تخت وی نشست. در زمان وی رد عملی که علیه

۱. نفحات الانس، ص ۲۴۹.

روش کار اکبری در دور حکومت جهانگیر شروع شده بود، قوی تر شد و بر اسلام و شعار اسلامی بیشتر تاکید شد. در زمان جهانگیر برای عموم افراد سجده درباری جاری بود. شاهجهان این عمل را متوقف کرد. وی قدردان علما بود. جادارد که شاهجهان را علاوه بر یک شخص نیکخوی و پای بند شریعت، به عنوان مجدد دین و ملت مسلمانان بشماریم. در *پادشاهنامه* نوشته شده است:

«سنت سنیه الهی بر آن جاری است که هرگاه کار دین رو به اندراس نهد و شعائر اسلام رخ به التباس، به تایید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز به روی کارآید تا به آبیاری مساعی جمیله گرد فتور از ساحت اسلام فرونشاند، و به دستیاری دین پروری و دیانت داری اساس شریعت را مشیر گرداند، و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود و مبانی شریعت رخ به انعدام، این در کارسازی بادشاه اسلام نواز کفرگداز را اورنگ آرای اقبال گردانید. بنیاد اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تا روز قیامت و نشور گرد فتور بر دامن دوام ننشیند»^۱.

سلسله سهروردیه

سهروردیه یکی از طریقت‌های تصوف است که توسط ابوالنجیب سهروردی تأسیس شد. در مکتب تصوف سهروردیه عرفان با تشریح و زهد درهم آمیخته و تصوف عبارت از زهد و عبادت و رعایت فرایض دینی و تکیه بر دعا و ذکر است، بر خلاف مکتب مولویه که متکی بر وجد و سماع و شعر است. در بین سالکان طریقت سهروردیه، خواندن رساله قشریه، احیاء علوم الدین و آثار ابن عربی معمول بوده است. شهاب الدین سهروردی در سال ۵۴۹ هـ/ ۱۱۵۵ م در دهکده سهرورد از توابع شهرستان خدابنده واقع در استان زنجان ایران زاده شد. وی تحصیلات مقدماتی را که شامل حکمت، منطق و اصول فقه بود در نزد مجدالدین جیلی استاد فخر رازی در مراغه آموخت و در علوم حکمی و فلسفی سرآمد شد، و به قوت ذکاء و حدت ذهن و نیک اندیشی بر بسیاری از علوم اطلاع یافت. سهروردی بعد از آن به اصفهان که در

۱. شیخ محمد اکرام، رود کوثر، ص ۴۲۲.

آن زمان مهم‌ترین مرکز علمی و فکری در سرتاسر ایران بود رسید. در گزارش‌ها معروف است که یکی از هم‌درسان وی، فخرالدین رازی که از بزرگ‌ترین مخالفان فلسفه بود، چون چندی بعد از آن زمان و بعد از مرگ سهروردی، نسخه‌ای از کتاب تلویحات وی را به او دادند آن را بوسید و به یاد هم‌درس قدیمش در مراغه اشک ریخت.

سلسله چشتیه

در سلسله چشتیه شریعت مقدم بر طریقت است، و نه تنها مریدان بلکه مرشد هم باید تمام واجبات و فرایض دینی و حتی مستحبات شرعی را با دقت به‌جا آورد. افزون بر این مرید باید طبق دستور مرشد اذکار و اوراد ویژه‌ای را در اوقات خاص، به صورت خفی یا جلی، بر زبان جاری سازد. این اوراد از شیخی به شیخ دیگر و از مریدی به مرید دیگر متفاوت است. مشایخ چشتیه طبق سنتی، غالباً این اذکار را به رسول اکرم ص نسبت می‌دهند و معتقدند که آن حضرت آنها را به حضرت علی ع تعلیم داده است، گرچه ذکر «لا اله الا الله» (تهلیل) افضل و اولی از دیگر ذکرهاست، اما به آن اکتفا نمی‌شود. به دستور پیر، گاهی مرید باید ذکر خاصی را هر روز هفتاد بار تکرار کند و برای هروقت نیز ذکر توصیه می‌شود. تعلیم ذکر از همان زمانی که طالب بیعت می‌کند شروع می‌شود. ابتدا ذکر از راه تلقین و در خلوت انجام می‌گیرد، و سپس طبق دستور، مرید بعد از نماز یا در ساعت خاص اورادی می‌خواند. در گذشته، اذکار منظومی به زبان فارسی، خصوصاً در حوالی دکن، در مجالس عمومی و خصوص خوانده می‌شد.

بنیاد سلسله چشتیه توسط ابواسحاق شامی، که در سال ۹۴۰ میلادی فوت کرد، گذاشته شد و حضرت خواجه معین‌الدین اجمیری این سلسله را گسترش داد. حضرت خواجه معین‌الدین چشتی در زمان حکومت پرتھوی راج (پادشاه زمان هند) به هند تشریف برد و با مستقرشدن در اجمیر تبلیغ خود را آغاز کرد. سلسله‌های چشتیه و سهروردیه همزمان با آغاز تاریخ اسلامی هند فعالیت می‌کردند. خانقاه سلسله سهروردی تا ملتان و سند محدود ماند، ولی چشتی‌ها از پاک‌پتن گرفته تا مناطق لکهنو،

دهلی و کردیوگهر نظام خود را قائم کردند. چنان‌که گفته آمد «چشت» اسم معروف شهری در استان خراسان است. در آنجا بعضی از بزرگان دین یک مرکز بزرگ اصلاح و تربیت روحانی را تأسیس کردند که بسیار معروف شد و به همین دلیل آن نظام سلسله چشتیه خوانده شد.

در شجره‌الانوار درباره چشت آمده است:

«و آن دو مقام‌اند، یکی شهریست در میان ولایت خراسان قریب هرات و چشت دوم دیه‌یست در ولایت هندوستان در میان اوچ و ملتان و خواجگان چشت از چشت خراسان بوده‌اند».

طریقه چشتیه در شبه‌قاره هند

با رحلت مریدان حضرت خواجه مودود چشتی، تصوف در چشت رو به افول نهاد، و عده‌ای از مریدان، با ظهور ترکان غوری و منازعات آنان، به مناطق دیگر رفتند، از جمله به شهر اجمیر شریف در ایالت راجستان هند.

این شهر پس از ورود خواجه معین‌الدین سجزی چشتی، مرید و خلیفه خواجه عثمان هارونی، پایگاه چشتیه شد. خواجه معین‌الدین چشتی سلسله چشتیه را در هند بنیان نهاد و اصول و مبانی آن را در اجمیر، مسند قدرت چوهان (از قبایل ساکن در شمال هند) پیش از آمدن مسلمانان تدوین کرد، به نوشته جامی نخستین فرد از این سلسله که به هند سفر کرد، خواجه ابومحمد زاهد بن ابواحمد ابدال چشتی بود، که همراه سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۹-۴۲۱ هـ) در جنگ سومنات شرکت کرد، و گویند که در غزوه سومنات در حالی که عمرش از هفتاد گذشته بود همراه سلطان محمود غزنوی به هند رفت. دانشمندان شهیر جهان اسلام ابوالحسن علی ندوی در کتابش (عزیمت، ج ۳) می‌نگارد که نخستین کسی که از چشت به هندوستان تشریف آورده و چندین قبیله هندو را به اسلام دعوت و مشرف فرموده حضرت خواجه ابومحمد شاه زاهد چشتی است؛ بنابراین مؤسس و مروج سلسله چشتیه در هند خواجه معین‌الدین چشتی بود.

مرکز سلسله چشتیه در دهلی

مرکزیت یافتن سلسله چشتیه در دهلی نتیجه زحمات و تلاش‌های قطب‌الدین بختیار کاکي بود. وی در عصر حکومت سلطان شمس‌الدین التمش به دهلی آمد و کار تبلیغ را آغاز کرد. این عصر زمانی بود که کار تعمیر و تشکیل دهلی با نهایت ذوق و شوق جاری بود. در آسیای میانه طوفان مغول‌ها جاری بود و هزاران تن از علما، مشایخ، شعرا و ادب‌ل به شهر دهلی رجوع می‌کردند. (منهاج‌السراج، ص ۱۶۶)

به این طریق شهر دهلی از نظر اهمیت به یک شهر بین‌المللی تبدیل شد، که در آن از گوشه‌گوشه جهان اسلامی مردم به این شهر پناه می‌بردند. سلطان با علما و مشایخ صمیمیت بسیاری داشت. زمانی که خبر آمدن عالمان را می‌شنید به استقبال ایشان می‌رفت و دعوت می‌کرد که آنها در کاخ وی زندگی کنند. خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي زمانی که به دهلی آمد، سلطان به وی خیلی احترام گذاشت. اگرچه قطب‌الدین هیچ ارتباطی با دربار را نمی‌پسندید، ولی سلطان با همان صمیمیت به خدمت وی حاضر می‌شد و این صمیمیت رفته‌رفته به قدری افزایش یافت که سلطان قطب‌مینار را به یاد وی تعمیر کرد و برای ساختن حوض شمسی با مشورت وی و با نهایت خلوص دل دست به کار شد. با دیدن این میزان صمیمیت میان سلطان و قطب، بعضی از افراد حسادت می‌کردند و تلاش خود را برای برکنار کردن سلطان شروع کردند. زمانی که خواجه معین‌الدین چشتی برای ملاقات مریدش به دهلی آمد، با دیدن این که نجم‌الدین صغری شیخ‌الاسلام دهلی فقط به این دلیل که مردم دهلی صمیمیت و علاقه زیادی به قطب دارند نمی‌خواهد که قطب در دهلی بماند، سخت ناراحت شد. بالاخره وی مجبور شد که قطب را به همراه خود از اجمیر ببرد و زمانی که مردم به این موضوع پی‌بردند بسیار اندوهگین شدند.

میر می‌گوید: «پس در آن مرتبه شیخ قطب‌الدین همراه شیخ اجمیر گردید. این مقدمه در تمام شهر دهلی شور افتاد. همه اهل شهر مع سلطان شمس‌الدین دنبال برآمدند و هر جا شیخ قطب‌الدین تبرکه برمی‌داشت، نهایت اضطراب و زاری می‌نمودند. شیخ معین‌الدین این حال را معاینه کرد. فرمود بابا بختیار! هم درین مقام باش که خلائق از بیرون آمدن تو در اضطراب و خراب است،

رواندارم که چندین دل‌ها خراب و کباب باشند. برو این شهر را در پناه تو گذاشتم. پس سلطان شمس‌الدین سعادت قدم‌بوسی شیخ را دریافته همراه شیخ قطب‌الدین به شادی تمام متوجه شهر دید و شیخ معین‌الدین به طرف اجمیر روانه گشتند^۱.

زندگی کردن قطب در دهلی برای سلسله چشتیه بسیار سودمند بود. حال شهر دهلی قلب هند اسلامی شده بود. تمامی عناصری که در قرن‌های آینده بر زندگی فرهنگی و جامعه‌ای مردم اثرانداز می‌شدند اینجا وجود داشتند.

قطب دامن خود را از اثرات مهلک دارالسلطنه نجات داد، و همزمان از وضعیت اینجا نهایت استفاده را کرده و نظریه تصوف را به گوش عموم رساند، تا این حد که «جملگی عالم از صدور و عامه به دعاگویی روی نهادند»^۲.

خلفای قطب

در تذکره‌ها اسامی مریدها قطب عبارتند از:

۱. شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر، اجودهن
۲. شیخ بدرالدین غزنوی، دهلی
۳. خواجه عمادالدین، بلگرام
۴. خواجه سید محمد صغری، بلگرام
۵. شیخ محمود، نهرواله
۶. شیخ معزالدین، دهلی
۷. شیخ حامدالدین، نهرواله

خدمات سلسله چشتیه به زبان و ادب فارسی

در این سلسله ملفوظات متعددی به زبان فارسی نوشته شده که با خوانی آنها از سوی مریدان سبب رواج بیشتر زبان فارسی در شبه قاره بوده است. درباره این ملفوظات

۱. سیرالاولیا، امیر خورد، ص ۵۴.

۲. اخبارالاکخیر، ص ۲۶.

تفصیل عبارتند از:

۱. انیس‌الارواح

این کتاب مشتمل بر فرمودات و ملفوظات خواجه عثمان هارونی است که توسط خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری گردآوری شد. معین‌الدین چشتی، مرید خواجه عثمان بود و هرچه را از زبان مرشد خویش گوش می‌داد، آن را یادداشت می‌کرد و بدین ترتیب مجموعه مجالس مرشد خود را ترتیب داد.

«انیس‌الارواح» مشتمل بر ۲۸ مجلس است. نسخه‌های خطی این اثر ارزنده فارسی در کتابخانه‌های متعدد جهان نگهداری می‌شود و یکی از قدیم‌ترین ملفوظات سلسله چشتیه به حساب می‌آید. موضوعات مجالس «انیس‌الارواح» بدین ترتیب است: مجلس‌ها در مورد ایمان، در مورد مناجات، در مورد زن‌ها و آزادکردن غلام، بحث در مورد احوال علما و در مورد توبه کردن و فضایل آن است.

خواجه عثمان موضوعات یادشده را با جزئیات مطرح می‌نماید و جابه‌جا آیات قرآنی و احادیث پیامبر را نقل می‌کند و در برخی جاها به تفصیل و تأویل آیات و احادیث می‌پردازد.

از مطالعه کتاب برمی‌آید که مشایخ چشتیه در گسترش اسلام نقش مهمی ایفا کردند. مردم عامه در مجالس آنها شرکت می‌کردند و تحت تأثیر قرار گرفته حلقه‌به‌گوش اسلام می‌شدند. مشایخ چشتیه افزون بر تبلیغ دین مبین مردم بومی را تربیت می‌کردند و آنها را به سوی صراط مستقیم می‌کشاندند. مشایخ و صوفیه عقاید و اندیشه‌های مردم شبه‌قاره را عوض کردند و این منطقه را با نور اسلام منور ساختند.

«انیس‌الارواح» از نظر تاریخی نیز اهمیت دارد. روایت‌کننده از تخلیق آدم به بعد ویرانی و بربادی شهرهای متعدد را نیز ذکر می‌کند، علاوه بر این ذکر اصحاب پیامبر و فضایل اخلاق و کردار آنها را مطرح کرده است.

کتاب به فارسی بسیار ساده و روان نوشته شده است. جمله‌ها ساده و کوتاه هستند. نویسنده ابلاغ مفاهیم و اندیشه‌ها را اولویت داده است. احکام شرعی و مسایل فقهی نیز ذکر شده و فضایل عبادات نیز آمده است. البته موضوع اصلی و اساسی «انیس‌الارواح»

اخلاق‌سازی و تربیت است. در پایان مجلس بیست‌وهشتم وصیت خواجه عثمان هارونی نیز آمده است.

جالب است که زبان فارسی «انیس‌الارواح» به فارسی امروز نزدیک‌تر و از هرگونه تصنع و تکلف دوراست. می‌توان گفت که نثر زیبای «انیس‌الارواح» یکی از بهترین نمونه‌های نثر آن روزگار است.

۲. دلیل العارفین

«دلیل‌العارفین» مشتمل بر ملفوظات خواجه معین‌الدین حسن سجزی چشتی اجمیری است که به توسط خواجه قطب‌الدین بختیار کاکای اوشی گردآوری شده است.

دلیل‌العارفین مشتمل بر یک مقدمه کوتاه و دوازده مجلس است. نویسنده کتاب را در چهارقسم تقسیم کرده است که بدین ترتیب‌اند:

قسم اول: در مورد فقر و صواب؛

قسم دوم: در مورد مکتوبات و تسبیح؛

قسم سوم: در مورد اولاد و غیرهم؛

قسم چهارم: در مورد سلوک و فواید آن؛

چنان‌که گفته آمد «دلیل‌العارفین» مشتمل بر دوازده مجلس است که بدین ترتیب‌اند:

مجلس اول: در بیان نماز و خدمت مرشد؛

مجلس دوم: در بیان جنابت و طهارت؛

مجلس سوم: در بیان قضای نماز و سوگند خوردن؛

مجلس چهارم: در بیان صداقت در محبت و حرمت قبرستان؛

مجلس پنجم: در بیان قرآن و ادب والدین؛

مجلس ششم: در بیان قدرت خداوندی و کرامات اولیا؛

مجلس هفتم: در بیان فواید و فضایل سوره فاتحه؛

مجلس هشتم: در بیان اوراد و تسبیحات؛

مجلس نهم: در بیان آداب معرفت و سلوک؛

مجلس دهم: در بیان اثرات صحبت و محبت؛

مجلس یازدهم: در بیان توکل عارفان و محبت الهیه؛

مجلس دوازدهم: در بیان ملک الملکوت؛

«دلیل العارفین» به فارسی بسیار ساده و روان نوشته شده است. خواجه قطب‌الدین بختیار کاکای در مجلس خواجه معین‌الدین چشتی حضور می‌یافت و فرموده‌های مرشد را یادداشت می‌کرد. در واقع مشایخ چشتیه در ضمن نگاشتن ملفوظات به زبان و ادب فارسی خدمتی بزرگی انجام داده‌اند. نه تنها این که ملفوظات برای تزکیه نفس و تجلای قلب سودمند هستند، بلکه در عین حال زبان فارسی آن زمان را نیز نگه داشته‌اند. خوانندگان این متون نه تنها دین مبین اسلام را می‌شناختند و با سنت پیغمبر آشنا می‌شدند، بلکه زبان و ادب و رسوم و سنن آن دوره را نیز درک می‌کردند.

ملفوظات مشایخ چشتیه در هر دوره طرفداران زیادی داشته‌اند. مسایل شرعی توضیحات فقهی و بیانان اخلاقی اجزای دلیل العارفین را تشکیل می‌دهند. دلیل العارفین از نظر تاریخی نیز حایز اهمیت است. به‌ویژه درباره زندگی شخصی خواجه معین‌الدین چشتی اطلاعات جالب و مستند می‌آید و نیز می‌توان گفت که این کتاب ملفوظات آئینه جامع آموزگار است، و درباره زندگی فقیران، درویشان، عارفان و صوفیان اطلاعات دقیق به دست می‌دهد. افزون بر آن درباره زهد و عبادت و ریاضت و اعتکاف و مجاهدات نیز اطلاعات دست‌اول میسر می‌شود. مضامین توکل و تقوی، عشق و محبت و عرفان و تصوف نیز در آن دیده می‌شود.

دلیل العارفین برای پیروان سلسله چشتیه به منزله متن درسی می‌بوده است؛ به خاطر همین به نثر مرسل فارسی نگاشته شده و از تصنع و تکلف دور است. البته در برخی جاها مخصوصاً توضیح و تفسیر سورة الحمد، روش نگارش عالمانه و فاضلانه است. نویسنده از کاربرد مترادفات خودداری کرده است در بعضی جاها جمله‌ها ناتمام و ناقص است.

۳. فوائد السالکین

فوائد السالکین مشتمل بر ملفوظات شیخ قطب‌الدین بختیار کاکای است که توسط شیخ فریدالدین مسعود گنج‌شکر جمع‌آوری شد. این کتاب به فارسی نوشته شده است و

نسخه‌های متعدد خطی کتاب یادشده در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری می‌شود، اما اغلب نسخه‌ها متعلق به قرن دوازدهم هجری قمری به بعد است. ترجمه اردو فوئدالسالکین به نام «هشت بهشت» در لاهور به چاپ رسیده است. شیخ فریدالدین مسعود گنج‌شکر در «فوئدالسالکین» گزارش فقط هفت مجلس را بیان فرموده است و آن هم ترتیب خاصی ندارد، زمان مجلس بدین ترتیب آمده است:

۱. ۲ رمضان ۵۸۴ هـ (ص ۱)

۲. شوال ۵۸۴ هـ (ص A)

۳. شوال ۵۸۴ هـ (ص ۱۷)

۴. ذی‌قعدة ۵۸۴ هـ (ص ۱۷)

۵. ذی‌الحجه ۵۸۴ هـ (ص ۲۰)

۶. شوال ۵۸۴ هـ (ص ۲۲)

۷. روز چهارشنبه ۵۸۴ هـ (ص ۲۷)

در ملفوظات نیز همه از تصوف و عرفان گفتگو شده، و در آن اوارد، اذکار، اغراض و لوازم متعلق به مقاصد زندگی را ذکر کرده‌اند، یا درباره نمازهای مختلف شرحی بیان شده است.

برای هر گروه انسانی مثلاً مردان، زنان، جوانان و پیران، آداب مریدان، وظایف آسان و سخت را جدا کرده، و برای مردان و زنان جداگانه انتظام و انصراف شده است. الغرض برای هر نوع عبادت و وظیفه توضیح داده شده است. خداوند متعال بر تمام انسان‌ها برکت عطا کند، به گونه‌ای که فیض این مجالس بر زندگی و قلب همه‌شان وارد شده، همان فیض نورانی بر روح‌های ما طاری شود، و ما را هم در این دنیا و هم در آخرت خوشنودی پروردگار متعال حاصل شود.

۴. راحت‌القلوب

این ملفوظات شیخ مسعود گنج‌شکر است که توسط خواجه نظام‌الدین اولیا گردآوری شده است. در «راحت‌القلوب» ذکر کتاب‌های زیر آمده است.

۱. کتاب عمده نوشته از جنید بغدادی؛

۲. ابرارالاولیا از شیخ عطاءالله تستری؛
۳. اسرارالعارفین از شیخ عطاءالله تستری؛
۴. سرالعارفین از شیخ عطاءالله تستری؛
۵. سلکالسلوک از شیخ یوسف چشتی؛
۶. شرح اسرار از شیخ یوسف چشتی؛
۷. تواریخ از قاضی حمیدالدین ناگوری؛
۸. راحةالارواح از قاضی حمیدالدین ناگوری؛
۹. مفصل آثار تابعین از امام ابوطالب مکی؛
۱۰. شرح مشایخ از امام ابوطالب مکی؛
۱۱. کتاب بقیه ابواللیث سمرقندی از امام ابوطالب مکی؛
۱۲. شرح اولیاء از امام ابوطالب مکی؛
۱۳. تفسیر زاهد از امام ابوطالب مکی؛
۱۴. قوتالقلوب از امام ابوطالب مکی؛

۵. اسرارالاولیا

نویسنده این کتاب به تمام ابعاد زندگی حضرت بابا فریدالدین مسعود گنجشکر پرداخته و تأکید می‌کند که زندگی آن عارف در یاد، ذکر و فکر خدا و عشق و محبت سرور کل حضرت محمد^ص صرف شد. یک سوی مهم ذات حضرت باباصاحب این بود که ایشان درویش بی‌انتهای با عمل درویشی بودند، و پایند تمام آداب شرعی و همه وقت مشغول عبادت الهی بودند. همیشه مریدان و درویشان جمع شده در دور خود را تلقین به عمل بر تعلیمات و ارشادات خداوند می‌کردند. حضرت باباصاحب همچنین شاعر عظیم و صوفی هم به شمار می‌آید. ایشان در زندگی خود هزاران مرید را ارشاد فرموده و شعر بسیار سرودند به زبان فارسی، چراکه در آن زمان گفتگوی عام به زبان فارسی بود. حضرت باباصاحب هم بیشتر به زبان فارسی صحبت می‌فرمودند. اگرچه ایشان بر پنجابی، سرائیکی و زبان‌های دیگر نیز عبور کامل داشتند. روزانه ایشان در مجلس و محافل عبادات هرچه ارشاد می‌فرمودند مریدان ایشان یادداشت می‌کردند. ملفوظات

ایشان را داماد و مرید معتقد ایشان حضرت شیخ بدرالدین اسحاق در زبان فارسی با عنوان *اسرالاولیا* شایع کرد. یک مجموعه دیگر ملفوظات حضرت باباصاحب گنجشکر را مرید خاص و عظیم بزرگ عصر خود حضرت نظام‌الدین اولیا هم در فارسی به نام *راحت‌القلوب* در سال ۶۵۶ هجری مرتب کردند.

حضرت بدرالدین اسحاق و حضرت نظام‌الدین اولیا بزرگان عظیم عصر خود بودند. ایشان هرچه نوشتند با قربت یافتن حضرت باباصاحب و حضور مشایخ و علمای دیگر در مجالس هرچه می‌شنیدند را نوشتند. برای همین این ملفوظات اهمیت خاصی دارند. این ملفوظات در دنیای تصوف اهمیت بسیاری دارند. در این ملفوظات قسمت‌های مختلف تصوف را به آسانی و با زبان قابل فهم بیان نموده‌اند. این کتاب بالغ و بر ۲۲ فصل است که در هریک از این فصل‌ها بر گفتگویی مشتمل است که باباصاحب در نشست‌های خود بیان فرمودند. در زبان امروزی می‌توان گفت که در این کتاب‌ها بر موضوعات مختلف سخن‌های باباصاحب را خلاصه کرده‌اند. با خواندن این اثر می‌توان گفت که چه جمعیت شایان و بزرگی در مجالس ایشان برای یافتن تعلیم می‌آمد و کسانی که در مجالس می‌آمدند با طی کردن سفر طولانی از کشورهای مختلف صاحب فیض می‌شدند. ظاهر است که روی گفتگو در این مجالس تصوف با یک طبقه خاص بود و هدف تربیت ایشان با چنان کیفیتی بود که قبل از رفتن به سرزمین و دیار خود هدف تربیتی را به پایان برسانند و اهمیت رفتار با مخلوق خدا را بدانند.

۶. سرورالصدور

این ملفوظات مشتمل بر ملفوظات شیخ حمیدالدین ناگوری (درگذشت ۶۷۳ ه.ق.) خلیفه‌خواجه معین‌الدین اجمیری است. گردآورنده *سرورالصدور* شیخ فریدالدین نوه شیخ حمیدالدین ناگوری است!

در کتاب *سلطان‌التارکین* برخی از اقتباسات *سرورالصدور* نقل شده است که در واقع احوال زندگانی شیخ حمیدالدین را بازگو می‌کند. چنین برمی‌آید که او علم حدیث

را بر علم تصوف ترجیح می‌داد. چنان‌که می‌گوید:

«مرا اینجا مشغولی است که خلق ناگور در این وقت از من علم حدیث می‌شنوند و مرا فرصت نیست که در این بیان تو را علم تصوف بیاموزم».

از ملفوظات چنان برمی‌آید که به زبان هندی هم شعر خوب می‌گفتند.

ملفوظات حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا

معتبرترین کتاب ملفوظات حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا بدون هیچ‌شک و تردید *فوائد/الفوائد* تألیف امیرحسن دهلوی است. غیر از آن نیز کتاب‌های متعددی مشتمل بر ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیا تألیف شد که در خور اهمیت است.

ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا بدین ترتیب تألیف شده‌اند:

۱. فوائدالفوائد، مرتبه امیرحسن علا سجزی دهلوی؛
۲. انوارالمجالس، مرتبه خواجه محمد بن خواجه سید بدرالدین اسحاق؛
۳. تحفةالابرار و کرامةالاخیار، مرتبه عزیزالدین صوفی؛
۴. مجموعالفوائد، مرتبه عبدالعزیز ابن ابوبکر مصلی بردار خواهرزاده سلطان‌المشایخ؛
۵. ملفوظات‌المشایخ، مرتبه خواجه شمس‌الدین دهاری؛
۶. خلاصةاللطایف، مرتبه مولانا علی بن محمود جاندار؛
۷. در نظامی، مرتبه مولانا علی بن محمود جاندار؛

منابع

۱. اجمیری، حافظ محمدحسین، تحقیقات اولاد خواجه صاحب (حصه سوم) مطبع ابوالعلائی، آگره، ۱۸۸۶م.
۲. احمد اقبال، تاریخ شیراز هند، جونپور، اداره شیراز هند، جونپور، ۱۹۶۳م.
۳. دهلوی، امیرخسرو، افضل‌الفوائد، حاجی حنیف پرنترس، لاهور، ۲۰۰۸م.
۴. بدایونی، ضیاء‌القادری، تجلیات اولیای سهروردی، (محمد یعقوب) آستانه زکریا، ملتان، ۱۹۵۸م.
۵. بدایونی، نظام‌الدین اولیا، راحت‌القلوب، (ملفوظات منسوب به بابا فرید) اللہ والے کی قومی

دوکان، لاهور.

۶. بدخشی، لعل بیگ، ثمرات القدس من شجرات الانس (قلمی)، مخزونه نیشنال میوزیم آف پاکستان، کراچی.
۷. برهانپوری، شیخ محمد بیگ نقشبندی، ملحق خلاصه السیر، (مرتبہ ظهور احمد اظہر)، کتابخانہ نورس، لاهور، ۱۹۸۰م.
۸. بیگم جهان آرا، مونس الارواح، (اردو ترجمہ محمد فضل خان)، مطبع نامی، لکھنؤ، ۱۳۱۵ھ.
۹. بیگم جهان آرا، مونس الارواح، (قلمی مملوکہ محمد ایوب قادری).
۱۰. تنوی، عبدالقادر، حدیقة الاولیاء، مرتبہ پیر حسام الدین راشدی، سندھی ادبی بود، حیدرآباد، ۱۹۶۷م.
۱۱. جلال زئی، موسی خان، فلسفہ تصوف اسلامی، خان بک کمپنی، لوئز مال، ۲۰۰۱م.
۱۲. چشتی فاروقی، محمد اجمل، ۱۹۹۱ تاج المعرفین، مرکز تعلیمات فریدیہ چشتیان شریف، دانشگاه اسلامی علی گره، هند.
۱۳. چشتی، نور احمد، یادگار چشتی مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۷۵م.
۱۴. چشتی، نور احمد، تحقیقات چشتی الفیض غزنی استریت اردو بازار، لاهور، ۱۹۹۳م.
۱۵. خواجہ نظام الدین، طبقات اکبری، ایشیاتک سوسایتی آف بنگال، کلکتہ، ۱۹۳۱م.
۱۶. کاکا، خواجہ قطب الدین بختیار، دلیل العارفين (ملفوظات منسوب به خواجہ معین الدین)، مطبع مجتبابی، دہلی، ۱۳۱۱ھ.
۱۷. دهلوی، امیرحسن سجزی، فوائد الفواد، حاجی حنیف پرنترز، لاهور.
۱۸. دیوبندی، نذیر احمد، تذکرۃ العابدین امداد العارفين، دلی پرنٹنگ ورکس، دہلی، ۱۳۳۳.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، مؤسسہ انتشارات امیرکبیر، تہران، ایران، ۱۳۶۹ش.
۲۰. زیدی، شمیم محمود، خلاصه العارفين، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، لاهور، ۱۹۷۴م.
۲۱. سرسید احمد خان، آثارالصنادید، ہستاریکل سوسایتی، کراچی، پاکستان، ۱۹۶۶م.
۲۲. سعید احمد، تاریخ اولیای دہلی، مطبع محبوب المطابع، دہلی ۱۳۵۴ش.
۲۳. سلطان باہو، اسرار قادری، مرشد پرنترز، لاهور، ۱۹۹۴م.
۲۴. سلطان شہباز، انجم، تذکرہ بابا فریدالدین گنج شکر، فریندز پرنترس، جہلم.

۲۵. سہروردی، شیخ شہاب الدین، عوارف المعارف، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ایران، ۱۳۶۴ش.
۲۶. سیرالقطاب، الہدیہ چشتی، نول کشور، لکھنؤ، ۱۹۱۳م.
۲۷. شاہ ولی اللہ، انفاس العارفین، اسلام بک فاؤنڈیشن، ۱۹۷۸م.
۲۸. صدیقی، ظہیر احمد، تصوف اور تصورات صوفیہ، تیمپل روڈ، لاہور، ۲۰۰۸م.
۲۹. الصمد، شاہ محمد عبداللہ، اصطلاحات صوفیہ، مکتبہ بخش، لاہور
۳۰. عبدالرحمان، صباح الدین، ہندوستان کے سلاطین علما اور مشائخ کے تعلقات پر ایک نظر، دارالمصنفین، اعظم گرہ، ۱۹۶۴م.
۳۱. عبدالرحمان، صباح الدین، بزم صوفیہ، دارالمصنفین، اعظم گرہ، ۱۹۴۹م.
۳۲. عفی، عبدالعزیز، سفینۃ العارفین، گل ہای کراچی، شمارہ ۲۸.
۳۳. فاروقی، نثار احمد، نقد ملفوظات، ادارۃ ثقافت اسلامیہ، لاہور، ۱۹۸۹م.
۳۴. فوائد السالکین، ملفوظات منسوب بہ خواجہ قطب الدین بختیار کاکھی، بابا فرید الدین گنج شکر، مطبع مجتہبی، دہلی، ۱۳۱۱ھ
۳۵. قادری، محمد دین حکیم، مدینۃ الاولیاء، اسلامی بک فاؤنڈیشن، لاہور.
۳۶. قدسی، اعجاز الحق، تذکرہ اولیای پنجاب، راحت مارکیٹ اردو بازار، لاہور.
۳۷. کاشفی، علی ابن حسین واعظ، رشحات، نول کشور، لکھنؤ، ۱۸۹۷م.
۳۸. لاہوری، مفتی غلام سرور، خزینۃ الاصفیاء، مطبع ثمر، لکھنؤ، ۱۸۷۲م.
۳۹. لاہوری، مفتی غلام سرور، حدیقۃ الاولیاء، مطبع نول کشور، کانپور، ۱۸۷۷م.
۴۰. مسعود، وحید احمد، سوانح خواجہ بابا فرید الدین مسعود گنج شکر، پاک اکیڈمی، کراچی، ۱۹۶۱م.
۴۱. نخشبی، ضیاء الدین، سلک السلوک، لیتوگرافی و چاپ گلشن.
۴۲. نظامی، خلیق احمد، تاریخ مشائخ چشت، ندوۃ المصنفین، دہلی.

خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی خاتم شعر فارسی در هند

♦ دکتر محمد ارشد القادری

کشور پهناور هند دارای زبان و ادب و فرهنگ و فلسفه خاص خود است. شاید به همین دلیل است که این کشور نه فقط توجه سیاحان بلکه شاعران و ادیبان را نیز به سوی خود جلب کرده است. زمانی که بازار شعر و ادب فارسی در ایران زمین رکودیافت، این کشور هند بود که در شعر و ادب فارسی روح تازه‌ای دمید. دوران سلطنت اکبرشاه به لحاظ ترویج و اشاعت زبان و ادبیات فارسی دوره‌ای طلایی محسوب می‌شود. اکبر قدردان و مشوق علوم و فنون بود و به تقلید از سلاطین فارس منصب خاص ملک‌الشعرایی را در دربار خود رایج کرد. غزالی مشهدی اولین ملک‌الشعرا دربار اکبری بود. وقتی که آوازه سخن‌پروری و فیاضی اکبر به ایران رسید، عده زیادی از شاعران و علما و فضلاء ایران به سوی هند رخ کشیدند. دکتر سیروس شمیسا منتقد معروف ایران در کتاب خود به عنوان «سیر غزل در شعر فارسی»، وضع ادبی زمان اکبر را چنین ارزیابی می‌کند:

«در زمانی که در ایران به شعر چندان اعتنایی نمی‌شد، سلاطین گورکانی هند از شعرا کمال مواظبت را می‌کردند. این است که مثلاً در عهد اکبرشاه گورکانی از سلسله تیموریان هند (سلطنت: ۹۶۲ تا ۱۰۱۴ هـ.ق) ۵۱ شاعر از ایران به هند رفتند و به دربار راه یافتند و غالباً ثروت هنگفتی به دست آوردند. علاوه بر

انگیزه ثروت‌اندوزی، اصولاً سفر هند در آن زمان به صورت یک آرزوی عمومی درآمده بود.^۱

شاعران آرزوی سفر هند را به زبان‌های گوناگون ارایه نمودند، و شعر ذیل از علی‌قلی سلیم، شارح وضع ادبی آن زمان است:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

متأسفانه زبان و ادبیات فارسی در هند به تدریج اهمیت خود را از دست داد، و تا اواسط قرن نوزدهم میلادی به دلیل عدم سرپرستی شاهان هند و سیاست انگلیسی‌ها زبان اردو جای زبان پارسی را گرفت. به هر حال باوجود اوضاع نامناسب، افرادی مانند خواجه عزیزالدین عزیز درخت تنومند زبان و ادبیات فارسی در هند را آبیاری کردند و در زمینه شعر و ادب فارسی کارهای شگرف انجام دادند.

خواجه عزیزالدین عزیز بنا به گفته حبیب‌الرحمن‌خان شیروانی در سال ۱۸۲۱م در ایالت کشمیر چشم به جهان گشود. وقتی که وی به سن هشت یا نه سالگی رسید، پدرش از کشمیر مهاجرت نموده به لکهنو رسید و همین‌جا اقامت نمود. راجع به احوال زندگانی خواجه عزیز، مولوی حبیب‌الرحمن‌خان شیروانی چنین می‌گوید:

(ترجمه) مورث خواجه عزیز، خواجه محمدمقیم، در قرن هشتم هجری ترکستان را ترک کرده به همراه حضرت سید شرف‌الدین بلبل‌شاه به کشمیر اقامت گزیدند. این همان حضرت بلبل‌شاه است که در کشمیر دین اسلام را گسترش داد و آن را مثل بهشت ساخت. خواجه محمدمقیم تاجر بود و این حرفه در آن خانواده تا اواخر رواج داشت. پدر خواجه عزیز خواجه امیرالدین تجارت را آن‌قدر وسعت داد که اهل اروپا نیز پشمینه‌پوش شده حلقه‌بگوش کشمیر شدند. فرانسه بازار عمده آن بود... خواجه امیرالدین لکهنو را ترک کرده در لکهنو سکونت اختیار کردند.^۲

در جای تولد خواجه عزیز میان دانشمندان و تذکره‌نگاران اختلاف است. نواب صدیق حسن‌خان در تذکره خود به عنوان شمع/انجمن جای تولد خواجه عزیز را لکهنو

۱. شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶، حاشیه.

۲. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، مطبع نامی لکهنو، ۱۹۱۳م، ص ۳.

قرار می‌دهد و درباره‌اش چنین می‌نویسد:

«خواجه عزیزالدین عزیز ابن خواجه امیرالدین، والدش کشمیری مولد و منش... لکهنوی مسکن و مدفن، این عزیز را لکهنو مولد و موطن، طبعش موزون، فکرش تازه مضمون، ذهنش باوجود آشنا، کلامش چون نامش عزیز دل‌ها»^۱.

به‌هرحال خواجه عزیز تحصیلات مقدماتی را در شهر لکهنو فراگرفت. در سال ۱۸۸۴م در دانشکده کیننگ که بعداً به عنوان دانشگاه لکهنو معروف گردید، به سمت استاد زبان فارسی نایل آمد و در سال ۱۸۹۳م از این عهده کناره‌گیری کرد. وی در سال ۱۹۱۵م این دار فانی را وداع گفت و در شهر لکهنو مدفون گشت.

خواجه عزیز شاعری باکمال بوده و دانشمندان و پژوهشگران آثارش را به بانگ دهل ستوده‌اند. مولوی حبیب‌الرحمن خان شیروانی در مقدمه‌ای بر کلیات عزیز می‌نویسد که بر سخن‌سنجانی که لکهنو در دور اواخر افتخار کرده، میان آن خواجه عزیزالدین عزیز سرفهرست است. دلیل امتیاز این است که در ادب فارسی به نهایت کمال رسید و علم استادی را بلندکرد^۲.

علامه شبلی نعمانی نیز معتقد فارسی‌دانی و قادرالکلامی وی بود. غیر از این خواجه عزیز با مشاهیری چون مولانا الطاف حسین حالی، نواب صدیق حسن‌خان، مولوی غلام غوث بی‌خبر، مولانا حبیب‌الرحمن خان شیروانی و سید سلیمان ندوی و غیره روابط داشت و ایشان از قدردانان وی بودند.

سرمایه ادبی خواجه عزیزالدین عزیز حاوی کلیات فارسی عزیز است که برای نخستین بار و نیز آخرین بار در سال ۱۹۳۱ میلادی به کوشش پسرش وصی‌الدین از مطبع نامی لکهنو به چاپ رسید. این کلیات دارای غزل، قصیده، مثنوی، ترکیب‌بند، رقعات، چند رباعی، قطعه‌های تاریخ و نامه‌های فارسی است. نبوغ شعری خواجه عزیز را می‌توان از این امر تخمین زد که علامه اقبال وی را خاتم شعر فارسی در هند قرار می‌دهد. علامه اقبال می‌گوید که خواجه عزیز به آن دور ادبیات فارسی تعلق دارد

۱. خان، صدیق حسن، شمع انجمن.

۲. شیروانی، مولوی حبیب‌الرحمن خان، کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ص ۱.

که در عهد شهنشاه اکبر آغاز یافت، و متأسفانه آن دور در هند با ذات خواجه عزیز پایان گرفت. علامه اقبال نیز اضافه می‌کند که میان شاعران متأخرین آوازه قآنی بسیار بلند شد و هنوز بلند است، ولی قصاید و مخمسات خواجه عزیز که وی در زمین قآنی نوشته دلیل قدرت وی در زبان فارسی است.^۱

قصاید خواجه عزیز ساده و روان است و معلوم می‌شود که در نگارش قصیده همان سبک خراسانی را رعایت کرده است. وی نه تنها پادشاهان، سلاطین و امرای هند را مدح کرده است، بلکه قصیده‌اش در ستایش سلطان عبدالحمیدخان غازی در تهنیت فتح یونان و در ستایش ورود مسعود شهریار امیر حبیب‌الله‌خان پادشاه افغانستان نیز یافت می‌شود. دیگر ممدوحین وی نواب میر محبوب‌علی خان بهادر فتح‌جنگ والی ریاست حیدرآباد، نواب شاهجهان بیگم صاحبه سریرآرای ریاست بوپال، سلطان عالم واجدعلی‌شاه، نواب گورنر جنرل بهادر، هز آنر نواب لفتننت گورنر مستن صاحب بهادر صوبه متحده آگره و اوکده، نواب سر آسمان‌جاه بهادر وزیر مملکت آصفیه حیدرآباد دکن، راجه صاحب جهانگیرآباد، جناب لائق‌علی خان صاحب وغیره بودند. وی قصاید قآنی را خوب تتبع کرده است.

خواجه عزیزالدین عزیز در مثنوی نیز زور قلم خود را نشان داده است. مثنوی‌اش به‌عنوان «ید بیضا» نمونه عمده‌ای از تسلطش بر زبان و بیان است که هر بیت آن ذوب‌حریین، ذوقافیتین، مع التجنیس است؛ بلکه اکثر ابیاتش سه‌سه چارچار قافیه دارد و بعضی سراپا مقفی و مسجع و منقوط و غیرمنقوط و فوق‌النقاط و تحت‌النقاط و قلب مستوی و حسن تعلیل و استبتاع وغیره را داراست. مثنوی مذکور در جواب مثنوی معروف آمین شیرازی مسمی به «سحر حلال» نوشته شده است.

مثنوی دیگرش هدیه‌الثقلین است که در آن رؤیایی را ذکر نموده که در آن از دیدار حضرت رسالت‌پناه شرف‌یاب شد.

مثنوی دیگر خواجه عزیز به‌عنوان «قیصرنامه» معروف است که جنگ بین سلاطین عثمانی ترکیه و روس را بیان می‌نماید. برای تفصیل بیشتری رجوع شود به مقاله بنده

۱. ر.ک.: نامه علامه محمد اقبال پیوست با کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ۱۹۳۱ م.

به عنوان «قیصرنامه بیانگر جنگ روم و روس» در مجله لکهنو ژورنال آف هیومانیتهز، جلد ۸-۱۱، شماره ۲، ژوئیه تا دسامبر، ۲۰۱۴، ص ۸۵-۸۹)

آخرین مثنوی خواجه عزیز مثنوی گلگشت کشمیر جنت نظیر مسمی به ارمغان لاجواب است که در وصف کشمیر سروده شده است. شیفتگی و دل بستگی شاعر نسبت به کشمیر را می توان از هربیت آن تخمین زد که در آنجا از کوه های فلک فرسا و طراوت اشجار و حلاوت اثمار، دریا و آبگیر پررحمت، بحر بی بدل موسوم بی ثل، نشاط باغ پرانبساط، نسیم باغ فرح بخش و غیره را به طور زیبا ترسیم کرده است. چون ممکن نیست که تمام جنبه های شعری خواجه عزیز در یک مقاله کوتاهی گنجانده شود، چراکه هریکی از قصیده، غزل، مثنوی و غیره سزاوار آن است که کتابی مبسوط بر آن نوشته شود تا جایگاه شعری وی بیشتر روشن گردد، در ذیل غزل سرایی خواجه عزیز مختصراً معرفی می شود:

رنگ حافظ

غزل های خواجه عزیز از سلاست و روانی مملو است و تازگی دارد. از مطالعه غزلیات فارسی وی معلوم می گردد که وی در زمینه غزل سرایی از خواجه حافظ تأثیر گرفته و سبب شیرینی و حلاوت شعری اش را تقلید خواجه حافظ قرار می دهد؛ چنانچه می گوید:

شهد و شکر عزیز به شعرم نمی رسد تا بر طریق حافظ شیرین زبان شدم^۱

این فیض کلام حافظ بود که کام و دهان وی با شکر انباشته بود:

کلک حافظ دهنم پر ز شکر کرده عزیز ثمری تازه ازین شاخ نباتم دادند^۲

وی از شمس الدین محمد حافظ روشنایی علم و هنر می گیرد؛ چنانچه می گوید:

داده شمس الدین حافظ این فروغت ای عزیز ورنه این تأثیر دولت از کدامین کوبک است^۳

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی سرمشق و الگوی شعرای متأخرین به ویژه شعرای هند قرار گرفته است. بسیاری از شاعران هند در زمین غزلیات حافظ

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ۱۹۳۱ م، ص ۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۲۶.

شعر سروده‌اند، ولی از مطالعه غزلیاتی که خواجه عزیز در زمین حافظ سروده معلوم می‌شود که همان برجستگی و روانی و شستگی تغزل حافظ در شکل شعر خواجه عزیز باز نمودار شده است. ابیاتی چند از غزل خواجه عزیز در زمین حافظ شیرازی ملاحظه شود:

بیا ساقی سرت کردم روان کن کشتی می را

باسم الله مجریها باذن الله مرسها

فغان زان شوخ شورانگیز شیرین کار بی پروا

که می خواهد به کام خود زبان دادخواهان را

یا اشعار ذیل در زمین «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند»

حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشۀ پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی بصفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

چون من از عشق رخس بیخود و حیران گشتم

خبر از واقعه لات و مناتم دادند

بعد ازین روی من و آئینه حسن نگار

که در آنجا خبر از جلوۀ ذاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که به بازار غمت صبر و ثباتم دادند

این همه قند و شکر کز سخنم می‌ریزد

اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۱.

کیمیایی ست عجب بندگی پیر مغان
 خاک او گشتم و چندین در جاتم دادند
 به حیات ابد آن روز رسانید مرا
 خط آزادگی از حسن به ماتم دادند
 عاشق آن دم که به دام سر زلف تو فتاد
 گفت کز بند غم و غصه نجاتم دادند
 شکر شکر به شکرانه بیفشان ای دل
 که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
 همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
 که ز بند غم ایام نجاتم دادند^۱

عزیز:

| | |
|------------------------------------|---|
| در غم و غصه به تیغ تو براتم دادند | زهر می خواستم و آب حیاتم دادند |
| شمع محفل‌گه عشقم که نباتم دادند | صد رهم کشته و صد بار حیاتم دادند |
| چشم بینا به تماشای صفات آوردم | دل دانا پی آگاهی ذاتم دادند |
| غرفة لجة توحید شدم در ره عشق | یعنی از ورطه تفریق نجاتم دادند |
| سعیها در طلبش رفت به هرسو آخر | در دل خویش نشان عرفاتم دادند |
| رفتم از صومعه تا میکده افتان خیزان | صلة این حرکاتم برکاتم دادند |
| هست چین و ختم زیر نگین زانکه مرا | بکف از حلقه گیسوی تو خاتم دادند |
| داغ‌های جگرم درهم و دینار شمار | که ز گنجینه عشقمش برکاتم دادند |
| بنده عشق شدم ترک دو عالم گفتم | خط آزادی ازین لات و مناتم دادند |
| کلک حافظ دهنم پر ز شکر کرده عزیز | ثمری تازه ازین شاخ نباتم دادند ^۲ |

حافظ:

در زمین «رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند»

۱. دیوان حافظ، مطبع محمدی، بمبئی، ۷۹۱ هـ، ص ۷۶.

۲. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ۱۹۳۱ م، ص ۳۷.

رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند
 چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
 من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
 رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
 چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را
 کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند
 توانگرا دل درویش خود بدست آور
 که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند
 غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
 که این معامله تا صبح دم نخواهد ماند
 سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد
 که بر در کرمش کس دژم نخواهد ماند
 بر این رواق زبرجد نوشته‌اند بزر
 که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
 سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
 که جام باده بیاور که جمشید نخواهد ماند
 چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بدست
 که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند
 ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
 که نقش مهر و نشان ستم نخواهد ماند
 عزیز:
 غمین مباش که اندوه و غم نخواهد ماند
 جهان و هرچه جز او هیچ هم نخواهد ماند
 ز جذب دام خط و دانه‌های خال بتان
 کبوتری به حریم حرم نخواهد ماند

اگر تو مژده دیدار می دهی امروز
 بعید نیست که کس در عدم نخواهد ماند
 به حال خویش بکن گریه ای ولی زان پیش
 که آب در دل و در دیده نم نخواهد ماند
 چو کاردانی و بادستگاه کاری کن
 که غیر جام نشانی ز جم نخواهد ماند
 چو زر به پاره سنگی خورد کند فریاد
 کرم بماند و صاحب کرم نخواهد ماند
 قسم بخوردن خونم چو خورده ای می خور
 به گردن تو وبال قسم نخواهد ماند
 سر تو خم شود ای نوجوان ولی آنروز
 که در سراسر زلف تو خم نخواهد ماند
 اگر عنایت حق خضر ره شود بعدی
 دگر میان من و او یکقدم نخواهد ماند
 به کوی خویش خدارا مریز خون عزیز
 که حرمت حرم محترم نخواهد ماند^۱

خواجه عزیز نه فقط این که در زمین خواجه معنوی اش یعنی خواجه حافظ شعر سروده، بلکه بعضی مطالب خواجه حافظ را نیز مستعار گرفته در اشعار خود جاداده است. حافظ در غزل معروف خود می گوید: «آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند». بیت مذکور برگرفته از آیت ۷۳، سوره احزاب بدین مضمون است: «ما امانت را بر آسمانها و زمینها و کوهها عرضه داشتیم، اما از تحملش سرباز زدند و از آن ترسیدند، اما انسان آن را حمل کرد که همانا ستمگر و جاهل بود». امانتی که در اینجا آسمان از پذیرفتن آن سرباز زد، گوهر انسانیت، گوهر کرمناهی ولایت و خلیفه الهی است که خداوند می خواست آن را به رسم امانت به برخی از

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ۱۹۳۱م، ص ۴۰.

برگزیدگان خود بسپارد تا به اذن و اراده‌ی وی، نور زمین باشند و پیش از مرگ آن را چون «امانتی» به تمام و کمال به انسان برگزیده‌ی دیگری بسپارند (حسین میرمبینی).

همین مطلب را خواجه عزیز به طور ساده چنین ادا می‌کند:

چو عاجز شد فلک از بار عشق انداخت بر آدم

که بر خاک افگند حامل ز سر بار گرانی را^۱

با وجود تقلید خواجه حافظ شاعر ما از حقیقت چشم‌پوشی نمی‌کند، بلکه می‌داند که میان وی و خواجه حافظ تفاوت ره از کنجاست تا به کجا، و می‌پذیرد که به حق تلامذه‌ی معنوی حافظ از عهده‌ی وی بر نمی‌آید و سزاوار آن نیست که درباره‌ی خواجه حافظ سخنی بگوید:

حدیث حافظ شیراز و گفته‌های عزیز همان حکایت زردوز و بوریا باف است^۲

تقلید از شاعران دیگر

میان شاعران فارسی‌گوی هند امیرخسرو دهلوی مقام شامخی را داراست. جامی که آخرین شاعر بزرگ دوره‌ی کلاسیک شمرده می‌شود نیز می‌پذیرد که از خسرو الهام گرفته است: «جامی از خسرو همی‌گیرد طریق سوز و درد/ طور او نبود خیالات محال انگیختن». لذا این یک امر طبیعی است که شاعران فارسی‌گوی هند از منبع فیض خسرو بهره‌مند شوند. خواجه عزیزالدین عزیز نیز از خسرو الهام گرفته در تقلید غزل معروف وی به عنوان «ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا» غزلی سروده که ذکر هردوی آن خالی از لطف نیست.

خسرو:

| | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا | چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا |
| ابر و باران و من و یار ستاده به وداع | من جدا گریه‌کنان ابر جدا یار جدا |
| سبزه نوخیز و هوا خرم و بستان سرسبز | بلبل روی سیه مانده ز گلزار جدا |
| ای مرا در ته هرموی به زلفت بندی | چه کنی بند ز بندم همه یکبار جدا |

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۵.

۲. همان، ص ۲۳.

عزیز:

من جدا چشم به راهش دل بیدار جدا / در جدا دیده جدا رخنه دیوار جدا
 می‌روم سوی گلستان اگر از یار جدا / گل جدا می‌خلدم در جگر و خار جدا
 کن قدم رنجه به گلشن که بود چشم به‌راه / سرو آزاد جدا نرگس بیمار جدا
 چشم مست تو بنام که کشد از نگاهی / زاهد از صومعه از می‌کده می‌خوار جدا
 کفر الحق رگ جانست برای ایمان / سبچه حاشا نتوان گشت ز زَنار جدا
 فرق‌ها هست میان من و موسی که بود / طالب وصل جدا طالب دیدار جدا
 خانه‌ام گشت به سودای تو وحشت‌کده‌ای / که فتد سایه به فرسنگ ز دیوار جدا
 عاشقان را نگه از درد جدایی غلط است / عاشق آن نیست که یکدم بود از یار جدا
 باشد از محتسب اندیشه مرا گرچه عزیز / خانه من بود از خانه خمار جدا^۱

میان شاعران متأخرین قآانی از اهمیت فراوان برخوردار است. تابلوی وی به عنوان «نسیم خلد می‌وزد مگر ز جویبارها» نمونه عمده‌ای از وصف طبیعت است. صدها شاعر در تقلید قآانی اشعار زیبا و دلنشین سروده‌اند، ولی مخمساتی که خواجه عزیزالدین عزیز در تقلید قآانی سروده بر استعداد شگفت‌انگیز خواجه عزیز دلالت می‌کند. اینک نمونه‌ای از آن مخمس:

نسیم نو بهارها وزد به مرغزارها / به رقص کبک و سارها
 عرارها چنارها ز صوفیان قطارها / به وجد شاخسارها ز ناله هزارها
 به از صدای تارها نوای زیر و زارها
 بهار گشته گل‌فشان جهان کهنه شد جوان / درخت‌ها یگان‌یگان، رده‌ده زمان زمان
 به جنبش آمده چنان که مهد خواب کودکان / چه فرودین چه مهرگان هوا چو دایه مهربان
 گشاده غنچه‌ها دهان به رنگ شیرخوارها
 سحرگهان به یاد حق ز طائران فرق فرق / غزل سران بدان نسق. که کودکان همسابق
 شقیق لعل‌گون و شق چنان‌که در افق شفق / شکفته گل ورق ورق به سعی ابر در عرق
 به هرورق طبق طبق گهر کند نثارها^۲

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۱۰-۱۱.

۲. همان، ص ۳۷۲-۳۷۳.

جوش بیان

علامه شبلی نعمانی جوش بیان را یکی از عوامل شعر خوب قرار می‌دهد. در کتاب معروف خود به عنوان شعرالعجم وی در ضمن بررسی اشعار خواجه حافظ شیرازی می‌گوید که برای جوش بیان لازم نیست که یک مضمون یا یک خیال خاصی داشته باشد، بلکه هر مضمون و هر خیال را می‌توان با جوش بیان ادا نمود. البته بنا بر اختلاف نوعیت شکل آن متغیر می‌شود. مثلاً وقتی که شاعر از جوش مسرت سخن می‌گوید، با چنین روشی می‌گوید که گویی از خود بی‌خود می‌شود؛ وقتی که قهر و غضب را بیان می‌نماید معلوم می‌شود که مرقع دنیا را واژگون خواهد کرد؛ چون از ناپایداری دنیا ذکر می‌رود آشکار می‌شود که تمام عالم هیچ است؛ و وقتی که قهر و غضب مضمون شاعر است به نظر می‌رسد که از دهانش آتش فرو می‌ریزد. اشعار خواجه عزیز از جوش بیان نیز مملو است. وی در اغلب اشعار خود موضوعات مختلف را با جنب و جوش بیان نموده است:

بیا که ما و تو ساغر ز نیم بر لب آب جهان و هر چه در او غرق آب باید کرد^۱

شاعر از کرده خویش بسیار پشیمان است. ملاحظه شود که وی این مطلب را با کدام جوش بیان نموده است:

جوش طوفان خجالت‌های عصیانم بین هر بن مو بر تنم شد چشم گریانی دگر^۲

خواجه عزیز از مردم متکبر خوشش نمی‌آید. تکبر از ریشه‌های مفسدات اجتماعی است و صدها جنایات بنا بر تکبر رخ می‌دهد. این تکبر است که آدم را فرعون صفت می‌کند. خواجه عزیز مردم را با چنین جنب و جوش برای پیکار با این نوع مردم آماده می‌سازد، که گویی روح موسی در کالبدش سرایت کرده و او در پی از بیخ کندن فرعون سیرتان است:

غرور نفس فرعون سیرتان بشکن به یک ساغر

که داری دستگاه موسوی بنما ید بیضا^۳

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۱.

جنبه عرفان در شعر خواجه عزیز

خواجه عزیز اساساً یک شاعر صوفی بود و بر طبق نظر علامه اقبال در غزل بیشتر نگاهش بر حقایق روحانی است، و این حقایق را به آسانی و در پیرایه لطیف ادامی کند. چنانچه می‌گوید:

دو غنچه هست دو عالم ز گلشن صننش یکی شکفته یکی ناشکفته هنوز^۱

بنابر حدیث پیامبر اکرم اگر خدا بخواهد بر کسی مهربان شود، وی را فهم دین اعطا می‌کند. معنایش این است که خدا بندگان مخصوص خود را از عشق خدا و رسول بهره‌مند می‌سازد. همین مطلب را خواجه عزیز با چنین سادگی ادا نموده است که مستقیماً در دل خواننده جایگزین می‌شود:

دهد حق عشق احمد بندگان چیده خود را به خاصان شاه می‌بخشد می‌نوشیده خود را^۲

خواجه عزیز لطف و کرم خداوند باری تعالی را برتر از همه چیز می‌شمارد. خداوند باری تعالی که رحیم و کریم است از خطای بندگان خود درگذر خواهد کرد. خواجه عزیز این عقیده دارد که در مقابل گناه وی لطف و کرم خدای بزرگ و برتر بسیار هست. لذا در نظرش کسی که در زندگانی خود گناه را ارتکاب نکرده باشد، چطور خواستار عفو و بخشش باری تعالی خواهد شد. برطبق خواجه عزیز لذت روز قیامت در همین امر مضمّن است که بنده حیران و سرگردان منتظر لطف و عنایت خداوند کریم باشد. خواجه عزیز این مطلب را به طور نادر بیان نموده است:

نه بیم پرسش و نی ذوق بخشش نی غم دوزخ

چه لذت هست آخر در قیامت بی‌گناهان را^۳

در نظر خواجه عزیز راه حقیقت دشوارگذارتر است و یک‌نفر باید برای درک حقیقت با آزمایش‌های گوناگون بگذرد:

منزل عشق که از دیده نهان‌ست اینجا راه باریک‌تر از موی میان است اینجا^۴

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۲.

۳. همان، ص ۳.

۴. همان، ص ۳۳۰.

بی‌ثباتی دنیا موضوع مرغوب شاعران متصوف بوده است. خواجه عزیز نیز در نظرش دنیا پایداری ندارد و اینجا کسی را دوام نیست. زندگی انسان در این جهان رنگ و بو چندروزه است با وجود آن انسان در خواب غفلت مانده است:

پیمانه ما پر شد و ما مست و خماریم یا رب که به ساقی برساند خبر ما؟^۱

وی این نوع مردم را توصیه می‌کند که راه طریقت را برگزینند تا به مقصود خود برسند:

خدا در وادی پیر طریقت دستیگیری کن

که شب تاریک و ره باریک و در ره چاه و ما اعمی^۲

وی یک عاشق صادق را چنین تعلیماتی می‌دهد:

چاک کن جامه هستی که شود او پیدا تا گریبان ندرد گل نکند بو پیدا^۳

یک صوفی صافی جهان را هیچ و پوچ می‌شمارد و به جهان و ارباب جهان دل نمی‌بندد. در نظرش جهان هر لحظه دارد دگرگون می‌شود، و بدین وسیله قابل اعتماد نیست. چه خوش باشد که عمر عزیز در چشم‌زدنی سپری شود، تا یک عاشق صادق با محبوب حقیقی واصل شود:

نیست اوضاع جهان قابل دیدن هرگز ای خوشا عمر گرنامه‌ی که در خواب گذشت^۴

در نظر یک صوفی تنها معرفت الهی وسیله نجات است. خواجه عزیز از معرفت

الهی به آب بقا تعبیر می‌کند، چنانچه می‌گوید:

یک جرعه کند زنده بسی مرده دلان را در ساغر ما چیست اگر آب بقا نیست^۵

یک عاشق صادق در هر ذره کائنات مظهر خدا را می‌بیند. مثل یک صوفی صادق

خواجه عزیز در جمال یار جمال محبوب حقیقی را می‌بیند:

هست رخت ز بس صفا آئینه خدا نما رو بنما خدای را تا نگرم خدای را^۶

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۹.

۲. همان، ص ۱.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۲۵.

۶. همان، ص ۶.

شاید همین امر موجب شده است که وی مردم را تعلیم خودی می‌دهد. اگر انسان خود را بشناسد، خدا را خواهد شناخت. امام غزالی در کتاب معروف خود به عنوان کمیای سعادت می‌گوید: «اگر خواهی که خود را بشناسی بدان که تو را آفریده‌اند از دو چیز: یکی این کالبد ظاهر که آن را تن گویند و جسم گویند، و دیگر آن کالبد باطن که آن را دل گویند و جان گویند، و حقیقت تو در آن معنی باطن نهفته است». خواجه عزیز فکرمی‌کند که اگر انسان خود را می‌شناسد دیگر لزومی ندارد که به طواف کعبه برسد و یا طالب بتخانه شود:

طایف کعبه و نی طالب بتخانه شود باشد از خویش اگر آگهی انسان را^۱

وی تلقین می‌کند که یک‌نفر برای رسیدن به معبود حقیقی باید هستی خود را محو کند، یعنی از دل خود بیماری‌های مهلک مثل حسد، بغض، کینه، غیبت و غیره را پاک کند، دلش مظهر صفات خداوندی می‌شود:

چاک کن جامه هستی که شود او پیدا تا گریبان ندرد گل نکند بو پیدا^۲

مردان راه خدا از حق‌گویی هیچ باک ندارند؛ خواه بدین منظور جان خود را از دست بدهند. شاید به همین وسیله منصور حلاج برای حق‌گویی جان خود را از دست داد. خواجه عزیز نیز خود را از پیروان منصور می‌شمارد چنانچه می‌گوید:

رسول ملت منصورم احوالم چه می‌پرسی

رسیدستم به معراجی که نام دیگرش دار است^۳

اشعار خواجه عزیز از پند و موعظت نیز مملو است. وی مردم را تلقین می‌کند که با تمام انسان‌ها رفتار نیک داشته باشند. خدا انسان را نیکو آفریده است، پس بر وی لازم است که با همه نیکی کند. چنانچه می‌گوید:

برخور از حسن خود و با همه نیکی می‌کن که تورا کرده خدا از همه نیکو پیدا^۴

سعدی در گلستان راجع به کمال همنشینی تذکر داده است، که چطور کمال

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۹.

۳. همان، ص ۲۰.

۴. همان، ص ۹.

همنشینی تکه‌ای از گِل را مشکبار کرده، همین‌طور خواجه عزیز نیز مردم را نکاتی چند برای زندگی کردن می‌آموزد:

همنشین نیک‌خصلت شو ز بدخویان گریز آشنا با آشنا بیگانه با بیگانه باش^۱

فلسفه

ما از کجا آمدیم و به کجا خواهیم رفت، چرا مردم می‌میرند و غیره سؤال‌هایی هستند که شاعران از آن گریز کرده‌اند، چرا که در این مورد معلومات انسان ناقص و محدود است، و بعد از تحقیق و تلاش و تفحص انسان به این نتیجه رسیده است که هیچ نمی‌داند. خواجه عزیزالدین عزیز نیز این سؤال را می‌پرسد که رونق هنگامه گیتی از کیست:

ندانم از کج باشد رونق هنگامه گیتی

هزاران شمع شد خاموش و هم گرم‌ست محفل‌ها^۲

در نظر خواجه عزیز، جاهل بنا بر بی‌سوادی خود از اسرار و رموز یک مسئله بی‌بهره ماند. به سبب معلومات محدود خود جاهلان هر مشکل را آسان می‌شمارند، زیرا قوه تحقیق و تفکر ندارند، ولی چون در ته آن مشکل می‌روند، آن مشکل برایشان بزرگ جلوه می‌کند. بر ضد آن یک عاقل که به زیور علم آراسته است، به دلیل دانایی و فراست خود از کمیت و کیفیت آن مسئله آگاه است و آن مسئله را مشکل دانسته در حلّ و فصل آن کوشان می‌شود. این مطلب را خواجه عزیز به طور فیلسوفانه در بیت زیر بیان می‌نماید:

جاهل آن است که آسان نگرد هر مشکل عاقل آن است که مشکل شمرد آسان را^۳

خدای عزّ و جلّ که دو عالم را ساخت، تمام دنیا از نور وی روشن است، ولی تجلی نور حق بر کسی هویدا نیست:

من از جمال تو محروم و عالمی پر نور

چو پای شمع که تاریک و روشن اطراف است^۴

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۳۳۸.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۲۲.

تغزّل در شعر خواجه عزیز

خواجه عزیز اشعار عاشقانه نیز سروده است. غزلیات عاشقانه‌اش مربوط به هجر و وصال، جور و جفای محبوب و معاملات عاشق و معشوق و غیره هستند. در نظرش محبت یک افسانه بیش نیست، ولی افسانه‌خوانان زیادی دارد، و هرکس آن را به مذاق خود توضیح می‌دهد:

محبت هست یک افسانه صد افسانه‌خوان دارد

ز هرکس می‌کنم گوش اختلافی در بیان دارد

هوای عشق‌بازی بس که از اهل جهان دارد

جهان پیر را حسن خودآرایش جوان دارد^۱

وی جور و جفای محبوب را چنین وصف می‌کند:

چه بی‌دردی، چه بی‌باکی، چه سرمستی، طربناکی

به ذوقی خورده‌ای خونم که می‌نوشیده‌ای گویا^۲

باوجود این همه جور و جفا، یک عاشق به محبوب خود التجا می‌کند که از کشتن

عاشق دست نکشد، زیرا خون عشاق بر دستش مثل حنا معلوم می‌گردد:

مکش از کشتن ما بی‌گنهان دست و مترس خون عشاق به دست تو حنا را ماند^۳

اگر معشوق مهربان و همدرد باشد، آن عشق فاقد لذت عشق می‌شود. در نظر

خواجه عزیز در مقایسه با وصال، هجر و فراق محبوب لذت زیادی دارد. شاعر فکر

می‌کند که قرب محبوب برای عاشق در هر حال زیان‌بخش است، لذا می‌گوید:

به سوز هجر راضی باش از پروانه عبرت‌گیر

که قرب دوست در هر حال عاشق را زیان دارد^۴

در نظر عاشق محبوب باوجود جور و جفا باز محبوب است. وی هرستم معشوق

را روا می‌دارد. حتی جواب تلخ محبوب لب لعل شکرخایش را زیب می‌دهد و چون

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۴۲

۲. همان، ص ۸

۳. همان، ص ۴۵

۴. همان، ص ۴۲

مریض دل می شود بجای گل قند طالب دشنام وی می شود، زیرا همین ستمگری محبوب وی را به زندگی کردن وامی دارد. برای این که اگر محبوب بر عاشق مهربان باشد، لذت عشق به وی میسر نمی شود. همین مطلب را خواجه عزیز چنین ادا می کند:

نه امید جفاکاری و نی ذوق دل آزاری چه لذت دارد آن عاشق که یار مهربان دارد^۱

در نظر شاعر محبوب آن قدر سنگدل است که یک ضرب کاری وی برای عاشق کافی است، و دیگر نمی تواند جان به سلامت ببرد، زیرا وی به خوبی می داند که کشته تیغ معشوق مهلت تپیدن هم نگیرد و مستقیماً اصل به حق می شود:

کشته تیغ تو از رنج طپیدن فارغ است آفرین صد آفرین بر دست و بر بازوی توست^۲

وی یک عاشق را چنین توصیف می کند:

غریب و بی نوا و بی کس و بی چاره و یی دل به هر نامی که می خوانند عاشق را سزاوار است^۳

ناپایداری دنیا

پیش خداپرستان دنیا مثل یک محبس است و در هر لحظه نقش های گوناگون می کشد. به سبب تغییرات پیوسته، دنیا قابل اعتبار نیست. بدین وسیله شاعر آرزو می کند که عمر عزیز وی در یک چشم برهم زدن سپری شود تا به معبود حقیقی اصل شود:

نیست اوضاع جهان قابل دیدن هرگز ای خوشا عمر گرنامه ای که در خواب گذشت^۴

آفرینش انسان از یک مشت خاک به وقوع افتاده و در آفرینش وی قضا و قدر چه هنرها را به کار برده که از فهم بالاتر است:

چه هنرها که قضا و قدر آورده به کار تا کف خاکی ازین بادیه انسان شده است^۵

خودستایی

خواجه عزیز از زور کلام خود آگاه بود، بدین سبب جابه جا اشعار خود را به بانگ دهل

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۰.

۴. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۲۲.

ستوده است. گفته می‌شود که در بعضی موارد قلم از شمشیر تیزتر و مؤثرتر می‌شود و چون برای شناخت جوهر شمشیرگری یک نفر باید که از فن سپه‌گری آگاه باشد، همان‌طور برای شناخت نبوغ فکری خواجه عزیز یک نفر باید که استعداد فوق‌العاده‌ای داشته باشد:

عزیز از تیزی کلکم ندارد بهره هرعامی سپاهی می‌شناسد جوهر تیغ سپاهان را^۱
صنعت تکرار در اشعار عزیز جابه‌جا یافت می‌شود. در بیت ذیل واژه عزیز را که تخلصش نیز هست به طور زیبا به کار برده است:

عزیز مصر نی‌ام بل عزیز ناچیزم شوم عزیز جهانی عزیزدار مرا^۲
وی مثل مانی نقاش صورت خوبرویان را به طور زیبا می‌کشد و توجه بینندگان را به سوی خود جلب می‌کند:

مانی صورت نگارم در سخن سنجی عزیز خامه من یک قلم تصویر خوبان می‌کشد^۳
از مثال‌های بالا این امر روشن می‌گردد که خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی شاعر توانای فارسی در قرن نوزدهم و بیستم میلادی در هند بوده است. در مورد ادبیات فارسی در هند اغلب گفته می‌شود که با علامه اقبال به پایان می‌رسد، حال آنکه خود علامه اقبال خواجه عزیزالدین را خاتم شعرای فارسی زبان در هندوستان دانسته است. بهر حال نباید از این حقیقت چشم‌پوشی کرد که زبان و ادب فارسی در زندگی هندیان چنان ریشه‌دوانیده که ممکن نبود به این آسانی به فراموشی سپرده شود. کسانی مثل خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی روایت شاعران پارسی‌گوی هند را با آثار گرانمایه‌شان زنده‌نگه می‌داشتند، و شاهد آن اشعار پرارزش وی است. به هر قالبی که وی شعسروده در آن نبوغ شعری را خود را به خوبی نشان داده است. وقتی که از درخت قصایدش برمی‌خوریم معلوم می‌شود که همان روانی فرخی و عنصری را در قصاید خود رعایت کرده است. مثنوی‌هایش بزم‌های نظامی و میدان کارزار فردوسی را به یاد می‌آورد. از

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۳.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۴۳.

مطالعه غزل‌هایش گمان می‌رود که روح حافظ در پیکرش حلول کرده است. علامه اقبال درست گفته است که شعر فارسی که در هند از زمان اکبرشاه آغاز گردید متأسفانه آن دور بر ذات خواجه عزیزالدین عزیز لکهنوی پایان می‌یابد، و بدین لحاظ اگر خواجه عزیز خاتم شعر فارسی در هند گفته می‌شود رواست. لذا می‌سزد که در آخر این نوشته با استفاده از یک رباعی وی، خراج تحسین را نثارش کنیم:

مجموعه شعر من پرستش‌گاهی‌ست طاعت‌کده گروه حق‌آگاهی‌ست
در دیده حق‌پرستِ اهل معنی هریت در این صحیفه بیت‌اللهی‌ست^۱

منابع

۱. عزیز، عزیزالدین، کلیات عزیز، مطبع نامی، لکهنو، ۱۹۳۱ م.
۲. شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی، ویرایش دوم، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۳. نعمانی، علامه شبلی، شعرالعجم، دارالمصنفین، اکادمی شبلی، اعظم‌گه، اتراپرادیش، ۱۳۳۹ هـ.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، مطبع محمدی، بمبئی.
۵. علوی، پرتو، بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۶. کرمانی، وارث، دریمس فارگوتین (روایهای گمشده)، کتابخانه شیراز، علیگره، ۱۹۸۶ م.

۱. عزیز، خواجه عزیزالدین، کلیات عزیز، ص ۳۱.

سعدی بیهار، محمد علی حبیب نصر و غزلیات او

♦ دکتر محمدصادق حسین

سرزمین بیهار یکی از ایالت‌های مردم‌خیز هند است که از زمان باستان مرکز فرهنگ و ادب بوده است، و از این سرزمین علما و عرفا و شعرا و ادبای نامدار برخاسته، فرهنگ و تمدن انسانی را غنی کرده، راه نوین در شئون زندگانی انسان واکرده‌اند. گوتم بدا، مهاویرا، شرف‌الدین یحیی منیری، عبدالقادر بیدل و امثال آنان سرکردگانی هستند که فلسفه‌های زندگانی بنی‌آدم را ارایه داده در پیشرفت فرهنگ و تمدن انسانی کارهای برجسته‌ای را انجام داده‌اند. زبان و ادب فارسی از زمان آغاز به این فرهنگ وابستگی داشته است، و وقتی که زبان فارسی در هند قدم گذاشت، نفوذ و اثرات آن فزونی پذیرفت. خانقاه‌های هند در عمومی کردن این زبان در سراسر این کشور پهناور سهم بزرگی دارند، و حقیقتاً در ادبیات فارسی راه‌های نوینی را باز کرده‌اند. در زمینه پیشرفت زبان و ادب فارسی در ایالت بیهار هم سهم صوفیه قابل تذکر است و هم خانقاه‌ها، مدارس و دیگر مراکز علمی و فرهنگی که هر یک فعالیت‌های مهمی را انجام داده‌اند.

خانقاه‌های ایالت بیهار مانند دیگر خانقاه‌های هند از شروع به درس و تدریس زبان و ادب فارسی التفاتی داشته‌اند. شهر پتنا (عظیم‌آباد) پایتخت ایالت بیهار، از زمان دیرینه مرکز زبان و ادب فارسی بوده است و خانقاه‌های این شهر چون شاه ارزانی، مجیبیه، منعمیه و غیره خدمات ارزنده ایفا کرده‌اند، و سجاده‌نشینان این خانقاه‌ها به توسط آثار منثور و منظوم خودشان زبان و ادب فارسی را از جهات گوناگون غنی‌تر کرده‌اند و در

این زمینه خانقاه مجیبیه، واقع در پهلواری شریف، پتنا نسبت به دیگر خانقاه‌ها از سهام بزرگ‌تری برخوردار است. سجاده‌نشینان این خانقاه در گسترش شعر فارسی خصوصاً قالب غزل فارسی وظیفه مهمی را انجام داده‌اند. در میان سجاده‌نشینان این خانواده فردالاولیا فرد و پسرش محمدعلی حبیب نصر از خمخانۀ حافظ و سعدی تأثیرات و الهامات فراوانی پذیرفته غزل‌ها در سبک حافظ و سعدی ارایه داده‌اند. تأثیرات حافظ بر غزلیات فرد و سعدی بر نصر آن‌قدر به چشم می‌خورد که معلوم می‌شود که پدر و پسر در حریم حافظ و سعدی گردش می‌کنند. تأثیرات و الهامات این دو شاعر بزرگ در زمینه مضامین و زبان و بیان در دیوان پدر و پسر دیده می‌شود، و اثرات حافظ بر غزلیات فرد و سعدی بر غزلیات نصر آشکارا دیده می‌شود. حقیقتاً در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی این دو بزرگ شاعر عظیم‌آباد این‌گونه حافظ و سعدی را استقبال کرده‌اند، که اگر فرد را حافظ بیهار و نصر را سعدی بیهار گفته‌اند، خطا نخواهد شد. در این مقاله تحقیقی و انتقادی آثار محمدعلی حبیب نصر را مورد مطالعه قرار گرفته و زندگانی و مختصات غزلیات او مورد بررسی قرار داده شده است.

محمدعلی حبیب نام و نصر تخلص اوست. او در ۲۵ رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۴۹ هجری قمری در خانقاه مجیبیه پهلواری شریف چشم به جهان گشود. پدرش فردالاولیا ابوالحسن فرد یکی از مشایخ و شعرای مشهور زمان خود بود. نصر از همسر دوم فرد به دنیا آمد و نسب وی به حضرت علی کرم‌الله وجهه می‌رسد. چنانچه محمدعلی حبیب دربارهٔ حسب و نسب خود در کتاب اسوهٔ حسنه می‌نویسد:

«باید دانست که نسبت خاکسار ذرهٔ بی‌مقدار خادم درویشان به خویشان محمدعلی حبیب قادری مجیبی پهلواروی به چند وجوه به حضرت بابرکت کرسی‌نشین ولایت سلطان هدایت، عالم علوم خفی و جلی جناب ابوالاثمه مرتضی علی کرم‌الله وجهه الشریف و رضی‌الله عنه و اتباعه می‌رسد. چنانچه تفصیل مقام این است: ابن ابی‌الحسن ابن نعمت‌الله ابن مجیب‌الله ابن ظهورالله ابن کبیرالدین ابن رکن‌الدین ابن محمدحسین ابن امیر عطاءالله جعفری الزبیری ابن سعدالله ابن فتح‌الله ابن مجیب‌الله ابن هدایت‌الله ابن محمدامیر ابن امیرسمین ابن محمدامین ابن محمدابراهیم ابن عمردار ابن محمد عبیدالله ابن

محمدحمید ابن محمدحسن ابن اسمعیل ابن امیرمحمد ابن امیرعلی ابن عبدالله ابن جعفر طیار ابن ابی طالب رضی الله عنهم^۱.

او تحصیلات مقدماتی را از پدر و برادر بزرگ خودش فراگرفت. سپس تحصیلات عالی از عموهای خودش مولانا شاه محمدحسن و مولانا شاه تراب به دست آورد. هنوز از تحصیلات فارغ نشده بود که در سیزده سالگی در سال ۱۲۶۳ هـ ق بر دست پدر بزرگوار خود مشرف به بیعت و اجازت و خلافت شد. پس از آن از محنت زیاد و زودتر از معمول علوم گوناگون به دست آورد و در سال ۱۲۷۲ هـ ق سند تکمیل و فراغت به دست آورد. او به علم حدیث خیلی رغبت می داشت. بنابراین برای تکمیل این خواهش عمومی خودش که در مدینه منوره بودند وی را به حضور می خواند و نزد وی علم حدیث را به تکمیل رسانید. سپس به درس و تدریس مشغول شد. او از درس و تدریس لذت می برد. چنانچه نامه ای که حبیب نصر به حکیم محمدوصی به کلکته نوشته بود، شاهد این امر است:

«از قریب یک سال شغل تدریس صرف نحو و منطق و فلسفه و علم کلام و فقه می دارم. چند کسان طلبه می خوانند و چند سبق روزانه می شنوم و آنچه معلوم است تعلیم می کنم علم چیزی دیگر، دعا فرمایید که خدا اعطا فرماید»^۲.

نصر در عنفوان جوانی در عمر چهل و شش سالگی در سال ۱۲۹۵ هـ ق بدرود حیات گفت. نصر شعر و شاعری را به ارث یافته بود. از اوائل زندگانی شعر سرودن آغاز کرد. در شعر اگرچه غزل، قصیده، رباعی، مثنوی، مستزاد و خمسه طبع آزموده است، ولی به نسبت غزل در قوالب دیگر خیلی کم شعر سروده است. قسمت اعظم سروده های وی مشتمل بر غزلیات است که تعدادشان به ۴۸۸ می رسد. دیوان او به نام «معجزیان» پس از وفاتش در سال ۱۸۸۰ میلادی در مطبع انواری محمد، لکهنو به اهتمام محمد تیغ بهادر به چاپ رسید. دیوان وی پر از غزلیات عاشقانه است و همان عشق است که دیوان او را به وجود آورده است.

۱. اسوه حسنه، تتمه، ص ۱.

۲. اعیان وطن، ص ۲۳۹.

بیت ابروی تو دیدیم و جوابش جستیم خوض این فکر غلط صاحب دیوانم کرد^۱

نقش حبیب نصر در غزل‌سرایی فارسی (الف) غزل عاشقانه:

غزل، یکی از مهم‌ترین قوالب ادب فارسی، از زمان آغاز مورد پسند شاعران بوده است و بنا به هیئت و ماهیت خود در هر زمان مطمح نظر شاعران جهان بوده است. قالب غزل دیگرگونی‌ها و برخوردهای زمان‌ها را برداشته درونمایه و اصطلاحات و ترکیبات را وسیع‌تر کرده، همراه زمان راه می‌پیماید، و بیانگر عواطف و احساسات انسانی است. زمانی که نصر زندگی می‌کرد این قالب هم مورد پسند شاعران بوده و هم تا این زمان علی‌رغم پیچیدگی قالب غزل نسبت به دیگر قوالب، محبوب‌ترین و والاترین قالب شعر در جهان شمار کرده می‌شود. غزل محبوب‌ترین قالب شعر برای نصر بود. وقتی که نصر پا به غزل‌سرایی می‌نهاد، آن قرن زمان هرج و مرج برای ادب فارسی در هند بود. در این زمان هرج و مرج حبیب در گوشه خانقاه خود نشسته از زمان مغشوش بی‌پروا غزل‌های عاشقانه و عارفانه در زبان سعدی می‌سرود و اثرات سعدی به نسبت دیگر غزل‌سرایان بر غزل‌سرایی او زیادتر متبلور است.

نصر از غزلیات سعدی نسبت به دیگر شاعران فارسی زیادتر پیروی کرده است. او مانند سعدی دلدادۀ عشق و عاشقی است. عشق برای او همه‌چیز است. این امر هویداست که معامله دل به نزد عشاق عجیب و غریب می‌شود. می‌دانیم که دل محور عشق و عاشقی است، در حالی که محور عقل ذهن انسانی است. وقتی که تصادم بین عقل و عشق می‌افتد، عشق نقش مهمی ایفا می‌کند، چنان‌که دائره عقل محدود و دائره عشق نامحدود است. خواجه حافظ می‌گوید:

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگرداندند^۲

نصر به این امر به خوبی آشنا بود. وقتی که او کیفیت و چگونگی دل را بیان

۱. دیوان معجزیان، ص ۱۳۷.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۰۱.

می‌نماید انداز بیان وی جداگانه می‌شود، و مانند سعدی در زبان شیرین و ساده غزلی می‌سراید، که زبان او زبان هرعاشق می‌شود:

آه از فراق یار من و ابتلای دل گاهی کسی مباد چنین مبتلای دل
جز وصل یار هیچ به دل سودمند نیست بسیار کرده‌ایم اگرچه دوی دل
زردی رنگِ عشقِ دلم را گواه بس خون جگر کنون شده صرف غذای دل
صبر و قرار و ننگ و حیا رفت از برم آزارها همی کشم اینک برای دل
هردم به آه و ناله سرو کار شد مرا دل غمزدای من شد و من غمزدای دل
دل‌ها و شادمانی و جان‌ها و لذتی ای وای بر دل من و بر ماجرای دل
چون قطع شد امید شفا به که بهر خود من مرگ اختیار کنم بر شفای دل

ای نصر جان به حق شدم آخر ز درد دل

شد باعث خرابی ما این بنای دل^۱

غزل قالبی است که زبانش آن را از دیگر قالب‌های شعر جدا می‌سازد. اگر زبان غزل ساده و شیرین و با معنویت باشد به کیفیت سهل ممتنع می‌رسد و آن غزل را شهرت آفاقی میسر می‌شود. چنانچه ما در غزلیات سعدی برمی‌خوریم. در این زمینه شهرت سعدی از دیگر غزل‌سرایان فراوان‌تر است. نصر هم به هویت و هیئت غزل او بیشتر آشنا بود و به همین سبب است که چه از نظر موضوعات و چه از نظر زبان و بیان از زبان سعدی زیاد اثر پذیرفته است. مهم‌ترین مختصات غزلیات نصر سادگی زبان و بیان است. وی غزلیات خودش را در پیرایه سادگی و فصاحت این‌گونه سروده است که زبان سعدی را یادآوری می‌کند. اینجا تذکری لازم است که زبان فارسی، زبان مادری نصر نبود، بلکه این زبان را او در مدرسه و در صحبت استادان یاد گرفته بود. با وجود آن بر زبان فارسی این‌گونه تسلط داشتن اهل زبانان را در حیرت و استعجاب می‌اندازد، که این مرد که در ناحیه دور افتاده پهلوانی شریف پتنا مقیم مانده، چطور بر اصطلاحات و محاورات فارسی دسترس کامل به دست آورده بود، و مزید این که هیچ‌وقت ایران را بازدید ننموده بود. در حقیقت این از معجزه‌ای کم نباشد و همین سبب است که دیوان

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۹۲.

او را موسوم به «معجزیان» کردند. معاصران نصر از فصاحت و بلاغت غزلیات او به رشک می‌آمدند و بعضی هم حسد می‌بردند. چنانچه نصر خود می‌گوید:

ای نصر سخندان همه شعرم پسندند حاسد ببرد رشک زلف و نثر ما^۱

نصر در غزلیاتش سادگی و فصاحت و بلاغت را مانند سعدی شیرازی به دست داده بود و این شیوه در غزلیاتش این‌گونه به کار برده شده است که بعضی از غزلیاتش به مرتبه سهل ممتنع می‌رسد و بعضی از غزل‌های وی هم‌پله سعدی به نظر می‌آید. چند نمونه از غزل‌های او در زیر نقل می‌شود که خیلی نزدیک به غزل‌های سعدی است.

یار ما سخت سست می‌آید دیر آید درست می‌آید
جامه هستیم کنون از ضعف بر تنم تنگ و چست می‌آید
بخت ما شد رسا پس از مدت هر که را دل بجست می‌آید
در بهار آن گلم به سیر چمن لاله‌ها چون برست می‌آید

نصر پیش کسی مرو به طمع

آنچه در بخت توست می‌آید^۲

یا

بر من خسته دل عتاب مکن ستم و جور بی حساب مکن
ساعتی روی خویش دیدن ده بهر قتلیم چنین شتاب مکن
می‌شود بی چراغ خانه دل دمبدم روی در نقاب مکن
از دهانت سراغ می‌یابند با کسی در سخن جواب مکن
شد ز وصلت چو بخت من بیدار امشب ای فتنه رو به خواب مکن
هر دم از گریه جدایی خود دل عشاق آب آب مکن

همه ساعت به ذوق جام لب

جگر نصر را کباب مکن^۳

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۶

۲. همان، ص ۱۳۹

۳. همان، ص ۲۷۲

نصر خود از شیرینیّت و موسیقیّت زبان غزل‌های خود بهتر آگاه بود و مانند غزل‌سرایان مشهوری چون سعدی و حافظ که توصیف غزل‌های خودشان در غزل کرده‌اند، نصر هم ارزش سخن خود را درک کرده و از عهدهٔ توصیف آن بخوبی برآمده است. به ویژه با تأسی از حافظ در این بیت:

در آسمان نه عجب گر به گفتهٔ حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

نصر چنین سروده است:

چون شعر نصر را زهره سراید عجب نبود به رقص آید مسیحا^۱

برخی از دیگر اشعار نصر در توصیف شعرش در اینجا نقل می‌شود:

بود شعر و سخن بسیار و شاعر بیشتر باشند

ولی چون نصر کم یابد کسی این خوش‌بیانی را^۲

*

همه را نصر به خوش‌گویی ما رشک آید چه عراقی و چه عرفی و چه خاقانی را^۳

*

نغمهٔ ما بشنوی گر سوی گلشن بگذری

همچو بلبل نصر بیدل هم غزل‌خوان تو هست^۴

*

نصر در مجمع یاران غزل خویش بخوان

که بهر جان و دل از شعر تو دیدم طرب است^۵

*

زور شیرینی گفتار تو دانم ای نصر برکند شهر بخارا و سمرقند ز بیخ^۶

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۴۹.

۵. همان، ص ۵۵.

۶. همان، ص ۹۶.

سرجوش ماند بر غزل نصر پیر مخ از فیض می فروش چه فیض کلام بود^۱

*

نصر اکثر شاعران دهر را لن ترانی های من گویا کند^۲

*

نصر ما این غزل نغز که انشا کردیم از لب یار شنیدیم و تمنا این بود^۳

*

ایرانیان لب می گزند از ذوق نظم نصر ما بیتش به رسم ارمغان اینک خراسان می رود^۴

*

دُر مثنوی به نظم سخن نصر مریز در نثار سختم عقد ثریا باید^۵

*

بهره مند از غزل نصر نگرده هرکس باشد از گفته او طبع سخندان محظوظ^۶

*

بهر نثار او برم ای نصر در دستان خود

دُرهای نظم یک طرف، عقد ثریا یک طرف^۷

*

اهل جوهر قدر نظم ما کنند نصر بشنو کاین چه درها سفته ایم^۸

*

شیرینی نظم نصر و سعدی در عرفی و انوری ندیدم^۹

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۳۴.

۴. همان، ص ۱۴۳.

۵. همان، ص ۱۴۵.

۶. همان، ص ۱۷۶.

۷. همان، ص ۱۸۱.

۸. همان، ص ۲۰۵.

۹. همان، ص ۲۲۳.

جهانست و شعر و سخن بی حسابی ولیکن چو نصر تو خوشگو ندیدم^۱

*

نه سعدی ماند نی جامی نه حافظ ماند و نی خسرو

چو من ای نصر در آرایش شعر و سخن گشتم^۲

*

شور شیرینی نظم دلفریب خویش نصر در هرات و سبزوار و فاریاب افکنده ای^۳

*

ای نصر تو شور شعر خوانی در زابل و فاریاب داری^۴

خودستایی نصر به این جا پایان نمی یابد بلکه در میان شاعران هندی آن زمان خود را بهتر سنجیده می گوید:

لال کردم طوطیان هند را با سرخوش تا بگفتار آمدم^۵

و خود را طوطی خوشگو شمار کرده می گوید:

من طوطی خوشگوی شیرین سخن هندم سرسبز بگویایی بر بلبل خاقانم^۶

تبع نصر به سعدی تنها به زبان و بیان محدود نیست، بلکه او تاحدی وی را استقبال کرده است که قسمت اعظم غزلیاتش در ردیف و قافیه و مضامین سعدی به چشم می خورد. مطلع هایی چند از غزلیات نصر را در زیر ذکر می کنیم که در زمین ردیف و قافیه سعدی آمده است:

سعدی:

برخیز تا یک سو نهیم این دلق ازرق فام را بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوی نام را^۷

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۴.

۳. همان، ص ۲۹۵.

۴. همان، ص ۳۲۰.

۵. همان، ص ۲۱۱.

۶. همان، ص ۲۱۶.

۷. کلیات سعدی، ص ۵۳۱.

نصر:

برخیز و رهن باده کن این دلق ازرق فام را بنیاد تقوی برکن و در میکده کش جام را^۱

سعدی:

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را^۲

نصر:

ز تعلق تو اکنون اثری نماند ما را مگر آن که باز بر من گذری شود شما را^۳

سعدی:

وه که گر من باز بینم روی یار خویش را تا قیامت شکرگویم کردگار خویش را^۴

نصر:

تازه می سازم به ناخن باز داغ خویش را همچو لاله می کنم پر خون ایاع خویش را^۵

سعدی:

ماهرویا روی خوب از من متاب بی خطا کشتن چه می بینی صواب^۶

نصر:

ای ز تیغت خانه دلها خراب چند از زلفت به رخ داری نقاب^۷

سعدی:

آن که دل من چو گوی در خم چوگان اوست موقف آزادگان بر سر میدان اوست^۸

نصر:

آفت جان غمزه چشمان اوست غیرت مه روی درخشان اوست^۹

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۱.

۲. کلیات سعدی، ص ۵۲۴.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۲۳.

۴. کلیات سعدی، ص ۵۲۹.

۵. دیوان معجز بیان، ص ۲۱.

۶. کلیات سعدی، ص ۵۳۸.

۷. دیوان معجز بیان، ص ۳۹.

۸. کلیات سعدی، ص ۵۷۷.

۹. دیوان معجز بیان، ص ۴۷.

| | |
|--|---|
| | سعدی: |
| گفتم مگر به خواب ببینم خیال دوست | اینک علی الصباح نظر بر جمال دوست ^۱ |
| | نصر: |
| جا درگرفت تا به سر من خیال دوست | خاطر نشین ما شده نقش جمال دوست ^۲ |
| | سعدی: |
| مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست | یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست ^۳ |
| | نصر: |
| مرا به پیش تو کی روی سربرآری هست | که شأن بنده همه عجز و خاکساری هست ^۴ |
| | سعدی: |
| کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست | هیچ بازار چنین گرم که بازار تو نیست ^۵ |
| | نصر: |
| نیست یک کس که درین شهر گرفتار تو نیست | هیچ بازار چنین گرم چو بازار تو نیست ^۶ |
| | سعدی: |
| غلام آن سبک‌روحم که با من سرگران دارد | جوابش تلخ و پنداری شکر زیر زبان دارد ^۷ |
| | نصر: |
| دل من با دل احمد ^ص تعلق هرزمان دارد | ظهور رشته نور فیوض جاودان دارد ^۸ |
| | سعدی: |
| اگر سروری به بالای تو باشد | نه چون بشن دل‌آرای تو باشد ^۹ |

۱. کلیات سعدی، ص ۵۷۷.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۶۹.

۳. کلیات سعدی، ص ۵۹۱.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۴۶.

۵. کلیات سعدی، ص ۶۰۲.

۶. دیوان معجز بیان، ص ۵۴.

۷. کلیات سعدی، ص ۶۲۷.

۸. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۸.

۹. کلیات سعدی، ص ۶۴۶.

نصر:

آنکه والشمس روی او باشد آیه لیل موی او باشد^۱

سعدی:

که برگذشت که بوی عبیر می آید که می رود چنین دلپذیر می آید^۲

نصر:

بین کان ترک طنازم پی نخچیر می آید بدین ابرو و مژگان باکمان و تیر می آید^۳

سعدی:

یار بیگانه نگیرد هرکه دارد یار خویش ای که دستی چرب داری پیشتر دیوار خویش^۴

نصر:

آواره ام ز زلف پریشان یار خویش صحرا گرفته ایم جدا از دیار خویش^۵

سعدی:

من چون تو به دلبری ندیدم گلبرگ چنین طری ندیدم^۶

نصر:

کس را به تو همسری ندیدم در حسن برابری ندیدم^۷

نصر علاوه بر سعدی تتبع شاعران دیگری چون حافظ، امیرخسرو، جامی و دیگران را هم کرده است. دکتر سید طلحه رضوی برق در کتاب خود «سجاده نشینان بیهار» درباره تبعیت نصر در غزل سرایی می نویسد:

«پیدا است که جناب نصر شاعر چیره دست بوده و استادانه و ابتکارانه غزلها سروده و در تبعیت از حافظ و جامی و نظایر آن سخن پرداخته اند»^۸.

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۰۳.

۲. کلیات سعدی، ص ۶۶۶.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۱۲۶.

۴. کلیات سعدی، ص ۷۴۰.

۵. دیوان معجز بیان، ص ۱۶۴.

۶. کلیات سعدی، ص ۷۷۰.

۷. دیوان معجز بیان، ص ۲۲۱.

۸. سجاده نشینان بیهار، ص ۲۴۰.

جای تعجب است که دکتر برق در بیان این تبعیت نام سعدی را یکسر فراموش کرده است، در حالی که در اساس آنچه ما مشاهده کردیم، نصر به نسبت دیگر غزل‌سرایان از سعدی خیلی بیشتر متأثر به نظر می‌آید، و در صفحات آینده هم نمونه‌های بیشتری از این تأثیر را خواهیم دید. نصر پنج تا هفت غزل نیز در زمینه ردیف و قافیه‌های اشعار حافظ سروده است، و همچنین از مضامین و اصطلاحات مورد استفاده حافظ چون زکوة حسن، سیه‌چشمان، ملت عشق، روزی تفقدی کن، کلبه احزان، جعد مشکین، نقد بوسه، پیر صدساله و غیره بهره‌گرفته است. چند نمونه از مطلع‌های غزلیاتی که نصر در زمین شعر حافظ سروده است را در زیر می‌آوریم:

حافظ:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدارا دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا^۱

نصر:

بر من نظر لطف و کرم کرد خدا را قربان شدم از جان و دل این ناز و ادا را^۲

حافظ:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجا است منزل آن مه عاشق کش عیار کجا است^۳

نصر:

ای صبا گو که کنون منزل محبوب کجاست فتنه دور زمان من و آشوب کجاست^۴

حافظ:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست^۵

حافظ:

از لب لعل تو شیرین سخنی نیست که نیست ذایق از قند حدیث دهنی نیست که نیست^۶

۱. دیوان حافظ، ص ۲.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۲۴.

۳. دیوان حافظ، ص ۵۸.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۶۱.

۵. دیوان حافظ، ص ۶۲.

۶. دیوان معجز بیان، ص ۷۷.

حافظ:

این خرقه که من دارم در رهن شراب وین دفتر بی معنی غرق می نواب اولی^۱

نصر:

از زاهد سر حلقه، مست می نواب اولی و ز جبه و دستارش صافی شراب اولی^۲

(ب) غزلیات عارفانه نصر

نصر در فضای خوشگوار ادبی و علمی پرورش یافته، راه سلوک و عرفان را به ارث فراهم آورده بود. فضای رنگینی از تصوف پیش نگاه او بود. جدّ و پدر او در همین فضای عرفانی زندگی کرده بودند. بنابراین وی از مایل بودن به عرفان و تصوف ناگزیر بود. از زمان کودکی مایل به عشق حقیقی بود. در این زمینه شاه فضل حق قادری یکی از وقایع زمان کودکی نصر را این گونه بیان می نماید که: «روزی حضرت حبیب نصر در خلوت حضرت فرد نشسته بود. ناگاه صدای نغمه ای که کنیزکان می سرودند به گوش نصر رسید. پس از شنیدن آن صدای خوش الحان نصر به آه و بکا درآمد. حضرت فرد به تعجب آمد. او به مردمان با شادمانی گفت که من به نسبت نصر نگران بودم که آتیه او چه سان خواهد بود و عشق الهی او چگونه باشد، اکنون ما را هویدا شد که حبیب ما از عشق مالدار است و سرشار از باده محبت عرفانی است»^۳.

در هند شراره عرفان و تصوف از آغاز در شعر شعرای فارسی هند به چشم می خورد و معنویت آن از شعر امیر خسرو ظاهر شده، در بحر بیکران بیدل عظیم آبادی گم می شود. بیدل عظیم آبادی شاعر بزرگ، در شعر خود آن گونه راز و رموز عرفان و تصوف و فلسفه را مضمّن کرده است که امروز غواصان در دریای بیکران او غوطه می زنند و از آن صدف و لولوی بیش بها را به دست می آورند:

گهی غواص دریای معانی ست گهی پیدا بکف لؤلؤست بنگر^۴

۱. دیوان حافظ، ص ۲۸۹.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۳۰۶.

۳. سوانح عمری، ص ۱۰.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۱۵۳.

این همین سرزمین عظیم آباد (پتنا) است که حبیب نصر از آن برخاسته در ابلاغ و نشر نکات و رموز تصوف غزل فارسی را وسیله ساخت. او مانند پدر روایت خانقاه مجیبیه پهلواری شریف را پاسداری نمود، و در میدان عرفان از پدر خود و هم از عمویش مولانا تراب آشنا درس‌های عرفان و تصوف فراگرفته، مقام جداگانه را احراز کرده است. چنانچه خود او می‌گوید:

ای نصر چو گم به ذات فردم من نیز چو فرد بی‌مثالم^۱

نصر را از عنفوان جوانی ارتباط داشتن به احوال و کوائف عشق الهی تلقین شده بود. لذا عشق و عاشقی را شیوه خود ساخته بی‌تابی و اضطرابیت و سوز و گداز و ایثار و جانبازی عشق را آیین خود ساخت:

از عهد شباب شد همین تلقینم جز ملت عشق ملتی نگزینم
بیتابی و اضطراب و سوزی و گداز جانبازی و شوق و ذوق شد آیینم^۲

بنابراین نصر عرفان و تصوف را از نیاکان خودش به ارث گرفته، وارث خانواده خود می‌شود:

در خاندان فقر به جز عشق ارث نیست هر که نیافت وارث این دودمان نشد^۳

نصر در میدان عرفان و تصوف از میان شاعران فارسی بیشتر از مولانای روم بهره‌مند شده است، و در غزلیات خودش مولانا را بارها ذکر کرده است. در راه عشق از مولانا روم تشویق گرفته، مانند وی خود را سرمست باده عشق می‌سنجد:

چو مولانای رومی نصر مست باده عشقیم به گرد عالم از مستی قلندوار می‌گردم^۴

ولی خود را به مقام و مرتبت مولانا نتوانست رساند. او اول در مبادیات تصوف می‌افتد:

ای نصر مولوی نشدم معنوی هنوز در بحث لفظ و طعنه و تکرار مانده‌ایم^۵

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ...

۴. همان، ص ۲۱۱.

۵. همان، ص ۲۴۸.

نصر در تلاش و جستجوی منزل مقصود عرفان است و در بحر آن شناوری کرده
به حیث یک شناور چیره‌دست بیرون می‌آید:

ای نصر به قعر بحر معنی من چون تو شناوری ندیدم^۱

سپس او در درس عشق حقیقی زندگانی می‌کند و در میان اصحاب دل زمان خود را
ممیز می‌سازد:

عاشقانت همه اصحاب دلانند ولی نصر را از همه بس صاحب عرفان دیدم^۲

وقتی که او به مقام اعلای عرفان می‌رسد خود را عارف زمان خود تصور کرده
می‌گوید:

نصر سعدی منم و حافظ شیراز منم شمس تبریز منم، خواجه عطار منم^۳

یا می‌گوید:

کو مرد چو مولانا تا یار شود با ما ای نصر به عهد خود شمس الحق تبریزم^۴

نصر در غزلیات خود مسایل تصوف را درآورده منازل گوناگون راه سلوک چون
توحید، ایثار، فقر و غنا، وجد و کیفیت، معرفت حق و امثال آن را در پیرایه خوش
بیان می‌نماید. می‌بینیم که شاعران صوفی از سنائی تا بیدل عظیم‌آبادی همه از جام
وحدت سرشار به نظر می‌آیند. وحدة‌الوجود بنا به گفته علامه شبلی نعمانی روح و
روان شعر عارفانه است. خانواده مجیبیه همواره علم‌بردار وحدة‌الوجود بوده است. در
شعر فردالاولیا فرد و نصر شواهد زیادی می‌توان دید. به هر حال نصر در عشق الهی
آن‌قدر غرق شده است که به جز عشق چیزی نمی‌گوید:

نمی‌گویم سخن جز سر عشقت حدیث عشق را تکرار دارم^۵

و مزید می‌گوید:

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۴۹.

۵. همان، ص ۲۳۸.

ما ز حال خود چه گوئیم ای ندیم قطره‌ای بودیم و دریا کرد عشق^۱

او رند خرابات همان خانقاه مجیبیه است که از آنجا درس عرفان و محبت را آموخته است. سپس او تا حیات پیر مغان این خرابات بوده است. دلدادگی و شیفتگی وی به نسبت خانقاه مجیبیه را در شعر زیر می‌توان حس کرد:

ما رند قدح‌نوش خرابات مجیبیم مدهوشم و هشیار خرابات مجیبیم
از مدرسه و خانقه و از حرم و دیر بی‌کارم و درکار خرابات مجیبیم
از محتسب شهر ترسیم و نترسیم سرمستم و سرشار خرابات مجیبیم
تا جان به تن ما بود ای نصر به صد جان ما یار و مددکار خرابات مجیبیم^۲

عشق رسول^ص در ذات نصر از همه‌جهاث پیوسته بود. او عاشق صادق رسول صلی علیه وآله وسلم بود. پس از مطالعه دیوان او هویدا می‌شود که محبوب و معشوق و مطلوب و مقصود او پس از خدا رسول خدا^ص هستند. قسمت بزرگ غزلیات وی مشتمل بر نعت رسول است و هر جا که موقعی به دست می‌آورد ذکر رسول^ص در غزل خودش می‌کند. در حقیقت خود را در ذات رسول اکرم^ص فنا کرده بود. عشق به ذات پاک رسول^ص آن قدر بود که می‌گفت:

ز خویش رفتم چنانکه گویم انا محمد^ص انا محمد^ص
چو لوح دل از دویی بشویم انا محمد^ص انا محمد^ص
ز نور او شد وجود و بودم، ظهور او شد همه نمودم
سزد که گویم چو جمله اویم، انا محمد^ص انا محمد^ص
ز باطن من ندا برآمد، به طالبان رسول^ص برگو
بیا به‌سویم بیا به‌سویم، انا محمد^ص انا محمد^ص
ز مستی من خبر چه داری؟ که عشق و معشوق و عاشقم من
به خود چو جام و می و سویم، انا محمد^ص انا محمد^ص

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۲۳۹.

چو سیر ملک فنا نمودم، در بقا را به رخ گشودم
 همین بود هر لحظه گفتگویم، انا محمد ص انا محمد ص
 جمال پاک حسن^۱ به من بین، جلال روی علی^۲ نگه کن
 درود بر خوان تو رو به رویم، انا محمد ص انا محمد ص
 چو نصر در خود نظر نمودم، همه جمال رخس نمودم
 چو خوی او گشت جمله خویم انا محمد ص انا محمد ص^۱

وقتی که نصر این غزل را سرود اعتراضات به وجود آمدند. نصر جواب این اعتراضات را در کتاب اسوه حسنه داده، معترضین را خاموش کرد. همه غزل‌هایی که از سوی وی در شأن رسول اکرم ص سروده شده است را نمی‌توان اینجا نقل کرد، بنابراین تنها مطالع آن غزل‌ها در زیر نقل می‌شود:

اسیرم در خم مولی محمد ص سرو سودایم و هولی محمد ص^۲

*

ما بلبلیم نالان گلزار ما محمد ص ما نرگسیم حیران دیدار ما محمد ص^۳

*

ز درد هجر تو دلفگارم بیا محمد ص بیا محمد ص

ز شوق وصل تو بی‌قرارم بیا محمد ص بیا محمد ص^۴

*

ما عاشقیم و خسته، جانان ما محمد ص ما تشنه ایم و آب حیوان ما محمد ص^۵

*

میان حق و خلق ذات محمد ص چو در لفظ الله حرف مشدد^۶

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۹۶.

۳. همان، ص ۹۶.

۴. همان، ص ۱۱۵.

۵. همان، ص ۱۲۰.

۶. همان، ص ۱۳۵.

به چشمم رونمایی یا محمد^ص به جان و دل درآیی یا محمد^ص^۱

*

مکین لامکان باشد محمد^ص نشان بی نشان باشد محمد^ص

جمال دلبران باشد محمد^ص خیال عارفان باشد محمد^ص^۲

*

خوش نصیبیم اگر یار محمد^ص باشد نیک بختیم چو دلدار محمد^ص باشد^۳

*

محمد^ص بندگان را سرور آمد محمد^ص خواجگان را افسر آمد^۴

*

روزم به یاد روی محمد^ص به سر شود شب در خیال موی محمد^ص به سر شود^۵

*

در خود چو نیک دیدم تن نصر و جان محمد^ص ذوق عجب چشیدم تن نصر و جان محمد^ص^۶

نصر نه تنها با رسول^ص عشقِ والهانه می داشت، بلکه نسبت به اهل بیت رسول^ص هم محبت فراوان می ورزید. خصوصاً از ذات حضرت علی کرم الله وجهه عشق عمیق می داشت. سوانح نگار نصر محمد فضل حق قادری می نویسد:

«حضرت بندگی خاص به جناب مرتضوی^ع می داشت که اشعار و مناقب وی این امر را ظاهر می کند. عشق علوی از هر یک از الفاظ وی نمایان است. سبحان الله و بحمده. ایشان نمونه محبت مرتضوی بودند. من آن روز را فراموش نکنم که ایشان را روزی به ماه رمضان المبارک بیست و یکم بر شعر:

یا علی^ع کیست که منت کش احسان تو نیست

بنده ای نیست که او در خط فرمان تو نیست

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۴۷.

۵. همان، ص ۱۴۷.

۶. همان، ص ۱۴۹.

آنقدر در جوش درآمدند که برون از بیان کردن است. ایشان تا دیر به وجد ماندند»^۱.

نصر نسبت به حضرت علی^ع عقیدت و محبت فراوان می‌داشت، چنان‌که مشاهده می‌نمودیم که نسبش به حضرت علی^ع می‌رسد. این امر هویداست که در بین خلفای راشدین او به ذات حضرت علی^ع زیاد اعتقادی می‌داشت و در غزلیاتش عقیده خودش را بیان می‌نماید و از ایشان خواستار مدد و کمک بود:

بیدار کن از لطف خود خوابیده بختم یا علی^ع

از دست ظلم نفس بد معکوس تختم یا علی^ع

سرسبز و تازه کن مرا ای ابر باران از کرم

افتاده در باغ جهان چون برگ سختم یا علی^ع

تا کی ز تو مانم جدا پیوسته با خود کن مرا

چون از وجود پاک تو من نیز لختم یا علی^ع

دارد تمنای دلی نصر تو از بهر نبی

سوی مدینه برکشی از هند رختم یا علی^ع^۲

مزید می‌گوید:

لا مکان باشد مکانت یا علی^ع کی توان جستن نشانت یا علی^ع

معنی والعصر و اللیل وضحی ست هرشب و روز زمانت یا علی^ع

شاه مردان قلعه خیرشکن مدحت تاب و توانت یا علی^ع

نصر را از گفتگو خاموش کرد لذت سحر بیانیت یا علی^ع^۳

یا می‌گوید:

علی مولای عالم شد دلایلش حدیث منزل خم غدیرست^۴

نصر در غزل‌های خود جابه‌جا ذکر حضرت علی^ع کرده و هم غزل‌های جداگانه

۱. سوانح عمری، ص ۱۶.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۳۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۲.

۴. همان، ص ۷۰.

ساخته است و این عشق به حضرت علی^ع به آن گونه است که وی غزل‌های دیوان خود را به یاد علی رضی‌الله عنه به پایان می‌رساند:

برده از رخ برگشایی یا امیرالمؤمنین جلوۀ خود را نمایی یا امیرالمؤمنین
صعب مشتاقیم پیمانی بکن بهر وصال تا به کی سویم بیایی یا امیرالمؤمنین
نامه اعمال مومن راست عنوان حبّ تو عارفان مقتدایی یا امیرالمؤمنین
مصطفی^ص دیدار رویت را عبادت گفته است تا به کی رویم نمایی یا امیرالمؤمنین^۱

زمان زندگانی نصر برای هند دورانی پر از اغتشاش بود. انقلاب ۱۸۵۷ میلادی وقوع پیوسته بود و هندیان از ستم و جور انگلیس‌ها دچار سختی بودند. یکی از فرقه‌های مسلمانان اهل حدیث علیه انگلیس‌ها هم قیام کرده بود و یکی از مراکز آن گروه در شهر پتنا بود. انگلیس‌ها پس از شورش ۱۸۵۷م اهل حدیث را یاغی قرار دادند. کسی این خبر به افسران انگلیس‌ها داد که شاه محمدعلی حبیب نصر حامی اهل حدیث هستند. دولت انگلیس برای خالی کردن قصبه پهلواری حکم را ارایه داد و قرار بود که در اینجا اردوی انگلیسی تأسیس شود، ولی دوستان و مریدان حضرت نصر که در دولت اثر و رسوخ داشتند حکام و افسران انگلیس‌ها را مطمئن ساختند که نصر وهابی نیست. پس از آن این حکم را انگلیس‌ها پس گرفتند. با وجود آن نصر هیچ وقت از افسران انگلیس یا محتسب شهر نمی‌ترسید. اشاراتی در غزلیات وی فراوان به نظر می‌آید:

از محتسب شهر نترسیم نترسیم سرمستم و سرشار خرابات مجیبیم^۲

*

نه از عسسی ترسم و ز محتسبی خوفم بی‌باکی ذوق می‌رندانه چنین باید^۳

*

نی مرا بیم عسس باشد و نی ترس کسی مست سرشارم و بی‌خوف و خطر می‌آیم^۴

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۹۹.

۴. همان، ص ۲۰۵.

رندیم و می‌پرستم پروای کس ندارم در کوی یار مستم بیم عسس ندارم^۱
 یکی از مختصات غزل فارسی فاش کردن ریاکاری زاهدان و واعظان زمان است که
 بنیان‌گذار این شیوه سعدی است. چنانچه صدر حاج سید جوادی می‌نویسد:
 «قبل از سعدی کسی در غزل چنین مضامینی را وارد نکرده است، و سعدی
 اولین کسی است که پرده از روی کار زهاد و وعاظ برداشته، و تمام مکنونات
 و اسرار آنها را بی‌پرده بر الفاظ صاف و صریح فاش ساخته است»^۲.
 اگرچه طنز سعدی ملایم است، ولی حافظ که این‌گونه شعر می‌سراید لهجه او
 خیلی سخت است. نصر مانند سعدی پرده‌داری و ریاکاری زاهدان و واعظان را علانیه
 فاش می‌کند، ولی طنز او مانند سعدی نرم و ملایم است. غزلیات او اشعار ازین قبیل
 بسیار دارد. چند نمونه از اشعار وی در این زمینه نقل می‌شود:

فاش می‌گویم و از گفته خود مسرورم بنده پیر مغانم و ز تقوی دورم
 رندی‌ام به بود از زهد ریای زاهد حق نگهدارم و اخفا نبود دستورم^۳

*

زاهد از چشم حقارت سوی رندان منگر بر حریفان مغان رحمت یزدان دیدم
 زهد و تقوی و ورع این‌همه ظاهر داری‌ست آنچه دیدم به همین مجمع رندان دیدم^۴

*

مرا ای زاهد غافل چه می‌پرسی ز حال من نه آزادم نه در قیدم به بند کس گرفتارم^۵

*

زاهد چو در سرست تورا نشئه ریا از چشم بد مبین سوی رندان میکده^۶

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۶.

۲. مقایسه سعدی و حافظ از نظر غزل‌سرایی و سبک، ص ۲۴.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۱۹۴.

۶. همان، ص ۲۹۹.

واعظا خیز که دستور قدح خواران نیست بحث بیهوده درین مجلس رندانه شود^۱

*

واعظا طرز عشق بدعت نیست که بود حجتت بر آن قاطع^۲

*

صد پرده زاهدان دریده ای از نظرم حجاب کرده^۳

سبک غزل‌سرایی وی از سبک عراقی متأثر است. با آن‌که سبک هندی یکی از سبک‌های شعر فارسی است که در هند پرورش یافته و به حد اعتلایی رسیده، ولی اثر کمی از آن بر غزلیات نصر به چشم می‌خورد. او مانند سعدی و حافظ در سبک عراقی غزل می‌گوید. چه از نظر موضوعات و چه از نظر زبان و بیان کاملاً به این سبک ارتباط دارد. اگرچه پیش از نصر عبدالقادر بیدل سبک هندی را به انتها رسانیده بود، و هم‌عصر او غالب دهلوی در همان سبک غزل‌سرایی می‌کرد، ولی نصر از مزایا و مختصات سبک هندی خود را بی‌نیاز می‌بیند و در سبک عراقی غزل‌سرایی می‌کند. همین سبب است که سعدی و حافظ را پیشروی خود قرار داده است. موضوعات و زبانی را که وی در غزل‌سرایی به کار برده قابل تحسین است، و این‌گونه در غزل‌سرایی تتبع سعدی شیرازی کرده که بنا براین تبعیت، نصر را سعدی بیهار گفته‌اند، و این کاملاً درست به نظر می‌آید. در مورد اخیر می‌توان گفت که نصر زبان و بیان سعدی و مضامین حافظ و عشق مولانای روم را با هم آمیخته، و کار برجسته‌ای در غزل‌سرایی فارسی انجام داده است. غزلیات وی نیاز به مطالعات جدی محققان و پژوهشگران اهل زبان فارسی است. در زیر برای خاطر محبان و پاسداران ادبیات فارسی گزیده‌ای از غزلیات وی را نقل می‌کنم:

کسی را مثال تو خوش‌خو ندیدم ولیکن وفا در دل تو ندیدم
ز جادوی چشم تو بیمار گشتم شفا در اشارات ابرو ندیدم

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۳۰۱.

ندانم چه‌ها دلبری داشت حسنت چو دیدم تورا دل به قابو ندیدم
 بگفتی توانم در دل گشودن و لیکن چنین زور بازو ندیدم
 نگاهی نمودی و شد وحشت دل چنین شوخ‌چشمی به آهو ندیدم
 برای علاج دل دردم‌ندم به دارالشفای تو دارو ندیدم

جهان است و شعر و سخن بی‌حسابی

و لیکن چو نصر تو خوشگو ندیدم^۱

۲

هر که را جستجوی حق باشد همه تن دل به سوی حق باشد
 نبود آرزوی کس در دل و بود آرزوی حق باشد
 هر که از خلق روی گرداند هر زمان رو به روی حق باشد
 هر که از نفس خویش درگذرد متخلق به خوی حق باشد

خواهم از فکر خویش بگذشته

در سر نصر هوی حق باشد^۲

۳

کی کند یار غمگساری من کی شمارد به کار یاری من
 جورکن جور تازه و منگر بر دل ما و بی‌قراری من
 گریه از جور نیست بلکه همین که نداری خبر ز زاری من
 سر نهادن به تیغ ابرویت هست این حق جان‌نشاری من

یار دامن‌کشان ز نصر گذشت

خاک بر فرق خاکساری من^۳

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۲۶۵.

۴

آیینہ روی یار ہستم ہم عکس رخ نگار ہستم
ذوقم نبود بہ جام و مینا مست می لعل یار ہستم
سوزم ہمہ، دم چراغ عشقم نی شمع سر مزار ہستم
در کشور عقل شاہ بودم اینک چو غریب وار ہستم
کی پرسد گاہ از من آن یار
ای نصر چو خاکسار ہستم^۱

منابع

۱. آثار پهلوارى شريف موسوبه اعيان وطن، مولانا حكيم شاه محمد شيعب، دارالاشاعت خانقاه مجيبه، پهلوارى شريف، پتنا، ۱۹۵۳ م.
۲. اسوه حسنه، مولانا شاه محمدعلی حبیب پهلواروی، مطبع محمدی به اهتمام سيد محمد فضل كريم، عظیم آباد، ۱۸۷۵ م.
۳. بہار كی فارسی شاعری كے فروغ میں شعرائے پهلوارى كا حصہ، رضوان اللہ آروی، مركز گسترش زبان و ادبيات فارسی و اردو، آره، ۲۰۰۷ م.
۴. خدابخش جنرل، شماره ۲۴، خدابخش لائبریری، پتنا، ۱۹۸۳ م.
۵. دارالعلوم مجيبه خانقاه پهلوارى شريف كی تدریسی و تعلیمی خدمات، مولانا حكيم سيد محمد محمد شيعب رضوی، ۱۳۸۸ھ.
۶. دیوان حافظ، با مقدمه دكتور محمد معین، چاپخانه شركت طبع كتاب، تهران، ۱۳۱۹ ش.
۷. دیوان معجز بیان، مولانا شاه محمد علی حبیب نصر، مطبع انوار محمدی، لكهنو، ۱۸۸۰ م.
۸. سجاده نشینان بیہار، دكتور سيد محمد طلحه رضوی برق، انتشارات مركز تحقیقات فارسی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، ۲۰۰۴ م.
۹. سوانح عمری حضرت شاه محمدعلی حبیب سجاده نشین پهلوارى، جناب منشی محمد فضل حق، یونین پریس، بانکی پور، پتنا، ۱۳۱۰ھ.

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۷.

۱۰. شعرالعجم، جلد سوم، علامه شبلی نعمانی، دارالمصنفین اعظم گره، ۲۰۰۲ م.
۱۱. کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۱۲. محمدعلی حبیب نصر کی صوفیانه شاعری، دکتر محمدصادق حسین، مجموعه مقالات، اداره تحقیقات عربی و فارسی، ۲۰۱۴ م.
۱۳. مقایسه سعدی و حافظ از نظر غزل سرایی و سبک، حسن، صدر حاج سید جوادی، چاپ نور، ۱۳۳۲ ش.

سه‌م عادل‌شاهیان در گسترش زبان و فرهنگ فارسی

♦ محمدصادق خان

زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند قدمتی هزارساله دارد. این سرزمین همواره پذیرای اندیشمندان، شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی ایران‌زمین بوده است. در هند شمالی سلسله‌های مملوک، خلجیان، تغلقیان، سیدها، لودیان،... و گورکانیان به حکومت پرداختند و خدمات شایانی به زبان و ادب فارسی انجام دادند.

در هند جنوبی سلسله بهمنی بر سر کار بود و شخصیت‌هایی مانند محمود گاوآن از ادب‌دوستانی بودند که خود نیز صاحب آثار هستند. این سلسله نقش مهمی در گسترش زبان و ادب فارسی و خلق آثار ادبی و عرفانی و... داشته است. بعد از تجزیه سلسله بهمنی، سلسله‌های عادل‌شاهیان، قطب‌شاهیان، نظام‌شاهیان، بریدشاهیان و عمادشاهیان به حکومت رسیدند که سه سلسله اول‌الذکر، که به دکن ثلاثه نیز شهرت دارند^۱، در گسترش زبان و ادب فارسی نقش مهمی ایفا نموده‌اند.

سلسله عادل‌شاهیان از سال ۱۴۹۰م با اعلان خودمختاری یوسف عادل‌خان آغاز و در سال ۱۶۸۶م با حمله اورنگ‌زیب به پایان رسید. این سلسله حدود دویست سال بر منطقه وسیع و حاصل‌خیزی از بیجاپور حکومت کرد و از دیگر سلسله‌ها قوی‌تر و قدرتمندتر بود.

شهر بیجاپور قبل از حکومت مسلمانان نیز به عنوان مرکز مهم فرهنگ، تجارت و آموزش و به عنوان «بنارس جنوب» شهرت داشت. ملک کریم‌الدین خلجی، حاکم

♦ دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه دهلی.

۱. ابراهیم گلچین معانی، کاروان هند.

بیجاپور در زمان سلطنت خلجی، نقش مهمی در شکوفایی این شهر داشت. در سال ۱۳۴۷م بیجاپور به تصرف سلطنت بهمنی درآمد. در این زمان نیز با این که پایتخت بهمنی‌ها گلبرگه و بیدر بود، بیجاپور اهمیت خود را از دست نداد.^۱ این شهر در برخی موارد از شهرهای بزرگی چون دهلی و آگره گوی سبقت را ربوده بود.

مؤسس و بنیانگذار سلسله عادل‌شاهیان یوسف عادل خان فرزند سلطان‌مراد عثمانی است که مادرش بعد از مرگ پدر، او را از ترس عتاب برادر بزرگترش سلطان‌محمد به همراه تاجری به نام خواجه عمادالدین محمد گرجستانی به قم فرستاد. او دوران کودکی خود را همان‌جا سپری کرد و بعد از دیدن خوابی همراه او رهسپار هند شد.^۲ او با حمایت خواجه جهان محمود گاوآن به دربار بهمنی‌ها راه یافت و به مرور پله‌های ترقی را طی کرد و استعداد و شجاعت ذاتی، او را به صورت یکی از سرداران مهم بهمنی جلوه‌گر ساخت. او بعد از تضعیف سلسله بهمنی در سال ۸۹۷ هـ/ ۱۴۸۸م^۳ در منطقه بیجاپور تشکیل حکومت داد.^۴

این سلطان برای اولین بار در شبه‌قاره هند مسلک شیعه را در منطقه بیجاپور به عنوان مذهب رسمی قرار داد. به دستور یوسف عادل خان، نقیب خان از سادات مشهد در ماه جمادی‌الاول به روز جمعه سال ۹۰۸ هـ از مناره مسجد جامع بیجاپور اذان گفت و *أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ وَلِيُّ اللَّهِ* را در کلمات اذان ایراد کرد و خطیب جمعه بر سر منبر به نام دوازده امام خطبه خواند.^۵

یوسف عادل‌شاه با سلسله صفویه روابط خوبی داشت. او احمد هروی از عالمان شیعه را به دربار شاه اسماعیل صفوی فرستاد. سلاطین این سلسله حامی نظریات

1. Rise, Growth and Decline of Indo Persian Literature, R.M.Chopra, p 252.

۲. بشیرالدین احمد، واقعات مملکت بیجاپور، ص ۲۶؛ زبیری، میرزا ابراهیم، بساتین‌السلطین، ص ۶.

۳. بساتین‌السلطین، ص ۸.

۴. در بساتین‌السلطین به نقل از رفیع‌الدین شیرازی و ابراهیم اسد خانی دو روایت دیگر نیز درباره حسب و نسب یوسف بیان شده است (ر.ک: بساتین‌السلطین، ص ۸ و ۱۲).

۵. واقعات مملکت بیجاپور، ص ۳۵، بساتین‌السلطین، ص ۲۰.

سکولار بوده و پیروان مذاهب دیگر از آزادی زیادی برخوردار بودند^۱. یوسف عادل شاه اگرچه ترک‌زبان بود اما به زبان فارسی شعر می‌سرود و در دربار او شاعران زیادی حاضر بودند. یوسف عادل شاه مردی جهان‌نیده، سخی، عادل و شجاع بود. او خط نستعلیق را نیز خوش می‌نوشت و در علم عروض و موسیقی ماهر بود و طنبور و عود را خوب می‌نواخت. او برای علما و صاحبان فن احترام زیادی قایل بود و اهل علم و فضل را از اقصی نقاط دنیا به دربار خود دعوت می‌کرد، و دربار او محل اجتماع افراد فاضل بود^۲. در زمان او جریان جدیدی بنام مهدویت شکل گرفت و بانی آن سید محمد جونپوری (۱۵۰۴/۹۱۰-۵) خود را مهدی موعود خواند^۳.

عیانی بیدری از شاعران معاصر، او را چنین مدح می‌کند:

به او پهلوانی شده روبرو مسلم بود پهلوانی برو
اگر حاتم است و اگر رستم است به جود و سخاوت از او بر کم است
خراسان شد الحق سلاپور از او کند حی مطلق بلا دور از او^۴

سلطان یوسف عادل شاه در شعر نیز مهارت داشت و تاریخ فرشته و بعدها علی بن طیفور بسطامی اشعار او را برای اولین بار نقل کردند. اشعار وی در کتاب کلام‌الملوک و حدایق‌السلاطین نیز نقل شده است. نمونه اشعار وی از کتاب واقعات مملکت بیجاپور:

تا بار غم عشق کشد قافله ما گل‌ها شکند هر طرف از مرحله ما
با آن‌که به جان با تو نکردیم بخیلی پیش دگران بهر چه کردی گله ما
تبخاله به لب آمد و بر باره عشقت رفتیم که شد هادی ره آبله ما
ما مسئله فقه ندانیم چو یوسف آسان شده از عشق نهان مسئله ما

*

۱. برای آگاهی بیشتر از نظریات سکولار این پادشاهان رجوع شود به Imartwala, Abdul Ghani, Studies in Medieval Bijapur, Secular Attitudes of Adil Sahis Sultans of Bijapur, p189,

Islamic Wonders Bureau, 2011.

۲. واقعات مملکت بیجاپور، ص ۳۸.

۳. مطلع‌الانوار، اسرار عشق، کحل‌الجواهر، سیرت مهدی.

4. Farishta, Annals of oriental research madras, Vol XI, p 12.

گر وارسى به درد دل ناتوان من كى مى برد به مرگ كسان رشك جان من
 درد دل خود ار نكنم، كار مشكل ست ظاهر كه مى كند به تو درد نهان من
 آنى كه صد رهم به جفا آزموده‌اى تيغى كشيده‌اى ز پى امتحان من
 اى گل رسیده است به گوش تو قصه‌ام بلبل نخواند وقت سحر داستان من
 گویا كه بلبلان چمن نقل کرده‌اند حرفى ز بی‌وفایی گل از زبان من
 یوسف به زاری دل من گوش كس نكرد كو بخت آن كه گوش كند نكته‌دان من

*

مرا ز بادۀ جامی فراغ یعنی چه سبو سبو و خم و خم ایباغ یعنی چه
 هوای تازه‌گلی در سر است یوسف را وگر نه عاشقی و گشت باغ یعنی چه

*

دوشینه بر آستان یار از سر درد می‌مالیدم سر و دو دست و رخ زرد
 بر حلقه در دست زدم گفت چرا بیهوده بود كوفتن آهن سرد؟

*

ای آمده دیدن رخت وقت صبح آثار هزارگونه اسباب فتوح
 انوار نكویی از رخت می‌تابد زآن روست كه رویت شده آینه روح

*

آن كس كه علم به نيك‌نامی افراشت در مزرع دهر تخم نيكویی كاشت
 نيكونامان زنده جاويدند مرد آن كه بمرد نام نيكو نگذاشت^۱

چنانچه از ماده تاریخ‌های «بگفتا نمانده شهنشاه عادل» (۹۱۶ هـ) و «جا در بهشت» (۹۲۵ هـ) ظاهر می‌شود، یوسف عادل‌شاه در سال ۹۱۳ هـ و یا ۹۱۶ هـ و یا ۹۲۵ هـ فوت کرد. او با خواهر مکت راو حاکم مراتا ازدواج کرد و نام او را پونجی‌خاتون نهاد و صاحب یک پسر و سه دختر شد. شاعری به نام عامی وقایع دوران او را در مثنوی به نام عادل‌نامه نظم کرده است.^۲

۱. واقعات مملکت بیجاپور، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. تاریخ فرشته.

اسماعیل (۱۵۱۰-۱۵۳۴) در سن شانزده سالگی و به قولی بیست و سه سالگی^۱ به جانشینی یوسف عادل شاه رسید، و کمال خان دکنی به نیابت از وی زمام حکومت را به دست گرفت. بعدها کمال خان دست به تعدی گشود و اسماعیل و مادرش پونجی خاتون را در کاخ محبوس نمود، اما بعد از خونریزی بسیار کمال خان و پسرش صفدرخان به دست وفاداران شاه کشته شدند و اسدخان لاری به نخست وزیر رسید. به نقل از فرشته، شاه اسماعیل صفوی او را ملقب به شاه نمود. مورخان درباره استادان وی چیزی نگفته اند، اما دکتر دیوری محمد کاشی را معلم او می داند. وی به زبان های فارسی و ترکی تسلط داشت. در آن زمان زبان اردوی دکنی رواج پیدا کرده بود اما شواهدی دال بر آشنایی اسماعیل عادل شاه با این زبان موجود نیست.

اسماعیل عادل شاه پادشاهی عادل، شجاع و خیر بود. او در فن نقاشی، علم موسیقی و عروض و شاعری مهارت تام داشت و وفایی تخلص می کرد. در زمان او آرامش نسبی در جامعه برقرار بود. وی احترام زیادی برای خواجه بنده نواز قایل بود و به سادات احترام می گذاشت. صاحب طبقات اکبری می نویسد که وی هر ساله ده ها نفر از دانشمندان ایرانی را از طریق تنگه هرمز به بیجاپور دعوت می کرد. وی مانند پدر خود پیرو مذهب شیعه بود، ولی تعصب مذهبی نداشت. سه خواهر او در عقد زوجیت سه پادشاه سنی مذهب بودند.

در زمان او قاسم برید و حاکمان دیگر به بیجاپور حمله کردند اما اسماعیل عادل شاه همه آنها را شکست داد (۹۲۰هـ) در سال ۱۵۲۰م. با رایان بیجانگر در محل رایچور جنگ سختی در گرفت که در نهایت به شکست لشکر اسماعیل عادل شاه منجر شد. در سال ۹۳۱هـ با برهان نظام شاه جنگ سختی در محل شولاپور در گرفت که با شکست برهان نظام شاه خاتمه یافت. در سال ۹۳۲هـ برهان نظام شاه بار دیگر با همدستی امیر برید به بیجاپور حمله کرد اما این بار نیز شکست خورد. اسماعیل عادل شاه در روز چهارشنبه ۱۶ صفر ۱۵۳۴/۹۴۱ وفات یافت و اسدخان لاری او را در قصبه کوکی در کنار قبر پدرش دفن نمود. چند شعر از او به طور نمونه ذکر می شود:

۱. بساتین السلاطین، بستان دوم، ص ۲۶۲.

دل خوبان ز قید مهر آزادست پنداری
 مرا صد محنت از عشق تو بر دل می‌رسد هر دم
 ز عشق قامتت سرو سهی را مانده پا در گل
 ز هجرت آتشی دارم به دل کز بهر تسکینش
 دل ریش وفایی آن‌چنان خو کرده با تیرش
 مدار دلبری بر جور و بیدادست پنداری
 دل ویران عاشق محنت‌آبادست پنداری
 دلش صدپاره وز بار دل آزادست پنداری
 نصیحت‌های سرد زاهدان بادست پنداری
 که پیکانش به جای مرهم افتادست پنداری

*

شب هجر جز گریه کاری ندارم
 شبی نگذرد کز فراق تو چون شمع
 من و عشق و رندی و کوی ملامت
 از آن با غمش خو گرفتم وفایی
 به جز دیده اشک‌باری ندارم
 پر از اشک حسرت‌کناری ندارم
 به راه سلامت گذاری ندارم
 که غیر از غمش غمگساری ندارم

*

دل به زلفش حکایتی دارد
 تا کی آزار اهل دل طلبی
 خون دل می‌خورم ز غصه که یار
 دل سختش ز آه من شد نرم
 ای وفایی منال از ستمش
 از شب غم شکایتی دارد
 بی‌وفایی نه‌ایتی دارد
 با رفیقان عنایتی دارد
 آه عاشق سـرایتی دارد
 که ستم نیز غایتی دارد

*

نداری شیوه‌ای غیر از جفا دانسته‌ای یا نه
 مرا سودای زلفت با رقیبان ساخت بیگانه
 رقیب کج نظر را قابل مهر و وفا دانی
 جراحات‌ها که دارم بر دل از مژگان خونریزت
 رباعیات:
 ندانی قدر ارباب وفا دانسته‌ای یا نه
 تو گشتی با رقیبان آشنا دانسته‌ای یا نه
 مرا شایسته جور و جفا دانسته‌ای یا نه
 ندارد هیچ امید دوا دانسته‌ای یا نه

تا حسن تو شد به دلربایی مشهور
 در راه وفای تو سر من شد خاک
 در عشق منم به بی‌نوایی مشهور
 زان رو شده نامم به وفایی مشهور

*

چون پیر شدی ز صبح‌خیزان می‌باش
 از صحبت نااهل گریزان می‌باش

چون رفته تو را نقد جوانی از کف پیوسته ز دیده اشکریزان می‌باش

*

ترک سر کویش ای وفایی نکنی با غیر سگانش آشنایی نکنی

گر یار کند از تو جدایی غم نیست باید که تو از یار جدایی نکنی

فرد:

گشته طبعم سرد و خشک آن آب گرم تر کجاست

گوش سر کرگشت ما را گردش ساغر کجاست

شاه طاهر از عالمان شیعه برای اولین بار در سال ۹۲۶-۹۲۸ ه. به دربار بیجاپور وارد شد، و بار دوم به عنوان سفیر ایالت احمدنگر به بیجاپور آمد. خواجه غیاث‌الدین شیرازی تاریخ‌نگار دربار و بهترین نثرنگار زمان خود بود. برهان‌الدین جانم و محمد خوش‌دهان از شعرای صوفی این زمان هستند (تذکره روضة‌الاولیای بیجاپور) مفتاح‌السرور و نجم‌العلوم از آثار منثور زمان اسماعیل عادل‌شاه است. در دربار وی شاعری به نام مهدی نیز حضور داشت.

بعد از اسماعیل عادل‌شاه فرزندش ملو عادل‌شاه به سلطنت رسید، اما به دلیل رفتارهای غیرمعارف و ناهنجار بیش از شش ماه حکومت نکرد، و به دستور مادر بزرگش پونجی‌خاتون مکحول شد و برادر کوچکش ابراهیم عادل‌شاه (۱۵۳۴-۵۷) به حکومت رسید. با به تخت‌نشینی او جان تازه‌ای در کالبد بیجاپور دمیده شد. وی اصلاحات مفیدی انجام داد. مذهب اهل تسنن دوباره رونق یافت. اسامی ائمه اطهار از خطبه‌ها حذف شد، و تاج دوازده‌تَرکی که به تقلید از قزلباش‌های ایرانی بر سر سپاهیان بیجاپور بود، موقوف شد. بجز اسدخان لاری و خوش‌کلام آقا بقیه افراد معزول شدند.

وی افرادی را که از زمان پدر بزرگ و پدر در دربار پرورش یافته بودند یعنی آفاقی‌ها را موقوف، و دکنی‌ها، برهمن‌ها و حبشی‌ها را در دستگاه حکومتی وارد کرد. در این زمان عناصر هنود در مناصب دولتی غالب بودند. وی زبان هندوی را جایگزین زبان فارسی کرد که باعث مهاجرت شاعران و ادیبان فارسی‌زبان به ایالت‌های همسایه شد. در همان زمان شاه برهان‌الدین جانم از صوفیان بزرگ بیجاپور چندین رساله به نظم

و نثر به زبان اردو تألیف کرد.^۱

ابراهیم عادل‌شاه اول بعد از ۲۴ سال و چندماه حکومت و به دنبال علالت دوساله در سال ۱۵۵۷/۹۶۵ فوت کرد و علی عادل‌شاه اول (۱۵۵۷-۱۵۸۰) فرزند کوچک او بر تخت نشست. خواجه عنایت‌الله شیرازی و فتح‌الله شیرازی اتالیق او بودند. علی عادل‌شاه اول باردیگر عبارت اشهد ان علی ولی‌الله را در اذان جاری کرد و اسامی خلفای راشدین را از خطبه ساقط و اسامی ائمه معصومین را داخل کرد. وی تمامی احکام پدر خود را منسوخ کرد.

وی در مدت کوتاهی بعد از تخت یک‌ونیم کرور هون بین شاعران، ادیبان و صوفیان تقسیم کرد. وی پادشاهی منصف، سخی و نیک‌دل بود. وی خود صاحب علم بود و کتب متداول حکمت، کلام و منطق و مسایل شرعیه را خوانده بود. او خط ثلث و رقع را خوب می‌نوشت. شاه فتح‌الله شیرازی، حکیم احمد گیلانی، میر شمس‌الدین محمد اصفهانی، عین‌الملک شیرازی، شاه ابوالقاسم انجو، مرتضی‌خان انجو، رفیع‌الدین شیرازی صاحب تذکره‌الملوک و افضل‌خان شیرازی از جمله شخصیت‌هایی هستند که در این دوران با آزادی تمام به فعالیت پرداختند. از مهم‌ترین وقایع دوران او جنگ تالیکوت و خاتمه کامل حکومت ویجی‌نگر و رام راج بود.

علی عادل‌شاه اول در سال ۱۵۸۰/۹۸۸ به دست غلامان علی‌برید کشته شد. او فرزندی نداشت و ابراهیم پسر برادر خود طهماسب را به جانشینی خود انتخاب کرد. ابراهیم عادل‌شاه ثانی ملقب به جگت‌گرو (۱۵۸۰-۱۶۲۶) مشهورترین پادشاه سلسله عادل‌شاهی بود که در سن نه‌سالگی به حکومت رسید. کامل‌خان به نیابت از وی زمام حکومت را به دست گرفت اما به تدریج دست به ظلم و تعدی گشود و آخر کار به دستور ملکه و به دست کشورخان کشته شد. اما کشورخان نیز فتنه و فساد برپا کرد و مصطفی‌خان اردستانی به دست وی به قتل رسید و بالاخره وی به احمدنگر فرار کرد و اخلاص‌خان به نیابت انتخاب شد. وی نیز در آخر به دست دلاورخان و حمیدخان مقید و مکحول شد. بعد از مدتی دلاورخان حمیدخان را نیز از سر راه خود برداشت و خود

۱. نصیرالدین ہاشمی، دکن میں اردو، ص ۱۷۳.

زمام حکومت را در دست گرفت. دلاورخان چندمدتی حکومت کرد و بعد از قضایا و مسایل بسیار در آخر از کار معزول و مکحول شد، و ابراهیم عادل‌شاه ثانی خود زمام حکومت را به دست گرفت.

ابراهیم عادل‌شاه پادشاهی رنگین‌مزاج و عاشق موسیقی و رقص بود. وی عیدی به نام عید نوری در روز جمعه‌ای که نهم ماه باشد، برگزار می‌کرد. سلطان ابراهیم عادل‌شاه ثانی شهری بنام نوری‌پور در حومه بیجاپور بنیاد نهاد که هنرمندان، موسیقی‌دانان و رقاصان و غیره در آنجا خانه‌های عظیمی بنا کردند. تعداد زیادی از موسیقی‌دانان در قصر همراه وی بودند و وی خود نیز در موسیقی دستی داشت. وی به الهه موسیقی هندوان یعنی سرسوتی اعتقاد خاصی داشت. نقاشی و خوشنویسی از فنون مورد علاقه این پادشاه بود. وی در خط نسخ، ثلث و نستعلیق مهارت داشت. وی کتابی بنام نوری در فن موسیقی نگاشت.

ظهوری، آتشی، مقیمی، نوری، ملک قمی از شاعران مشهور عهد وی هستند. ظهوری سه نثر *ظهوری و گلزار ابراهیم*، *خان خلیل* و... را نوشت. سلطان ابراهیم عادل‌شاه علاقه زیادی به نظامی و مخزن‌الاسرار وی داشت، و ملک قمی و مولانا ظهوری به طور مشترک مثنوی *منیع‌الانهار* را به طرز نظامی سرودند. میرحیدر ذهنی، میرسنجر کاشی، عبدالقادر نوری، باقر کاشی خرده، میرحسن عسکری کاشانی و غیره از شاعران همین دربار هستند. عبدل، مقیمی، صنعتی و غیره از شعرای اردو زبان دربار او هستند. عبدل مثنوی *ابراهیم‌نامه* را در احوال ابراهیم عادل‌شاه ثانی به زبان اردو سرود. شاعری به نام امین مثنوی *بهرام و حسن بانو* را به اردو سرود. ملا رفیع‌الدین شیرازی خلاصه روضه‌الصفاء را مرتب کرد. شاه خلیل‌الله از هرات و مصطفی عبداللطیف کاتب نوری از خطاطان مشهور دربار او هستند. بیش از چهارهزار موسیقی‌دان در زمان ابراهیم عادل‌شاه ثانی در بیجاپور زندگی می‌کردند. مولانا فرخ‌حسین از نقاشان مشهور این عهد است. تاریخ فرشته اثر محمدقاسم از تواریخ مهم این دوره است.

سلطان ابراهیم عادل‌شاه ثانی بعد از ۴۹ سال سلطنت در سال ۱۰۳۷/۱۶۲۷م^۱

۱. نسخه خطی محمدنامه، ملا ظهوری، برگ ۱۳۱ ب.

به دنبال یک بیماری لاعلاج دارفانی را وداع گفت. سلطان ابراهیم عادل شاه ثانی سنی مذهب بود و نمی‌خواست فرزند بزرگش درویش که تمایلات شیعی داشت، تخت‌نشین شود، به همین دلیل وی وصیت کرد که سلطان محمد عادل شاه (۱۶۲۷-۵۵) فرزند کوچک ابراهیم عادل شاه بر تخت سلطنت بنشیند.^۱

سلطان محمد عادل شاه در تاریخ یازدهم محرم الحرام ۱۰۳۷ ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر در سن پانزده سالگی بر تخت سلطنت نشست. درویش پادشاه (برادر بزرگ‌تر محمد عادل شاه) را مکحول کردند و سلیمان را انگشت بریدند و برادر دیگر را نیز ناقص کردند. آقا رضا به کار ملکی و دیانت‌الملک به سرخیلی سرفراز شد. میرزا محمدامین خطاب مصطفی‌خان و دولت‌خان خطاب خواص خانی یافت.

در سال اول جلوس پادشاه، لشکر برهان نظام شاه به بیجاپور حمله کرد اما لشکر سلطان محمد آنها را شکست داد. مدتی بعد لشکر برهان نظام شاه بار دیگر به بیجاپور حمله کرد و به تاخت‌وتاز در اطراف شهر پرداخت، اما این بار نیز دچار شکست سختی شد. در سال ۱۰۳۸ شیخ معین‌الدین ایلچی شاهجهان با تهنیت‌نامه جلوس به بیجاپور آمد. مصطفی‌خان می‌خواست با همکاری مغولان حکومت نظام شاهیان را از بیخ برکند. وی این فرصت را غنیمت شمرد و تصمیم گرفت قلمروی نظام شاهیان را بین عادل شاهیان و مغولان تقسیم کند. وی با خواص خان مشورت کرد. وی مخالف این حمله بود و اصرار داشت که حکومت نظام شاهیان باقی بماند، چرا که آنها حد فاصل بین عادل شاهیان و مغولان بودند و در برابر حملات مغولان به صورت سپری عمل می‌کردند، ولی مصطفی‌خان بر این امر مصمم بود و آخر کار لشکر بزرگی به سرکردگی رندوله‌خان برای کمک به مغولان فرستاد. بیشتر امرای عادل شاهی مخالف این حمله بودند ولی از ترس مصطفی‌خان سکوت کردند. چند روز بعد از بازگشت ایلچی مغولان خبر رسید که لشکر مغول عهدشکنی کرده و به سوی بیجاپور در حال حرکت است. سلطان فوراً قاصدی به سوی ملک مرجان فرستاد و شیخ معین‌الدین در بین راه دستگیر شد.

۱. بساتین‌السلطین، بستان پنجم، ص ۲۸۱.

شاهجهان بعد از شنیدن خبر دستگیری شیخ معین‌الدین، آصف‌خان برادر نورجهان بیگم را با امرای دیگر به سوی بیجاپور فرستاد. آصف‌خان همراه لشکر عظیم به گلبرگه و بعد از آن به قلعه بیجاپور رسید و لشکر خود را بیرون قلعه متوقف کرد. هرروز زدوخوردهایی صورت می‌گرفت. در یکی از روزها سکندر علی‌خان یکی از سرداران نامور دهلی کشته‌شد و به دنبال آن لشکر مغول قلعه را به طور کامل محاصره کرد. آخر کار لشکر بیجاپور با شجاعت تمام به جنگ پرداختند و مغولان را شکست دادند و آنها را از بیجاپور بیرون راندند.

لشکر شاهجهان قلعه دولت‌آباد را به تصرف خود درآورد و این امر باعث ناراحتی سلطان محمد شد. در همان زمان خواص‌خان مصطفی‌خان را در قلعه بلگاؤن زندانی کرد که باعث مخالف امرای خواص‌خان شد و سلطان محمد در یک فرصت مناسب سدی‌ریحان رقعهرسان را به قتل خواص‌خان مامور کرد و مصطفی‌خان از زندان رهایی یافت.

خواص‌خان شیخ محی‌الدین را به نزد شاهجهان به آگره فرستاده بود. شاهجهان به دولت‌آباد آمد اما در همان‌زمان خواص‌خان به قتل رسید و شاهجهان در انجام کار مردد بود. شاهجهان بخشی از لشکر خود را به طرف بیجاپور فرستاد و از سلطان محمد عادل‌شاه خواستار مملکت نظام‌شاهیان شد. سلطان محمد تاب مقابله با لشکر مغولان را نداشت به ناچار در قلعه بیجاپور پناه‌برد و تمام مزارع و سبزه‌زارهای اطراف بیجاپور را تا بیست مایلی از بین برد و آب چاه‌ها را خشکاند. لشکر شاهجهان با مشکلات عدیده ای مواجه شد و به ناچار حاضر به صلح شد و قرار شد مناطق آن‌طرف رود کرشنا در دست شاهجهان باشد و مناطق این‌طرف رود در دست عادل‌شاهیان باقی‌بماند. این عهدنامه در ماه ذی‌الحجه سال ۱۰۴۵هـ. بسته شد. سلطان محمد قول داد سالانه بیست لک روپیه مالیات بپردازد. نواب مصطفی‌خان در تاریخ ۲۳ ذی‌القعدة ۱۰۵۸ روز پنج‌شنبه وفات یافت.

نقل شده است که روزی قطب‌الاقطاب حضرت سید شاه هاشم‌الحسینی العلوی در مسجد جامع مشغول وعظ بود. در همان زمان خادمی از طرف سلطان محمد رسید که پادشاه مریض است و اطبا در علاج وی درمانده‌اند و شما دعا بفرمایید. وی دستمالی از

خادم گرفت و روی آن دم کرد و فرمود آن را بر پیشانی پادشاه ببندد ان شاءالله شفا حاصل خواهد شد. ولی این عمل هیچ افایه نکرد. پادشاه دوباره التماس کرد. وی فرمود عمر سلطان محمد بسر آمده و تا وقتی در عوض آن کسی جان ندهد فایده‌ای نخواهد داشت. ده سال از زندگی من باقی مانده من آن را به پادشاه هدیه می‌کنم. در مدت کوتاهی بیماری پادشاه به قطب‌الاقطاب منتقل شد و در روز سوم وفات یافت و پادشاه سلامتی خود را به دست آورد.

شاعری به نام حسن شوقی در مثنوی میزبانی‌نامه که به زبان اردو سروده شده به موضوع ازدواج محمد عادل‌شاه با دختر مصطفی‌خان وزیر می‌پردازد و اوضاع اجتماعی بیجاپور را به خوبی توضیح می‌دهد. صنعتی نیز از شاعران اردوزبان دربار بود که مثنوی قصه بی‌نظیر و مثنوی گلدسته را سرود. ملک خشنود دو مثنوی به نام‌های هشت بهشت و بازار حسن سرود. ظهور فرزند ظهوری صاحب محمدنامه نیز به اردو شعر می‌سرود. ظهور به دستور سلطان محمد عادل‌شاه تاریخ‌منثور عهد وی را در سال ۱۰۵۱ آغاز کرد.

سلطان محمد عادل‌شاه در تاریخ ۲۸ محرم ۱۰۶۷ روز سه‌شنبه ساعت نه صبح وفات کرد و در مقبره گول‌گنبد مدفون شد. وی ۳۱ سال حکومت کرد و سلطان علی عادل‌شاه ثانی جانشین وی شد. تاریخ وفات وی در سه رواق مقبره وی چنین حک شده است:

«عاقبت محمد محمود شد

سلطان محمد جنت آشیانی

محمد شه دارالسلام شد»

قلمرو سلسله عادل‌شاهیان در زمان یوسف عادل‌خان، اسماعیل عادل‌خان، ملو و ابراهیم عادل‌خان اول فقط شامل شمال کرناتک و غرب مهاراشترا بود، اما در نتیجه جنگ تالیکوت (۱۵۶۵) که به همت علی عادل‌شاه اول و با همکاری سلسله‌های مسلمان دیگر علیه حکومت ویجی‌نگر رخ داد؛ قلمرو حکومت عادل‌شاهیان وسعت پیدا کرد. ابراهیم عادل‌شاه ثانی بیدر و مناطق اطراف را به تصرف خود درآورد. در زمان محمد عادل‌شاه قلمرو عادل‌شاهیان به عروج خود رسید و قلمرو بیجاپور در غرب به سواحل دریای عمان و در شرق به خلیج بنگال رسید. اما این فتوحات همزمان با

مرگ محمد عادل شاه رو به کاهش نهاد و مناطق مهمی به تصرف مراتا و مغول درآمد؛ به طوری که در سال ۱۶۸۶ مرزهای بیجاپور به حالت قبل از سال ۱۵۶۵ درآمد بود. فاصله بین حکومت سلطان علی عادل شاه اول (۱۵۵۸) و فوت سلطان محمد عادل شاه (۱۶۵۶) را می توان دوران طلایی سلطنت عادل شاهیان نامید. جمعیت بیجاپور در زمان سلطان ابراهیم عادل شاه ثانی بالغ بر ۹۸۴۰۰۰ نفر بود و ۱۶۰۰ مسجد در آن عهد فعال بود. در زمان سلطان محمد عادل شاه جمعیت این شهر افزایش بیشتری پیدا کرد. بعدها برای اسکان این جمعیت رو به افزایش شهرک‌هایی در حومه شهر بنا شد؛ مانند فتح پور، عالی آباد، شاهپور، چاندپور، عنایت پور، امین پور، نواب پور، لطیف پور، فقیر پور، رسول پور، افضل پور، پادشاه پور، رامپور، آغاپور، زهره پور، خدیجه پور، حبیب پور، صلابت پور، یعقوب پور، نورس پور، دیانت پور، سکندر پور، قادر پور، برهانپور، خواص پور، امام پور، عین پور. این شهرک‌ها تا پانزده مایلی بیجاپور گسترده بودند.^۱ آثار باستانی بیجاپور نشان می دهد که این شهر از قبل طراحی شده بود. خیابان‌ها، اماکن عمومی، قصرها، چاه‌ها، سرای‌ها، مساجد، بازارها همه به صورت منظم قرار داشتند.

حکومت بیجاپور با این وسعت و گستردگی فرهنگ‌های مناطق مختلف دکن مانند کرناتک، مهاراشترا، آندرا و تامیل نادو را در خود جای داد. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم یوسف عادل خان بنا به نذری که کرده بود، مذهب شیعه را در بیجاپور مذهب رسمی اعلام کرد؛ اما با این‌همه این سلطان و جانشینان او همواره حامی نظرات سکولار بودند، و پیروان مذاهب دیگر با آزادی به مذهب خود عمل می کردند و از این نظر مشکلی نداشتند.

سلاطین این سلسله عقاید مختلفی داشتند. یوسف عادل خان، اسماعیل عادل خان، ملو، علی عادل شاه اول و علی عادل شاه دوم پیرو مذهب شیعه و ابراهیم عادل شاه اول، ابراهیم عادل شاه دوم، محمد عادل شاه و سکندر عادل شاه سنی مذهب بودند. برخی از سلاطین این

1. Studies in Medieval Bijapur, Abdul Gani Imaratwale & Rafiq Ahmad Killeddar, Bijapur the Great Metropolis of the Medieval Deccan, p 108.

سلسله مانند علی عادل شاه اول، ابراهیم عادل شاه دوم و محمد عادل شاه تحت تاثیر فلسفه هندویی بودند و با عالمان هندو و جوگی و سنیاسی‌ها معاشرت داشتند.

این سلاطین برای مخارج عبادت‌گاه‌های پیروان ادیان مختلف مانند کلیسا، درگاه، مسجد و گروودورا و ... بودجه‌ای نیز در نظر می‌گرفتند. به طور مثال شریف ملک یکی از افسران ابراهیم عادل شاه ثانی در سال ۱۹-۱۶۱۸ برای عبادت‌گاه گوکرنا مبلغی هدیه کرد.^۱ سلطان محمد عادل شاه در سال ۱۶۴۰م فرمان داد تا زمین‌هایی برای معبد ویتوبا در روستای ستوالی در شهر رتنگیری، مهاراشترا وقف شود.

سلطنت عادل شاهیان علاوه بر موفقیت‌های سیاسی و نظامی، در زمینه فرهنگ نیز موفقیت چشمگیری داشت و فرهنگی به نام فرهنگ بیجاپوری را در منطقه دکن خلق کرد. در این شهر پیروان مذاهب مختلف مانند هندوان، مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در آن با صلح و صمیمیت زندگی می‌کردند. مسلمانان آفاقی و دکنی طبقه حاکم بودند و بیشتر در پایتخت و حومه آن زندگی می‌کردند. آثار باستانی باقی‌مانده مانند مسجد، درگاه، عیدگاه و عاشورخانه در جاهای مختلف دیده می‌شود. حکومت مسلمانان به سنت‌ها و رسوم دیرینه مردم احترام می‌گذاشت.

مردم بیجاپور اعیادی مانند هولی، دیپاولی، دسهر، عیدالفطر، عید قربان، شب برات و عید میلاد را به طور گسترده‌ای جشن می‌گرفتند. مراسم عزاداری ماه محرم نیز با شکوه ویژه‌ای برگزار می‌شد. سلاطین عادل‌شاهی شخصاً مخارج عزاداری ماه محرم را پرداخت می‌کردند. برای روز اول هزار هون، برای روز دوم دوهزار هون و همین‌طور برای روز دهم ده‌هزار هون و جمعاً ۵۵۰۰۰ هون پرداخت می‌شد.^۲

سلاطین عادل‌شاهی در زمینه آموزش نیز بسیار کوشا بودند، تا حدی که بیجاپور را بغداد ثانی^۳ نیز می‌نامیدند. در کتابخانه شاهی شانزده خطاط و مذهب مشغول فعالیت

1. Studies in Medieval Bijapur, Major Fairs Festivals and Uruses in the Adil shahi Kingdom of Bijapur, P 29.
2. Studies in Medieval Bijapur ,Major fairs, festivals and uruses in the Adil Shahi kingdom of Bijapur, p 37.

۳. بساتین السلاطین.

بودند. سیش و من پندیت کتابدار شاهی بود. خرده کاشی از شاعران دربار سلطان ابراهیم عادل شاه به عنوان کاتب در کتابخانه شاهی فعالیت می‌کرد. در آثار محل دو مدرسه دینی وجود داشت که اولی در زمینه حدیث و دومی در زمینه فقه و ایمان فعال بود. برای طلاب غذای رایگان و شهریه‌ای به مبلغ یک هون پرداخت می‌شد. در مساجد نیز مکاتب یا مدارس دینی ابتدایی فعال بود، که به تدریس عربی و فارسی می‌پرداخت. کتاب‌ها به طور رایگان از طرف دولت داده می‌شد. طلابی که در امتحانات پایان سال رتبه‌های برتر کسب می‌کردند از طرف دولت جوایز نقدی دریافت می‌کردند، و بعدها به مناصب مهم گماشته می‌شدند. علاوه بر این بیشتر صوفیان خانقاه کتابخانه داشتند.

شهر بیجاپور از نظر پزشکی و طب نیز فعالیت چشمگیری داشت. دارالشفای بخش‌های مختلف داشت و طب یونانی، آیورویدیک، ایرانی و اروپایی رواج داشت. حکیم گیلانی و فارنالوپ فرنگی از طبیبان اروپایی در زمان ابراهیم عادل شاه ثانی مطب داشتند. ایتھیا از طبیبان آیورویدیک کتاب طب بحری و بری را برای فرزند خود نوشت. محمدقاسم فرشته صاحب تاریخ فرشته از پزشکان پرآوازه بیجاپور بود که شاگرد حکیم مصری بود. وی کتاب دستور اطبا یا اختیارات قاسمی را تحریر کرد و انواع بیماری‌ها و روش معالجه آنها را شرح داد. حکیم رکنی مسیح نیز از طبیبان مشهور بود که به دربار سلطان ابراهیم عادل شاه ثانی وابسته بود و بعدها به دربار مغول پیوست. در زمان همان سلطان حکیم یونس بیگ کتاب طب را نگاشت. حکیم آتشی شاعر دربار سلطان محمد عادل شاه نیز در فن طب خبره و طبیب دربار بود.

عادل شاهیان در زمینه‌های مختلف هنری مانند نقاشی، موسیقی و خطاطی نیز پیشرو بودند. سلاطین عادل شاهی از مشوقان فن نقاشی بودند و نقاشان بیجاپور توانستند سبک نوینی را در این هنر خلق کنند. این نقاشی‌ها امروزه نیز زینت بخش موزه‌های ملی و بین‌المللی و شخصی هستند. دکتر زمان خدایی بنای مخزن آب کوماتاگی را به یوسف عادل خان و نقاشی‌های آن را به نقاش دربار وی حیدر کاشی نسبت داده است. در زمان اسماعیل عادل شاه نیز نقاشی رونق داشت، اما در زمان علی عادل شاه اول با شکوفایی همه‌جانبه بیجاپور، به طور گسترده‌ای مورد حمایت قرار گرفت. در سال

۱۵۷۰م مرقع مینیاتور نجم‌العلوم شامل ۸۷۶ نقاشی خلق شد^۱. رفیع‌الدین شیرازی در تذکره‌الملوک می‌نویسد که در زمان علی عادل‌شاه اول در کتابخانه شاهی مذهبیان کتاب‌ها را با نقاشی و مینیاتورهای زیبا می‌آراستند.

زمان ابراهیم عادل‌شاه ثانی دوران شکوفایی هنری و ادبی بیجاپور بود. ملا ظهوری در سه نثر ظهوری تأکید می‌کند که ابراهیم عادل‌شاه ثانی در فن نقاشی بر استادان دیگر برتری دارد. نقاشان چیره‌دستی چون ملا فرخ‌حسین شیرازی، میرزا نقاش و دیگران در دربار این سلطان فعالیت می‌کردند.

در زمان محمد عادل‌شاه نیز فن نقاشی به پیشرفت خود ادامه داد و آثار مهمی همچون خاورنامه و دیوان عرفی دو نسخه خطی مینیاتور به دست ما رسیده‌اند. در زمان علی عادل‌شاه ثانی نیز نسخه خطی مثنوی نصرتی در دسترس است.

حسن شوقی از شاعران دربار محمد عادل‌شاه مثنوی به زبان اردو به نام «میزبانی‌نامه» در ۱۲۰۰ بیت سرود و شجاعت و سخاوت او را ستود. با مطالعه این مثنوی می‌توان با فرهنگ و رسم و رواج آن دوران آشنا شد^۲.

نصرتی (وفات ۱۰۷۶) حماسه علی‌نامه را در مدح علی عادل‌شاه ثانی نظم کرد. شاعری به نام هاشمی موضوع یوسف و زلیخا را نظم کرد. دولت منظومه عاشقانه براساس بهرام و گل‌بانو سرود.

شاه میران جی شمس‌العشاق، شاه برهان‌الدین جانم، شیخ محمود خوش‌دهن، شاه هاشم حسینی العلوی، شاه نعیم الله قادری، شاه باقر گوگاو، شاه طاهر کرنلی و بحری گوگاو از شاعر صوفی عهد عادل‌شاهیان هستند. شاه فتح‌الله شیرازی، هاشمی اصفهانی، مصطفی‌خان اردستانی، میر محمدرضا رضوی، احمد انجو و رفیع‌الدین شیرازی از اشراف شاعر بودند.

1. Zebrowski, M, Deccani Paintings, New Delhi, 1983 p 154.

۲. محمدعلی اثر، دکنی شاعری تحقیق و تنقید، ص ۲۳، حیدرآباد، ۱۹۸۸.

منابع

نسخه‌های خطی

۱. دیوان سید طاهر آتشی شیرازی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۱۲.
۲. کلیات آتشی، کتابخانه دیوان هند، شماره ۱۵۳۶، لندن.
۳. مثنوی گل رنگین، آرشیو ملی هند، دهلی‌نو، شماره ۷۶.
۴. مثنویات آتشی، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره ۱۸۹۹/۹۲۵، حیدرآباد هند.

فارسی

۵. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی (جلد چهارم)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۶. دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره (جلد اول)، زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴ ش.
۷. دهلوی، احمد، بشیرالدین، واقعات مملکت بیجاپور (جلد اول)، آگره، ۱۹۱۵ م.
۸. زبیری، میرزا ابراهیم، بساتین السلاطین، مطبع سیدی، حیدرآباد.
۹. سعادت، اسماعیل، دانشنامه زبان و ادب فارسی (جلد اول)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴ ش.
۱۰. صبا، مولوی محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن.
۱۱. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ ش.
۱۲. منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلد ۴ و ۵، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۸ م.

اردو

۱۳. سلطان علی عادل‌شاه ثانی متخلص به شاهی، کلیات شاهی، به کوشش سید مبارزالدین رفعت، انجمن ترقی اردو، علی‌گر، هند، ۱۹۶۲ م.
۱۴. قاسمی، شریف حسین، هندوستانی فارسی ادب، مقاله دوم با عنوان گل رنگین ایک اہم اور کیاب فارسی مثنوی، اندوپرشین سوسائیتی، دهلی‌نو، ۲۰۱۱ م.
۱۵. محمدعلی اثر، دکنی شاعری تحقیق و تنقید، حیدرآباد، ۱۹۸۸ م.
۱۶. ہاشمی، نصیرالدین، دکن میں اردو، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی، ۱۹۸۵ م.

انگلیسی

17. Devare T.N Short History of Persian literature at the Bahmani, the Adilshahi and the Qutbshahi courts-Deccan.
18. Ethe, Hermann, Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office, Vol I, Oxford, 1903.
19. Growth and Decline of Indo Persian Literature, R.M.Chopra.
20. Imartwala, Abdul Ghani, Studies in Medieval Bijapur, Islamic Wonders Bureau, 2011.
21. Rahmat Ali Khan; Prof. S H Abidi, Progress of Persian literature under the Adil Shahi dynasty of Bijapur 1489 to 1686 A.D. (Ph.D. Thesis University of Delhi), 1982.
22. Storey.C.A, Persian Literature, Vol. I, Part I, The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, 1970.

سیری در سبک شعر و نثر آندرام مخلص

سید حسن سردار ♦

چکیده

آندرام مخلص یکی از شاعران دوره انقراض حکومت تیموریان هند بود. او در زمانی زندگی می‌کرد که زبان و ادبیات فارسی تدریجاً از بین مردم هند می‌رفت. زبان اردوی معلی و هندوی مورد علاقه مردم هند شده بود. در چنین زمانی نویسندگان و شاعرانی همچو آندرام مخلص نه فقط میراث علمی و فرهنگی زبان فارسی را زنده گذاشته، بلکه برای ترویج آن نقش مهمی ارایه نمودند. آندرام مخلص یک نویسنده برجسته در انواع مختلف نثر بود. همین‌طور وی شاعری چیره‌دست در غزل و رباعی بود. در این مقاله سبک نثر و شعر آندرام مخلص بررسی شده است.

نثر آندرام شامل انواع گوناگونی مانند نثر مصنوع، مقفع، مسجع، هم‌وزن، ساده و عامیانه بود. وی در آثار خود مانند *مرآة الاصطلاح*، *هنگامه عشق* و *چمنستان* نمونه‌های این انواع نثری را پرداخته است. از لحاظ معنوی سبک نثری وی شامل پندها و اندرزها، ابیات شاعران بزرگ همچو سعدی شیرازی، مطالب علمی مانند فواید داروها و احکام نجوم و غیره نیز بوده است. غیر از این انواع سنتی نثر آندرام مخلص نثر منشیانه خاص وی بود. وی بارها نامه‌های شاهی به پادشاهان کشورهای دیگر مانند ایران را نوشته بود که از نمونه‌های پرارزش نثر منشیانه دوره‌اش شمرده می‌شود.

شعر آندرام ساده و عامیانه بوده و درحقیقت اگرچه وی شاگرد شاعران بزرگ عصر خود بیدل و آرزو بود، ولی بعد از مطالعه ابیات وی به نظر می‌آید که او کورکورانه

تقلید استادان خود را ننموده، بلکه روش آفریده خود را هم در حضور جهان ادبیات عرضه نموده است. از لحاظ فنی بیشتر ابیات وی در قالب غزل و رباعی بوده، اما او در قالب‌های دیگر مانند مثنوی نیز سعی نموده است.

با آن‌که آندرام مخلص از گروه اهل هنود بوده ولی شعر وی پر از اندیشه‌های معنوی و عرفانی است. وی نه فقط بر مطالب عرفانی اسلامی تبحر داشته، بلکه از تلمیحات و کنایات اسلامی و قرآنی هم بسیار استفاده نموده است.

پیشینه خانوادگی آندرام مخلص

نیاکان آندرام مخلص از لاهور بودند. چنان‌که در تذکره خزانه عامره آمده است: «آندرام متخلص به مخلص لاهوری از قوم چهترین است که ریاست اهل هند از قدیم‌الایام به این گروه تعلق دارد. وطن آبای او سوذهره از توابع لاهور است»^۱. سال تولد مخلص در هیچ تذکره مذکور نیست، اما او خودش در کتاب *مرآة الاصطلاح* که آن را در سال ۱۱۵۶ هجری نوشته بود درباره سنش نوشته است: «... حالا در سال یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری به سن چهل و پنج سالگی از سنین عمر مستعار...»^۲.

از این رو سال تولد آندرام مخلص سال ۱۱۱۱ هجری می‌شود. اهل خانواده وی از سران دربار بودند. او دوران کودکی خود را در عهد اورنگ‌زیب عالمگیر سپری کرد. ولی در دوران تحصیلات نوجوانی و جوانی او دهلی میان هفت پادشاه دست به دست شد. یعنی این دور واقعاً دوره انقراض حکومت تیموریان بود. به همین سبب این تحولات سیاسی بر زندگی آندرام مخلص نیز نقش مهمی ایفا نموده و زندگی سیاسی و اجتماعی وی تا دور محمدشاه پایدار نشد. اما وقتی که پادشاه محمدشاه بر تخت دهلی نشست، او نیز زندگی سیاسی و اجتماعی مستقل خود را آغاز نمود. وی پس از درگذشت پدرش راجه هردی‌رام، به دربار تیموریان راه یافت و مهم‌ترین و ارزشمندترین سال‌های زندگی‌اش را در دوران این پادشاه گذراند.

۱. تذکره خزانه عامره، غلام‌علی آزاد بلگرامی، مطبع منشی نول‌کشور، کانپور، ص ۴۲۵.

۲. *مرآة الاصطلاح*، تصیح دکتر زکریا بانو عوان، لاهور، ص ۲.

در چند تذکره آمده است که او وکیل نواب اعتمادالدوله قمرالدین خان (متوفی ۱۱۳۸هـ) وزیر محمدشاه بود.^۱ علاوه بر این او مسؤلیت وکالت محمدامین خان سمرقندی و سیفالدوله عبدالصمدخان را نیز عهده‌دار بود.^۲ بیدل دهلوی (۱۱۳۳هـ) و سراج‌الدین خان آرزو (۱۷۵۶/۱۷۵۵هـ) از جمله استادان مخلص در زبان و ادبیات فارسی بودند. بالاخره مخلص بعد از حملات نادرشاه هنگام حکومت محمدشاه بسیار شکسته شده بود، و در نهایت در دوره احمدشاه در سال ۱۱۴۶هـ ق به سبب بیماری ذات‌الجنب (دردسینه) در دهلی بدرود حیات گفت. مضمون این بیت از اشعار او نزدیکی غریبی با بیماری‌اش در اواخر عمر دارد:

الهی آب و رنگ سوز بلبل ده زبانه را به خون دل بیارا همچو برگ گل دهانم را^۳

سبک نثر آندرام مخلص

مانند شعر هندی درباره نثر هندی نیز میان محققان و پژوهشگران اختلافی وجود دارد. مثلاً نویسنده ارشد محمدتقی بهار نثر هندی را پیچیده و مغلق و عاری از اندیشه‌ها و مطالب علمی و هنری می‌داند. وی در کتابش سبک‌شناسی درباره نثر هندی چنین می‌نویسد:

«این بود حالت نثر در ایران و بعینه همین بود حالت نثر در هندوستان، جز این‌که فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیاده‌تر از منشیان و نویسندگان ایرانی می‌کوشیده‌اند. در مناشید و مکاتیبی که رجال هند به رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطالب بیان‌کردنی دارد، یا اگر دارد به جای این‌که حرف خود را بنویسد از در و دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب فضل‌فروشی خود به دست آورده است، نه مناسب مطلبی که باید بنویسد».^۴

۱. تذکره الشعراء، مولانا محمد عبدالغنی خان، در مطبع انستیتوت علی‌گر چاپ شد، ص ۱۲۲؛ تذکره گلزار ابراهیم، مرزا علی لطف، مطبع دانشگاه مسلم علی‌گر در سال ۱۹۳۴م چاپ شد، ص ۲۱۸؛ تذکره سخن شعراء، مولوی عبدالغفورخان بهادر متخلص به نساخ، مطبع نول‌کشور، ۱۲۹۱هـ.
۲. مرآة‌الاصطلاح آندرام مخلص لاهوری، تصحیح پروفیسور چندرشیکهر، حمیدرضا قلیچ‌خانی، هومن یوسفدهی، مطبع سخن، تهران، ۱۳۹۵ش، ص نوزده.
۳. همان، ص بیست و پنج.
۴. سبک‌شناسی، جلد ۳، ص ۲۶۰.

اما نویسندگان و پژوهش‌کنندگان بعدین نه فقط این نظریه را مورد نقد قرار داده بلکه در همه ادوار و انواع نثر هندی بررسی نموده و با تحلیل‌گری منطقی و علمی نتیجه‌ای پرارزش به دست آورده‌اند. در نظرشان سبک نثر هندی مانند سبک نثر فارسی از دوره‌های گوناگون گذشته، به همین سبب بر آن اوضاع سیاسی و اجتماعی همه ادوار تأثیر ویژه‌ای پرداخته است؛ لذا سزاوار است پیش از نقد ادبی نثر فارسی هند درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی عصرش بررسی بشود. به همین سبب وقتی که استاد شفیع کدکنی درباره وضعیت ادبیات دوره صفویان ایرانی صحبت کرده، که معاصرشان در هند تیموریان بودند، وی درباره نثر هندی چنین می‌نویسد:

«در هندوستان فارسی در همه‌جا رایج بود. زبان اندرون حرم‌سرای امپراتور، زبان دیوانی حکومت، زبان کتاب‌های علمی و ادبیات، بر روی هم، همه نوشته‌ها به فارسی بود. این منطقه جغرافیایی با زیرساخت فرهنگ هندی و سانسکریت، به نوبه خود مسبب دگرگونی‌هایی بود که در ادب فارسی روی داد، یکی از جنبه‌های این دگرگونی، گرایش نثر فارسی به سادگی بود، که آن را کم‌کم از زیر بار نثر مقفای عربی و نامفهوم منشیانه خلاص کرد و به گفتگوی طبیعی نزدیکش ساخت»^۱.

لذا طبق نظر استاد شفیع کدکنی در دوره تیموریان هند، سبک نثر فارسی غالباً ساده و عامیانه بوده، که بازترین نمونه آن کتاب منتخب‌التواریخ نوشته عبدالقادر بدایونی است. اما از این گفتار استاد شفیع کدکنی هرگز تردید نظریه استاد بهار نخواهد شد، چون اگر سبک نثر دوره تیموریان ساده و عامیانه بوده به جای دیگر در همین وقت نثر معلق و مصنوع هم به کار برده شده است. این مسئله را دکتر رضازاده شفق به طرز احسن فهمانده است، چنان‌که او می‌نویسد:

«گویندگان هندی به فارسی منحصر به مسلمانان هند هم نبوده، بلکه عده زیادی هندی غیرمسلمان هم در زبان ما استادی بهم رساندند، و اشعار ساختند.

۱. ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، محمدرضا شفیع کدکنی، ترجمه حجت‌الله اصیل، انتشارات نشر نی، تهران، ۱۳۷۸ش.

موضوع‌ها هم انحصار به موضوع‌های ایرانی نداشته، بلکه شعر فارسی هند به موضوع‌های بومی هم پرداخته و کافی‌ست که در این مختصر محض مثال داستان‌نویسی را ملحوظ بداریم. داستان‌های معروف ایرانی مانند شاهنامه و خمسه نظامی سرمشق صدها داستان نویسندگان مقلد در ایران و هندوستان گردید، ولی این سیر کم‌کمک در هند موجب ظهور داستاهای بومی و خالص هندی و نقل آن به شعر فارسی گردید. برای مثال می‌توان پنج داستان معروف هندی، کامروپ کاملتا (Kamrup & Kamlata) مدهومالت و منوهر (Madhumati & Manohar)، پدماوت (Padmavat)، پنون سیسی (Pannun & Sassi) و هیر و رانجها (Hir & Ranjha) را ذکر کرد.^۱

استاد رضازاده شفق در این چکیده ارزیابی زبان و فرهنگ هند، مطالب ویژه‌ای را نوآورده که هند در حقیقت مرکزی دارای زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است، به همین سبب این زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت هند بر یکدیگر تأثیر خاصی گذاشته و موجب تغییرات مختلف در انواع زبان بوده است.

با این توضیح درمی‌یابیم که آندرام مخلص حامل شخصیت جامعی‌ست، که پرتوهای علمی و فرهنگی بر همه هند می‌افکند. وی در حقیقت یک نماد کامل برای عرضه نمودن ارزش علمی هند دانسته می‌شود. به همین دلیل شعر و نثر او دارای همه انواع علمی، فنی و هنری می‌باشد. او در نثر طبق تقاضای موضوع ساده، مسجع، مغلق، مقفع و مصنوع نوشته است، لذا استاد انوشه درباره نثرش این‌گونه می‌نویسد:

«مخلص از بهترین نویسندگان روزگارش بود. محمدشاه وی را مأمور نوشتن نامه‌ای به پادشاه صفوی در تهنیت جلوسش کرد و او به نثری مصنوع و سنگین، به پیروی از سبک ابوالفضل علامی نامه را نوشت. اما سبک نثرنویسی خود مخلص ساده و بی‌تکلف است. او در نثرش واژگان هندی به کار می‌برد و نام‌های هندی و فارسی را به هم اضافه و ترکیب می‌کند، ولی نوآموزان را از این کا برحذر می‌دارد».^۲

۱. وسعت انتشار زبان، رضازاده شفق، شماره ۱۰، تهران، ۱۳۳۶ ش.

۲. مقاله معرفی آندرام مخلص، دکتر عصمت اسمعیلی و حسن یعقوبی، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز، ۱۳۹۲ ش، ص ۲۰.

از عبارت بالا واضح می‌گردد که زبان شخصی آندرام ساده بوده اما طبق تقاضا متن وی نثرش را تغییر می‌داد، به همین سبب نثرش آمیخته به انواع مختلف شده، لذا این نمونه نثر مصنوع، آراسته به جواهر الفاظ و معنی در خدمت خوانندگان عرضه می‌شود:

«اما بعد بر خداوندان محبت و شوق و صاحبان وجد و ذوق پوشیده مباد، که در سنه یک‌هزار و یک‌صد و پنجاه و دو هجری... به دکنی خدمتکار که خالی از مزاج‌دانی نیست، گفتم افسانه‌ای باید گفت شاید به این بهانه دیده، طرح خواب اندازد... او این حکایت رنگین را که ملک محمد جایی مصنف پدماوت در هندی به زبان پورب، سرتاسر چون پرده پوری، لبریز درد نگاشته و بنای سخن بر معانی غریب و تشبیهات بدیع گذاشته است، نقل کرد. از آنجا که متضمن نیرنگ‌های محبت است، بی‌اختیار دل را به درد آورد. با خود گفتم: که اگر این معشوق هندی را در لباس قلمکاری فارسی جلوه داده آید، ممکن که در نظر اهل ذوق این فن مستحسن نماید، لهذا قلم پریشان‌رقم، طرح تحریرش انداخت و... به هنگامه عشق موسوم ساخت»^۱.

آندرام واقعاً در نثر مصنوع و مقفی نوشته، اما هیچ‌وقت لذت زبان را از دست نداده است و همیشه ذوق خواننده را در خاطرش گذاشته است. او در نثر روش سعدی شیرازی را زنده نموده و با افزودن سروده‌های خود و شاعران دیگر لذت نثرش را اضافه نموده، چنان‌که در کتاب چمنستان درباره احوال ستاره دنباله‌دار درآمده است: «در سال یک‌هزار و یک‌صد و پنجاه و هفت هجری ستاره دنباله‌دار به طرفه کوکبه بر روی فلک عبرافزای نظارگیان عالم خاک بود. چه از عشره سوم ذی‌الحجه سه‌صدر هرشب سر شام سمت مغرب نمودار می‌گردید، که دنباله طویلی در نهایت پرافراختگی داشته، و قریب یک‌پهر، گاه زیاد از این، حیرت‌افزای مردم بوده، فرومی‌نشست و این حالت تا سیزدهم محرم سنه صدر امتداد کشیده بود. او تعالی شأنه مال بخیر نموده و بر بنده‌های خود ببخشود. آثار این‌گونه کوکب را بسیار نحس اعتبار کرده‌اند، چنانچه میرزا صایب مغفور گفته‌اند:

۱. مقاله معرفی آندرام مخلص، دکتر عصمت اسمعیلی و حسن یعقوبی، ص ۱۸.

ز خال گوشهٔ ابروی یار می‌ترسم از این ستارهٔ دنباله‌دار می‌ترسم^۱
 استفاده از قافیهٔ شایسته، هم‌آهنگ، جمله‌های قرینه، و واژه‌های هم‌وزن نیز از
 خوبی‌های نثر آندرام شمرده می‌شود. او در نوشتن نثر مسجع تبحر استادانه دارد؛
 چنان‌که از مقدمهٔ کتاب چمنستان روشن می‌گردد، او می‌نویسد:

«این نسخه‌ایست مشتمل بر چار چمن و به هشت گلدسته که در سال یکصد
 و پنجاه و نهم هجری، قلم آشفته‌رقم به تحریرش پرداخته و بنا بر بعض احوال
 و نکات رنگینی که در آن مرقوم است به چمنستان موسومش ساخته»^۲.
 یکی از ویژگی‌های نثرش این است که وی از زبان خود مناظر را نقش می‌کند. او
 بارها مناظر خوب را این‌جور بیان نموده که نقش آن در ذهن خواننده رخ می‌دهد،
 چنان‌که در وصف درخت مادهولتا این اطلاعات را گردآورده است:

«در شاهجهان‌آباد درختی می‌شود که نامش مادهولتا است، و شاخ‌هایش مانند
 ناک تکیه بر درختی دیگر می‌زند. گلشن به شکل طره‌ایست که از تار سیم یا
 آهن ساخته باشد. چه چهل- پنجاه تا ریشهٔ نازک مثل ابریشم سبز برابر هم
 می‌باشد. بطاقهٔ ابریشم سبز تمامه، چه گل و چه ریشه رنگ زمردی دارد و
 مانند طره آن را به سر می‌زنند»^۳.

آندرام گاه‌گاه از ضرب‌الامثال فارسی، هندی و اردو هم استفاده نموده است. مثلاً
 در کتاب مرآة‌الاصطلاح در آخر همهٔ باب‌ها وی از ضرب‌الامثال فارسی استفاده نموده
 است، چنان‌که در اواخر فصل الف می‌نویسد:

«ابن ملجم شب تیغ: ابن ملجم خود از شیطان مشهورتر است و شب تیغ یعنی
 شب عاشور است، و معنی این کلمهٔ ترکیب یافته آنست که شب عاشوره را
 صورت ابن ملجم ساخته می‌سوزند. محمدسعید اشرف گفته:
 امتحان بلیه لب تیغ کرده ابن ملجم شب تیغ»^۴

۱. چمنستان، مطبع منشی نول کشور، ۱۲۹۴هـ، ص ۳۳.

۲. همان، مقدمه، ص ۲.

۳. مرآة‌الاصطلاح، تصحیح و مقاله دکتری، دکتری زکریا بانو اعوان، لاهور، ص ۵۰۸.

۴. همان، ص ۲۲.

دیگر از این که وی بر ادبیات فارسی و هندوی تبحر استادانه داشته، وی بر علوم دیگر مانند علم نباتات و گیاهان نیز چیره‌دستی داشت. او در کتاب *مرآة الاصطلاح* درباره درخت‌ها و گیاهای متفاوت توضیحات داده و فواید و زیان آنها را در حضور خوانندگان عرضه نموده است. همین‌جور او داروهای زوددرمان را نیز توضیح داده است. مثلاً در بخش دوم کتاب *مرآة الاصطلاح* وقتی که درباره گل لاله صحبت می‌نماید اولاً انواع و ویژگی‌های گل موصوف را شمرده سپس درباره فواید دارویی و طبی آن چنین می‌نویسد:

«اعتقاد بعض افراد این است که چوب‌چینی بیخ لاله‌عباسی است و دویپازه گل‌هایش خوب می‌شود و قریب به چوب‌چینی فواید دارد، و اکثر در زمستان خورند. راقم حروف در وقتی درد زانو داشتم، مبارزالملک سربلندخان بهادر گفتند دواش بیادت می‌دهم، که شم‌البدل چوب‌چینی است. گفتم باید فرمود همین. دویپازه گل عباسی را گفتند که تا بیست‌ویک روز همراه طعام باید خورد. چنان‌که بشمل آوردم و دوازده روز گذشته بود که اثری از درد زانو نماند. خواص اشیاء بر حق است»^۱.

سبک شعر آندرام مخلص

شعر فارسی وقتی که به زمین هند گام نهاد، با رنگ‌های گوناگون هند مخلوط شد. شعر نیز مثل زبان فارسی در شبه‌قاره هند بسیار گسترش یافته تا دوره تیموریان، که به اوج خود رسیده بود. بسیار از شاعران و سخنواران ایران گنج خزانه هنرهایشان را در هند می‌یافتند. لذا هند آماجگاه دانشوران و شاعران گردید. به همین سبب زبان فارسی اینجا با سرمایه بزرگ مبتکرات و نوآوری‌ها گنج‌انیده شد. چنانچه استاد نبی‌هادی در مقاله‌اش (شعرای دربار تیموریان هند)، درباره وضعیت شعر، چنین مطرح نموده است:

«در زمان تیموریان، شعر فارسی هند به سبب اختلاف محیط و موقعیت جغرافیای، با شعر فارسی در ایران فرق عمده داشت، زیرا هند سرزمینی با فلسفه بسیار قدیمی بوده، و مردم آنجا هم به حکمت و فلسفه گرایش خاصی

۱. *مرآة الاصطلاح*، تصحیح و مقاله دکتری، دکتری زکریا بانو اعوان، ص ۵۰۷.

داشته‌اند. یکی از ویژگی‌های شعر فارسی هند زبان فیلسوفانه، بیان پیچیده و استفاده از کلماتی دور از نیاز بوده است، که ناقدان ایرانی این شیوه را سبک هندی می‌گویند^۱.

طبق گفتار بالا به نظر می‌رسد که زبان و ادبیات فارسی هند در حقیقت در دوره تیموریان بالاخص اکبر بادشاه به اوج خود رسیده بود. بسیار از شاعران و سخنوران ایران گنج خزانه هنرهایشان را در هند می‌یافتند، اما روش و مفهوم شعر هند با زوال حکومت تیموریان تدریجاً تغییر می‌یافت. زوال حکومت تیموریان را شاعران این دور در شعر خود نشان داده‌اند. دکتر نبی‌هادی درباره این تحولات سیاسی و ادبی هند چنین توضیح می‌دهند:

«شعر آنان (شاعران هند) در این مرحله از زمان، نشانگر پریشانی روزگار و فقدان احساسات و عواطف است. برخی ناقدان زبان اردو که علاقه‌مند به شعر فارسی هستند، شاعرانی مانند ناصرعلی و بیدل را نماینده شاعران عهد زوال دوره تیموری می‌شمارند، زیرا این شاعران در دوران تاریک یأس و نومیدی، در جستجوی تصوفی بودند تا مردم را از زندگی پویا و پرتلاش بازدارند»^۲.

آندرام مخلص نیز به همین دوره تحولات احوال سیاسی و اجتماعی هند ارتباط دارد. ولی او شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی بوده، لذا وی در شعر از استاد خود میرزا عبدالقادر بیدل پیروی می‌کرد، و از بهترین شاگردان او بود، ولی سخنش از پیچیدگی‌ها و نازک‌خیالی‌های معماواری که در شعر بیدل دیده می‌شود، خالی است. اما او برای تحفظ وقار شعر هندی نقش مهمی ایفا نموده است. به گفته بهگوان داس: «طور کلامش ماورای طور استاد است». اشعار مخلص در اوزان کوتاه، ساده و روان است، اما پر از اندیشه‌های معنوی و عرفانی است. حال آنکه او از گروه اهل هنود بوده، اما با فلسفه، حکمت و عرفان اسلامی و الهی اطلاع کامل داشت. چنان‌که در شعر پایین

۱. شعرای دربار تیموریان هند، نبی‌هادی، قندپارسی شماره ۱۸، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو، تابستان

۱۳۸۱، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۴.

شهر عشق را به مسکن یعقوب تشبیه می‌دهد:

نمونه از آن‌دram در هنگامه عشق:

ساکنان شهر خوش آب و هوای الفتیم

عشق می‌بارد چون کنعان^۱ از در و دیوار ما^۲

مخلص در غزل یک شاعر برجسته بوده و در کتاب *مرآة الاصطلاح* بارها از سروده‌های غزلی خود استفاده نموده است. به طرف همین نکته استاد شریف‌حسین قاسمی در مقاله‌اش درباره *مرآة الاصطلاح* با ذکر غزلی از مخلص چنین می‌نویسد: «مخلص اشعار زیادی از خود در جاهای مختلف در *مرآة الاصطلاح* به مناسبت‌های گوناگون نقل نموده است. در جایی مخلص غزل کامل خود را آورده که در پایین نقل می‌شود تا بتوانیم مقام مخلص را در شعر به آسانی تا حدی تعیین کنیم:

حسن او آفت جان بود نمی‌دانستم فتنه‌پرداز جهان بود نمی‌دانستم
 زلف نوحه صنم آفت جان من شد مار در سبزه نهان بود نمی‌دانستم
 دیدم امروز بهشتی ز گل و مل معمور خانه پیر مغان بود نمی‌دانستم
 بر لب غنچه زدم بوسه به یاد دهنش چشم نرگس نگران بود نمی‌دانستم

دل که کردم به سر زلف کسی گم، مخلص

حاصل هردو جهان بود نمی‌دانستم

به هر صورت خوشگو درباره شعر مخلص گفته است که:

«بهر کیف شاعر معنی‌تلاش خوش‌زبانی مثل او در این جزو زمان کمیاب است. بیشتر دیوانی به مشق طرز مرزا صایب ترتیب داده، الحال به طرز مرزا رضی دانش شعر می‌گوید، و به ازو سرانجام می‌دهد»^۳.

۱. نام شهری است که مسکن حضرت یعقوب^ع و یوسف^ع بوده است. جلوه عشقی آن در این بیت حافظ واضح می‌گردد:

یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

۲. هنگامه عشق، آن‌دram مخلص.

۳. *مرآة الاصطلاح*، دکتر شریف‌حسین قاسمی، قند پارسی شماره ۵ زمستان، مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۸۱ ش، ص ۶۷.

چون شخصیت مخلص آمیخته فرهنگ هند و ایران بوده، لذا در سروده‌های وی نیز جلوه این آمیزش به نظر می‌رسد. او نیز عمداً بارها با واژه‌های هندی و ایرانی بازی می‌کند، به همین سبب در شعرهایش لغات غریب بسیار یافته می‌شود. مثلاً در بیتی وی با اصطلاح «ابریشم مقرض» (یعنی ابریشمی که از مقرض ریزه‌ریزه کرده باشند) استفاده نموده است:

بگذر طیب کز پی تفریح دل بس است ابریشم مقرض خط بتان مرا^۱

در شعر مخلص ناله، فریاد و طنز بارها دیده می‌شود. شخصیت او از تحولات سیاسی و اجتماعی هند بسیار دچار غم و اندوه بوده، به همین سبب در ابیات خود بارها به سوی حزن و ملولش اشاره نموده است. اما امروز همان ابیات وی برای فهمیدن احوال عصرش ارزش بسیار دارد، و به عنوان منبعی مستند شمرده می‌شود. چنان‌که او در ابیات پایین شکوه هند می‌کند:

به تحریک نسیمی زلف او زیر و زبر گردد هزار افسوس امن از کشور هندوستان گم شد^۲

در بیت دیگر سروده:

قیامت بر سرم آورده‌ای از شیون ای قمری

تو خواهی بعد از این در باغ بودن یامن ای قمری^۳

آندرام در قالب رباعی هم سعی نموده است. او نه فقط قالب فنی رباعی را مراعات کرده بلکه شرایط معنوی رباعی یعنی پند، اندرز و حکمت را هم ملحوظ خاطر قرار داده است. گاه‌گاهی بر مزاجش رنگ عارفان عارض می‌شود. به همین سبب وی با دعا سلامتی معشوق خود را از خدا می‌خواهد. چنان‌که در رباعی پایین سروده است:

هرکجا هست دل‌آزار سلامت باشد یارب آن یار وفادار سلامت باشد

گر مناسب نبود آمدنم درگه تو بنده‌پرور سر بازار سلامت باشد^۴

به جای دیگر چنان فغان می‌کند:

۱. مرآة‌الاصطلاح، تصحیح دکتر زکریا بانو، لاهور، ص ۲۱.

۲. خزانه عامره، غلام‌علی آزاد بلگرامی، مطبع منشی نول کشور، کانپور، ص ۴۲۵.

۳. همان، ص ۴۲۶.

۴. مرآة‌الاصطلاح، تصحیح دکتر زکریا بانو، لاهور، ص ۲۰.

| | |
|----------------------------|--|
| همگی رنگ و بو بیان من است | نوگلی باعث فغان من است |
| بنده تنها نیم غلام بتان | عاشقی رسم دودمان من است |
| بس که خونم به سرم چکد گویا | برگ گل فرش آشیان من است |
| همچو فواره از کمال صفا | در دل است آنچه بر زبان من است |
| دست و تیغی به روی کار بیار | اگر ت ذوق امتحان من است |
| بلبل رنج دیده نظم | شورانگیز داستان من است |
| مخلص آن یار محرم اسرار | زنده باشد که قدر دان من است ^۱ |

او یک مرد طبیعت دوست بوده و بارها در سروده‌هایش ذکر برگ و گل نموده است. او بارها با توصیف گل‌ها، عطرها و گیاهها علاقه خود به محیط زیست را نشان داده است و این علاقه وی نه فقط در آثار نثریش چون *چمنستان* و *مرآة الاصطلاح* به نظری می‌آید، بلکه آثار شعری وی نیز پر از این نمونه‌ها است. علاوه بر این او با دقت بر فواید گیاهها و گل‌ها و عطرها نیز علاقه خود را پرداخته است. عشق وی به محیط زیست از این ابیات پایین روشن خواهد شد.

| | |
|---------------------------|----------------------------------|
| چوب گردن کشیده را مانم | بلبل دام دیده را مانم |
| خون چکان است سوسوی مژه‌ام | رگ ناک بریده را مانم |
| هیچ لذت نیافتم ز حیات | پیر ساغر کشیده را مانم |
| شرم آید به عرض احوالم | الکن خواب دیده را مانم |
| توانم به ضبط خود پرداخت | خوف بر لب رسیده را مانم |
| به مزاجم سحر نمی‌سازد | گل از شاخ چیده را مانم |
| پر غریبم به فقر خود مخلص | خاطر آرمیده را مانم ^۲ |

آثار آنندرام مخلص

۱. *هنگامه عشق* (۱۵۲ ق- ۱۷۳۹م) داستان عاشقانه‌ای به نثر درباره کشور سندرسین و رانی چند پربها.

۱. مرآة الاصطلاح، تصحیح دکتر زکریا بانو، ص ۱۹.
 ۲. همان.

۲. *کارنامه عشق* (۱۱۴۴ق/۱۷۳۱م) داستان عاشقانه‌ای است به نثر درباره شاهزاده چینی (گوهر) و شاهزاده خانم (ممکلت).
۳. *پری‌خانه* (۱۱۴۴ق/۱۷۳۱م) مقدمه‌ای است بر مجموعه‌ای از آثار خطاطان و نقاشان.
۴. *رقعات مخلص* (۱۱۴۹ق/۱۷۳۴م). مجموعه نامه‌های اوست.
۵. *مرآة‌الاصطلاح* (۱۱۵۷ق/۱۷۴۴م). کتاب مزبور دارای اطلاعات ادبی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. این کتاب طبق حروف تهجی ترتیب یافته است. در آخر هر باب ضرب‌الامثال فارسی دارد و در بعضی موارد ضرب‌الامثال مترادف آن در هندی و اردو هم نوشته شده است. این کتاب فرهنگ‌نامه‌ای است از تعبیرات و اصطلاحات شاعرانه و ضرب‌المثل‌ها، با شواهدی از شعر پارسی. این کتاب شامل نکته‌هایی درباره اوضاع درباره دهلی و شخصیت‌های معروف آن‌زمان است.
۶. *چمنستان* (۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م) مجموعه‌ای است از لطیفه‌ها، کنایات و نکات ظریف، اشاراتی بر احوال بعضی از معاصران، و توصیفاتی از درختان، گل‌ها و میوه‌ها، به نثر مرصع که در چهار «چمن» و هر چمن در دو «گلدسته» ترتیب یافته است. چهارچمن عبارتند از: ۱- نقل‌های شیرین و شور انگیز و نقل‌های آمیز ۲- بعضی احوال مسموعی و وقوعی، حقیقت بعضی از درختان و انواعی از فواکه ۳- فوایدی چند شامل نکات حکمت و اندرزها ۴- لطایف بعضی مردم، لطایفی که بعضی اوقات بر زبان مؤلف گذشته بود. این کتاب در سال ۲۹۴ق در لکهنو به چاپ رسیده است.
۷. *بدایع وقایع*: خاطرات شخصی نویسنده و ذکر وقایع زمان او در شمال هند است. این کتاب در سال‌های مختلف نوشته شده و مشتمل بر چهاربخش است. بخش اول: شرح حمله نادر به هند و جنگ او با محمدشاه که به نام تذکره آندرام نیز شهرت دارد، و قسمت‌هایی از آن در جلد هشتم تاریخ هند تألیف الیوت (Eliot) و داوسون (Dawson) به انگلیسی ترجمه شده است. (این ترجمه تذکره در حقیقت در جلد هشت کتاب تاریخ هند (History of India) در صفحه ۷۶ ذکر شده است این کتاب در سال ۱۸۷۷ میلادی از لندن به چاپ رسیده است). از این بخش کتاب

- به اشتباه در برخی تذکرها با عنوان تذکره مخلص یاد شده است. بخش دوم: احوال سیزده روزه سفر گره موکتیسر (Garh Mukdashwar) که در ذی القعدة ۱۱۵۶ق. نوشته شده است. بخش سوم: احوال سفر بنگره (Bingrah) که در محرم و جمادی الاول ۱۱۵۸ق انجام یافته است. این بخش نیز به کوشش سید علی اظهر در رامپور به سال ۱۳۶۵ق با عنوان سفرنامه مخلص به چاپ رسیده است. بخش چهارم: نسخه سوانح احوال که درباره وقایع پنجاب (Punjab) از جمادی الثانی ۱۱۵۸ تا جمادالثانی ۱۱۶۱ق است. این بخش به کوشش مولوی محمدشبیخ چاپ شده و در جلد پنجم مقالات مولوی محمدشفیع آمده است. نسخه کاملی از آن در دانشگاه پنجاب لاهور و بخش‌های جداگانه آن در علیگر و رامپور موجود است.
۸. **نامه‌ای بلند به نثر:** این نامه هنگام تاج‌گذاری شاه صفوی، به فرمان محمدشاه خطاب به وی نوشته شده است.
۹. **کتاب راحة الافراس:** درباره نگهداری اسب، که گویا ترجمه از متنی سانسکریت بوده است.
۱۰. **تذکره الشعراء:** از تذکره‌الشعراي مخلص در هیچ‌یک از منابع معروف چون تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تألیف سید علی‌رضا نقوی و تاریخ تذکره‌های فارسی، تألیف احمد گلچین معانی نامی نیست و در برخی منابع از اثر دیگر او بدایع وقایع، با عنوان تذکره یاد شده است. «نسخه‌ای از این تذکره در گنجینه حکیم چترسینگ (Chatersing) کتابخانه عمومی مهاراجه جی‌پور (Jaipur) منتقل و برای اولین بار در فهرست آن کتابخانه معرفی شد. صولت‌خان از روی همین نسخه، پایان‌نامه دکتری خود را در سال ۱۹۹۳م به راهنمای قمرغفار با عنوان (تصحیح انتقادی تذکره‌الشعراي آنندرام مخلص با مقدمه و حواشی) در جامعه ملیه اسلامیه دهلی نو گذراند.
۱۱. **دیوان آنندرام مخلص**
۱۲. **رباعیات آنندرام مخلص**

منابع

۱. آزاد بلگرامی، غلام علی، خزانه‌ای عامره، لکهنو: مطبع منشی نول کشور، ۱۹۰۰م.
۲. اسمعیلی، عصمت و یعقوبی، حسن، معرفی آندرام مخلص و نسخه‌هنگامه عشق، شماره شانزدهم، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۳۹۲ش.
۳. بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، تهران: چاپخانه سپهر، سال ۱۳۴۹.
۴. خان، عبدالغنی، تذکره الشعراء، مطبع انستیتوت علی‌گر.
۵. شفق، رضازاده، تهران: وسعت انتشار زبان، شماره ۱۰.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: انتشارات نشرنی، سال ۱۳۷۸.
۷. علی لطف، مرزا، تذکره گلزار ابراهیم، علی‌گر: مطبع دانشگاه مسلم علی‌گر، سال ۱۹۳۴م.
۸. قاسمی، شریف‌حسین، مرآة‌الاصطلاح، قند پارسی، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۱، خانه فرهنگ ایران، دهلی‌نو.
۹. مخلص، آندرام، چمنستان، مطبع منشی نول کشور، سال ۱۲۹۴هـ.
۱۰. مخلص، آندرام، مرآة‌الاصطلاح، پایان‌نامه دکتری، مقدمه تصحیح و تحشیه، اعوان، ذکریا بانو، لاهورک دانشگاه پنجاب لاهور، سال ۱۹۷۹م.
۱۱. مخلص، آندرام، مرآة‌الاصطلاح، تصحیح پروفیسور چندرشیکهر، حمیدرضا قلیچ‌خانی، هومن یوسفدهی، تهران: مطبع سخن، سال ۱۳۹۵ش.
۱۲. نساخ، عبدالغفورخان، تذکره سخن شعراء، مطبع منشی نول کشور، سال ۱۲۹۱هـ.
۱۳. هادی، نبی، شعرای دربار تیموریان هند، شماره ۱۸، قند پارسی، تابستان ۱۳۸۱ش، دهلی‌نو.

عقل کلی از دیدگاه مولانا

♦ دکتر محمد عابد حسین

دو دهان داریم گویا همچون نی یک دهان پنهانست در لب‌های وی
 یک دهان نالان شده سوی شما های و هویی در فگنده در سما
 لیک داند هرکه او را منظر است کاین فغان این سری هم ز آن سر است^۱

جلال‌الدین محمد بن حسین بلخی رومی (۶۰۴-۶۷۲ هـ.ق) یکی از پراثرترین و اندیشمندترین و نافذالکلام‌ترین شاعران و عارفان زبان فارسی است. اندیشه‌های والا و تابناک مولانا از درخشان‌ترین تجلیات معنویت و روحانیت در مشرق‌زمین به مفهوم راستین و اصیل آن است، و همین معنویت اصیل است که در جهان امروز که از هرسویی، ماده‌پرستی بشریت را تهدید می‌کند، اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته است. اندیشه‌های بلند و انسان‌ساز و عرفانی مولانا سراسر عالم را تحت تأثیر افکار عالی خود قرار داده است. تفکر وی انبوه‌ترین و پیچیده‌ترین نظام ذهنی ایرانی نسبت به همگنان اهل تصوف اوست. تأویل اولین داستان مثنوی از دفتر اول «داستان شاه و کنیزک» عمده‌ترین اثر وی، موضوع بررسی حاضر است که در جریان آن خواهیم کوشید تا نظری اجمالی و کلی نسبت به اندیشه او داشته باشیم. تفکرات مولانا که در همین داستان مثنوی به اجمال متبلور می‌شود، کلیت کاملاً فشرده آرای وی را در بردارد، آرای که رفته‌رفته در متن داستان‌های دیگر در شش دفتر مثنوی گسترده و باز می‌شود. اینجا خیلی کوتاه داستان شاه و کنیزک را مرور می‌کنیم. پادشاهی متقی و قدرتمند

♦ استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پتنا، بهار.

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، کلاله خاور، تهران، ص ۷.

عازم شکار می‌شود. آنجا به کنیزکی برمی‌خورد و عاشق او می‌شود. شاه کنیزک را می‌خرد. مدتی می‌گذرد و ناگهان کنیزک بیمار می‌شود. پادشاه پزشکان را جمع می‌کند. پزشکان هرچه درمان می‌کنند، دردش افزون می‌شود. کنیزک در آستانه مرگ قرار می‌گیرد. پادشاه چاره را در آن می‌بیند که روی به خداوند بیاورد و از وی می‌خواهد که کنیزک را شفا بخشد. در میان راز و نیاز با خدا خواب بر پادشاه چیره می‌شود. در خواب کسی به او می‌گوید «فردا شخصی وارد شهر خواهد شد. او تنها کسی است که حاجت را برمی‌آورد و معشوقه را شفامی‌دهد» پادشاه از مهمان غیبی استقبال می‌کند. با احترامات بسیار او را وارد قصر خود می‌کند و می‌گوید:

گفت معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان^۱

پادشاه از مهمان خود می‌خواهد که بیماری کنیزک را تشخیص بدهد و بگوید که او را چه می‌شود. پزشک غیبی می‌گوید که کنیزک به معنایی که همگان می‌شناسند بیمار نیست. او ناخوش دل است و در سودای عشق زرگری است که در «سمرقند چو قند» زندگی می‌کند. و می‌گوید که «تنها راه چاره این است که زرگر را از شهرش بخوانند و کنیزک را به او بسپارند» پادشاه از این رو بی‌چون و چرا فرمان می‌برد. زرگر وارد قصر می‌شود. کنیزک را به او می‌سپارند. مدتی کنیزک و زرگر با هم می‌گذرانند. طیب شربتی می‌سازد و به زرگر می‌خوراند. زرگر بیمار و بستری می‌شود. روزها می‌گذرد و او ناتوان‌تر و زردتر می‌گردد. همزمان عشق کنیزک به زرگر کم می‌شود و کم‌کم از بین می‌رود. دختر به جایی می‌رسد که گویا در گذشته هیچ عشق و شوقی به زرگر نداشته است. به این ترتیب کنیزک از عشق زرگر آزاد می‌شود.

به توسط این داستان مولانا از یک سو مسئله معرفت را مطرح می‌کند و از سوی دیگر مسئله حقیقت را. پرسش این است که چگونه می‌توان حقیقت را کشف کرد و به معرفت آن رسید؟ مولانا در این سؤال‌ها درنگ می‌کند و ژرفا می‌بیند. پاسخ‌های مولانا در هر مسئله، عمیق و از سرتأمل است. مولانا عالم محسوس را در پس پرده نگرش عرفانی خود نمی‌گذارد، بلکه به دقت در آن درنگ می‌کند و می‌کوشد تا آنجا که

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، امیر کبیر، دفتر اول، ص ۷۷.

زبان این جهانی، زبانی که «سوی شما نالان شده» توان توجیهش را دارد، به این کار بپردازد. عرفان مولانا متعهد به درهم شکستن بنیان‌های فلسفه رسمی و حکمت و کلام است، و وقتی که این مهم را به انجام می‌رساند، اصول نظری خود را برای نظرکردن به عالم محسوس توضیح می‌دهد. اما انجام این مهمات منظم و روش‌مند نیست، و او این کار را در جریان داستان‌ها و تمثیل‌ها و استعاره‌پردازی‌های شاعرانه به انجام می‌رساند. مولانا می‌گوید که ورود به حیطة حقیقت فقط از طریق معرفت شهودی و عشق ممکن است، و این هردو آن وقت نتیجه‌بخش می‌شود که ذهن از حوزه‌های هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی می‌گذرد و آنها را پشت سر می‌نهد. مولانا ضمن این که به مباحث غامض حوزه عرفان و معرفت می‌پردازد، از طرح مباحثی نیز که در حوزه کلام، سال‌های سال محل نزاع میان متکلمان و فیلسوفیان بوده کوتاهی نکرده و این مسایل را نیز به مذاق اهل معرفت بررسی می‌کند. موضوعاتی مانند روح انسانی، عشق، وحدت وجود، جهد و توکل و جبر و قدر از این دسته‌اند.

روح انسان: مولانا می‌گوید که روح انسان پیش از درآمدن به این پیکر جزو روح مطلق بود. جز وصال و معرفت شغلی نداشت. از آن زمان که در عالم جماد آمده و مقید پیکر انسانی شده و صفات روحانی را از دست داده است، باز برای رفتن به وطن اصلی خویش یعنی عالم ارواح بی‌تابانه ناله و فریاد می‌کند:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند^۱

برای حفاظت روح، که خانه خدا است، مولانا می‌گوید باید آن را از آلائش دنیوی و زنگار مادی مصون داشت. چون اگر به زنگ و آلائش آلوده گردد، در آن بر حقیقت و معرفت بسته می‌شود. عشق حقیقی می‌خواهد که نغمه وحدة الوجود بسراید، ولی چون روح زنگارگرفته است، آینه عکس‌نما نیست. چه سود؟

عشق خواهد کاین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود^۲

عشق: روح انسانی برای وصل به سرچشمه خود بی‌تاب و مضطرب است. این

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، امیر کبیر، دفتر اول، ص ۲.

۲. همان، ص ۲.

بی‌تابی و اضطراب را در اصطلاح صوفیانه «عشق» می‌گویند. در این عشق، انسان عاشق و ذات خداوند معشوق است. صوفیان کامل این عشق را در پرده مجاز بیان کرده‌اند:

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران^۱

وحدة الوجود: علمای ظاهر معتقداند که توحید عبارت است از یکتایی و بی‌انبازی خدا در ذات، ولی در تصوف این معنی تا اندازه‌ای تبدیل می‌شود. متصوفان می‌گویند که جز خدا چیزی دیگر در عالم موجود نیست. این عقیده را از «همه اوست» و «وحدة الوجود» تعبیر می‌کنند. محل نزاع این است که نزد اهل ظاهر، ذات خداوندی از سلسله کاینات جداست. اما نزد متصوفه جدا نیست. هرچند که خود نیز در این باره با هم انباز نیستند. گروهی از آنان می‌گویند که خدا وجود مطلق است. این وجود چون در تشخیصات و تعینات جلوه‌گر می‌شود اقسام ممکنات پدیدمی‌آیند، مثلاً حباب و موج در ظاهر باهم مخالف و از هم جدا هستند، ولی در حقیقت وجود آنها جز آب هیچ نیست. غالب دهلوی می‌گوید:

گفتم از کثرت و وحدت سخنی گوی به رمز گفت، موج و کف و گرداب همانا دریاست^۲

گروه دیگر می‌گویند که سایه آدم گرچه در ظاهر چیزی جداگانه است، ولی درحقیقت وجود حقیقی ندارد. اصل سایه، ذات آدمی است. همین‌گونه ممکنات همه ظلال و پرتو ذات حضرت باری‌اند، نه خود آن. این عقیده را «وحدة الشهود» یا «همه ازوست» نامند.

جهد و توکل: مولانا با وجودی که از سرآمدان اهل توکل است، روی هم‌رفته جدّ و جهد را برای زندگی لازم می‌داند. نزد او، توکل هرگز این نیست که آدمی دست از تلاش و کوشش بردارد. توکل این است که آدمی جهد کند و درباره نتیجه عمل، نظرش بر خدا باشد:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، امیر کبیر، دفتر اول، ص ۵.

۲. اسدالله خان غالب دهلوی، کلیات غالب فارسی، ایوان غالب، دهلی‌نو، ۲۰۰۸ م.

رمز «الكاسب حبيب الله» شنو از توگل در سبب كاهل مشو^۱
 گر توگل می کنی در كار كن كسب كن، پس تکیه بر جبار كن^۲

جبر و قدر: مولانا «جبریه» و «قدریه» هردو را بر باطل می شمرد و در کل راه اعتدال می پیماید. می گوید که اگر سقف عمارتی بر سر کسی افتد، از سقف مواخذه نمی شود، زیرا که مختار نیست. ولی اگر کسی بر دیگری سنگ می زند، مضروب از او برهم شود، زیرا که می داند که سنگ مجرم نیست بلکه سنگ زننده مجرم و سنگ مجبور است:

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار^۳

ما نسبت به عالم، معرفت اجمالی داریم که به یاری عقل و تخیل فراهم می آید. اما عقل بر دو گونه است: یکی عقل جزئی که حوزه علمش عالم محسوس است، و دیگری عقل کلی که حوزه علمش از عالم محسوس جداست.

عقل جزئی: عقل جزئی امر محسوس را مورد شناسایی قرار می دهد و پیوسته به بدن عنصری است و با محسوسات آمیختگی دارد. این قوه ادراکی که اعراض اشیاء، مانند کمیت و کیفیت را ادراک می کند، همین عقل مورد نظر فلاسفه است. فیلسوفیان می گویند که به کمک عقل جزئی و استدلال های منطقی به حقیقت نایل می آیند. این جوری قوه ادراکی نزد عارفان، از جمله مولانا، نازل ترین بخش شناخت است. زیرا که معرفتی که از عقل جزئی حاصل می شود، معرفتی است ناقص، به علتی که عقل جزئی شناختی از امر جوهری، یعنی اعیان ثابته ندارد. این عقل جزئی در راه وصال حق حجاب است:

عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود
 زیرک و داناست اما نیست نیست تا فرشته لا نشد اهریمنی ست^۴

ابویعقوب سجستانی نظریه پرداز معروف تصوف می گوید:

۱. مثنوی معنوی، امیر کبیر، دفتر اول، ص ۲۱

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، بیت ۳.

«جوهرها، عناصر بدن‌های عنصری، صور و خصلت‌های جسمانی یکسره حجاب‌های حق‌اند»^۱.

از همین‌روست که عارف، سالک دوران‌دیش را کنار می‌گذارد و جنونی را که ورای راه مصلحت‌جویی است بر چنان عقلی ترجیح می‌دهد، زیرا که عقل جزیی، راه بدان سوی عالم حس ندارد:

آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را^۲

مولانا از طرفداران عقل جزیی انتقاد می‌فرماید و می‌گوید که این استدلال‌گران بر پای چوبین گام برمی‌دارند. این‌گونه فیلسوفیان معتقدند که از امر معلوم به امر نامعلوم و از معلول به علت می‌رسند، و این‌همه را به کمک استدلال منطقی به انجام می‌رسانند. اما از راه منطقی حقیقت را بیشتر می‌پوشانند. مولانا می‌گوید:

صدهزاران اهل تقلید و نشان افگند در قعر یک آسیب‌شان
که به ظن تقلید و استدلال‌شان قایم‌ست و جمله پرّ و بال‌شان
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود^۳

نقد مولانا از عقل جزیی و تأملات وی در این خصوص قابل توجیه است. او پیش از این‌که به تقریر نظریه‌های عرفانی خویش پردازد و تأملات بسیار ژرفش را در این‌حوزه سامان بخشد، غوطه‌ور در تحقیق فلسفی و شناسنده او بود. او سال‌ها به آموزش اصول حکمت و چون‌وچراهای متافیزیک اسلامی پرداخته بود. او در اوج تکامل ذهنی‌اش و آن‌هنگام که بگفته خودش رازهای بسیاری بر او معلوم‌گشته، به نقد عقل جزیی و متعلقات آن می‌پردازد. زبان مولانا در بیان اندیشه‌هایش زبانی است تمثیلی. زیرا می‌خواهد که از سقوط در دام عقل جزیی و الزامات آن پرهیزد. هر تمثیلی بیان همان یک امر است که در صورت‌های گوناگون ارایه می‌شود. تمام این داستان‌های تمثیلی در مثنوی چیزی نیست مگر تکرار داستان اصلی انسان. داستان جدایی او از

۱. ابویعقوب سجستانی، کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، ص ۲۱۳.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۲.

۳. همان، دفتر اول، بیت ۲۷.

دامن حقیقت و بیگانگی‌اش در جهان محسوس و زندانی بودنش در بدن عنصری. مولانا داستانی دارد که مسئله را در خلال تمثیلات آن روشن می‌کند: گروهی از مردم هرگز پیل ندیده‌اند، روی به خانه‌ای می‌آورند که پیل در آن است، خانه تاریک است و امکان مشاهده پیل ناممکن. کسی دست به خرطوم پیل می‌رساند و می‌گوید که پیل چون ناودان است. دیگری دست به گوش می‌نهد و می‌گوید که پیل مانند بادبزن است سومین دست به پشت می‌اندازد و پیل را تختی می‌گوید. بدین ترتیب هرکس عضوی از پیل را می‌یابد و بنا بر ادراک خاص خویش پیل را به چیزی تشبیه می‌دهد... مولانا می‌گوید:

در کف هریک اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی^۱

اگر هریک از اینها شمعی داشتند، در این موقع اختلاف از بین می‌رفت و همه یک‌چیز می‌دیدند و «امر واحد» را می‌شناختند، مولانا از کلمه کف که معنی دوگانه دارد استفاده کرده، مقصود خودش را بیان می‌کند. معرفتی که از طریق عقل جزئی حاصل می‌شود مولانا آن را به «کف آب» تشبیه می‌دهد و معرفت حقیقی را که همواره از چشم سر پنهان است به دریا تشبیه می‌کند:

چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کف را بر همه او دسترس
چشم دریا دیگرست و کف دگر کف بهل وز دیده دریا نگر
جنبش کفها ز دریا روز و شب کف همی‌بینی و دریا نی؟ عجب^۲

گویا «کف دست» و «چشم سر» هر دو از درک کلیت «واقعیت» ناتوانند. زیرا که عقل جزئی تنها می‌تواند معرفتی محدود را به انسان بدهند.

عقل کلی: عقل کلی آن قوه ادراکی است که به درون موجودات راه می‌جوید و به تأمل در صور نوعیه می‌پردازد. اما تا زمانی که انسان از قوه حس و متعلقات آن جدا نمی‌شود نخواهد توانست به ساحت عقل کلی، که مرتبه والا در مدارج عقل است، راه یابد. شیخ محمود شبستری عارف نامی قرن هشتم می‌گوید:

۱. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۸.

۲. همان، بیت ۱۲۶۹.

جهان خود جمله امر اعتباریست چو آن یک نطفه کاندردود ساریست
 ظهور اختلاف و کثرت شان شده پیدا ز بوقلمون امکان^۱

بدین طور کار عقل کلی جدایی از عالم حس و آزاد شدن از «من» عام و به عبارتی روح حیوانی است. در این راه عقل کلی سعی می‌کند تا به شناخت موجودات نایل آید. عقل کلی در کار تأمل در جوهرهای موجودات است، و می‌کوشد تا به درون واقعیت پنهانی نفوذ کند، و این خود اندیشه است. انسانی که مقهور روح حیوانی است و اختیار معرفتش در دست اختیار جزیی است، جز درک محسوسات نصیبی ندارد. اما همین انسان بعد از آن‌که با تزکیه نفس بر جسم و قوای آن چیره شد و حواس را فرمانبردار خویش ساخت و بر نفس اماره غلبه کرد، همان اندیشه نابی می‌شود که مولانا می‌گوید:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای مابقی را استخوان و ریشه‌ای^۲

نفس اماره یعنی روح حیوانی که «من» همگانی است بر نفس مطمئنه مسلط است. نفس مطمئنه، نامی دیگر است از «روح انسانی» که مولانا از قرآن کریم استفاده می‌کند. از روی قرآن، نفس انسانی اصلاً نفس اماره است. خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۳، یعنی این نفس اماره بالسوء است، برای کار زشت تقاضا می‌کند. ولی چون انسان به علت خوف خدا و آخرت از تقاضای نفس باز می‌ماند آن وقت نفس او مبدل به «نفس لوامه» می‌شود. چنان‌که در قرآن کریم آمده: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۴.

یعنی نفس از مجاهدات ایمانی به آن مقام می‌رسد که از فعل‌های زشت، خود را ملامت می‌کند، و از جناب باری عفو می‌خواهد و توبه می‌جوید، و چون کسی از مجاهدات متواتر نفس را مرتاض می‌سازد، تا با یاری خدای متعال از همه‌گونه شهوات حیوانی عاری و پاک می‌شود، و تقاضای نادرستی از طرف نفس معدوم می‌شود. آنگاه

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، ص ۳۵.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، بیت ۲۷۷.

۳. قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۵۳.

۴. سوره قیا، ۱ و ۲.

این نفس، مطمئن می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً»^۱، و این رحمت خداوندی است که انسان از نفس مطمئن بهره‌ور می‌شود. برخلاف نفس اماره و کثرت‌بینی وی، نفس مطمئن روی به سوی «احد» دارد. نفس مطمئن در درون جوهر نورانش از بخش باطن آدمی را که از سوی کثرت تیره گشته، روشن می‌کند و حقیقت پنهان را که پیشاپیش وسیله حسن در پرده افتاده، پدیدار می‌کند. نفس مطمئن همان روح است، و او چونان خورشیدی است که تیرگی و حجاب شب حساسیت را از میان برمی‌دارد. هنگامی که روح انسانی پرتو می‌افشاند، شعاع‌های نورش جوهر اشیا را پدیدار می‌سازد، و بدین ترتیب است که هر روح انسانی فردی جایگاه به حق خود را در عالم کل می‌یابد. مولانا می‌گوید:

تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود^۲

نفس مطمئن به عقل کل پیوسته است. این عقل کل است که به ما امکان می‌دهد تا به حقیقت نزدیک شویم. اما از احد و یگانه دوریم. گرچه در طریق کسب معرفت ما درست هستیم، ولی شاید از آستانه آن گامی فراتر ننهاده‌ایم. احد واقعیت است. واقعیتی که تمامی جوهرها و کلیت صور نوعیه را در خود جمع دارد. احد، یگانه است. از اوست که همه چیز صادر می‌شود مولانا با اندیشه و تأمل در الوهیت کسب معرفت می‌کند. اما این راه پُرخطر را پیمودن آسان نیست، مگر تحت نظر صاحب‌ولایتی که قطب یا پیر یا انسان کامل خوانده می‌شود. مرشد کامل اولاً به تزکیه نفس در مرید قیام می‌کند. سپس به راه حقیقت راهنما می‌شود، تا مرید نور معرفت را دریابد. به هر حال انسان اگر از عطیه عقل کل برخوردار باشد و بر راه مستقیم گام بردارد، می‌تواند به یاری عقل کل خودش را به عالم حقیقی برساند. هرکسی که در جستجوی حقیقت است، باید که در تسلیمی مطلق و سرنهاندنی بی‌چون و چرا و اطاعتی کامل به راهبری پیر گردن‌گذارد و اختیار خویش را در همه کارها به وی واگذارد. به این ترتیب عقل کل، انسان کامل را در دریای وحدت فنا می‌کند. فنا در حق، به تعبیر مولانا همانا مرگ

۱. سوره فجر، آیه ۲۷.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، بیت ۱۸۸.

اختیاری است، که در جای جای مثنوی به شکلی عنوان شده و به مصداق: «موتوا قبل ان تموتوا» است و کسی که طالب آن باشد همچون مرغی است که نظرش به آشیانه‌اش بیفتد و قفس را مانع پرواز بیند و بخواهد آن را بشکند و بیرون پرد. مولانا از این جهت راه عشق را، راه پر خون می‌گوید که تا عاشق نمرده باشد، پروردگارش را نمی‌یابد. بنابراین راه عشق، مرگ اختیاری است. این فنا و نیستی وی را به معشوق می‌رساند. هنگامی که عاشق در دریای وصال معشوق قدم می‌نهد و پروانه‌وار نقد هستی خود را در نور جلال معشوق گم می‌کند و هستی معشوق از خفای «کنت کنتاً مخفياً» بیرون می‌آید، آن وقت از عاشق، جز نام باقی نمی‌ماند، و با دو عالم بیگانه می‌شود. هستی مجازی خودش را از دست می‌دهد و در حالت مستی و بی‌خودی در رقص می‌آید. اینجاست که عقل سرگشته و حیران می‌ماند.

با دو عالم عشق را بیگانگی ست و اندران هفتادودو دیوانگی ست^۱

با این همه، عقل کل ضمن آن که ریشه و اصل درد را می‌داند و برای آن دوی لازم دارد. آیا می‌تواند مدعی باشد که معنی و حقیقت را شناخته است؟ آیا عقل کل می‌تواند توضیح دهد که پادشاه چرا باید به شکار برود و عاشق شود؟ آیا عقل کل می‌تواند توضیح بدهد که هدف این امور پیچیده و روابط پنهان، چیست؟ قدر مسلم، عقل کل قادر است که این مسایل را در جای مناسبش بیند و راه حل آن را نیز پیدا کند. اما به هیچ گونه نمی‌تواند بگوید که درد عشق چرا ایجاد می‌شود؟ پرسش ازین امور و پاسخ آنها از حدّ مقام حیرت است. مولانا گوید:

عقل بفروش و هنر، حیرت بخر رو بخواری، نی بخارا، ای پسر^۲

نتیجه‌گیری

عقل جزیی تنها می‌تواند معرفتی محدود و پراکنده و سطحی را به انسان بدهد. می‌بینم که پادشاهی صاحب قدرت و پارسا که قصد جستجو دارد ولی رهبر کامل دستگیر او

۱. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ص ۶۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۴۶.

نیست، ناچار عقل جزیی را راهنما قرار می‌دهد. در این میان او عاشق کنیزکی می‌شود و او در این پندار است که «عشق» را یافته است. اما عشق او جز یک پندار نیست. این کنیزک که موضوع عشق پادشاه است تمثیل «روح» است که پیوسته به بدن عنصری است و به نوبه خود عاشق زرگری است که در همان عالم محسوس و متعلقات آن است، به عبارتی، نفس است که روح را به اسارت کشانده است. یعنی عشقی که در حوزه ادراک عقل جزیی درآید، اصلاً عشق نیست، بلکه رشته‌ای است که عقل جزیی را با عالم محسوس پیوند می‌دهد. در حالی که عقل جزیی رشته کار را از دست داده، عقل کلی حضور خود را نشان می‌دهد. عقل کلی مسئله را در جای مناسب خودش می‌بیند و برای او راه حل مناسب دارد. بیماری کنیزک مرض جسمانی نیست، بلکه درد او درد عشق است و میلی است که به زرگری دارد. تشخیص مرض درست است. مسئله شفابخشی بیماری چیزی است که مربوط به زمان است. با این همه، به جهت عقل کلی است که ما از وجود حقیقت آگاه می‌شویم. آدمی اگر از عطیه عقل کلی برخوردار باشد بر راهی درست گام برمی‌دارد. مابه یاری عقل کل، به عالم عقل مجرد نفوذ می‌کنیم. ما می‌دانیم که این عالم از عالم محسوس غنی‌تر است، ولی این عالم مجردات نیز کل حقیقت نیست. طالب حقیقت را می‌باید که به مراقبت بنشیند و فرصت‌ها را مغتنم دارد، و به معرفتی که عقل کل بدو بخشد، مراقب باشد و نتیجتاً معرفتی که ما را بر طریقی استوار راه می‌برد، می‌تواند خود دام راهی باشد و ما را خوشنود کند و ما سفر خود را تمام کنیم. مولانا گوید:

خاک شو مردان حق را زیر پا خاک بر سر کن حسد را همچو ما^۱
شکرکن مر شاکران را بنده باش پیش ایشان مرده شو پابنده باش^۲

بدین ترتیب ما در حد عالم معقول و مجردات باقی خواهیم ماند و این امر را که هدف سیر و سفر ما نایل آمدن به کل حقیقت بوده به فراموشی خواهیم سپرد.

۱. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ۴۳۶.

۲. همان، ص ۴۴۳.

عصر حاضر با وجودی که دنیای دانش و بینش است، اما این امر را نیز کسی انکار نخواهد کرد که درین دنیای مادی، مردم سراسر جهان بابت سلامتی انسان نگران هستند، آینده بشر چه خواهد بود، هیچکس نمی‌تواند پاسخ داد. خونریزی و تباهی به جایی رسیده است که زندگی تیره و تار شده است. اندیشمندان در فکر مداوای این مسایل هستند، اما چاره نمی‌یابند. مثنوی معنوی مولانا یکی از بهترین منابع برای حل این‌گونه مسایل است و ما می‌توانیم با رهنمای مولانا هدف اصلی را با موفقیت بدست آوریم.

منابع

۱. ابویعقوب سجستانی، کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، طهوری، تهران، ۱۳۵۹ ه.ش.
۲. اسدالله خان غالب دهلوی، کلیات غالب فارسی، ایوان غالب، دهلی‌نو، ۲۰۰۸ م.
۳. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۴. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ۱۹۸۲ م.
۵. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۵ ه.ش.
۶. شیخ محمود شبستری، گلشن راز، انتشارات محمودی، تهران، بدون تاریخ.

علاقه‌مندی مولانا ابوالکلام آزاد به زبان و ادبیات فارسی

♦ دکتر عابد حسین

بزرگی به عقل است نه به سال

توانگری به دل است نه به مال

بنا به قول دکتر راجندرا پرشاد، نخست رئیس جمهور هند در سراسر تاریخ شبه‌قاره هند، اگر کسی شایسته و لایق ستایش ضرب‌المثل بالا باشد، و با اعمال و افعال خود این را به حقیقت پیوسته، غیر از ذات اقدس مولانا آزاد کس دیگر نیست. مولانا آزاد واقعاً یک نابغه روزگار بوده و دارای خصایص و اوصاف فوق‌العاده‌ای بوده است. سعید نفیسی، عالم نامدار، استاد بزرگوار و پروفیسور دانشگاه تهران درباره احوال و آثار مولانا آزاد به طور مفصل تحریر نموده‌اند. پروفیسور نفیسی بعد از ملاقات با آزاد نه فقط راجع به مهارت شایان وی در زبان و ادبیات فارسی تعریف و توصیف وافیه کرده‌اند، بلکه می‌فرمایند آزاد در فارسی به راحتی و بدون اشتباه حرف می‌زد. بنا به نظر پروفیسور نفیسی، مولانا آزاد ابیات و افکار زیادی از شاعران و دانشوران زبان و ادبیات فارسی در نگارشات و سخنرانی‌های خود به فراوانی نقل می‌کرد. استاد نفیسی از دانشوری مولانا خیلی متأثر شده وی را یکی از عالمان زبردست و چیره‌دست در تاریخ و زبان و ادبیات و کلتور و فرهنگ فارسی به حساب می‌آورد. بدون شک و تردید آزاد یکی از عالمان زبردست و نامور زبان و ادبیات فارسی شمرده می‌شود. دکتر نفیسی باری حکایت معروف و جالبی درباره کشتی‌بان و نحوی را با وی در میان گذاشت،

♦ معلم فارسی مدرسه عالی کلکته و استادیار تخصصی دانشگاه کلکته.

به این شرح که: «روزی در هنگام سفر دریا، یک عالم نحوی از کشتی‌بان پرسید که آیا شما نحو بلد هستید؟» وی پاسخ داد: «نخیر». نحوی گفت: «شما نصف زندگی خود را تلف کردید». ناگهان طوفان شدیدی اتفاق افتاد و سراسر کشتی گیج می‌رفت، و در همان حال کشتی‌بان از نحوی پرسید: «آیا شما شناکردن بلد هستید؟» عالم پاسخ داد: «نخیر». کشتی‌بان جواب داد «پس تمام عمر شما به باد رفت، و شما به زودی این عمر عزیز را از دست خواهید داد»...

بعد از گوش کردن حکایت مولانا آزاد خندید و فرمود:

«این حکایت را مولانا رومی در مثنوی معروف خودش هم بیان کرده است، و بعد از آن همه حکایت منظوم رومی را پیشش خواند»^۱.

حافظه آزاد بسیار دقیق بوده و زمینه مطالعات وی خیلی وسیع و عمیق بود. بدین جهت وی هزارها بیت اردو و فارسی را در نگارشات خود نقل می‌کرد. باری یکی از دوستان به نام مولانا غلام رسول مهر دقیق بودن حافظه آزاد را آزمایش کرد و چند بیتی از شعری را از جای اصل تغییر داد. مولانا آزاد متوجه شد و آن را اصلاح کرد و درستش را خواند. وی در یکی از نامه‌های خود آزاد می‌نویسد:

«همان بیت را سی سال قبل خوانده بودم. امروز، خوشبختانه، با کتاب اصلی روبه‌رو شدم و آن را یافتم، خدا را شکر بیت همان‌طور نقل شده که بنده آن را نقل کرده بودم»^۲.

جوش ملیح‌آبادی یکی از شاعران و عالمان زبان اردو وقتی به مولانا آزاد همین‌طور فرمود: «شما در حقیقت از قبیله ما هستید. پیراهن شما هنوز با ما قرار دارد. پس چرا شما لباس سیاسی را پوشیده‌اید؟»^۳.

واقعاً خدمات شایان آزاد به زبان و ادبیات و علوم و دانش بی‌مثل و یگانه است. نیاز فتح‌پوری عالم معروف، درباره آزاد این‌طور اظهار عقیدت می‌فرماید:

۱. ملسیانی، ارش، ابوالکلام آزاد، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳ و هم ملاحظه بشود: خان، رشیدالدین، مولانا ابوالکلام آزاد: شخصیت، سیاست، پیغام، ۱۹۸۹م.

۳. ملسیانی، ارش، ابوالکلام آزاد، ص ۹۱.

"Had he devoted himself to Arabic poetry, he would have been another Mutaunnabi or Badruzzamani. Had he devoted himself only to religious and theological reform, he would have been the Ibne Taimmya of his era. Had he occupied himself solely with philosophical studies, he would not have ranked less than Ibne Rushd (Averros) and Ibne Khalil. Had he turned to Persian poetry, he would have been equal to Urfi and Naziri. Had he inclined towards sufism and moral uplift, he would have been equal to Ghazali and Rumi"^۱.

پروفسور سعید نفیسی از ابعاد گوناگون شخصیت مولانا آزاد آن اندازه متأثر بوده که وی را یکی از عالمان پُر مغز و دانشوران بی نظیر به حساب می‌آورد. سعید نفیسی اولین بار که به هند آمد، یک ساعت با مولانا مصاحبه کرد، و فقط میان همان مدت کوتاه شخصیت آزاد از حیث یک عالم جامع و فراگیر زبان و ادبیات عربی و فارسی پیشش مشخص شد، و به خصوص داشتن حافظه شگفت‌انگیز و غیرعادی وی، لایق ستایش بوده. وی نه فقط می‌توانست هزارها بیت از شاعران گوناگون نقل کند، بلکه فهرست کامل آثار آنان را هم بیان می‌فرمود. این اثر شخصیت آزاد زمانی مستحکم‌تر شد که وی سرزمین ایران را زیارت کرد. بنا به قول آقای نفیسی: «هرچند به روی آزاد نگاه می‌کردم، از قامت عالمانه، از انسان‌دوستی و دوستداری علم و دانش وی همان اندازه بیشتر از پیش متأثر می‌شدم»^۲.

همان‌طور که قبلاً عرض کردم مولانا یک خطیب بی‌بدل هم بوده و از سخنرانی وی شنوندگان مات و مبهوت می‌شدند. چرا که همه افکار و اندیشه‌ها و اظهار نظر وی از عمق قلب بیرون می‌آمد و دارای نفوذ و تأثیر بی‌حد و حساب بوده، و بدین علت از دلش خواسته و بر دل‌ها نفوذ می‌گرفت^۳.

۱. ملسیانی، ارش، ابوالکلام آزاد، ص ۹۱-۹۲.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. خان، رشیدالدین، مولانا ابوالکلام آزاد، شخصیت، سیاست، پیغام، ص ۶۶-۶۵.

بعد از استقلال هند مولانا آزاد شایسته وزارت تعلیم شمرده شد، و وی با ژرف‌اندیشی عالی و استعداد و لیاقت شایانی که در زمینه علوم و تحقیق و درس و تدریس برنامه‌ریزی کرده، وزارت مزبور را از اصلاحات نوین و تازه مملو و مزین ساخت.

مولانا در سال ۱۹۰۲ میلادی به سرزمین عشق و محبت، یعنی زادگاه سعدی خوش‌الحان و صاحب فصاحت و بلاغت و نویسنده گلستان و بوستان که در ادبیات جهان همیشه تازه و پرمشک خواهد بود، و امام تغزل حافظ شیرین‌بیان، و وطنی که سراسر جهان را از شاهکارهای ماندگار و گرانبها مثل شاهنامه فردوسی و مثنوی معنوی مولوی و پندنامه و الهی‌نامه عطار و بهارستان جامی و پریشان قآنی و رباعیات حکیم عمرخیام و کیمیایی که واقعاً باعث سعادت هردو جهان است، و جز آن، یعنی سرزمین ایران، را زیارت کرد، و از میان آن‌همه وقایع و حکایات جالب و شوق و شورانگیز که در کتاب‌های گوناگون خوانده بود جزئی از آنها را با چشم خود مشاهده کرد، و در بغل از وجود اقدس و مطالعات وافی و تجربیات کافی اهالی ایران‌زمین گلدسته‌ای فراموش‌ناکردنی به شکل پیام اخوت و محبت و امن و آشتی و دوستی و همکاری و همین‌نوع گل و لاله و شکوفه‌های فراوانی اهدا نمود. عالمان و دانشوران و دست‌اندرکاران و سیاستمداران مخصوصاً، و اهالی سرزمین مزبور عموماً از این شخصیت محترم و معظم، یعنی مولانا آزاد، استقبال شایانی کردند. خبرنگاران روزنامه‌ها و مجله‌ها و دانشجویان و استادان و شاعران و نویسندگان زیادی علاوه بر سیاستمداران و عموم مردم در محل اقامت وی به دیدن مولانا رفتند. چون مولانا استعداد کامل به زبان و ادبیات فارسی داشته و حدوداً همه کتاب‌های معروف ادبیات فارسی را تحت مطالعه خود قرار داده و هزارها ابیات فارسی را از بر کرده و به مناسبت موقعیت متناسب از آنان استفاده هم می‌کرده، بدین علت بدون کمک هیچ‌کس با آنان تبادل نظر کرد و پرسش‌های آنان را به طور کامل و خوب و مطمئن پاسخ داد.

مولانا آزاد فوق‌العاده ذی‌هوش و ذکی‌الذهن و ذکی‌الحس و خوش‌مشرّب و شیرین‌ذوق بود. وی در بلندپایگی و جسارت دینی و اخلاق اسلامی، و در فن

نویسندگی و نطق و سخنرانی و خوش‌بیانی، و در هنر خداداد فصاحت و بلاغت و در فضیلت علمی کاملاً نابغه و عدیم‌المثال بود، و حتماً محسن اعظم شبه‌قاره هند و اهالی هند بود.

از احوال جناب مولانا ابوالکلام آزاد در ایام اقامت ایران پی‌می‌بریم که ایشان در دوران توقف در تهران عملاً ساکت و خاموش نبود، چه در اوقات فرصت در خواندن روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی و در یادگرفتن طرز گفتار و گفتگو و حرف‌زنی به سبک ایرانی و در آموختن لهجه تهرانی مشغول بود.^۱ چون حافظه‌اش فوق‌العاده قوی و نیرومند و زبردست بوده، در کمترین مدت اقامت در تهران سراسر نشیب و فراز گفتگو و حرف‌زنی و نطق و سخنرانی را به خوبی درک کرد و یادگرفت. در ظرف مدتی کوتاه، برنامه‌ای برای نطق مولانا آزاد مرتب شد. اولاً دکتر شهاب سنجانی وزیر فرهنگ دولت ایران در هنگام معرفی مولانا آزاد اظهارداشت:

«شخصیت جناب آقای مولانا ابوالکلام آزاد میهمان گرامی و عالی‌قدر ما قبل از

تشریف‌فرمائی اخیر به تهران نیز بر ما مجهول نبود. جناب مولانا ابوالکلام یکی

از پیشوایان بزرگ و از پیشقدمان آزادی و استقلال هند بوده‌اند».^۲

دکتر شهاب سنجانی مزید در مورد شخصیت عظیم وی به بهترین توصیف و تمجید درباره مولانا حقیقت واقعی را بیان کرد. سپس مولانا آزاد به ایراد نطق خود پرداخت. خوش‌بیانی و خوش‌منظری نطق شفاهی مولانا آزاد در زبان تازه فارسی و به سبک‌نوین تهرانی در آن موقع شنیدنی و دیدنی بود. مولانا آزاد در روزی ماقبل مرخصی از تهران در «تالار فرهنگ» در حضور جمعی کثیر بالغ بر یک‌هزار و دویست نفر نطق خود را ایراد کرد و موضوع نطق وی «روابط باستانی ایران و هند» بود. این نطق، نطق علمی و ادبی و فرهنگی و معلوماتی و عالمانه و تاریخی بود. در وقت نطق طرز زبان و بیان در برابر ایرانیان به طوری شیرین بود که لعل و گهر از زبان حضرت مولانا می‌چکید. شنوندگان مدهوش و از خودشان بی‌خبر بودند. نطق حضرت مولانا که

۱. برق، دکتر عطاکریم، مجله اندو ایرانیکا، ج ۲، ص ۴۵-۴۴

۲. همان، ص ۴۵.

تقریباً یک‌ساعت و اند طول کشید، به طوری روان و جالب و قشنگ و دلکش بود که نه تنها اهالی هند، بلکه شهرنشینان ایرانی هم به توصیف و تمجید حضرت مولانا پرداختند. پس از اتمام نطق، دانشجویان دانشگاهی چه پسر و چه دختر دست و بازو و پا و پیشانی حتی دامن‌های لباس حضرت مولانا را بوسه دادن آغاز کردند. در آن اوضاع شلوغی در سراسر تالار به طوری شد که بزرگان ایرانی حضرت مولانا را در حلقه و حفاظت خودشان گرفتند، تا حضرت مولانا از ازدحام و مزاحمت و پریشانی دور و محفوظ بماند. اما آنهایی که میل داشتند و خواهشمند بودند تا دستخط و امضاء حضرت مولانا را به دست بیاورند، پسران و دختران دانشگاهی همه یکی‌یکی به حضور حضرت مولانا رجوع می‌کردند، و به گرفتن امضاء موفق شده برمی‌گشتند.

درباره مولانا آزاد رهبر عظیم استقلال و آزادی هند مهاتما گاندی این‌طور اظهار عقیدت می‌کند که: «این باعث سعادت بنده است که از سال ۱۹۲۰ میلادی با مولانا آزاد در کارهای ملی همکاری کرده‌ام، وی در علوم اسلامی بی‌نظیر بوده، و یکی از عالمان زبردست و چیره‌دست زبان عربی بود. میهن دوستی وی مثل عقیده وی بر اسلام نیرومند بودم»^۱.

دکتر راجندر پرشاد در توصیف وی ضرب‌المثل معروفی عرض کرده که «بزرگی به عقل است نه به سال، توانگری به دل است نه به مال» و افزود که در سراسر تاریخ ما غیر از مولانا آزاد کسی شایسته این ضرب‌المثل به‌نظر نمی‌آید. فقط بعد از خدمت دوساله در سن ۳۴ سالگی مولانا آزاد را به عنوان رئیس حزب کانگریس انتخاب کردند. بعد از فوت شدن مولانا، دوست صمیمی و همکار عزیز وی و نخست‌وزیر هند پاندت جواهرلال نهرو در ایوان بالا همین‌طور اظهار عقیدت فرمود:

"It has become almost a commonplace, when a prominent person passes away, to say that he is irreplaceable, that his passing away has created a void which cannot be filled. To some extent that is true in

۱. ملسیانی، ارش، ابوالکلام آزاد، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۱۷۴-۱۷۳.

regard to the passing away of Maulana Azad. I do not mean to say that no great men will be born in India in future. We have great men and shall have great men; but, I do submit that peculiar and special type of greatness that Maulana Azad represented is not likely to be reproduced in India or anywhere else".

منابع

۱. ملسیانی، ارش، ابوالکلام آزاد، دهلی، ۱۹۷۶م.
۲. خان، رشیدالدین، مولانا ابولکلام آزاد، شخصیت، سیاست، پیغام، دهلی، ۱۹۸۹م.
۳. برق، دکتر عطاکریم، مجله اندو ایرانیکا، جلد ۴۲، ۱۹۸۹م.

علم نجوم در عهد اکبرشاه و معرفی طلسمات

سیده بلقیس فاطمه حسینی ♦

علم نجوم یکی از اقسام علوم عقلیه است. علوم عقلیه را فلسفه و حکمت می‌گویند و این علم در چهار بخش منقسم می‌گردد:

اول منطق؛ دوم علم طبیعی؛ سوم علم الهی؛ چهارم علم التعالیم، که این هم مربوط به مقدار است و چهار قسمت دارد: ۱. هندسه؛ ۲. ارسماطیغی (ارتمیتیک)؛ ۳. موسیقی؛ ۴. علم هیئت. پس نجوم وابسته علم الهی و علم افلاک است.

حکما، انسان را عالم کبیر و افلاک را عالم صغیر گفته‌اند. روح چون با عالم انوار ارتباط دارد و نور اول گفته می‌شود در نتیجه هرگونه احساسات روحی را با عقل کل تعریف کرده‌اند، و مقام عقل کل عرش و کرسی است. توضیحات آن به این صورت است: عقل مشاهده بر کرسی، عقل معرفت بر سماء زحل، عقل مدرکه بر سماء مشتری، عقل شجاعت بر آسمان مریخ، عقل افعال بر آسمان خورشید، عقل سلامتی بر سماء عطارد، عقل شهادت بر زهره و عقل قیاس بر آسمان قمر. علاوه بر این روح نه قسمت دارد. این نه جزو عقل و مقام شأن بر نه افلاک است و این را عالم کبیر می‌گویند و نطفه را عالم صغیر می‌نامند. نطفه چون به جسم مربوط است و دارای قوه نباتیه است. تحت تأثیر ستاره‌های گوناگون است که باعث رشد و پرورش قوه‌های مختلف است. فیلسوفان قیاس می‌کنند که ستاره زحل در رشد قوت مدرکه یعنی سر تأثیر می‌گذارد، و از افلاک هفتم است و مشتری از فلک ششم به سوی دست راست. ستاره مریخ از فلک

پنجم به سوی دست چپ عمل می‌کند. ستاره شمس از فلک چهارم در رشد شکم و سینه مؤثر است. ستاره زهره از فلک سوم به سوی پشت نظر می‌کند، بعد از آن ستاره عطارد از فلک دوم در پای راست می‌بیند، سپس ستاره قمر از فلک اول به سوی پای چپ تأثیر می‌گذارد و این تأثیرات نباتی است.

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام دربارهٔ نفس به کمیل گفت که نفس چهاراند و هر نفس پنج قوت و دو ویژگی دیگر دارد^۱ که نفس نباتیه گفته می‌شود.

پس به این صورت ستارگان در پرورش جسم انسانی سهیم‌اند، و این تمام پرورش قوهٔ فعلیه است، چون فیلسوفان و منجمین این‌ها را علت پرورش هفت اعضا می‌دانند این سبع سیاره را «هفت آباء» می‌نامند.

همین طور «چهار امهات» نیز ذکر شده که بر بنای حرارت نطفه چهار طبقه دارد و پرورش نطفه نسبت به خورشید و ماه دارد. پس از استقرار نطفه در بطن سودا، صفرا، بلغم و خون تولید می‌گردد. انسان ترکیبی است از این عالم تراکیبی؛ در نتیجه این را امهات عناصر می‌گویند. پس به این صورت هفت اعضای ظاهری و هفت اعضای باطنی و پنج قوت در وجود انسان ظهور می‌یابد^۲. حکما و منجمان تمام بدن یعنی عالم کبیر و صغیر را با سیاره‌ها و ستاره‌ها منسوب کرده‌اند، که به جای خود یک علم است که او را علم هیئت می‌گویند.

علم هیئت: علم هیئت مبنی بر رفتار کواکب و سیاره‌هاست، که بر بنای علم الهندسه اوضاع و اشکال افلاک و کیفیت زوال و عروج را بیان می‌کند. برای دانستن کیفیت وقوع، رصدگاه‌ها را تأسیس کردند و کتاب‌ها در این زمینه به تحریر آوردند. حکیم بطلموس کتابی به نام ثمره نوشت که به کمک این علم زایچه درست می‌کنند، یعنی حرکت و رفتار و موقعیت ستارگان را بر حصول حساب عددی تعیین می‌کنند. طبق این اعداد و شمار وضعیت اجرام فلکی و تأثیر آن بر اجسام انسانی را تجزیه می‌کنند. در علم هیئت چند دایرهٔ فرضی می‌کشند، دایره‌ای را که بزرگ‌ترین باشد و از

۱. نهج‌الاسرار، ص ۳۳.

۲. دقایق‌المعانی مکتوب دوم دستنویس.

طرف شرق به غرب باشد دایره معدل النهار یا منطقة البروج می‌گویند، و این دایره آسمانی است. دایره زمینی خط استوا است و هر دو محاذی یکدیگراند.

منطقة البروج در ۳۶۰ درجه منقسم است فاصله هر درجه ۲۵ فرسخ است، یک فرسخ دوازده هزار گز، یک گز ۲۴ انگشت، و یک انگشت هفت جو.

بعضی از سیاره‌ها از غرب به شرق حرکت می‌کنند. مدار یعنی مرکز تمام ستارگان همان دایره بزرگ است که فلک را در دو بخش قسمت می‌کند:

عالم علوی و عالم سفلی

فلک الافلاک

فلک الافلاک را فلک اطلس و فلک اعظم نیز می‌گویند. این فلک نه ثوابت دارد، نه سیاره. از طرف شرق به سوی غرب حرکت می‌کند و تمام افلاک را با خود به حرکت می‌آرد، و آن یک دوره را در یک شب و روز به انجام می‌رساند.

فلک هشتم زیر فلک الافلاک است این را فلک البروج یا فلک ثوابت می‌گویند.

فلک هفتم را فلک زحل می‌گویند. مدبر قبض و فیض ارواح، ملک موکل عزرائیل.

فلک ششم را فلک مشتری مدبر رزق بندگان، ملک موکل میکائیل.

فلک پنجم فلک مریخ است. صاحب صور، ملک موکل اسرافیل.

فلک چهارم فلک آفتاب/شمس مدبر برای الهام و وحی، ملک موکل جبرئیل.

فلک سوم فلک زهره مظهر سرور و نشاط، اسم ملک موکل سرور.

فلک دوم فلک عطارد مدبر حزن و فکر انشا و دبیران و اهل قلم، ملک موکل به

شداید.

فلک اول فلک قمر مدبر باد و هوا و آب و ابر، ملک موکل رعد «یسبح الرعد».

زیر همین نه فلک طبقات عناصر اربعه‌اند: آب و خاک و باد و آتش. عالم افلاک را

علام علوی می‌گویند و عناصر اربعه و موجودات دنیای عنصر را عالم سفلی می‌گویند.

(مهذب اللغات)

دایره مذکور در دوازده برج منقسم شده است و آن را دایره البروج می‌گویند. و

بروج جمع برج است.

برج: برج در علم هیئت برای استفهام علم ستارگان و سیر ستارگان است، که آن را در دوازده برج تشکیل داده‌اند. در این سیر ستاره‌هایی که می‌درخشند از آن صورت مخصوص درست کرده‌اند و اسم آن برج را بر آن صورت گذاشته‌اند. به طور مثال در مقام ویژه‌ای اگر از ستاره‌های درخشنده شکل عقرب درست شود آن برج را عقرب می‌گویند، یا اگر صورت شیر به وجود می‌آید «اسد» می‌نامند. این دوازده برج را که تأثیرات گوناگون دارد در چهار بخش تقسیم کرده‌اند: برج آبی، برج آتشی، برج بادی، برج خاکی. هر قسمت سه برج دارد:

آبی: سرطان/کیکرا؛ عقرب/بچهو و حوت/مچهلی.

آتشی: جمل/میندها؛ اسد/شیر و قوس/کمان

خاکی: ثوره/بیل؛ سنبله/فعلی دوشیزه و جدی/بکری

بادی: جوزا/توام آدمی؛ میزان/ترازو و دلو/دول

میان دایره دوازده برج، شش برج به طرف شمال و شش به طرف جنوب‌اند.

شمال: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله

جنوب: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت

قران

در علم نجوم از جمع شدن ستاره‌ها در یک برج فال سعد و نحس می‌گیرند. به طور مثال اگر فال از حکومت و سلطنت می‌گیرند به ویژه قران علوی را می‌بینند یعنی زحل و مشتری بعد از بیست سال در یک برج جمع می‌شوند و این عمل را قران می‌گویند. یک دایره بروج چهار مثلث دارد. قران از یک مثلث علوی به مثلث علوی دوم به سمت راست می‌باشد. سه برج هر مثلث که داری سه برج است در دوازده گردش کامل می‌گردد و این دوره هر مثلث در مدت شصت سال به اتمام می‌رسد. پس قران علویین پس از ۲۴۰ سال می‌شود و این قران را در سه بخش کبیر و اوسط و صغیر تقسیم کرده‌اند.

قران کبیر آن را می‌گویند که هر دو ستاره در یک درجه باشند می‌گویند که این

قران پس از نود و هفتاد سال یک بار می‌آید.

قران اصغر در هر برج پس از بیست سال می‌شود. یعنی اگر نخستین قران در حمل در اولین دقیقه باشد پس از بیست سال در برج قوس قران در همان دقیقه اول باشد. همین طور به برج اسد پیش می‌رود و این برج‌های آتشی‌اند و قران صغیر گفته می‌شوند. چون شصت سال می‌گذرد دوباره قران حمل خواهد شد و چون این قران کامل می‌شود آن را دوره برگشت یا عودی می‌گویند، و چون دوست و چهل سال می‌گذرد قران از بروج آتشی به بروج خاکی می‌گردد. همین طور از تمام بروج گذشته پس از کامل شدن نه صد و شصت سال چون به اول دقیقه به حمل می‌رسد قران کبیر و قران اعظم و قران بزرگ گفته می‌شود.

برج سرطان را طالع عالم می‌گویند و قران سعد و نحس را معلوم می‌کنند. اگر مربوط به زحل و مریخ باشد در حکومت فساد و زوال دیده می‌شود. با وجود این که در این زمینه بسیار کتاب‌ها نوشته شد و ماهرین فن پیش‌گویی کرده‌اند ولی لازم نیست که تمام پیش‌گویی‌ها درست باشد.

پادشاهان به ویژه بر این پیشین‌گویی‌ها عقیده داشتند. پادشاهان مغول کارهای خود را با حساب نجوم و زایچه‌ها آغاز می‌کردند. در هندوستان برهمنان در علم نجوم مهارت داشتند.

منجمین با کمک علم ستارگان و گردش زمین و فلسفه‌های گوناگون می‌خواستند کوایف عالم را بدانند و پیش‌بینی کنند. طلسمات یا طلسم یکی از شاخه‌های علم نجوم است که منجمین به توسط نقاشی‌های مرموزی سخن می‌گفتند.

طلسم

آنچه خیال‌های موهوم شکل عجیب در نظر می‌آرند و نیز شکلی و صورتی مهیب که بر سر دفائن و خزاین تعبیه کنند... طلسم از اجزای ارضی و سماوی ساخته می‌شود. یعنی از بعضی ادویه و ساعت مخصوصه و گاهی این صورت از آبگینه نیز سازند. (فرهنگ آند راج، جلد چهارم)

طلسم عبارت از خارق‌ی است که مبداء آن قوای فعاله آسمانی آمیخته با قوای زمینی منفصله است، تا بدان امور شکفت و غریب پدید آورند. زیرا برای حدوث

کاینات عنصری که اسباب آنها قوای آسمانی ست شرایط مخصوصی است و بدین شرایط استعداد قابل کمال می‌پذیرد و از این رو کسی که احوال قابل و فاعل را می‌شناسد بر جمع میان آنها قادر باشد می‌تواند به ظهور آثار عجیب و شگفتی پی‌برد. «قوای فعاله آسمانی با قوای منفعله زمینی در ازمئه مناسب بحث می‌کند تا بدان خاصیت تأثیر مقصود را به دست آورند...». (دهخدا، ج ۳۳، ص ۳۰۰)

قبل از معرفی آلبوم نقاشی طلسمات شاید نامناسب نباشد که نگاهی کوتاه به تاریخچه علم نجوم در عهد اکبرشاه بیندازیم.

تاریخچه علم نجوم در عهد اکبر شاه

ستاره‌شناسی از زمان باستان در مصر و یونان و بابل و هندوستان رواج داشت. علاوه بر این نوشته‌های نویسندگان یونانی و ایرانی قبل از تیموریان گورکانی مورد بررسی بود. سخن درباره علم هیئت و نجوم و پیشرفت آن در زمان اکبرشاه بدون ذکر همایون شاه ناگزیر است. لازم به تذکر است که قبل از گورکانیان امیر خسرو در علم هیئت استاد بود. در زمان قران‌السعدین خود می‌گوید که زمین دور خورشید گردش می‌کند چون مردم عقیده داشتند که زمین ساکن است.

همایون به علم هیئت و نجوم علاقه ویژه‌ای داشت. به امرا درس هیئت و نجوم می‌داد.^۱ در علم نجوم و هیئت و سایر علوم غریبه بی‌نظیر بود.^۲ ابوالفضل نیز در این مورد او را ستایش کرده است: «توجه اقدس به اسطرلاب و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت».^۳

مؤلف طبقات اکبری می‌گوید که همایون در علم نجوم و ریاضی بی‌بدل بود. مورخین می‌نویسند که چون حمیده بانو بیگم برای ازدواج با همایون راضی شد، همایون به زودی اسطرلاب را گرفته ساعت سعید را معلوم کرد و در آن ساعت میر

۱. بزم تیموریه، ص ۹.

۲. منتخب، ص ۳۰۹.

۳. اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۲.

ابوالبقا صیغه نکاح خواند^۱. همان‌طور چون آثار ولادت اکبرشاه ظاهر شد منجمی موسوم به چندن یا چاند با شنیدن آثار ولادت ناراحت شد^۲ که ساعت نحس است. پس از گذشت آن ساعت چون تولد اکبرشاه را شنید از تقویم معلوم کرد که ماه در کدام برج است. معلوم شد که ماه در برج اسد است. پیش‌بینی کرد که این پسر صاحب اقبال و طول عمر داشته باشد. اسم این پسر بر اصول علم جفر، ریاضی و دینی اکبر گذاشته شد. (الف: آتشی، کاف: آبی، با: بادی و را خاکی) که دارای هرچهار عنصر است یعنی نشانگر حد اعتدال بوده^۳. این عشق و علاقه همایون بادشاه به علم نجوم تا آخر عمر ادامه داشت. در ساختمان سه طبقه‌ای شیرشاه که به اسم شیر مندل موسوم بود همان طبقه بالا را به عنوان رصدگاه درست کرده بود. در جلسه‌ای با ستاره‌شناسان صحبت داشت که صدای مؤذن طنین انداخت. در احترام اذان ایستاد، پایش لغزید و زندگی به پایان رسید.

همایون در این زمینه بسیار کار کرد، ولی چون مقاله محدودیت به زمان شهنشاه اکبر دارد از باقی نمونه‌های دوران همایون صرف نظر می‌شود.

نظام‌الدین بیرجندی (م: ۹۳۴ هـ/۲۸-۱۵۲۷م) که درباره ابعاد اجرام، اجسام سفلی و اوضاع اجرام علوی، ساحت سطوح اجسام را نوشت (تالیف ۹۳۰ هـ/۱۵۲۴م) همزمان همایون بود. علاوه بر این آثار نصیرالدین طوسی و المجسطی و غیره در مطالعه اهل نظر بود. در سده دهم بسیار کتاب‌ها در هند و ایران نوشته شد. ابوالخیر نقی‌الدین محمد ابن محمد فارسی کتابی به نام لمعه درباره علم هیئت نگاشت. مظهرالدین محمد بن بهاء‌الدین زیج مظهري و التفهیم در معرفت استخراج تقویم را در سال ۹۶۰ هـ/۱۵۵۳م تحریر کرد. علاء‌الدین علی قوشجی نیز در همین دوره بود. زمان اکبر برای پیشرفت علم و ادب بسیار مهم است. تأسیس دارالترجمه در آن دوره باعث ترویج آثار علوم مختلف گردید.

۱. همایون‌نامه اردو ترجمه.

۲. اکبرنامه، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۲۲.

خانخانان مثنوی‌ای سرود که موضوع آن علم نجوم بود، که یک مصرع به زبان فارسی و یک مصرع به سانسکریت بود.^۱ زیچ مهرزائی به سانسکریت ترجمه شد و در هیئت دبیره ابوالفضل، فتح‌الله شیرازی، کشن جیوتشی، گنگادهر، مهیش و مهاند بودند.^۲ ملالطفی یکی از منجمان آن دوره بود. ملا فریدالدین ماهر علم جفر، اعداد، نجوم و ریاضی بود و برادرش شیخ طیب نیز ماهر نجوم بود. او در عهد جهانگیرشاه اسطرلابی درست کرد و برابر وزن اسطرلاب طلا دریافت نمود.

میر فتح‌الله شیرازی از سادات شیراز یکی از شخصیت‌های مهم دوره اکبرشاه بود که در سال ۹۹۰ هـ/۱۵۸۳ م از دکن آمده و در دربار اکبرشاه باریافت. بدایونی او را اعلم العلمای دوران می‌نویسد. او ماهر نجوم و رمل، هیئت هندسه و طلسمات بود. در علم طلسمات و جر ائقال به حدی مهارت داشت که می‌توانست رصدگاه درست کند. چون ماهر در علم نجوم بود در جنگ‌ها با اکبرشاه شرکت می‌کرد و پادشاه بر پیش‌گویی‌های وی اعتماد داشت.^۳ زایچه اکبرشاه که منجمین هندی و یونانی درست کرده بودند، و با هم اختلاف داشت. فتح‌الله زایچه را درست کرد و کتابی نوشت به نام زیچ جدید.^۴ تقویم الهی هم ترتیب نمود. این تقویم مبنی بر زیچ گورکانی بود.

طلسمات مجموعه نقاشی‌های مرموز دوره اکبری است که هم در متن علم نجوم معاون است و هم نمونه با ارزش نقاشی است که مورد علاقه دانشمندان باشد.

مصوران درباره این طلسمات نقاشی‌ها کشیده‌اند که بسیار جالب و نمایانگر فرهنگ ویژه‌ای است. اکبر به مصوری نیز عشق و علاقه خاصی داشت. او در فتح‌پور سیکری مدرسه مصوری را بنیاد نهاد و مکتب نقاشی را به وضوح به اوج رسانید. در این مدرسه استادان برجسته ایرانی را انتخاب کرد. مواد رنگی هم در هند درست می‌شد و از اروپا هم به دست می‌آوردند. عده زیادی از هنرمندان هنر زیردست نقاشان ایرانی نقاشی

۱. بزم تیموریه، ص ۶۶.

۲. اکبرنامه، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳. محمد حسین آزاد، دربار اکبری، شیخ مبارک علی تاجر اندرون لوهاری دروازه، لاهور، ۱۹۴۸ م، ص ۱۴۲.

۴. دربار اکبری، زیچ = جدولی که از آن به حرکات سیارات معرفت یابند.

میناتوری را یادگرفتند. به طور مثال دسونت، مدها چیلا، مادهو، جگن تارا، مهیش، کهیم کرن، سانوله، هری بنس و رام و غیره.

میر سید علی و عبدالصمد شیرین‌قلم نقاشان خوب این دوره بودند. در این مقاله معرفی و نمایش چند فایل از یک مرقع که مربوط به زایچه یعنی (A horoscope) مبنی بر بروج و تأثیر آن است. این نقاشی‌ها به نام طلسمانس در کتابخانه رضا رامپور نگهداری می‌شود که نمونه بارز نقاشی دوره اکبرشاه است. معلوم نیست که به دست چه کسی نقاشی شده است. این نقاشی‌ها درباره بروج و تأثیر آنها دارای تصاویر خیالی است که بر اساس علم عدد و حروف مقطعات معانی و مطالب گرفته شده است. عددی که در گوشه راست مرقع بالای حرف نوشته شده ابجدی است. البته حروف مقطعات قرآنی نیست مثلاً «که» ۲۵ است «ی» ۱۰ دارد نقاشی سرای خراب حروف مقطعات کحطسن عبارت به این صورت است خرقة همه مغان و استخوان آدمی مرده «زایل کند نعمت آن را که خواهی».

همین‌طور در یک نقاشی که مردی در دست تازیانه دارد حرف «پ» عدد ۱۲ حروف مقطعات و هلاس رهلاس عبارت به این صورت است. تخم درخت پان - بزرگ گرداند ترا در چشم سرو. در بعضی از تصاویر مرقع، اسامی فرشتگان و سپس پیش‌بینی و معالجه نیز است.

در یکی از نقاشی‌ها عکس سر بریده به ظاهر علامت بد دارد ولی از لحاظ فال‌بینی و نجوم نیک است. بر سر نقاشی نوشته خوب نماید در چشم مرد و زن.



در نقاشی دیگر شخصی مردی و نشسته به بالا می‌نگرد. این هم علامت نیکی و زهد شمرده می‌شود.



همان‌جور در یک نقاشی تصویر خرگوش است و این را علامت راه‌نمایی نشان داده است. «راه نماید ترا بر آن‌که خواهی».

در یک نقاشی کشتی با حیره اسب - درخت مریم و گل باقلا است که علامت حصول آرزوست - «برساند به آرزوها». برگ سیب و صورت زاغ علامت هلاکت از دست دشمنان.

همان‌طور در یک نقاشی کرکسی بر شتری نشسته - بادشاه در دست آن کس شود که تو خواهی.



کمانی ترکش که تیر او شکافنده است - حروف مقطعات، استخوان خوک خال بر عضوی که خواهی - س ۱ - قوچی سر او بر ذنب او طنور ما، عود خام و شاخ زعفران - مهربان گرداند شاه بر تو - ب ۱۲ عقابی بر درخت خرما نشسته - نظر با شه - کافور و پر عقاب - دفع کند تبر دزدان از تو و یاران تو.

این نقاشی‌ها چنان‌که از عبارت بالا آشکار است با کمک واژه‌های مفرد و مرکب و با مصرعی گاهی نامفهوم پیام خاصی دارند که متعلق به علم طلسمات است. چون من از این علم خبر ندارم درباره صحیح و غلط و خوب و بد آن بحث کنم. مقصود من از قفسه کتابخانه بیرون آوردن آن آثار نقاشی و ارایه دادن به خدمت اهل ذوق است.

خلاصه این‌که نقاشی نیز در نهاد انسانی ودیعه پروردگار است، از زمان قدیم تا امروز این هنر رو به تکامل دارد. در سراسر جهان بهزادها و مانی‌ها هر دوره قلم‌مو در دست گرفته زیبایی‌های تخیلی را برای ما ارایه کرده‌اند و می‌کنند. نقاشان خوش سلیقه با نقاشی‌ها خود کتاب‌ها را شرح می‌دادند. گاهی کلیله و دمنه بود گاهی حمزه‌نامه، شاهنامه و رزم‌نامه بود وقایع تاریخی و چیزهای عجیب را که می‌دیدند درباره آن تابلوها درست می‌کردند. نقاشی‌هایی که مربوط به تشریح متون است بالعموم پژوهشگران بررسی کرده‌اند و مطالب زیادی وجود آورده‌اند. ولی به این طرف توجه

زیادی نشده؛ شاید علت مرموزی این نقاشی‌ها بوده است و اگر هست اطلاع عمومی در دست نیست به هرحال این طلسمات از لحاظ علمی به ویژه در علم نجوم مهم است و از لحاظ هنر نقاشی نیز ارزش دارد. طراحی و رنگ مایه‌هایی که استفاده شده است هم دیدنی است.

در این مقاله کوشش بر این هم است که یک کمی اصطلاحات مهم علم نجوم و علم هیئت را برای مبتدیان بازگو کنم، تا وقت مطالعه متون ادبی از امیر خسرو، خاقانی و دیگران قابل استفاده باشد.

منابع

۱. ابوالفضل، اکبرنامه، پبلشنگ هاؤس، دهلی‌نو.
۲. ابوالقاسم فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، مقاله دوم، قلمی.
۳. آندراج، فرهنگ آندراج، جلد ۲، محمد بادشاه، کتابخانه تهران، ۱۳۲۶ ش.
۴. صباح‌الدین عبدالرحمن، بزم تیموریه، چاپ معارف، اعظم‌گره، ۱۹۷۳.
۵. عارف نوشاهی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، شماره ۷۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، موزه ملی پاکستان، کراچی.
۶. عبدالقادر بدایونی، منتخب‌التواریخ، کشمیری بازار، لاهور، ۱۹۶۲ م.
۷. گلبدن بیگم، همایون‌نامه (اردو ترجمه رشید اختر ندوی) سنگ سیل پبلیکیشن اردو بازار، لاهور، ۱۹۷۹.
۸. محمد جعفر حسینی، دقایق‌المعانی، دست‌نویس، موزه ملی دهلی.
۹. محمد حسین آزاد، دربار اکبری، شیخ مبارک علی تاجر اندرون لوهاری دروازه لاهور، ۱۹۴۷.
۱۰. مولانا عبدالرحمن دهلوی، مقدمه تاریخ ابن خلدون، الفیصل ناشران غربی استریت، اردو بازار، لاهور، ۲۰۸ م.
۱۱. مهذب لکهنوی، مهذب‌اللغات، مطبوعه نامی پریس، لکهنو، ۱۹۷۸ م.
۱۲. نقاشی طلسمانس، کتابخانه رضا رامپور، رامپور.

فردوسی در نظر تذکره و تاریخ‌نویسان

♦ دکتر زرینه خان

چکیده

ابوالقاسم حسن فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران در قرن چهارم و پنجم هجری قمری می‌زیسته. وی از خانواده دهقانان طوس و ثروت‌مند و توانگر بود. او در ضیاع خود زراعت می‌کرد و خوشحال زندگی بسر می‌برد.

فردوسی مردی میهن‌پرست بود و به تاریخ ایران باستان علاقه داشت. در ایران شاهنامه‌نویسی از زمانه قدیم رواج داشت. پیش از فردوسی چند نفر از شعرای نامور داستان ملی ایران را نظم کرده بودند، مانند ابوالعلی بلخی، ابوالمؤید بلخی. شاهنامه ابومنصوری هم از مهم‌ترین و قدیم‌ترین مآخذ تاریخ ایران باستان است. دقیقی طوسی هم شاهنامه‌نویسی را آغاز کرد ولی فقط هزار بیت نظم کرده بود که عمر او وفا نکرده و به دست یک دشمن کشته شد.

فردوسی در سن چهل سالگی نوشتن شاهنامه را آغاز کرد؛ و چنان که اشاره شد شاهنامه ابومنصوری اساس شاهنامه فردوسی بود. فردوسی هزار بیت اشعار دقیقی را نیز در شاهنامه خود بجنسه شامل کرد. شاهنامه فردوسی نه صرف در ادبیات فارسی بزرگ‌ترین منظومه حماسه و تاریخ است، بلکه در ادبیات جهان مقام شامخ دارد. این اثر طویل‌ترین منظومه است، مشتمل بر شصت هزار بیت که در سنه ۴۰۰ هـ تکمیل یافت. بعد از تکمیل شدن شاهنامه فردوسی بجا گفته:

نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراگنده‌ام

فردوسی در نظر همه تذکره و تاریخ‌نویسان مقام مهم و بزرگی دارد. اولین بار ذکر فردوسی صدسال بعد از وفات او در کتاب چهارمقاله (۵۵۰ هـ) اثر نظامی عروضی سمرقندی شده، و او درباره فردوسی اطلاعات مهمی نقل کرده است. پس از آن در تذکره‌ها و تاریخ‌ها، ذکر فردوسی آمده است ولی همان اطلاعاتی که نظامی عروضی در کتابش فراهم کرده نقل شده است؛ مانند تذکره لباب‌الالباب، تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء عبدالغنی، تذکره یدبیضا، تذکره ریاض الشعراء، تاریخ گزیده، تاریخ ادبیات ایران مؤلف رضازاده شفق، فرهنگ ادبیات فارسی دری، تاریخ ادبیات ایران، مؤلف ای.جی. براون انگلیسی و غیرها.

همه تذکره و تاریخ‌نویسان، با یک‌دل و یک‌زبان فردوسی را در حماسه‌سرایی یکتا و بی‌همتا قراردادند. حق این است که بگوییم شاهنامه‌نویسی به معنای کامل کلمه با فردوسی آغاز شده و با فردوسی تکمیل شد.

واژه‌های کلیدی

ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاهنامه فردوسی، شاهنامه‌سرایی، حماسه‌سرایی در ایران.

مقدمه

فردوسی طوسی، تاریخ ایران باستان را در کتابش شاهنامه زنده جاوید کرده است. ابوالقاسم^۱ حسن بن علی طوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، در قرن چهارم و پنجم می‌زیست. وی در طوس از دهاقین ثروت‌مند بود، و از جانب پدر مزرعه بسیار بزرگ موروثی داشت، و از کشاورزی زندگی او به‌خوشی می‌گذشت. چنان‌که می‌دانیم داستان‌سرایی در هرکشور و فرهنگ در عالم رواج داشته. همین‌طور در ایران هم داستان‌گویی رسمی قدیم داشت. فردوسی مردی میهن‌پرست

۱. مولف دولتشاه سمرقندی اسم فردوسی را حسن بن اسحق بن شرف‌شاه نوشته است. ولی همه تذکره‌نویسان اسم فردوسی ابوالقاسم حسن بن علی فردوسی نوشته‌اند. دولتشاه می‌نویسد که فردوسی نخست «شرف» تخلص اختیار کرد. (تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۶۲)

بود و به تاریخ ایران باستان بسیار علاقه داشت. او واقف بود که شاهنامه‌نویسی از عهد قدیم آغاز شده بود. غالب آن است که او شاهنامه ابوعلی بلخی، ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری را مطالعه کرده بود و از اوستا به عنوان یکی از مآخذ تاریخ ایران باستان هم استفاده کرده و نایره شوق در دلش بلند، و به شاهنامه‌نویسی مایل شد، ولی وسایل و امکانات کار برای او محدود بود. در زمانه قدیم کتاب‌خانه‌ها تنها در اختیار پادشاهان و شاهزادگان و امرا بود، و به آن رسایی دشوار بود. لیکن چون کسی به کار بزرگی کمر بسته می‌شود، و پیش نظرش مقصد بلند است، برایش این گرداب و مشکل‌ها، مانند موج‌های حقیر دیده می‌شود. در این کار بزرگ چندتن از ارباب ذوق و علم و هنر، و دوستان و نیک‌خواهان ایران و فرهنگ و تاریخ ایرانی، و برادران و باشندگان شهر برای کمک به فردوسی آماده بودند. کسانی که فردوسی چندجا نام‌های آن یاران را ذکر نموده، مانند فضل بن احمد، حسین قتیب، علی دیلم بودلف و غیرها. غالباً گفته شده که در سال ۳۷۰هـ که سن او به چهل رسیده بود، فردوسی نظم کردن شاهنامه را آغاز کرد. این یاران پیش‌گفته همه وقت کتابیات داستان ایران باستان که بیشتر به زبان اوستا و پهلوی بود را برای وی فراهم آوردند، و دیگر شاهنامه ابومنصوری که به نثر بود، بی‌نهایت برای کار تنظیم شاهنامه سودمند بود، و فردوسی این‌ها را اساس کارش قرار داد. در زمانه فردوسی شاعری والاقدر به نام دقیقی طوسی که هم‌وطن او نیز بود، نظم کردن شاهنامه را پیش از وی آغاز کرده بود، ولی فقط هزار بیت نوشته بود که به دست یک بدخواه گشته شد. فردوسی این هزار بیت را که در بیان شرح ظهور زردشت و جنگ گشتاسپ و ارجاسپ بود، در دل شاهنامه خویش بجنسه شامل کرد. وی خود در این باره می‌گوید:

جوانی بیامد کشاده زبان سخن گفتن خوب و روشن‌روان

به‌نظم آرم این نامه را گفت من از او شادمان شد دل انجمن

و دیگر مرگ ناگهانی او را این‌گونه بیان کرده است:

یکایک ازو بخت برگشته شد به‌دست یکی بنده بر گشته شد

ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار بگفت و سرآمد بر او روزگار

و در حق او با چنین کلمات دعاگو است:

برفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او، خفته ماند^۱
 خدایا ببخشا، گناه ورا بیفزای در حشر، جاه ورا

در سال چهارصد هجری فردوسی پس از تکمیل شدن شاهنامه بجا تفاخر کرده و می‌گوید:

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت ازین پیش تخم سخن کس نکشت
 بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکنم از نظم کاخ بلند که از باد و باران نباید گزند
 نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام^۲

فردوسی شاهنامه را در هفت دفتر تکمیل کرد.

در تاریخ‌ها و تذکره‌ها، بیشتر نویسندگان فردوسی و شاهنامه را متذکر شده‌اند. نخستین ذکر فردوسی در کتاب چهارمقاله آمده است، که نظامی عروضی سمرقندی صدسال پس از درگذشت فردوسی این کتاب را در ۵۵۰ ه. نوشت. مؤلف چهارمقاله می‌نویسد که او در سال ۱۱۱۶ میلادی آرامگاه فردوسی را زیارت کرده است.

درباره فردوسی افسانه‌ای را هم حکایت می‌کنند که فردوسی دختری داشت و برای تأمین هزینه‌های ازدواج او می‌خواست به عوض شاهنامه، انعام و اکرام بسیار بیابد و از آن محل مخارج عروسی دخترش را فراهم کند، و از این سبب او می‌خواست به دربار محمود غزنوی دست یابد. پیداست که این سخن تا چه میزان از حقیقت دور است و هیچکس برای تأمین جهیزیه فرزندش سی سال وقت صرف نمی‌کند. اما مؤلف چهارمقاله حکایتی نقل کرده که چطور فردوسی با کمک عنصری، به دربار محمود رسایی یافت. اگرچه این حکایت هم از شواهد مسلم برخوردار نیست. ولی بیشتر تذکره و تاریخ‌نویسان همان حکایت را درباره رسیدن به دربار محمود غزنوی، نقل کرده‌اند.

مؤلف تذکره الشعراء، عبدالغنی^۳ بر آن است که فردوسی شاهنامه را به فرمایش

۱. تاریخ ادبیات ایران، ص ۸۵

۲. همان و لتریری هستری آف پرشیا، ص ۱۳۱.۱۴۳.

۳. تذکره الشعراء، عبدالغنی، ص ۱۰۰.

سلطان محمود نوشته، که مشهور آفاق است؛ ولیکن این درست نیست، و حقیقت این است که چون فردوسی نظم شاهنامه را آغاز کرد محمود کودکی چهارساله بود و زمانی که به دربار محمود رسید، تا آن وقت تقریباً چهل هزار بیت از ابیات شاهنامه را نظم کرده بود، او البته در انتهای کارش به مدح محمود هم پرداخت و از آن جمله چنین سرود:

چو کودک لب از شیر مادر بُشُست ز گهواره محمود گوید، نخست^۱

محمود بسیار متأثر شد. فردوسی شاهنامه را به خدمت محمود پیش کش کرد و محمود پیمان کرد که به عوض هریک بیت یک دینار طلای سرخ او را بدهید. فردوسی چندین سال در غزنه اقامت گزین شد و در بازنویسی شاهنامه مشغول گشت. پس از چندین سال به وطن خود برگشت. بعد از تکمیل شدن شاهنامه شصت هزار ابیات در هفت دفتر جمع‌آوری کرد. چون فردوسی شاهنامه را به خدمت محمود پیش کش کرد، محمود عهدشکنی کرد و گفت او را سی هزار دینار سیم دهید، زیرا در اثر افترای بدخواهان که گفته بودند فردوسی مردی رافضی است از فردوسی، متنفر شده بود. فردوسی از محمود دلگیر شد و خود را فریب‌خورده یافت. او این سی هزار دینار سیم را در میان غرباء و مساکین و مستحقین تقسیم کرد، و از خوف محمود در غزنه چندین ماه متواری شد، و به کمک یک فرد نیک‌خواه به وطن خود باز گشت.

مؤلف تذکره ریاض‌الشعراء واله داغستانی دعوی می‌کند که فردوسی به همراه محمود به هند آمده و اینجا اقامت‌گزین شد و سپس به دارالمقر رفت و از آنجا به طوس مراجعت کرد. ولی در هیچ‌یک از تذکرها و تاریخ‌ها این دعوی واله مسلم نمی‌شود.

در چهارمقاله، حکایت دیگری نیز درباره فردوسی نقل شده است. مؤلف می‌نویسد که باری محمود در یک مهم به هند رفت و وزیر او حسن میمندی همراه او بود. در راه یک قلعه دشمن بود. محمود محاصره کرد و برای اطاعت‌کردن نامه‌ای فرستاد. چون در

۱. تذکره‌الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، ص ۵۱۰.

۲. ریاض‌الشعراء، ص ۱۵۰.

جواب تأخیر شد محمود پی‌چین شد و از حسن میمندی پرسید که تو را چه خیال است که جواب در حق من باشد؟ حسن بدیهه این شعر فردوسی را از شاهنامه قرأت کرده:

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب^۱

با شنیدن این شعر محمود سؤال کرد گوینده آن کیست؟ حسن میمندی جواب داد که آن شعر از فردوسی است که پس از عرق‌ریزی بسیار در مدت سی سال شاهنامه را تکمیل کرد، ولی از التفات شما محروم ماند. محمود از خطای خود پشیمان شد و تصمیم گرفت که بعد از بازگشتن غزنه فردوسی را چنان که شایسته اوست انعام و اکرام کند، و همین کار را هم کرد، و دستمز او را فرستاد، ولی بدبختانه چون این تحفه پادشاه به تابران طوس رسید فردوسی فوت شده و جنازه او از دروازه شهر بیرون شد. هم در آن زمان یک معلم فرقه‌پرست و متعصب فتوی داد که پیکر فردوسی را در قبرستان مسلمانان مدفون نکنند، زیرا در نگاه او فردوسی رافضی بود. به همین سبب فردوسی را در باغی که در ملکیت او بود، دفن کردند. دختر فردوسی نیز که بسیار غیرتمند بود هدیه پادشاه را هرگز نپذیرفت و بازفرستاد. بعد از آن به حکم پادشاه از آن مال و دولت یک رباط بنا ساختند و مولانا غلام‌علی آزاد بلگرامی در تذکره یدبیضا اسم این رباط را به حواله فرهنگ رشیدی «چاهیه» نوشته است.^۲

از آنجا که در بیشتر تذکرها و کتاب‌های تاریخ همین حکایت‌ها را به عنوان حقایق تاریخی درباره فردوسی نقل کرده‌اند، گمان می‌شود که این‌ها به طور کلی راست و درست است. ولی پژوهشگران و محققین جدید برآنند که فردوسی هیچ دختر نداشت. او در شاهنامه مرگ پسر جوان سال را ماتم کرده است. مؤلف تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی، می‌نویسد: خواهر فردوسی بود که آن دوازده شتر نیل بارکرده از دینار طلای سرخ فرستاده محمود برای فردوسی را قبول نکرد و بازفرستاد. اگرچه تقریباً تمام تذکره‌نویسان متفق‌اند که فردوسی شاهنامه را برای اندوختن مال و دولت تألیف کرد تا از آن مال و زر عروسی دخترش سهل باشد.^۳

۱. چهار مقاله، ص ۵۰.

۲. یدبیضا، ص ۲۰۰.

۳. تذکره الشعراء دولت‌شاه، ص ۲۲-۲۳.

در باره جایگاه ادبی فردوسی و شاهکارش مؤلف تذکره لباب‌الالباب محمد عوفی می‌نویسد: «فردوسی در فصاحت و بلاغت یکتا بود. او شصت‌هزار ابیات گفت ولی بیست‌هزار از آن جمله گفته دقیق است. جمله گذشتگان را در خجالت انداخته و آیندگان را در رنگ و بوی فکرت افکنده و کمال صفت در آن، آن است که از اول تا آخر بر یک نسق رانده است، و بر یک شیوه گفته»^۱. عوفی با این کلمات توصیف و ستایش فردوسی کرده و یک قطعه فردوسی را اینجا نقل کرده و گل‌های عقیدت به پای فردوسی می‌گذارد:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم | ز گفتار تازی و از پهلوانی |
| به چندین هنر شصت و دو سال بودم | چه توشه برم ز آشکار و نهانی |
| بجز حسرت و جز وبال گناهان | ندارم کنون از جوانی نشانی |
| بیاد جوانی کنون مویه دارم | بر آن بیت بوطاهر خسروانی |
| جوانی من از کودکی یاد دارم | دریغا جوانی، دریغا جوانی |

دیگر اطلاعات درباره فردوسی همان‌اند که در چهارمقاله نوشته است. محمد عوفی می‌نویسد: «هرکس بعد از مطالعه شاهنامه قدرت فردوسی که تا چه حد بوده است، می‌داند»^۲.

در بیشتر تاریخ‌ها و تذکره‌ها هم این نقل است که فردوسی صد بیت در هجو محمود نوشت. از آن ابیات چندی در اینجا نقل می‌شود:

| | |
|---------------------------|-------------------------------------|
| مرا غمز کردند کان پر سخن | به مهر نبی و علی شد کهن |
| اگر مهرشان من حکایت کنم | چو محمود را صد حمایت کنم |
| پرستارزاده نیاید به کار | وگر چند باشد پدر شهریار |
| ازین در سخن چند رانم همی | چو دریا کرانه توانم همی |
| به نیکی نبذ شاه را دستگاه | و گر نه مرا بر نشاندی به‌گاه |
| چون اندر تبارش بزرگی نبود | نیارست نام بزرگان شنود ^۳ |

۱. لباب‌الالباب، ص ۲۶۹.

۲. همان.

۳. تاریخ ادبیات ایران، ص ۸۸.

مؤلف چهارمقاله، تذکره لباب‌الالباب، تذکره ریاض‌الشعراء، تاریخ ادبی ایران، تاریخ ادبیات ایران مؤلف ای.جی. براؤن، همه این را نقل کرده‌اند که فردوسی هجو محمود غزنوی نوشته، لیکن محققین و پژوهشگران جدید مانند علامه عبدالوهاب قزوینی و غیرها برآنند که فردوسی «هجو» محمود هرگز نوشت و این صد بیت اشعار در اصل از شاهنامه منتخب شده است که فردوسی در ضمن حکایات مختلف نظم کرده، مشتمل بر اخلاق و پند و نصیحت است^۱، ولی این معما است که این روایت از کجا آمده و چگونه تشهیر یافت. فردوسی به جز شاهنامه هیچ تصنیف دیگر ندارد. ولی بیشتر تذکره و تاریخ‌نویسان مانند مؤلف چهارمقاله، لباب‌الالباب، تذکره‌الشعراء واله، یدببضا، همه آن‌ها یک مثنوی یوسف و زلیخا را نیز به او منسوب می‌کنند. اگرچه این درست نیست، و به قول مؤلف فرهنگ ادبیات فارسی دری، دکتر زهرا خانلری که می‌نویسد «اکنون مسلم شده است که مثنوی یوسف و زلیخا از او نیست»^۲.

جمله اکابر و فضلا بر آن متفق‌اند که در این هزارسال گذشته، از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و شاهنامه گرانباترین و بزرگ‌ترین اثر ادبی ایران است.

اگرچه محقق و تاریخ‌نویس جدید ای.جی. براؤن، در کتاب انگلیسی تاریخ ادبیات فارسی. (جلد دوم) از آن اختلاف کرده می‌نویسد:

“Firdawsi's great reputation as a poet rests in Shahnama. In their high estimate of the Literary value of this gigantic poem eastern and western, critics are almost unanimous, and I therefore feel great diffidence (timidness) in confessing that I have never been able entirely to share this enthusiasm. The Shahnama cannot, in my opinion, for one moment be placed on the same level as the Arabian Muallaqat: and though it is the Prototype and model of all epic poetry in the lands of Islam, it cannot, as I think compare for beauty, feelings and grace, with the work of the best didactic (literary), romantic and lyric poetry of the Persians.

۱. بیست مقاله قزوینی، ص ۱۹۵.

۲. فرهنگ ادبیات فارسی دری، ص ۲۳۶.

It is ofcourse, almost impossible to argue about matters of last, especially in literature; and my failure to appreciate the Shahnama very likely arises partly from constitutional disability to appreciate epic poetry in general.

Yet allowing for this I cannot help feeling that Shahnama has certain definite and positive defects. Its inordinate length is ofcourse, necessitated by the scope of its subject which is not less than the legendary history of Persia from the beginning of Time until the Arab conquests in the Seventh Century of our era and secondly, the monotony of its metre it shares with most, if not all, other epic. But the similes employed are also, as it seems to me unnecessarily monotonous: every Hero appears as "A fierce war seeking Lion, A Crocodile, A raging or Stormy Elephant and when he moves swiftly, he moves like smoke, like dust and like the wind etc etc....."

Yet when all is said, the fact remains that amongst his own countryman (whose verdict in this matter is unquestionably the most weighty), Firdawsi has, on the strengths of his Shahnama alone enjoyed from the first till the present Day, an unchanging and unrivalled popularity against which I would not presume to set my own personal judgement.

Still Browne confessed after such criticism on Shahnama, that Shahnama owes great and indeed unrivalled popularity not only in Persia but whenever the Persian Language Cultivated. So far as Persia is concerned National Pride insuch a monument to the national greatness"^۱.

نتیجه‌گیری

شاهنامه به بیشتر زبان‌های عالم ترجمه شده است. همه تذکره و تاریخ‌نویسان، فردوسی را با یک‌دل و یک‌زبان در حماسه‌سرایی یکتا و بی‌همتا قرار داده‌اند. حق این است که شاهنامه‌نویسی از فردوسی آغاز شده به فردوسی تکمیل شده است.

۱. لتیری هستری آف پرشیا، ص: ۱۴۶-۱۴۴.

منابع

۱. بیست مقاله قزوینی، عبدالوهاب قزوینی، مطبوعه تهران، ایران.
۲. تاریخ ادبیات ایران، رضازاده شفق، وزارت فرهنگ، انتشارات امیرکبیر، تهران، ایران.
۳. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، چاپ تهران، ایران.
۴. تذکره یدبیضا، (مخطوطه) میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، حبیب‌گنج کلکش، مولانا آزاد لائبریری، علی‌گره.
۵. تذکره الشعراء، عبدالغنی فرخ‌آبادی، مطبوعه انستی تیوت گزت، علی‌گره.
۶. تذکره الشعراء (مخطوطه)، دولت شاه سمرقندی، کتابخانه حبیب‌گنج، علی‌گره.
۷. تذکره ریاض الشعراء، واله داغستانی، علی قلی خان، مطبوعه، رامپور رضا لائبریری، رامپور.
۸. تذکره لباب‌الالباب، محمدعوفی، سعی و اهتمام ایدورد براؤن، چاپخانه ممتاز، ۱۳۲۱هـ/۱۹۰۳م.
۹. چهارمقاله، نظامی عروضی سمرقندی، تصحیح و مرتبه ای.جی. براؤن.
۱۰. فرهنگ ادبیات فارسی دری دکتر زهرا خانلری «کیا»، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ایران، ۱۳۴۸ش.

11. Literary History of Persian, E.G. Browne, Vol: I & II, Published by: Good Word Book, New Delhi-2002

معرفی تاریخ بیجاپور یا بساتین السلاطین

میرزا ابراهیم زبیری

♦ دکتر مصطفی اطهر

تاریخ بیجاپور، مسمی به بساتین السلاطین، در عهد آصف‌جاهیان، در سال ۱۸۲۵ میلادی یعنی یک‌قرن و نیم پس از سقوط سلسله عادل‌شاهیان به رشته تحریر درآمد. این کتاب توسط مورخ مشهور میرزا ابراهیم زبیری در مورد تاریخ منطقه بیجاپور از ابتدای دوران سلطنت عادل‌شاهیان تا انقراض آن و ورود انگلیس‌ها در این شهر تألیف گردیده است. مؤلف این اثر در دوران میر اکبرعلی خان سکندرجه آصف‌جاه سوم می‌زیسته و از رجال دربار وی بوده است. او در مقدمه علت تحریر کتاب را فقدان متون تاریخی موجود در باره سلطنت عادل‌شاهیان ذکر می‌کند و سپس اطلاعات دقیقی در مورد حکومت عادل‌شاهیان و حوادث و زندگی‌نامه پادشاهان این سلسله عرضه می‌کند. وی مباحثی که مربوط به دیگر حکومت‌های مسلمان دکن، بخصوص قطب‌شاهیان و نظام‌شاهیان، و امپراطوری گورکانیان دهلی، و ارتباط آن‌ها با عادل‌شاهیان مطرح می‌شود را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهد. کتاب بساتین السلاطین از ارزش تاریخی ویژه‌ای برخوردار است. یکی از این جهت که همان‌طور که نویسنده توضیح می‌دهد تا زمان وی اثر کامل دیگری در مورد سلسله عادل‌شاهی موجود نبوده، و دیگر این‌که زبیری از منابعی استفاده کرده که بعضی از آن‌ها اکنون در دسترس نیستند. به علاوه، این کتاب در دوران عادل‌شاهیان و تحت نفوذ ایشان به نگارش درنیامده. به عنوان مثال، زبیری

♦ استاد دانشگاه حیدرآباد.

۱. ابراهیم زبیری، بساتین السلاطین، مطبع سیدی، حیدرآباد، ۱۳۱۰، ص ۴.

ماجرای حکومت کوتاه مدت ملو عادلشاه را، که فقط برای هفت‌ماه پس از اسماعیل عادلشاه به تخت سلطنت نشست، به اختصار مطرح می‌کند، در حالی که محمدقاسم فرشته، نویسنده تاریخ فرشته، به دلایل فردی به تفصیل در این مورد نوشته و تهمت‌هایی به ملو عادلشاه زده و کور کردن وی را توجیه کرده است. زبیری توضیح می‌دهد که برای نوشتن تاریخ بیجاپور منابع متعددی در اختیار داشته است و از جمله به آثار زیر اشاره می‌کند^۱:

۱. کتاب نورس‌نامه یا گلشن ابراهیمی، معروف به تاریخ فرشته، که در سال ۱۰۱۵ هجری توسط محمدقاسم فرشته نوشته شده. فصل سوم این کتاب شرح سلطنت یوسف عادلشاه تا دوره ابراهیم عادلشاه دوم است.
 ۲. کتاب تذکره‌الملوک که در سال ۱۰۱۷ هجری توسط میرزا رفیع‌الدین شیرازی نوشته شده است و تاریخ عادل‌شاهیان را تا دوره علی عادلشاه توصیف می‌کند.
 ۳. انشاء علی عادلشاهیه نوشته سید نورالله فرزند سید علی محمد که حوادث دوران علی عادلشاه دوم را به رشته تحریر درمی‌آورد.
 ۴. علی‌نامه نوشته میان نصرتی ملک الشعرا دکن که حوادث دوران علی عادل‌شاه دوم را به نظم بازگو می‌کند.
 ۵. تاریخ عادل‌شاهیان به نگارش شیخ ابوالحسن پسر قاضی عبدالعزیز که شامل شرحی از دوران سکندر عادلشاه است.
- زبیری پس از معرفی منابع اصلی تحقیقاتش به کتاب نایاب محمدنامه به‌عنوان اثری با اهمیت که در دسترسش نبوده نیز اشاره می‌کند. مؤلف این تاریخ ملا ظهور فرزند ملا ظهوری قاینی بوده که در این اثر ادامه دوران ابراهیم عادلشاه را به رشته تحریر درآورده و به حوادث دوران سلطان محمد عادلشاه نیز اشاره می‌کند^۲. در همین مضمون، زبیری از نوشته‌های شیخ ابوالحسن ذکر می‌کند که آن‌ها نیز تقریباً نایاب بوده‌اند و زبیری صرفاً بعضی از آن‌ها را در دسترس داشته. وی همچنین از آثار دیگری از جمله بعضی

۱. ابراهیم زبیری، *بساتین‌السلطین*، ص ۴-۳.

۲. همان، ص ۴.

از مطالب تحقیقات ابراهیم اسدخان به عنوان منابع تاریخ‌نگاری‌اش نام می‌برد. وی در مورد چگونگی نوشتن کتابش می‌گوید که مطالب پراکنده را جمع‌آوری نموده و هرکجا نیاز بوده از تاریخ فرشته و تذکره خافی‌خان و آثار دیگر به‌طور اختصار استفاده کرده است. پس از اتمام کتاب آنرا بر اساس بهشت‌های هشتگانه در هشت بهشت یا بستان مرتب‌کرده و به عنوان بساتین‌السلاطین نامگذاری کرده است. هر بستان، یا فصل، به یک پادشاه سلسله عادلشاهی اختصاص یافته است.

ذکر اجداد یوسف عادلشاه، چگونگی حالات روی کار آمدن وی و تأسیس حکومت عادل‌شاهیان و وقایع دوران حکومت بنیانگذار این سلسله در بستان اول آمده است. زبیری توضیح می‌دهد که تاریخ‌نگارانی که یوسف عادلشاه را غلامی ترک معرفی کرده‌اند که به فروش رسیده بوده، کاملاً در اشتباهند.^۱ او می‌گوید که یوسف عادلشاه در اصل از روم و فرزند سلطان مراد پادشاه این ملک بوده. پس از درگذشت مراد در سال ۸۵۴ هجری، و جلوس پسر بزرگ او سلطان محمد بر تخت سلطنت، زبیری می‌گوید که برادر کوچکتر یعنی یوسف عادلشاه در سن هفت‌سالگی توسط مادرش برای در امان نگاه داشتن او از حمله رقیبان سیاسی و دشمنان، به‌صورت مخفیانه از روم به ناحیه دورافتاده ساوه به همراه تاجری به نام خواجه عمادالدین فرستاده می‌شود.^۲ عمادالدین پس از مدتی یوسف را از ساوه به قم می‌برد که از گزند حاکم ساوه در امان باشد.^۳ در قم او قصد رجوع به ساوه می‌کند، که خوابی روحانی می‌بیند و سپس به تشیع روی می‌آورد.^۴ در این خواب حضرت خضر بر او ظاهر می‌شود و می‌گوید به سوی هندوستان برو که «بعد تعبء مشقت سفر بکام دل خواهی رسید».^۵ ورود او و خواجه عمادالدین به هندوستان در سال ۸۶۸ هجری بوده. به زودی ایشان به شهر بیدر، پایتخت سلسله بهمنی می‌روند. در آنجا یوسف از طریق خواجه عمادالدین با

۱. ابراهیم زبیری، بساتین‌السلاطین، ص ۸.

۲. همان، ص ۶-۵.

۳. همان، ص ۷.

۴. همان، ص ۷-۶.

۵. همان، ص ۷.

ملک‌التجار محمود گاؤن، وزیر برجسته سلاطین بهمنی ملاقات می‌کند و به استخدام حکومتی درمی‌آید و به جرگه سپاهیان ویژه سلطان بهمنی می‌پیوندد.^۱ یوسف به سرعت پیشرفت می‌کند و به پایه وزارت می‌رسد.^۲ پیشرفت یوسف در ارکان سلطنت بهمنی عاقبت به او این فرصت را می‌دهد که در سال ۶۹۷ هجری، به قیام استقلال در فرمانروایی بیجاپور و نواحی آن اقدام کند و به موفقیت نایل آید.

فصل دوم و سوم بساتین‌السلطین به ترتیب به حکومت اسماعیل عادلشاه و ابراهیم عادلشاه اول اختصاص یافته است. در بستان چهارم علاوه بر ذکر دوران پادشاهی علی عادلشاه اول به بررسی اوضاع جغرافیائی منطقه پرداخته و لشکرکشی علی عادلشاه به این ناحیه و به بیجیانگر را شرح می‌دهد. این فصل همچنین احوال افضل‌خان شیرازی و مصطفی‌خان اردستانی را بازگو می‌کند. مفصل‌ترین بخش کتاب بساتین‌السلطین بستان پنجم است که ۱۳۱ صفحه از این کتاب را به خود اختصاص می‌دهد. این بستان شرح چگونگی وقایع دوران ابراهیم عادلشاه دوم را با توجه خاصی به مقرر نمودن دلاورخان برای هشت سال وزارت در بیجاپور، و وقوع ازدواج‌های سیاسی توأم می‌کند. این وصلت‌ها شامل ازدواج ابراهیم عادلشاه دوم با خواهر محمدقلی قطب شاه، ازدواج خواهر ابراهیم عادلشاه دوم با پسر مرتضی نظام‌شاه، و ازدواج سلطان بیگم نوه عادلشاه دوم با شاهزاده گورکانی دانیل پسر اکبرشاه است. این فصل همچنین تأسیس شهر نورس‌پور توسط میر معین‌الدین شیرازی، عالم روحانی و معمار ایرانی را شرح می‌دهد. این بخش کتاب عمدتاً بر اساس مطالب کتاب تذکره‌الملوک میر رفیع‌الدین شیرازی است. یکی دیگر از بحث‌های مهم این فصل در مورد جهانگیر پادشاه گورکانی و فرستادن سپاه و لشکر جهت تسخیر دکن است. بستان پنجم همچنین به دلایل سقوط نظامشاهیان اشاره می‌کند و از جمله مهمترین این دلایل را عدم حمایت ابراهیم عادلشاه دوم از نظامشاهیان می‌داند. به گفته زبیری، ابراهیم عادلشاه بارها در تأیید و تقویت نظامشاهیان تلاش کرده بود اما آن‌ها برخلاف او عمل کرده بودند و مکرراً

۱. ابراهیم زبیری، بساتین‌السلطین، ص ۷.

۲. همان، ص ۸.

به سرحدات قلمرو عادل شاهیان لشکرکشی می کردند. عاقبت، مصطفی خان که از بزرگان دربار عادلشاهی بود مأموریت یافت که با همکاری گورکانیان حکومت نظامشاهیان را مغلوب کند.

بستان ششم مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی سلطنت محمد عادلشاه، معروف به غازی زینت بخش، می شود. در این فصل نویسنده شروع به شرح دلایل زوال دولت نظامشاهیان و شرایط ناهنجار شهر بیجاپور می کند. فصل هفتم، در باره پادشاهی علی عادل شاه دوم، ادامه این بحث و دلایل زوال حکومت های مسلمان دکن و تصرف سرزمین آنان توسط پادشاهان گورکانی است. در این فصل همچنین به حوادث خرسنده دوران علی عادل شاه دوم از جمله جشن بسم الله خوانی و جلوس وی بر تخت سلطنت اشاره می شود. آخرین فصل این کتاب، بستان هشتم، به دوران سلطنت سکندر عادل شاه اختصاص یافته است. اینجاست که زبیری به چگونگی از هم پاشیدن لشکر بیجاپور و تصرف این شهر توسط سپاهیان گورکانی می پردازد. وی توضیح می دهد که گورکانیان با استفاده از اختلافات درونی عادل شاهیان موفق شدند از طریق جذب امرا و بزرگان دولت در ارکان حکومت تزلزل ایجاد کرده و لشکر بیجاپور را شکست داده، به حکومت عادل شاهیان پایان دهند.

بساتین السلاطین شامل یک بخش ضمیمه نیز هست که به ویرانی شهر بیجاپور و مشکلات مردم پس از سقوط عادل شاهیان تا زمان نویسنده اشاره می کند.^۱ ابراهیم زبیری می گوید که شهری به شکوه و آبادی بیجاپور در زمان حیات نویسنده بیش از حد خراب و غیرقابل سکونت شده است. سبب ویرانی بیجاپور از طرفی هرج و مرج چهارده سال سلطنت سکندر شاه بوده، و از طرفی دیگر بروز طاعون در سال هزار و یکصد و یک، و سوم قحطی است که در سال هزار و یکصد و سی این منطقه را دربر گرفته. این حوادث ناگوار هنوز پس از بیش از نیم قرن بر زبان مردم جاری است. با وجود یادآوری اوقات تلخ تاریخ شهر بیجاپور، زبیری در جاهای دیگر کتاب به لحظه های شیرین و جاودانی این تاریخ می پردازد. از آن جمله می توان به این نکات اشاره کرد:

۱. ابراهیم زبیری، بساتین السلاطین، ص ۵۶۶-۵۶۳.

عید نورس، از ابداعاتی بوده که در دوره ابراهیم عادل‌شاه دوم صورت گرفته^۱. این عید در شهر نوبنیاد بیجاپور که آن‌را نورس و نورس‌پور می‌نامیدند برگزار می‌شد. زبیری توضیح می‌دهد که اگر روز جمعه با نهمین روز ماه مصادف می‌شد، آن روز جمعه را جشن گرفته به آن عید نورس می‌گفتند. در این روز پادشاه از همه طبقات مردم، اعم از فقیر و غنی دعوت می‌کرد که در این جشن شرکت کنند و از آن‌ها پذیرایی می‌کرد. خوانندگان و نوازندگان در دربار حاضر می‌شدند و جشن باشکوه هرچه تمامتر برگزار می‌شد. یکی دیگر از لحظه‌های شاد کتاب *بساتین‌السلطین* مربوط به طبقات ثلاثه قوالان است^۲. گروه قوالان یا شاگردان در دوره ابراهیم عادل‌شاه دوم و چگونگی تشکیل آن‌ها از قرار زیر است:

و این طبقه بر سه قسم متقسم بودند حضوریان و درباریان و شهریان. آن کسانی که در کمال فهم و ادراک متصف بوده بدقایق این فن کما ینبغی وارسیده حاوی فضایل کمالیه بوده‌اند، روز شب در حضور ملازم بوده استیفای فیض حضور بهرمنند می‌گشتند و به حضوریان ملقب می‌گشتند، و آن‌ها که فروتر از این بودند بیرون سراپرده هم در بارگاه روز و شب نشسته می‌داشتند به درباریان موسوم گشتند و آن کسانی که در شهر نورس از خوان انعام ذله‌چین بوده، در اکتساب کمال این فن کوشش می‌نمودند به شهریان می‌نامیدند^۳.

حضوریان کسانی بودند که در زمینه موسیقی صاحب کمالات و فضل بودند و روز و شب در حضور پادشاه به سر می‌بردند، و هرگاه پادشاه در زمینه موسیقی مطلب جدیدی ارایه می‌داد حضوریان آن را فراگرفته به گروه دوم قوالان که درباریان نام داشتند منتقل می‌کردند. درباریان از نظر مهارت پایین‌تر از حضوریان بودند و چون خارج از سراپرده پادشاهی و در دربار بودند آن‌ها را به این اسم نام می‌بردند. گروه سوم قوالان به دلیل این که خارج از قصر سلطنتی و در شهر نورس بودند، شهریان نام

۱. ابراهیم زبیری، *بساتین‌السلطین*، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۵۳-۲۵۲.

۳. همان، ص ۲۵۲.

داشتند. به هر سه گروه توسط پادشاه مقرر نقدی ماهانه پرداخت می‌شد. نویسنده توضیح می‌دهد که حمایت گسترده ابراهیم عادل‌شاه از فن موسیقی به علاقه فراوان وی به این هنر مربوط می‌شد.^۱ او از ابتدای کودکی به فراگیری موسیقی مشغول بوده و در زمان کوتاهی موفق به کسب مهارت بالایی در این فن می‌شود و به درجه استادی می‌رسد. ابراهیم عادل‌شاه علاوه بر تسلط به علم موسیقی صدا و آواز خوبی هم داشته و آوازه مهارت و استادی او باعث می‌شده که جوانان زیادی از نقاط دور و نزدیک برای آموزش و یادگیری موسیقی در دربار او حاضر شوند، که به گفته زبیری تعداد آن‌ها به حدود چهارهزار نفر می‌رسیده.

نسخه‌ای از بساتین السلاطین در کتابخانه موزه لندن موجود است که توسط صاحب حضرت دامادشاه عبدحسینی و به فرمان بریگ صاحب نسخه برداری شده است. بشیرالدین احمد در فاصله سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ میلادی کتابی به عنوان باقیات مملکت بیجاپور در سه جلد به زبان اردو نوشته و در سال ۱۹۱۵ آن را در آگرا به چاپ رسانیده است که دو جلد اول آن ترجمه کامل کتاب بساتین السلاطین زبیری به زبان اردو است. خوشبختانه نسخه چاپی هم از بساتین السلاطین موجود است که در سال ۱۸۹۲ در مطبع سیدی حیدرآباد به چاپ رسیده است.

منبع

بساتین السلاطین، ابراهیم زبیری، حیدرآباد: مطبع سیدی، ۱۳۱۰.

۱. ابراهیم زبیری، بساتین السلاطین، ص ۲۵۲-۲۵۱.

معرفی کتابی مهم از علی سردار جعفری به نام اقبال‌شناسی در زبان اردو

پرفسور علیم اشرف خان*

واژگان کلیدی: اقبال‌شناسی، علی سردار جعفری، هند، زبان اردو.

چکیده

هند کشوری است بس عریض و وسیع که در گوشه و کنار آن اندیشمندان، متفکران، شاعران و نثرنگاران زبان و ادبیات فارسی می‌زیسته‌اند. یکی از معروف‌ترین نامداران زبان فارسی در قرن بیستم میلادی بنام علامه اقبال لاهوری شناخته شده، خواهش داشته که تهران جنیوای مشرق شود.

تهران هو گر عالم مشرق کا جنیوا شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے

علامه اقبال شاعر دوزبانه اردو و فارسی بود و کلامش در هند مقبول است. شعرای اردوزبان از او ستایش و به پیروی او افتخار می‌کنند.

جناب علی سردار جعفری، شاعر معروف اردوزبان، اقبال را مورد تمجید قرار داده است و کتابی به زبان اردو نگاشته با عنوان اقبال‌شناسی.

در این مقاله سعی شده است که هم این کتاب معرفی گردد و هم نشان داده شود که شاعران هندی اردوزبان فکر و اندیشه‌های عمیق علامه اقبال را چطور درک کرده‌اند. در این مقاله همچنین نشان خواهیم داد که شاعران هندی که به زبان اردو شعر می‌سرایند از تفکرات و اندیشه‌های علامه اقبال چه برداشتی دارند.

♦ استاد و رییس گروه بخش فارسی، دانشگاه دهلی، دهلی.

در شبہ قارۂ ہند مرسوم بودہ است کہ ہر صاحب نظر یا عالمی نسبت بہ آثار دیگر علما، دانشوران، بزرگان، برجستگان ادبیات اظہار نظر کردہ و بہ مناسبت ذہنی و فکری خودشان کتاب‌هایی را تالیف می نمودند. بہ ہمین دلیل کتاب‌های بسیار و مهم و ارزشمندی در بارۂ آثار حافظ، سعدی، خیام، غالب و اقبال و دیگران بہ رشتۂ تحریر در آوردند، و مؤلفین بنا بہ روش‌های علمی خودشان کتاب‌ها را بہ زبان اردو، کہ بیشتر در قرن بیستم رواج پیدا کردہ بود، تالیف نمودند. مطالب آن کتاب‌ها بہ زبان اردو ولی اصل و فکر و اندیشۂ آنها بیشتر متعلق بہ عناوین فارسی است. در ہمین ردیف کتاب‌هایی متعلق بہ فکر و اندیشۂ علامۂ اقبال بہ زبان اردو تحریر یافتہ است. یکی از آن کتاب‌ها بہ عنوان اقبال‌شناسی از علی سردار جعفری، شاعر شہیر اردو زبان بہ مناسبت قرن اقبال در سال ۱۹۷۶م در مکتبۂ جامعۂ لمیتید بہ زبان اردو چاپ شدہ بود، کہ در این مقالہ معرفی می گردد. کتاب دارای ۱۱۱ (صدویازده) صفحہ با مطالب زیر است:

۱. دیباچہ: صفحہ ۱۱ تا ۲۰ (بہ قلم علی سردار جعفری، روز ۲۵ دسامبر ۱۹۷۶م).

۲. شاعر مشرق: صفحہ ۲۱ تا ۵۲.

۳. اقبال و فکر فرنگ: صفحہ ۵۳ تا ۸۸.

۴. اقبال و تصوّر وقت: صفحہ ۸۹ تا ۱۱۱.

کتاب با قطعۂ اردو، سرودہ پروفیسور آل احمد سرور بہ عنوان سردار و اقبال، کہ آن را بہ تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۷۰ م سرودہ، شروع می شود:

ہماری فکر بھی اقبال کے شعلے سے روشن ہے اسی کے فیض سے روشن ہمارے خون کی لالی
سرور اس واسطے سردار سے مجھ کو مجبت ہے کہ ہم دونوں ہیں گو مجرم ہیں اقبالی

(فکر ما با شعلۂ اقبال روشن است، سرخی خون ما از فیض اقبال جاری است.

سرور بنا بہ تعلق خاطر اقبال، سردار را دوست دارد کہ ہردو با فکر و فیض اقبال

باہم مشترک ہستیم، ما ہردو مجرم ہستیم ولی قدر مشترک بین ما اقبال است).

کتاب بہ نام شخصیت دوستدار انجمن ہند و پاکستان و نخست وزیر اسبق ہند آقای «اندر گمار گجرال» معنون شدہ است. پس از آن غزلی از علی سردار جعفری بہ عنوان «اقبال» کہ مطلع اش این است:

ناتوانوں کو عطا کی قوتِ ضربِ کلیم تو نے بخشے ملت بے پر کو بالِ جبرئیل

(اقبال از کسانی است که قوتِ ضربِ کلیم به ناتوانان داد، نیز ملتِ اسلامیة که بدونِ بال بوده آنها را بالِ جبرئیل بخشیده است.)

علی سردار جعفری عقیده دارد: «اقبال شاعرِ بیداری بود، بیداری جهان بالعموم و بیداری آسیا بالخصوص. در اشعارِ اقبال فتح و فکر اشتراکیت و تفکراتِ کارل مارکس و افکار لینن هم دیده می‌شود. پس می‌توان اقبال را شاعرِ جهانی نامید. حبّ‌الوطنی اقبال مرتبهٔ ایمان داشت. وی معتقد به عروج اخلاق انسان بود و نبوغ اقبال در راستای مدح قوت‌های تخلیق انسانی به نظر می‌رسد. شاعری مثل اقبال که عظمت باشکوهی داشته نمی‌توانست در تنگنای تعصب و فرقه‌پرستی ظهور کند. بنده سعی نموده‌ام رای کسانی را که آنها اقبال را تنها شاعر مسلمانان جلوه داده‌اند ردّ کنم. من اینجور عصیبت را نمی‌پسندم. هر شاعر بزرگی از اندیشه‌های متضاد برخوردار است، و به دلیل این که اقبال هم شاعری بزرگ است، او هم با این تضادات روبه‌رو است، ولی حق این است که این تضادات هیچ‌گونه اهمیّت و ارزش اقبال را کم نمی‌کند. من با خواندن این کتاب که مشتمل بر سه مقاله است، بیشتر به تفکراتِ اقبال که متعلّق به پیشرفت و عروج است پی‌برده‌ام که بدون فهم این اندیشه، عظمتِ اقبال را نمی‌توان درک کرد. اقبال در *ارمغانِ حجاز* در قطعه‌ای به عنوان خاتمه چنین سروده بود:

نه از ساقی نه از پیمانہ گفتم حدیثِ عشق بی‌باکانہ گفتم
شنیدم آنچه از پاکانِ اُمّت تو را با شوخی رندانہ گفتم

مفهوم قطعه همین است که اگرچه محورِ فکرِ اقبال «اسلام» است، ولی او با افکارِ دیگر این فکر را مقایسه کرده و فلسفه‌ی نویی را برپا داشته است:

خردافروز مرا درسِ حکیمانہ فرنگ سینه افروخت مرا صحبتِ صاحب‌نظران

آنچه اقبال از «پاکانِ اُمّت» گوش داده بود آن را در شعر و فلسفه مطرح کرد و یک اصطلاح و واژه «خودی» برای خود انتخاب نموده است. بعداً علی‌سردار جعفری شکوه دارد که کسی دیباچهٔ *اسرارِ خودی* را چاپ نکرده است، در صورتی که این دیباچه خیلی مهم است. وی مدّعی است که همهٔ فکر و شعرِ علامهٔ اقبال در تشریح و توضیح فلسفهٔ خودی اوست؛ به همین علّت اقبال چندمرتبه «وحدت‌الوجود و افکارِ عرفانی را

با علوم غرب و افکار هندوئیسم با فکر نو پیاده کرده است. اقبال در دیباچه/سرار خودی ادعا دارد که شما باید آرزو خودی را از خدا خواهی، و با خودی خدا را باید طلب کرد. در آخر دیباچه علی سردار نوشته است که اقبال در عصری متولد شده بود که بزرگتر از عهد خود بوده، نیز معاصر مهاتما گاندهی، جواهر لعل نهرو و گرو رابیندر نات تاگور بوده است، اینها همه زاده عهد خود بودند، ولی در جمع هر چهار نفر بلندقامت و بزرگ بوده‌اند، که در سال‌های آتیه تأثیر این افراد بر اقوام و ملل گره زمین دیده می‌شود. این کتاب در استقبال و به مناسبت زادروز صدسالگی علامه اقبال طبع گردیده است.

۱) مقاله اول به عنوان «شاعر مشرق» (متعلق به جد و جهد آزادیخواهی هند) نگاشته شده است. علی سردار جعفری می‌گوید که شعر اقبال در شبه قاره سه‌جور افراد را تربیت کرده است. یکی اذهان انقلابی مثل فیض احمد فیض، مخدوم محی‌الدین و خود بنده. دوم افراد بیدار مغز و ناسونالیست مثل دکتر ذاکر حسین، خواجه غلام السیدین، شیخ عبدالله، دکتر عابد حسین و غیره، آنها آمیزه‌ای از گاندهی، نهرو و اقبال هستند. سومی و آخرین فرقه آنچنان افرادی را در بردارد که مسلم‌پرست بودند. ایشان اقبال و شعر اقبال را اشتبهاً برای سود و منفعت شخصی به کار برده‌اند. در اصل شعر و فکر اقبال برای هر سه گروه ویژگی خاص آن دوره تاریخی محسوب شده است و حقیقت همین است که برای هر یک طبقه و جامعه معنی خاصی برای کرب و اضطراب آنها را دارد.

شخصیت اقبال مجموعه‌ای از چندین عنصر بوده است. دماغش مثل برهمن‌های کشمیر، قلبش مثل مسلمانان، و اندیشه‌اش برگرفته از منبع تعلیمات قرآنی، علوم مغربی، فلسفه هندوئیسم، شعر مولانای رومی، غالب دهلوی و تفکرات انقلابی کارل مارکس و لینن بود. بدین سبب که در بیت:

خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ سینه افروخت مرا صحبت صاحب‌نظران

در اینجا اصطلاح حکیمان فرنگ همه شعرا، فلاسفه و علوم‌دانان را در برمی‌گیرد. اقبال در شعر خود تالستای، شیکسپیر، هیگل، گوتی، برگسان، باترن، براؤننگ، لانگ فیلو،

تینی سن، مارکس، لینن، آینستائن را به ویژه به کاربرده و صاحب‌نظران مشرق علاوه از علمای اسلامی، تعلیمات رام، گوتم بدھا، شیو، برتهری هری، شنکر آچاریا و گرونانک را هم احاطه می‌کند. نیز در اعتراف با گوڈ گیتا گفته بود که هندوان تنها برای همین کتاب لایق ستایش هستند. اقبال درباره ترکیب تن و روح خود چنین اظهار نظر نموده است:

تنم گلی ز خیابانِ جنتِ کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

اقبال بر فلسفه‌دانی و فلسفه‌فهمی خود نازان بوده است. او خود را دین اجداد برهمن‌آباد و واجد ویژگی ذهن هندی می‌شمارد. او نه تنها برای درک فلسفه‌های قدیم هندوان و فلسفه جدید غرب، بلکه برای درک کردن روح و روان فلسفه‌های مولانا جلال‌الدین رومی هم برهمن‌زادگی خود را یکی از خصائص ویژه شمرده است. او گفته بود:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهمن‌زاده رمز‌آشنای روم و تبریزست

اقبال عصیبت را دوست نداشت، ولی افرادی او را در خانه‌های قوم و نسل مسلمان و هندو قسمت کردند. ولی اقبال تنها شاعر آفاقی بود و نمی‌توان او را در مکان و زمان قید کرد؛ چراکه وی شاعری عالمگیر بوده. فکر اقبال برای نسل انسانی هیچگونه عصیبت و تنگ‌نظری را قبول نمی‌کند. طبق فلسفه و فکر اقبال که در «جاویدنامه» آمده است:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| حرفِ بد را بر لب آوردن خطاست | کافر و مؤمن همه خلقِ خداست |
| آدمیست احترامِ آدمی | با خبر شو از مقامِ آدمی |
| آدمی در ربط و ضبط تن به تن | بر طریق دوستی گامی بزن |
| بنده عشق از خدا گیرد طریق | می‌شود بر کافر و مؤمن شفیق |
| کفر و دین را گیر در پهنای دل | دل اگر بگریزد از دل و ای دل |
| گرچه دل زندانی آب و گلست | این همه آفاق، آفاقِ دلست |

اقبال عقیده داشته که این دنیا که خدا خلق کرده است، ناتمام است و هنوز عملِ تخلیق ادامه دارد، و به همین سبب انسان هم خالقِ کوچک است و همین قوت و توانایی انسان، او را «بنده مولا صفات» می‌سازد. چنین بود که اقبال در «جاویدنامه»

کافر را به این صفات توضیح داده که با زبان جمال‌الدین افغانی ادا شده است:

بنده آزاد را آید گران زیستن اندر جهان دیگران
هرکه او را قوتِ تخلیق نیست پیش ما جز کافر و زندیق نیست
مرد حق برنده چون شمشیر باش خود جهان خویش را تقدیر باش

اقبال در «جاویدنامه» ترکیب «جهان‌دوست» را از واژه و اسم «وشوامترا» گرفته است، ولی در توصیف آن بعضی از ویژگی‌های «شیوا» را طوری مخلوط کرده که عارف هندی به شاعر خبرمی‌دهد که «هنگام طلوع و خاورست» و بعد از سؤال و جواب این بیت‌ها می‌آید:

از کلام لَدَّتِ جانش فزود نکته‌های دلنشین بر من گشود
کافری مرگ است ای روشن‌نهاد کی سزد با مرده غازی را جهاد
مرد مؤمن زنده و با خود بجنگ بر خود افتد هم‌چو بر آهو پلنگ
کافر بیداردل پیش صنم به ز دینداری که خفت اندر حرم

اقبال در مثنوی طولانی «اسرار خودی» مکالمه‌ای مابین شیخ و برهمن آورده است که در آن شیخ با برهمن بنارس چنین گفته بود:

من نگویم از بتان بیزار شو کافری شایسته زُنار شو
ای امانت‌دار تهذیب کهن پشت پا بر مسلکِ آبا مزن
گر ز جمعیت حیاتِ ملت است کفر هم سرمایه جمعیت است
تو که هم در کافری کامل نه‌ای درخور طوفِ حریم دل نه‌ای
مانده‌ایم از جاده تسلیم دور تو ز آذر من ز ابراهیم دور
قیس ما سودائی محمل نشد در جنونِ عاشقی کامل نشد
مرد چون شمع خودی اندر وجود از خیالِ آسمان پیمای چه سود

بنا به گفته شبلی نعمانی^۱، علامه اقبال در تصوف دو مقام فنا و بقا که باهم متقابلند فکر کرده بود و مقام فنا آن است که قطره در دریا رود و دریا شود. ولی مقام بقا آن است که قطره دریا را در خود جذب می‌کند (قطره می‌باش و بحرآشام باش). مقام

۱. سوانح مولانا روم، ص ۲-۷۱.

اول مقام عجز و انکسار و مقام دیگر پنداری خودی است، که آنجا سربلندی جای عاجزی را می‌گیرد و به همین دلیل اقبال شاعر مقام بقا است:
 در دشتِ جنونِ من جبرئیلِ زبونِ صیدی یزدان به کمند آور ای همتِ مردانه
 اقبال تغیر را دوست دارد، ولی اقبال در تغیر هم خواهانِ شرکتِ انسانی است. وی گفته است:

به هر نفس که بر آری جهان دگرگون کن درین رباط کهن صورت زمانه گذر
 اقبال انقلاب را از هر چیز دیگر دوست‌تر دارد و سرائیده است:
 خواجه از خونِ رگِ مزدور سازد لعل ناب از جفای دهخدایان کشتِ دهقانان خراب
 انقلاب ای انقلاب^۱

این‌طور انقلاب موردِ پسندِ اقبال قرار می‌گیرد که آنجا بیداری و خودی هردو وجود دارد. به همین دلیل بوده که اقبال نظام اشتراکیت و نظام معیشت را با آمیزش روحانیت مذهبی به نظر می‌شمارد، و کارل مارکس را به لقب «کلیم بی‌تجلی و مسیح بی‌صلیب» یاد کرده است. من سعی کرده‌ام که نهضت آزادی‌خواهی هند از غلامی انگلیس‌ها را از حیث فلسفه خودی ارزیابی کنم. اقبال مثل بیت خود «مثل شمع محفل از دیگران جدا ولی همه را رفیق» بوده است.
 (۲) در مقاله دوم تحت عنوان «اقبال و فرنگی» علی‌سردار جعفری ادعا کرده است که آخرین نقطه عروج هرچیز، اولین نقطه زوال به حساب می‌آید. این را در تاریخ و جامعه مدنی هم می‌توان دید. غرب و فرنگ دو عنصر نبودند، بلکه دو نهضت به شمار می‌آیند و Colonialism را یکی از مآخذ شاهنشاهیت غرب و سیستم غلامی دانسته است. علامه اقبال اشتراکیت را یک فکر تازه در تاریخ، معیشت و نظام سیاسی شمرده در «نوازی مزدور» این‌طور سروده است:

ز مزد بنده کرباس پوش و محنت کش نصیب خواجه ناکرده کار رختِ حریر
 ز خون‌فشانی من لعل خاتم‌والی ز اشک کودک من گوهر ستام امیر

۱. زیور عجم.

ز خون من چو زلو فربهی کلیسا را به زور بازوی من دست سلطنت همه گیر
 خرابه رشگ گلستان ز گریه سحرم شباب لاله و گل از طراوت جگرم

*

بیا که تازه‌نوا می‌تراود از رگ ساز مئی که شیشه گدازد به ساغر اندازیم
 مغان و دیر مغان را نظام تازه دهیم بنای میکده‌های کهن براندازیم
 ز رهنان چمن انتقام لاله کشیم به بزم غنچه و گل طرح دیگر اندازیم

*

به طوف شمع چو پروانه زیستن تا کی ز خویش این‌همه بیگانه زیستن تا کی

به دلیل کشمکش فروان مابین سرمایه، محنت و بندگی، وتضاد و اختلافات بین کشورهای تهاجم‌پسند، قرن بیستم را قرن رزمیه به شمار آورده‌اند. به همین دلیل شعر اقبال برای قرن رزمیه، شعر به آهنگ بلند محسوب می‌گردد. همین احساسات در شعر شاعر آمریکائی والت ویت‌مین در قرن نوزدهم میلادی، در شعر شاعر انقلاب روسیه مایاکوفسکی حتی در ابیات شاعر معاصر چلی و دارنده جایزه نوبیل یعنی پابلو نرودا هم به نظر می‌آید. انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم و سیستم جاگیر و سرمایه‌داری در قرن نوزدهم در اروپا رخ داده بود نیز همین موقع نشاط‌الثانیه در اروپا به وجود آمد و ایجادات علم و تکنولوژی نظام مملکت را تهه و بالا کرد. علامه اقبال اولین بار واژه «انقلاب» را بعد از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷م به کار برده است و در «زبور عجم» که در سال ۱۹۲۷ م به چاپ رسید. وی به صراحت سروده بود:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب از جفای دهخدایان کشت دهقانان خراب

انقلاب، انقلاب، انقلاب ای انقلاب

من درون شیشه‌های عصر حاضر دیده‌ام آنچنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب

انقلاب، انقلاب، انقلاب ای انقلاب

با ضعیفان گاه نیروی پلنگان می‌دهند شعله‌ای شاید برون آید ز فانوس حباب

انقلاب، انقلاب، انقلاب ای انقلاب

عَلَمَةُ اقبال سه اصطلاح برای واژه‌های قریب‌المعنی به کاربرده است و آن‌ها عبارتند از: «فرنگ، مغرب و اروپا»، ولی برای واژه «فرنگ و فرنگی» اقبال دوجور فکر دارد؛ یکی در عقیدت و دیگر در مخالفت. اقبال لقب «حکیم حیات» به شاعر معروف آلمانی، گوته (م: ۱۸۳۲ م) داده است، ولی هم این لایق فکر است که من در غالب، گوته و اقبال یک‌گونه مماثلت عجیب و غریب را احساس می‌کنم، که در قالب اقبال، غالب و گوته دو مرتبه متولد شده‌اند. اقبال «پیام مشرق» را در پاسخ گوته و در تقابل و مقایسه مابین خود و گوته چنین اظهار نظر کرده است:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| پیر مغرب، شاعر آلمانوی | آن قتیل شیوه‌های پهلوی |
| بست نقش شاهدان شوخ و شنگ | داد مشرق را سلامی از فرنگ |
| در جوابش گفته‌ام پیغام شرق | ماهتابی ریختم بر شام شرق |
| تا شناسای خودم خودبین نیم | با تو گویم او که بود و من کیم |
| او ز افرنگی جوانان مثل برق | شعله من از دم پیران شرق |
| او چمن‌زادی چمن‌پرورده‌ای | من دمیدم از زمین مرده‌ای |
| او چو بلبل در چمن فردوس گوش | من بصحرا چون جرس گرم خروش |
| هر دو دانای ضمیر کائنات | هر دو پیغام حیات اندر ممت |
| هر دو خنجر صبح‌خند آئینه‌فام | او برهنه من هنوز اندر نیام |
| هر دو گوهر ارجمند و تابدار | زاده دریای ناپیداکنار |
| او ز شوخی در تهه قلمز تپید | تا گریبان صدف را بردرید |
| من به آغوش صدف تابم هنوز | در ضمیر بحر نابم هنوز |

ابتکار عَلَمَةُ اقبال در پیام مشرق به نظر می‌رسد که دارای ویژگی‌های سحر بیانی حافظ، و اندیشه‌های گوته است، و کیفیات وجدانی اقبال با پر و بال نو صورت می‌گیرد. بنابه گفته اقبال، گوته در نظم «نغمه محمد» تخیلات اسلامی متعلق به زندگی را به صراحت مطرح نموده بود، و اقبال آن را به عنوان «جوی آب» جامه نو با ترجمه پوشانده است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| بنگر که جوی آب چه مستانه می‌رود | مانند کهکشان به گریبان مرغزار |
| در خواب ناز بود به گهواره سحاب | واکرد چشم شوق به آغوش کوهسار |

از سنگ‌ریزه نغمه گشاید خرام او سیمای او چو آئینه بی‌رنگ و بی‌غبار
 زی بحر بی‌کرانه چه مستانه می‌رود در خود یگانه از همه بیگانه می‌رود

در شعر دیگری با عنوان «شاعر و حور» که گوته سروده بود اقبال آن را آزادانه ترجمه و تخلیق کرده که دارای ویژگی‌های تخیل حیات اسلامی با آمیزه‌ای از حرکت و ارتقا و پیشرفت فلسفه اقبال با حسن جلوه‌گر است. وقتی یک شاعر در جنت می‌گذرد آن وقت حور او را به طرف خود متوجه می‌کند و می‌گوید که چرا تو به من نگاه نمی‌کنی و شاعر در پاسخ آن حور چنین سروده بود:

چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد دل ناصبور دارم چو صبا به لاله‌زاری
 چو نظر قرارگیرد به نگار خوبرویی تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری
 ز شرر ستاره جویم ز ستاره آفتابی سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری
 چو ز باده بهاری قدحی کشیده خیزم غزلی دگر سرایم به هوای نوبهاری
 دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی نه نوای دردمندی نه غمی نه غمگساری

«تسخیر فطرت» هم متعلق به تصوّر ابلیس است، و اقبال آن را جامه نو پوشانیده. این نظم در پنج جزو منقسم گردیده، ولی جزو اول به عنوان «میلاذ آدم» است این واقعاً فکرانگیز است:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حُسن لرزید که صاحب‌نظری پیدا شد
 فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد
 خبری رفت ز گردون به شبستان ازل حذر ای پردگیان پرده‌دری پیدا شد
 آرزو بی‌خبر از خویش به آغوش حیات چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد
 زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

جزو سوم «اغوای آدم» عنوان دارد و جزو چهارم «اخراج آدم از بهشت» است. اینجا اقبال با تراکیب و اصطلاحات خاصی برای ترنم، نغمگی و آهنگ داخلی را در ابیات استفاده کرده که در «قفس» بهشت نمی‌توان آن بال و پر را به دست آورد. آدم پس از اخراج از بهشت شاد است و می‌گوید:

چه خوش است زندگی را همه سوز و سازکردن

دل کوه و دشت و صحرا به دمی گداز کردن

ز قفس دری گشادن به فضای گلستانی

ره آسمان نوردن به ستاره راز کردن

علامه اقبال همین فکر خود را در کتاب انگلیسی خود بنام "Reconstruction of Religious thought in Islam" بازگو کرده است. مطابق نظر وی (ص ۸۰): «زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است». اقبال درباره فرنگی و فرنگ دو جور تصور داشته: یکی قبلاً مطرح شد و دیگر همین است که از سال ۱۹۰۸م صورت گرفته بود و دارای چندین نکته مهم است:

- سیستم مغرب یا فرنگی در اصل سیستم معیشت و سیاست آنهاست که اقبال از او سخت ایراد گرفته و نقد کرده، و نیز آن را می توان بنام مخالف شهنشاهیت هم نامید.

- زوال و پیشگویی برای این سیستم غرب و اسباب معاشی آن.
- بیداری اقوام محکوم و بالخصوص مسلمانان که راست بر این نظام ضربه کاری زدند.
- بشارت نظام نو پس از آزادی شرق.
- استقبال از نظام اشتراکی ولی نقد از مادیت در اشتراک و پیشنهاد آمیزش روحانیت در مادیت که آن را اقبال به نام نظام نو معاشی اسلام نامیده بود.

وقتی در سال ۱۹۲۳ م «پیام مشرق» چاپ شد، اقبال در آن کتاب بابی با عنوان «نقش فرنگ» باز کرده و عقل و علم را به کار برده، و چنین سروده است:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ عقل تا بال گشود است گرفتار ترست
 برق را این به جگر می زند آن رام کند عشق از عقل فسون پیشه جگردار ترست
 عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری عجب این ست که بیمار تو بیمار ترست

اقبال عقیده دارد که فرنگ در راهی گامزن است که طرف بربادی و ویرانی و باعث هوس بالادستی برای زیردستان و ناتوانان استحصال معاشی است، و نیز برای ابزار جنگ اینها را مصرف می کند. همین رهنمی را بنام جهان بینی می شناسد و در اثر این قضیه، فرهنگی که به وجود می آید، سراسر بی حیا به نظر می رسد:

عشق گردید هوس پیشه و هر بند گسست آدم از فتنه او صورت ماهی در شست

رزم بر بزم پسندید و سپاهی آراست تیغ او جز به سر و سینه یاران نشست
 رهزنی را که بناکرد جهانبانی گفت ستم خواجگی او کمر بنده شکست
 بی حجابانه به بانگ دف و نی می‌رقصد جامی از خون عزیزان تنک‌مایه به دست
 وقتی اقبال از این واقعات عبور می‌کند و استحصال و خون‌آشامی به انتها می‌رسد،
 آن موقع اقبال بشارت نظام جدید را با فلسفه خود چنین می‌آمیزد:

من درین خاک کهن گوهر جان می‌بینم چشم هرذره چو انجم نگران می‌بینم
 دانه‌ای را که به آغوش زمین‌ست هنوز شاخ در شاخ برومند و جوان می‌بینم
 کوه را مثل پرکاه سبک می‌یابم پرکاهی صفت کوه گران می‌بینم
 انقلابی که ننگجد به ضمیر افلاک بینم و هیچ ندانم که چه‌سان می‌بینم
 خرم آنکس که درین گرد سواری بیند جوهر نغمه ز لرزیدن تاری بیند

اقبال با چشم خود مشاهده نموده بود که زمین از هند تا طرابلس لرزیده بود و سه
 واقعه تاریخی شیوه حکمرانی غرب را تهه‌وبالا کرده بود: ۱. گاندهی کشاورزان
 خوابیده هند را بیدار کرد. ۲. انقلاب روسیه حکمرانی غرب را شکافت. ۳. شکست
 انگلیس‌ها در ترکیه جوش و ولوله در مسلمانان سراسر جهان به وجود آورد. اقبال
 این سه عنصر را در شعر «خضر راه» توصیف کرده، و نقد شدید و ایرادهای پی‌درپی
 بر سیاست، معیشت، جامعه و فرهنگ غرب انجام داده که پیام مشرق پر از این جور
 واقعات است:

یاد ایامی که بودم در خمستان فرنگ جام او روشن‌تر از آئینه اسکندر است
 چشم مست می‌فروزشش باده را پروردگار باده‌خواران را نگاهی ساقی‌اش پیغمبر است
 جلوه او بی‌کلیم و شعله او بی‌خلیل عقل ناپروا متاع عشق را غارتگر است
 در هوایش گرمی یک آه بی‌تابانه نیست رند این میخانه را یک لغزش مستانه نیست

در آخر می‌توان گفت که اقبال در غزلهای خود که در آن مضامین عرفانی و
 حکیمانه آمده است، فرنگ و فرنگی را هدف ملامت قرار داده است و «بال جبرئیل»
 بهترین مثال از این‌گونه نقد است، که با وجود نرم‌گفتاری غزل، آنجا رمز و کنایه
 به‌طوری استفاده شده است که می‌سزد اقبال را «شاعر مشرق» بنامیم، و حق این
 است که این لهجه جدید، نو و ابتکاری در غزل اقبال بود که پس از حدوداً سی سال

اقبال آن را پرورش داده و راه نو و انداز جدید برای تشریح و توضیح آن به خرج داده بود.

۳) مقاله سوّم «اقبال و تصوّر وقت» است.

تصوّر وقت مسئله علم و فلسفه است که اقبال آن را در اشعار خود با احساسات و جمالیات پیاده کرده است، ولی می‌گوید به دلیلی که تربیت من در این راستا نبوده است و من قادر نیستم که بر زمان و مکان و مابعد الطبیعات عرض کنم، پس من به عنوان شاعر وقت آن را حسّ نموده‌ام.

همچنین اقبال لذّت و سرور در «تصوّر وقت» را هم احساس کرده و در ابیات خود به کار برده است. تصوّر وقت یکی از عناصر مهم شعر اقبال به نظر می‌رسد. تصوّر وقت بین هندوان متعلّق به وِشِنو (ذات مطلق) است که بحث طولانی دارد. «مایا» هم جزو آن واقع می‌گردد. نیز خواب و خیال هم در این پوشیده است و این فکر فلسفه خودی اقبال را نفی می‌کند. بنابراین اقبال آن را قبول ندارد. اقبال گفته است که اگر بیداری عالم پندار متعلّق به خواب وِشِنو است، پس این نمی‌تواند بیداری خواب و حقیقی باشد. نیز از این جوهر خودی هم آشکار نمی‌شود، طبق نظر او:

| | |
|--------------------------------|---------------------------------------|
| من از رمز انال‌الحق بازگویم | دگر با هند و ایران رازگویم |
| مُعی خفت و وجود ما ز خوابش | خدا خفت و وجود ما ز خوابش |
| دل بیدار و عقل نکته‌بین خواب | گمان و فکر و تصدیق و یقین خواب |
| تو را این چشم بیداری به خوابست | تورا گفتار و کرداری به خوابست |
| چو او بیدار گردد دیگری نیست | متاع شوق را سوداگری نیست ^۱ |

اقبال منصور حلاج و شنکر آچاریا هردو را در مقام «وحدت‌الوجود» قرار داده می‌گوید که فلسفه وحدت‌الوجود در تکمیل فلسفه خودی حائل است، به همین مناسبت او به حافظ هم اتهام بسته و او را مورد ایراد قرار داده است. اقبال در باره او هشدار می‌دهد و چنین می‌سراید:

۱. گلشن راز جدید، ص ۶-۲۳۵.

هوشیار از حافظ صہباگسار جامش از زہر اجل سرمایہ دار

تصوّر وقت ہندوان را بہ طرف وحدانیت راہنمائی می‌کند، کہ پیش شنکر آچاریا «بہج گوندم»^۱ و پیش اقبال «نہ زمان است و نہ مکان» فقط «لا إله إلا الله» است. ولی دنیا را ہیچ و بی‌معنی و غیرحقیقی قرار دادن نیز «قوتِ عمل» را از انسان می‌گیرد. طبق فرمایشات اقبال در گذشتہ سیصد و چہارصد سال اخیر بعد از انحطاط و زوال مملکت‌های اسلامی وحدت‌الوجود و تصوّف ہمہ آرزو، جستجو و کاوش را از انسان ربودہ است. متکلمین مسلمان تا شعرای اردو و فارسی ہمہ دنبال ہمین عقیدہ بودہ‌اند کہ وقت و زمان غیرحقیقی است و در این طور ابیات بہ نظر می‌رسد کہ یک نوع مجبوری، ناچاری و بی‌اختیاری احساس می‌شود، مثل:

حافظ:

کس ندانست کہ منزلگہ مقصود کجاست این قدر هست کہ بانگِ جرسی می‌آید

بیدل:

چشم عبرت ہرکہ بر اوراق روز و شب گشود ہمچو بیدل معنی بی‌حاصلی فہمید و رفت اقبال عقیدہ داشتہ کہ «الوقت سیف» یعنی وقت شمشیر است کہ او در «اسرار خودی» از آن توصیف کردہ است:

سبز بادا خاک پاک شافعی عالمی سرخوش ز تاکِ شافعی

فکر او کوکب ز گردون چیدہ است سیف بُرآن وقت را نامیدہ است

اقبال دنبال تصوّر وقت ایدہ‌آل سرگردان بود کہ با آن می‌توان عقب‌ماندگی مسلمانان را برطرف کرد و در رگ‌های مردہ خون تازہ را در حرکت آورد. ہمین فکر اقبال جزو فلسفہ خودی او بودہ و نزد اقبال سہ تصوّر وقت و سہ عنصر ترکیبی برای آن بہ شمار آورده بود:

۱. مقولہ امام شافعی کہ «وقت شمشیر» است.

۲. «تصوّر وقت» مبنی بر احادیث: «لی مع الله وقت» و «لاتسبوا الدھر».

۳. «تصوّر وقت» ایرانیان یعنی «زروانیت».

اقبال در «اسرارِ خودی» «ژروانیت» و مفهوم آن را به صراحت توضیح داده، ولی از تکرار واژه «ژروان» احتراز نموده است؛ به این معنی که در فلسفه قدیم ایرانیان زمانه نامحدود است و اقبال آن را در «جاویدنامه» به عنوان «روح زمان و مکان» یاد کرده است. زروان خالقِ دنیا و همه اشیاى دنیا است. او خودش موت و حیات است و اقبال در «جاویدنامه» به زبان او چنین رقم طراز است:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| گُفت زروانم جهان را قاهرم | هم نهانم از نگه هم ظاهرم |
| بسته هرتدبیر با تقدیر من | ناطق و ثابت همه نخجیر من |
| غنچه اندر شاخ می‌بالد زمن | مرغک اندر آشیان نالد زمن |
| دانه از پرواز من گردد نهال | هر فراق از فیض من گردد وصال |
| هم عتابی هم خطابی آورم | تشنه سازم تا شرابی آورم |
| من حیاتم، من ممانم، من نشور | من حساب دوزخ و فردوس و حور |
| آدم و افرشته در بند من است | عالم شش‌روزه فرزند من است |
| هر گلی کز شاخ می‌چینی منم | اُم هرچیزی که می‌بینی منم |

اقبال عقیده دارد که وقت گردشِ خورشید است، ولی خورشید فانی است و «وقت» جاودانی است. مفهومی این است که اقبال صفاتِ خداوندی را به وقت داده و به همین دلیل در بین حلقه‌های مسلمانان و کشورهای اسلامی اتهام الحاد بر اقبال بسته شد، ولی اصلش همین است که پس از سخنان زروان که این دنیا در طلسم من اسیر است، ولی دلی که «لی مع الله» دارد، می‌تواند که طلسم من را بشکند.

برگسان هم دو اصطلاح انگلیسی «Serial Time» و «Pure Duration» را در آثار خود به کار برده است و همین را بوعلی سینا «وقتِ سرمدی» گفته که قبل از آن «الزمان والدهر» می‌آید که بحثی طولانی است. مولانا جلال‌الدین رومی هم وقت را اضافی و اعتباری شمرده بود. اقبال در پیام مشرق با کمک تشبیهات و استعارات پرواز می‌کند و می‌سراید:

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| خورشید به دامانم، انجم به گریبانم | در من نگری هیچم، در خود نگری جانم |
| در شهر و بیابانم، در کاخ و شبستانم | من دردم و درمانم، من عیش فراوانم |
| من تیغ جهانسوزم، من چشمه حیوانم | من کسوت انسانم، پیراهن یزدانم |

در بادهٔ امروز، کیفیتِ فردا بین پنهان به ضمیر من صد عالم رعنا بین صد کوب غلطان بین، صد گنبد خضرا بین آسوده و سیارم، این طرفه تماشابین در ابیات و فلسفهٔ اقبال بین وقت و انسان یک تعلق و رشتهٔ ناگسستنی با تمام معنی‌خیزی موجود است. اگر انسان با عقل، عشق را هم سرشار است، معنی‌اش این است که جذبۀ تخلیق، مستیِ کردار و با تکمیل انسانیت سرشار شدن اینها را می‌توان راکبِ وقت نامید و وقت را مرکبش حساب کرد. در شعر و فکرِ اقبال سه خالق وجود دارد. خدا؛ وقت؛ انسان.

در فکرِ اقبال تصوّرِ وقت برای انسان خَلّاق خیلی معنی‌خیز است و به دلیلی که انسان بزرگ از وقت و خالق با شعور است، چنان نظر می‌دهد:

“Man is whom ego-hood has reached its relative perfection, occupies a genuine place in the heart of divine creative energy and this possesses a much higher degree of creativity than things around him. Of all the creations of God, He alone is capable of consciously participating in the creative life of his maker”¹.

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان ادعا کرد که علی سردار جعفری اقبال را از حیث شاعرِ مشرق و فکر و فلسفهٔ اقبال را با عیار اشتراکیت، فرنگیت و نهضت آزادی‌خواهی هند محک کرده است، و ارزیابی جعفری نسبتاً فکرِ جدید و تازه در اقبال‌شناسی به حساب می‌آید. باید این کتاب برای فارسی‌زبانان به فارسی ترجمه شود تا بیشتر محققین و دانشمندان از ارزیابی شاعرِ شهیر هند و فکر و اندیشه‌های او استفاده کنند.

منابع

۱. اقبال لاهوری، علامهٔ محمد اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۷ م): *ارمغانِ حجاز*، زیر نظر چودھری محمد حسین، لاهور، ۱۹۳۸ م.
۲. اقبال لاهوری، علامهٔ محمد اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۷ م): *اسرارِ خودی*، لاهور، ۱۹۱۵ م.

1 *Reconstruction of Religious Thought in Islam*, p.50.

۳. اقبال لاهوری، *اسرار و رموز*، لاهور، ۱۹۴۰م.
۴. اقبال لاهوری، *جاویدنامہ*، پیام مشرق، علامہ اقبال، جامعہ ملیہ اسلامیہ، دہلی نو، ۱۹۲۳م.
۵. اقبال لاهوری، *جاویدنامہ*، لاهور، ۱۹۳۲م.
۶. اقبال لاهوری، *زبورِ عجم* (با بندگی نامہ و گلشنِ راز جدید)، لاهور، ۱۹۳۷م.
۷. تسییحی، دکتر محمدحسین: *اقبال نامہ*، کتابخانہ گنج بخش، مرکز تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۳م.
۸. ریاض، دکتر محمد: *کتاب شناسی اقبال*، مرکز تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان، ۹۹، اسلام آباد، ۱۹۸۶م.
۹. شبلی نعمانی، شمس العلماء سراج الدین محمد شبلی (۱۳۳۲-۱۲۷۳ھ/۱۹۱۴-۱۸۵۷ م): *سوانح مولانا روم*، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۵۲م.
۱۰. علی سردار جعفری: *اقبال شناسی*، مکتبہ جامعہ لمیتید، دہلی نو، ۱۹۷۶م.
11. *Reconstruction of Religious Thought in Islam*, Allama Iqbal, ed. Javed Iqbal, Lahore, 1951.

معرفی کلیات فارسی شبلی نعمانی

♦ دکتور محمد امین عامر

شمس العلماء علامہ محمد شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴م) رحمۃ اللہ علیہ یکی از برجستہ ترین شخصیت های قرن نوزدهم و بیستم میلادی در هند محسوب می آید که علاوه بر این که مهارت فوق العاده در تاریخ و اسلامیات داشته، ناقد، ادیب بلند پایه و شاعر زبان و ادب اردو بود. وی همچنین دانشمند برجستہ زبان و ادب فارسی هم بود و در این زبان هم شعرگویی می کرد. در این مقاله مختصر بنده بر اساس مطالعه خود کلیات فارسی شبلی را معرفی کرده ام تا معلوم بشود که شبلی هم ذوق و شوق عالی به شعرگویی فارسی دارا بوده و هم آن را به منتهای کمال رسانیده، تا جایی که باعث تعیین مقام و مرتبه اش در این میدان گردید.

بنای این معرفی نسخه ای از کلیات فارسی شبلی است که آن را دارالمصنفین شبلی آکادمی اعظم گر در سال ۲۰۰۵م چاپ کرده است. این نسخه مشتمل بر ۱۱۳ صفحه با دیباچہ مرحوم مولانا ضیاء الدین اصلاحی به زیور طبع آراسته شده، که حقیقتاً یک معرفی جامع از کلیات فارسی شبلی است. مولانا اصلاحی راجع به سخنسرایی شبلی به فارسی این گونه رقم طراز هستند:

«علامہ شبلی نے اردو و فارسی دونوں زبانوں میں داد سخن دی ہے مگر ان کے شاعرانہ کمالات کی اصلی تماشگاہ ان کی فارسی شاعری ہے، اس پر اساتذہ ایران کے کلام کا دھوکہ ہوتا ہے»^۱.

♦ استاد بازنشستہ دانشگاه مولانا آزاد، کلکتہ، بنگال غربی، ہند.

۱. کلیات شبلی، دیباچہ، ص ۲.

محتویات این نسخه کلیات فارسی عبارتند از قصاید، مراثی، مثنویات، قطعات و غزلیات. یعنی روی هم رفته این کلیات مشتمل بر شش صنف از اصناف سخن است که بنده آن همه را در سطور ذیل به بحث کشیده‌ام.

قصائد

اولین بخش این دیوان قصیده‌های مختلف‌اند که تعدادش ۱۴ است و اولین قصیده، قصیده عیدیه، است که ۴۹ بیت دارد. این قصیده به موقع عیدالفطر در سال ۱۸۸۳م سروده شده است. عده‌ای از شعرهای اثرانگیز و پرجوش این قصیده را ملاحظه بفرمایید:

روز عیدست و دگر کار جهان گشت بساز باز شد بر رخ گیتی در امید فراز
مردمان بین که ز هر ناحیه گرد آمده‌اند هر یکی در هنر خویش ز دیگر ممتاز
با همه شوکت و فر با همه تمکین و شکوه خلق در عیدگه آمد ز ره صدق و نیاز
مفتی شهر هم از جا به امامت برخاست با همه صدق و صفا با همه اخلاص و نیاز^۱

بعد ازین به عنوان «بزم تعلیم، یک ترکیب‌بند است که مشتمل بر چهار شعر خیلی طولانی. این قصیده به موقع چهارمین بزم تعلیم که در علی‌گر آراسته شده در ماه دسامبر سال ۱۸۹۰ میلادی سروده شده بود. بعد از آن نامه‌ای است منظوم به خواجه امین‌الدین صاحب لکهنوی، که در آن احوال سفر از لکهنو تا حیدرآباد درج است. شبلی مورخه سوم ژوئیه سال ۱۸۹۱ میلادی به سفر رفته بود.

سپس یک ترکیب‌بند است که ۴۹ بیت دارد. این ترکیب‌بند در سال ۱۹۰۸ میلادی در جلسه ندوة العلماء لکهنو سرورده شده بود. عده‌ای از شعرها ملاحظه بشود:

ای که نیرنگ سرپرده عالم دیدی جاه کیخسرو و فرّ حشم جم دیدی
مسند آرایسی جم را به نظر آوردی آنچه هرگز نتوان دید، تو آن هم دیدی
همه را دیدی و خود گیر که پیهم دیدی خود گرفتیم که در جلوه‌گه دولت و جاه
لیک بالاتر ازین جمله جهانی دگر ست که در او کالبدی دیگر و جانی دگرست^۲

۱. کلیات شبلی، ص ۱.

۲. همان، ص ۹.

بعد از آن به عنوان «ترکیب‌بند متضمن حالات مدرسه‌العلوم» و مشتمل بر ۷۵ بیت قصیده‌ای است که به تشریف‌آوری سرسید در حیدرآباد در جلسه‌ای که به ریاست نواب اقبال‌الدوله وقارالملک در سال ۱۸۹۱ میلادی، برپاگشته بود سروده شد. سپس قصیده‌ای به عنوان «متضمن تحسین طرز نو» است و بوطیقا یا فن شعر از نگاه علامه شبلی در آن بیان شده که ۵۱ بیت دارد. جا دارد فقط دو بیت از آن ملاحظه بشود:

شعر اگر دامن دل می‌نکشد بانگ خر است نغمه گر نیست دل آشوب به غوغا ماند
راستی ورز و چنان پیکر گفتار آرای که فروغ اثر از ناصیه پیدا ماند^۱

بعد از آن «قصیده متضمن حالات سفر روم» است، که مربوط است به سال ۱۸۹۲ میلادی که شبلی به کشور روم سفر کرده بود. این سفر علمی بود که شبلی بعد از حج و زیارت بیت‌الله انجام داد. این قصیده ۷۲ بیت دارد. بعد از آن قصیده بهاریه است که ناتمام است. این قصیده راجع به فصل بهار است که در سال ۱۸۸۸ میلادی سروده شده است.

سپس قصیده کشمیریه است که در آن حسن و زیبایی کشمیر را به تذکر درآورده است. پس از آن به عنوان «ترکیب‌بند که بعد از واپسی روم لمدرسه‌العلوم خواند» قصیده‌ای است که بعد از بازآمدن سفر روم مستخدمان مدرسه‌العلوم در سال ۱۸۹۲ مورخه ۴ دسامبر برای مولانا جلسه تیریک پرشکوه آراسته کرده و در پذیرایی‌اش عشائیه و ظهرانه قرارگذاشتند. درین موقع پُرمسرت باجوش و ولوله برای شبلی قصیده‌ای خوانده شد. از عده‌ای از بیت‌های این شعر محظوظ بشوید:

قاصد خوش خبر امروز نواساز آمد کز سفر یار سفر کرده ما باز آمد
از سفر شبلی آزاده به کالج برسید یا مگر بلبل شیراز به شیراز آمد^۲

بعد از آن «ترکیب‌بند برای مجلس عام ندوةالعلماء» قصیده‌ای طولانی است که در جلسه‌ای به مقام امرتسر مورخه ۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۰هـ/۱۰ اکتبر ۱۹۰۲م) سروده شد. این جلسه راجع به تعلیم قدیم، تعلیم جدید و ندوةالعلماء بحث برده. خوب است یک بند از آن ملاحظه بشود:

۱. کلیات شبلی، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۴.

حلّ این مشکل اگر خواهی از ندوه بخواه او گشاید گرهی را که به کار افتاد است
 حکمت و شرع در اینجا به هم آمیخته‌اند نمک و باده در این میکده یار افتاد است
 شبلی آهنگ دعا کن که سخن گشت دراز گرچه دانم که قلم سحرنگار افتاد است
 ای خداوند جهان رحم بفرما برما که چوما بر در فیض تو هزار افتاد است^۱
 بعده قصیده‌ای با عنوان «قصیدهٔ تهنیت سلامت ماندن شهزادهٔ عالی‌گهر میر
 عثمان‌علی خان بهادر از آسیب تفنگ اطال‌الله بقائه» است.
 پس از آن قصیده‌ای با عنوان «قصیدهٔ تشکر» است که در آن سلطان جهان‌بیگم والیه
 عالیّه کشور بوپال را به خاطر کمک و عنایات شاهی به دارالعلوم ندوۃ‌العلماء خیلی
 اظهار تشکر و امتنان کرده. این قصیده به سال ۱۹۰۸م سروده شده است.

مراثی

این کلیات بعد از قصائد مشتمل بر پنج فقره مرثیه است. نخستین مرثیه راجع به نواب
 ضیاء‌الدین خان مرحوم دهلوی متخلص به نیر است که نواب شبلی مورخه ۲ اکتبر
 به سال ۱۸۸۵م در وفات وی مرثیه‌ای پرسوز و جانگداز سرود.
 دومین مرثیه دربارهٔ مرحوم مولانا فیض‌الحسن سهارنپوری است که استاد شبلی
 بود. شبلی در سال ۱۸۸۷م بر وفات استادش مرثیه‌ای نگاشت که خیلی دلآویز است.
 یک بند ملاحظه بشود:

درین آشوب غم عذرم بنه گر ناله‌زن گریم جهانی را جگر خون شد همین تنها نه من گریم
 به تحسین صبوری چند بفریبی مرا ناصح دمی بگذار تا در ماتم فیض الحسن گریم
 به مرگش، علم و فن در ناله با من هم‌نوا باشد هنر بر خویشتن گرید چومن بی‌خویشتن گریم
 چه در دل داشتی تا از که رنجیدی چرا رفتی زما بگسسته‌ای مولای ما آخر کجا رفتی^۲

پس از آن مرثیه‌ای راجع به جنرل عظیم‌الدین خان مرحوم والی ایالت رامپور و
 مدارالمهام است که در سال ۱۸۹۱م به حادثه‌ای دچار شده فوت کرد. بعد از آن مرثیه‌ای
 راجع به پدر بزرگوار شبلی است که شیخ حبیب‌الله نام داشت. شبلی در مورخه

۱. کلیات شبلی، ص ۲۳-۳۱.

۲. همان، ص ۳۸-۳۹.

۱۲ نوامبر سال ۱۹۰۰م در واقعه درگذشت پدرش مرثیه‌ای سرود که فقط دو بیت از آن ملاحظه بشود:

هان ای پدر نگویمت این ورز و آن مکن زنهار عزم رهروی آن جهان مکن
دعوی صبر گه به غلط هم نکرده‌ام هان ای پدر! به صبر مرا، امتحان مکن^۱
بعد از آن شبلی مرثیه‌ای راجع به وفات مادرش زهرا بیگم فیضیه سروده که
تاریخش ۲۷ فوریه سال ۱۹۰۹م بوده است.

مثنویات

بعد از مرثیه در کلیات مثنویات درج است، که نخستین مثنوی به عنوان «مثنوی ناتمام» آمده است. این مثنوی مشتمل بر ۲۴ بیت در سال ۱۸۸۵ میلادی سروده شد.
بعد از آن راجع به اثر شاهکار مولانا شبلی یعنی «سیرة النعمان» مشتمل بر پنج شعر دیباچه‌ای منظوم است.

بعد از آن مثنوی راجع به تصنیف الفاروق است که هفت بیت دارد. بعد از آن هم مثنوی ناتمام دیگری است که در ماه ژوین بسال ۱۸۹۲م در قسطنطنیه سروده شده. این مثنوی ۲۷ بیت دارد.

سپس مثنوی با عنوان «موکب همایون» است که ذکر سلطان المعظم و ادایگی نماز عیدالاضحی دارد. این مثنوی مشتمل بر ۳۶ بیت است. مثنوی این طور شروع می‌شود:

مهر چو از جیب افق سرکشید خاست ز هر ناحیه گلبانگ عید
دیده پر از خواب چو برخاستند پیر و جوان جمله تن آراستند^۲

بعد از آن تذکره تشریف‌آوری سلطان المعظم به عیدگاه برای ادای نماز درج شده است.

مژده رسید این که شه چاره‌ساز زود بر آید به ادای نماز
از دو سوی راه به کسب شرف خلق به آئین ادب بسته صف
شاه فلک کوکبه عبدالحمید ایـده الله بنصر مزید^۳

۱. کلیات شبلی، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۵۰-۵۱.

غزلیات

حالا غزلیات شبلی را به دامان بحث می‌برم. در کلیات فقط هشتاد غزل است به علاوه دیگر غزل‌های ناتمام. که فقط ۴، ۳، ۲ یا ۱ بیت دارد. یکی غزلی است که مطلع دارد و مقطع ندارد، و دیگری غزلی است که مقطع دارد ولی از مطلع خالی‌ست، و یا غزلی است که بدون مطلع و مقطع. در کلیات فقط یک غزل بدون مطلع هفت بیت دارد و بقیه دو غزل همراه مقطع ۵ و ۴ بیت دارد. حالا عدّه‌ای از ابیات غزل‌ها را نقل می‌کنم که خود راجع به کیفیت غزل‌گویی شبلی شرح می‌دهد:

ز می این مایه مستی‌ها نمی‌آید مگر شبلی نگاه مست ساقی ریخت چیزی در قدح ما را^۱

*

همت به نگاهی کند و حوصله بنگر کان نیز گهی با من و گه باد گری

*

منکر خانقه و صومعه نتوان بودن این قدر هست که بت‌خانه دلاویزتر است^۲

*

برپای دوست لعل و گهر کرده‌ام نثار از دستگیری مژده اشکیار خویش^۳

*

خود گرفتم که بزلفش نفروشم دل و دین ور به غارت برد آن نرگس فتان چه کنم^۴
از نمونه شعرهای غزل مترشح می‌شود که غزل‌های شبلی به فارسی حامل معیار مطلوب است، و از به‌کار بردن استعارات و تشبیهات که حسن و زیبایی شاعری عیان است. شبلی آن‌همه را ملحوظ خاطر داشته است. کلامش به فارسی سزاوار وصف و ستایش و پر از درد و سوز می‌باشد. یک غزل کامل ذیلاً به نقل اکتفا می‌کنم. ملاحظه بشود:
چند بیهوده به بند غم دنیا باشم زین سپس با قدح و باده و مینا باشم

۱. کلیات شبلی، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۴.

۴. همان.

۵. همان.

جبهه‌سای حرم کعبه چو بودم یک‌چند بر در بتکده هم ناصیه‌فرسا باشم
 گرچه رندی و هوس شیوه دانا نبود حاجتم نیست که فرزانه و دانا باشم
 محتسب دست بدامان من، و من سرمست دست در دامن آن شوخ خودآرا باشم
 دامن عیش ز دستم نرود تا شبلی
 دامن بمبئی از کف نهم تا باشم^۱

وقتی که شبلی در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۴ در شهر بمبئی منزل کرده بود در آن موقع غزل فوق‌الذکر سروده شده، چنان‌که از مقطع روشن است. در کلیات نامه‌ای به عنوان «خط منظوم» است که شبلی به یکی از دوستانش نوشته و در آن تحریرش را که مبنی بر زبان اردو بود خیلی تعریف و توصیف کرده است. بعد از آن یک نظم است که «خطاب سر آغاخان بترکان عثمانیه هنگام جنگ بلقان» عنوان دارد. شبلی این‌طور آغاخان را خطاب می‌کند:

گفت با ترک حضرت آغا آنچه گویم به گوش درگیرید
 بگذارید خاک یوروپ را دل از این مرز بوم برگیرید
 ایشیا مسکن قدیم شماست باز آن خاک را مقرر گیرید
 نوبت ریل و تلگراف گذشت قاصد و پیک و نامه‌بر گیرید
 کار دنیا کسی تمام نکرد هرچه گیرید مختصر گیرید^۲

بعده به عنوان «مسلم یونیورستی» یک نظم است که دو بیت از آن ملاحظه بشود:
 همین یک‌حرف از یونیورستی مان مدعا باشد که این سررشته تعلیم ما در دست ما باشد
 علوم تازه را با شرع و حکمت باهم آمیزم الهی با ریاضی و طبیعی آشنا باشد^۳

پس از آن در مدح سلطان عبدالحمید خان قصیده‌ای مشتمل بر هجده بیت دارد و شعری با عنوان «نوید شادی مولوی محمد عمر صاحب» مشتمل بر دوازده بیت است. مولوی محمد عمر تلمیذ رشید علامه شبلی بود که وی عمر را خیلی دوست می‌داشت و در موقعه شادی‌اش به زبان شعر او را تبریک گفت. از عده‌ای از این شعرها محظوظ بشوید:

۱. کلیات شبلی، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان، ص ۹۴.

در عیش و طرب باز است امروز جهان را کار با ساز است امروز
بتاریخ فلان در روز بهمان معین شد نکاح عید سامان
محبت پیشگان آزرم جویان به راه مهربانی گرم پویان
شرف بخشید غربت خانه ام را دهند آبادی این ویرانه ام را
ز راه لطف کار من بسازند غریبی را به احسانی نوازند^۱

این کلیات فارسی با سه بیت شعر که در مدینه منوره و روضه اطهر سروده شده به اختتام می‌رسد. شبلی در آن جایگاه شریف چنین می‌سرایند:

ای به کرم کار جهان کرده ساز مر همه را پیش تو روی نماز
چون به درت آمده ام با امید از کرم خویش مکن ناامید
چون بدرت آمدم امیدوار سایه لطفی ز سرم برمردار^۲

شبلی در سال ۱۸۷۴م / ۱۲۹۳هـ خوشبختانه به حج بیت‌الله مشرف گردید و در آن موقع در مدینه منوره پیش روضه اطهر صلی‌الله علیه وسلم ابیات مزبور را سرود. الغرض هرچه در این کلیات فارسی از شبلی راجع به اصناف سخن یعنی مثنوی، قصیده، مرثیه و غزلیات و غیره بحث بردیم از آن روشن می‌شود که شبلی علاوه بر استادی‌اش در زبان و ادبیات اردو یکی از برجسته‌ترین شاعران فارسی در قرن نوزدهم میلادی در هند به شمار می‌رفت. کلامش خیلی پرتأثیر و انقلاب‌انگیز است. به علاوه قوت بیان، جوش و ولوله، سادگی استعارات و تشبیهات و غیره هم از خصایص کلام وی است. و اگر وی مشق سخنش ادامه داشت در هند همسر حافظ و سعدی می‌بود.

۱. کلیات شبلی، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۰.

معرفی یک نسخه خطی مجموعه قصاید در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندویی بنارس

♦ پروفیسور سید حسن عباس

در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندویی بنارس ذخیره خوبی از نسخه‌های خطی فارسی نگهداری می‌شود و فهرستی از آن به کوشش شادروان، پرفیسور امرت لعل عشرت (۱۹۸۹-۱۹۳۰م.) به انگلیسی منتشر شده است. در این فهرست ۹۳۷ نسخه خطی معرفی گردیده، که البته تعداد واقعی نسخه‌ها بیش از این تعداد است. اخیراً نسخه‌ای از این گنجینه پربها به مطالعه در آمد که در فهرست باعنوان «مجموعه قصاید» نامیده شده است. شماره این جنگ ۴۹۱ و تعداد برگ‌ها ۲۳۸، مؤرخ ۱۸۶۰م. و موضوع آن شعر است و در توضیحات آن آمده است که، یک مجموعه خوب، به خط نستعلیق و خوانا، دارای گزیده اشعار عارف سبزواری، شیخ علی‌حزین اصفهانی، شوکت بخاری و حامد آذربایجانی و غیره. آغاز!

به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود دم به دم از میم آلوده دهان خواهد بود
روی برگ اول در گوشه‌ای به همان خط که این جنگ در آن کتابت شده، چنین
نوشته شده است:

قصاید عارف سبزواری خراسانی
قصاید شیخ علی‌حزین گیلانی

♦ دانشگاه. رییس کتابخانه رضا، رام‌پور؛ shabbas_05@yahoo.co.in

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه بنارس، ص ۹۴.

قصاید شوکت بخارائی

قصاید حامد آذربایجانی

قصیده (عربی) مولوی فضل حق خیرآبادی

قصاید علی نقی کمره‌ای

نسخه از لحاظ خط خوب و خوانا و کیفیت آن نیز خوب است. البته این جُنگ فقط قصیده ندارد، بلکه غزلیات و مخمّسات و تضمینات نیز در آن دیده می‌شود. فهرست مطالب این جُنگ به قرار زیر است:

«من مخمّسات جناب عارف نعمة‌اللهی السبزواری الخراسانی» که بیشتر غزلیات حافظ را تضمین کرده است.

مخمّس

۱. به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود
۲. منم که گشته‌ام آواره دشت و صحرا را
۳. زمان رنج و ملال و الم نخواهد ماند
۴. عالمی را به نظر زیر و زبر می‌بینم

غزلیات و تضمینات

۱. سحر به عزم صبحی من شراب‌زده
۲. ز پیر باده‌فروشم نصیحتی یاد است
۳. هرکسی را در درون خلوتِ دل راه نیست
۴. تا کی به لب فشارم دندان مدعا را
۵. هرطرف گسترده زاهد دام را

غزلیات

۱. آن‌چاهش از دیده می‌جستیم در دل بوده است
۲. بیشه وحدت گزیدن بیشه شیر است و من
۳. ای دل اندر عشق‌بازی درد می‌باید کشید

۴. هرچند کز او نهفته تر نیست
۵. طره‌ات مشک‌ساست می‌دانم
۶. وصف رخسارت بهر تقدیر نتوانست کرد
۷. گیرم که وصل یار میسر نشد نشد
۸. خون دل ما رنگ حنا شد شده باشد
۹. با درد بسرکن که دوايي به ازین نیست
۱۰. تاجداری کنی چه خواهی کرد
۱۱. اگر عمری طرب کردی چه کردی
۱۲. باشد که یارب بینمت پیچان و چسپان در بغل
۱۳. در طریق عاشقی خواهی قدم برداشتن
۱۴. خواهی اندر کعبه، خواهی ساکن بتخانه باش

مخمس (مکرر)

۱. به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود
۲. یار ما از ما جدا شد آه آه
۳. گفتم لبش بجانب ما وا شود نشد
۴. در می‌کده بنشین که مقامی به ازین نیست
۵. خرم دلی که بر دل پیر مغان رسد
۶. در منت [خلق] جامه ناموس دریدیم عبث
۷. عشاق را به حور و به غلمان چه احتیاج
۸. ذره ذره همه عالم به‌هوایت رقااص
۹. ز من شنو مشو اندر پی کمال آن‌جا
۱۰. تا چند کوچه‌کوچه دَوم در وفای دل
۱۱. به ملک دل علمداری ازین بهتر چه می‌خواهی
۱۲. گیرم که بخت یار تو شد شد، نشد نشد

قصایدِ شیخ علی حزین

۱. غیر نفی غیرتِ یکتای بی‌همتاستی
۲. پرتوی روی تو را نیست جهان پرده‌دار
۳. پیوند بود با رگِ جان خار ستم را
۴. جان تازه ز تَر دستِ ابرست جهان را
۵. مرغ شب پیشتر از آن‌که برآرد آواز
۶. از چاک سینه چون جرس آوا برآورم
۷. آمد سحر ز کوی تو دامن‌کشان صبا
۸. ای موی تو را غالیه‌سا عنبر سارا
۹. یک پرده شنید است صلا گوش اصم را
۱۰. در زیر لب آوازه شکستیم فغان را
۱۱. با همه سیلی که شسته روی زمین را
۱۲. بریده لذتِ دردت ز دل تمنی را
۱۳. شد جان و هوش و صبر و خرد را ز کار دست
۱۴. زین ششدرم چو بال‌فشانی دهد گشاد
۱۵. زان پیش کز فراز در هفت‌خوان صبح
۱۶. چون شست غمزه تو گشادِ کمان دهد
۱۷. آن‌جا که خامه شکرِ گفتار بشکند
۱۸. غم چو در سینه لنگر اندازد
۱۹. با همه دعوای اسلام چو اصحاب سعیر
۲۰. مشکینه طره‌یی به شب عنبرین لباس
۲۱. آن طایر قدسم که چکد خون ز صفیرم
۲۲. مزده یاران که ازین منزل ویران رفتم
۲۳. دل فلک معنویست عقل رصدانِ او
۲۴. نظر کن در سوادِ صفحه‌ام تا گلستانِ بینی

۲۵. ای نگاهت به صید دل بازی
۲۶. زده‌ام طبل عشق و رسوائی
۲۷. خوش آن‌که دل به یاد تو رشک چمن شود
۲۸. قول و عمل زشت و نکو گرچه فضاکرد
۲۹. دل شاد را جمع ساغر نماید
۳۰. در صبح عارض از خط مشکین نقاب‌کش
۳۱. تا در چمن این سرو برازنده چمان‌ست
۳۲. نی خامه دارد سرخوش‌نوائی
۳۳. از یمن سرفرازی مدح خدايگان
۳۴. ای دل لباس عاریتی از جهان خواه
۲. ای پرتو جمال تو را مظهر آفتاب
۳. هرچند که دنیاست ره و ما همه راهی
۴. بنده‌ام، مسکنت سرای من است
۵. چشمم گشوده است در فیض نوبهار
۶. نه‌بندی دل ای بخرد هوشیار
۷. ای به طبع تو افتخار سخن
۸. دوش دلم چون کشید خنجر آه از قراب
۹. خمش زخوی تو عاشق بود زبانش و لرزد
۱۰. ای مژه و غمزات صفدر صاحبقران (فقط دو بیت آمده)
۱۱. آتش زده آهم اختران را

شایسته ذکر است که در دیوان حزین لاهیجی، چاپ بیژن ترقی، قصاید شماره ۴۱ تا ۴۴ مفقود است. همچنین یک نسخه خطی از دیوان حزین لاهیجی نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندوی بنارس به شماره پیاپی ۱۹۲ موجود است که آن هم بیشترین قصاید حزین لاهیجی را در بردارد و آقای دکتر عمر کمال‌الدین آن نسخه دیوان حزین

را معرفی کرده است.^۱ سپس، بعد دو صفحه ساده، ترقیمه‌ای آمده است بدین گونه:

«الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله
الاکرمین الی یوم الدین، که به اتمام رسید قصائد جناب ابلیغ المتقدّمین و
افصح المتأخرین، حاوی کمالات علمی و عملی، جامع فضائل و فواصل خفی
و جلی، زبدة الشعراء الاکملین، مولانا الشیخ محمد علی المتخلّص بحزین، از
مردم لاهیجان گیلان است و از اولاد شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی
است، که صاحب سلسله سلاطین صفویه بود و والد ماجد او ابوطالب نام
داشت، ازین جهت سجع نگینش علی ابن ابی طالب بوده است، و خالی از
لطفی نیست، و در زمان نادرشاه از ایران وارد هندوستان گشته آخر در بلدة
بنارس رحل اقامت انداخته بسامان امارات عمر شریف بسر برد. تمت
هذا القصاید در سنه ۱۲۷۷ هجری نبوی صلعم در شهر محرّم الحرام»

پس از این نیز دو برگ (۴ صفحه) آمده است و سپس تحت عنوان قصاید علی نقی
کمره‌ای یک قصیده وی نقل گردیده است:

چو خفتگان لحد را صباح روز نشور

سپس باز هم ۳ برگ (۶ صفحه) ساده گذاشته شده و با عنوان، قصاید شوکت
بنخارائی، قصیده‌های زیر از وی آمده است.

۱. بس که دارد ناتوانم دور چرخ بی وفا

۲. بس که جوشد شعله حل کرده از مینای من

۳. صاحباً رنگ عیشت افزون باد

۴. بیاض صبح که آمد بدیده مخمور

۵. خالت شرر ز شعله گل آشکار کرد

۶. شبنم تشنه لب ز تو سیراب

۷. آشیان را زدم آتش ز گلستان رفتم

۸. وجود کوه چنان نرم شد ز ابر مطیر

۱. رک: مجله قند پارسی، شماره ۳۰-۲۹، ص ۱۶۰-۱۵۵ (ویژه‌نامه حزین لاهیجی).

بعد یک صفحه ساده با عنوان قصاید ملا حامد آذربایجانی، قصاید و غزلیات وی آورده شده است:

قصیده

زمانه از پی کینم کشیده تیغ ستم

غزلیات

۱. ساقی حوض کوثر است علی(ع)
۲. از من چه خطا دیده‌ای ای نور دو دیده
۳. یارب ترحمی ده آن یار بی‌وفا را
۴. ای مسلمانان چه شد لیلای دل
۵. تا زنده‌ام ای جان به طلبکار تو باشم
۶. ای که دلم رفته به یغمای تو
۷. آه از دمی که یار ز عشقم خبر شود
۲. ای بی‌مروت از من مسکین چه دیده‌ای
۳. واعظان گر درک سوز آتش هجران کنند
۴. رسیدنم بر جانان چه مشکل افتاد است
۲. زین سبب دیوانه ما با کسی مأنوس نیست
۳. نازک‌بدنا، سیم‌تنا، لاله‌عذارا
۴. آه صد آه که گشتم ز پر یار جدا
۵. رسید موسم گل سبزه‌ها ز خاک دمید
۶. جای دل در خم آن زلف پریشان دادم
۷. ز حسن روی تو خور خوبی جمال گرفت
۸. امروز دگر آخته‌ای تیغ جفا را
۹. بنمای رویت تا کنم یکدم تماشای دگر

قصیده در مدح نواب سید علی حسین خان بهادر معروف به نواب دوله صاحب دام‌اقباله:

هر صبح چو خسرو خاور عیان کند
در مرثیهٔ ولد خود محمدنصیر که در فرخ‌آباد انتقال کرده بود:
فغان که سوخت فلک مغز استخوان من

پس از کلام حامد آذربایجانی یک قصیدهٔ عربیه مولوی فضل حق خیرآبادی در نعت رسول اکرم (ص) و یک غزل عارف (شاید همان عارف اول الذکر باشد) به مطلع زیر آمده است:

شمشادقد و لاله‌رخ و گل‌بدن این‌ست جانانهٔ هر خلوت و هر انجمن این‌ست

این مجموعهٔ قصاید به خاطر دارا بودن اشعار عارف سبزواری و حامد آذربایجانی، حائز اهمیت است، و ذکر هر دو شاعر در تذکره‌ها به‌ندرت آمده است. حامد آذربایجانی از ایرانیان مقیم هند بشمار می‌رود.

خوشبختانه اخیراً نسخهٔ خطی دیوان حامد مراغه‌ای آذربایجانی را در همین کتابخانه دیدم که به احتمال قوی به خط شاعر است. این نسخه به خط نستعلیق خوش کتابت شده، و شامل قصاید و غزلیات اوست. جایی در همین نسخه تاریخ ۱۲۹۹ هـ.ق. / ۱۸۸۱ م. موجود است، لذا می‌توان گفت شاعر تا این تاریخ باید به‌قید حیات بوده باشد. نسخه در آخر نیز فاقد چند برگ است، لذا نمی‌توان گفت که اسم کاتب و تاریخ کتابت یا ترقیمه داشته یا خیر. قصاید بیشتر در مدح امیرمؤمنان حضرت علی ابن ابی‌طالب (ع) و نواب سیدعلی حسینخان بهادر معروف به نواب دوله صاحب و چند نفر دیگر است که اسامی‌شان قید‌گردیده است. اما دربارهٔ احوال شاعر تا به‌حال اطلاعی به دست نیامده است. البته در مجلهٔ ارمغان سال ۱۲ (ص ۱۷۶-۱۷۷) درباره‌اش مطلبی آمده است که تا به حال از نظر راقم سطور نگذشته است.

کاتب این نسخهٔ مجموعهٔ قصاید که شاگرد حامد مراغه‌ای و گردآورندهٔ این جنگ است، در یادداشت خود دربارهٔ حامد مراغه‌ای آذربایجانی می‌نویسد:

«و كان هذا الشعر من كلام الفاضل العلامة النحرير و العالم الكامل في التقرير و التحرير، طوطى شکرستان سخن، بلبل نغمه‌سنگ انجمن، نوباوهٔ حدیقهٔ شاعری، نونهای

روضه سخنوری، افتخار شعرای زمان، نازش علمای جهان، فردوسی عصر، انوری دهر، شاهبیت قصیده فطانت، مطلع دیوان ذهانت، یگه‌تاز میدان معقول، فارس مضمار منقول، لجه بحر علوم دینیه، امواج قاموس کمالات یقینیه، گوهر نایاب عمان صاحب کمالی، لؤلؤی لالای اصداف حمیده خصالی، یوح دری سماء بلاغت، زهره زهرای سپهر فصاحت، اعنی اوستادنا العلامة و الفاضل الفخامة جناب آقا احمد صاحب متخلص به حامد اعطاه الله مدارج علیه فی الدارين و اعلى الله مراتبه بحق الحسن و الحسين، ولد احمد نصیر مراغه‌ای آذربایجانی، و در قوم ترکان مقدم و از اولادِ هلاکوخان است. به سبب گردش فکر کجرفتار جلای وطن خود را کرده وارد هندوستان جنت‌نشان گردیده. پس اتفاق ملاقات به این عاجز افتاده، چون که راقم هم از فن شاعری و شعرگویی رغبتی کمال داشت. اکثر از کلام ناقص خود به ملاحظه اوشان می‌آوردم و اصلاح می‌گرفتم. درین زمان خواستم که کلام معجز نظام اوستاد خود جمع کنم و به حیطة تحریر درآورم و داخل این جنگ سازم. چون که کلام آقاصاحب موصوف [حامد مراغه‌ای] اکثر به معرض تلف آمده بود و در زمان غدر و فساد به نهب و یغما رفته بود، لهذا این چند غزلیات و غیره به تجسس تام و کوشش تمام به هم رسانیده، به تحریرش پرداختم، ورنه کلام اوشان بسیار بود. و انالعاصی احمد حسین صانه‌الله عن کل شین بحرمة الحسن و الحسين علیهما الصلوة و السلام.

اینک در آخر این معرفی یک غزل از حامد مراغه‌ای آذربایجانی برای آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی می‌آوریم:

| | |
|--|---------------------------------------|
| وز کون و مکان طالب دیدار تو باشم | تا زنده‌ام ای جان، به طلب کار تو باشم |
| من خسته و افتاده و بیمار تو باشم | خوش آن که طیبانه به بالین من آیی |
| خواهم سبب گرمی بازار تو باشم ^۱ | آزرده مشو زین که خریدار تو گشتم |
| یکبار دگر گوش به گفتار تو باشم | از دست اجل چند امانم بدهد چرخ |
| پیوسته طلب کار و ^۲ خریدار تو باشم | تا آن که ز جان در بدن من رمقی هست |

۱. این بیت در کلیات نیست اما در جنگ خطی موجود است.

۲. جنگ خطی: ندارد.

از رفتن تو سایه شود سرو خرامان قربانِ قد و قامت و رفتار تو باشم
حرفی نشنیدم ز لب لعل تو، تا کی در حسرتِ گفتار شکر بار تو باشم؟
از طنز به من گفت که ای حامد شیدا
خواهم که انیسِ دل افگار تو باشم

منابع

قندِ پارسی، ویژه‌نامهٔ حزین‌لاهیجی، شماره ۳۰-۲۹، دهلی، ۱۳۸۴ش. ۲۰۰۶م.
عشرت، امرت لعل؛ Catalogue of the Persian Manuscripts in the Banaras Hindu
University Library، بنارس، ۱۹۶۵م.

مقایسه شرح حال نساء العارفات در نفحات الانس و سفینه الاولیا

♦ محمد ابراهیم وانی

چکیده

از عالی‌ترین برنامه‌های دین مبین اسلام که آن را سرآمد ادیان قرار می‌دهد از میان برداشتن بی‌عدالتی نسبت به زنان بوده است. اسلام بنیان برتری‌طلبی‌های قومی، نژادی، جنسیتی و مالی را پایان داده، و تمام انسان‌ها را در یک‌کصف قرار می‌دهد. هدایت تشریحی، عام و گسترده است و هرکس می‌تواند از این دریای رحمت الهی حظ و بهره‌ای در حد تلاش و همت خود ببرد، و راه تکامل و سعادت خویش را هموار سازد. در طول تاریخ اسلام زنان بسیاری بوده‌اند که قله‌های ترقی را فتح نموده و به عنوان زنان نمونه در جامعه معرفی شدند. همچنین زن می‌تواند به مقام و منزلتی برسد که غضب و رضایت او غضب و رضای الهی را در پی داشته باشد، چنان‌که در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در باره حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده است: «ان الله لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها». یعنی همانا خداوند از غضب فاطمه غضبناک و از خشنودی او خشنود می‌شود. به‌جز ازواج مطهرات و بنات طاهرات، تعدادی از نساء العارفات در طول تاریخ اسلام به سبب عبادت و ریاضت و پاکی و اخلاص و کرامات و فرمودات شهرت فراوان کسب کرده‌اند. رابعه بصری، حضرت

♦ دانشگاه دهلی.

۱. میزان الاعتدال، ذهبی، دارالفکر، ج اول، ص ۵۳۳.

شعوانه، فاطمه نیشابوریه، حلیمه دمشقیه، ام‌محمد و بیبک مرویه برخی از مثال‌های این نوع می‌باشند. حیات و فرمودات این نساء‌العارفات تقریباً در تمامی تذکره‌های این نوع فارسی ثبت شده‌اند. نفحات‌الانس از مولانا نورالدین جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ ق) و سفینه‌الاولیاء از محمد داراشکوه قادری (۱۰۲۴-۱۰۶۹ هـ ق) دو اثر مهم‌اند که دارای تذکره نساء‌العارفات است. در این مقاله مقایسه‌ای در باره شرح حال نساء‌العارفات در این دو اثر سپرده قلم می‌شود.

واژه‌های کلیدی

نفحات‌الانس، سفینه‌الاولیاء، مولانا جامی، داراشکوه، نساء‌العارفات، شرح حال

مقدمه

مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی فرزند نظام‌الدین احمد دشتی و نوه شمس‌الدین محمد دشتی اصفهانی در سال ۸۱۷ هجری قمری در محل خرجرد ولایت جام خراسان تولد یافت. خود او در این باره می‌گوید:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که زد ز مکه به یثرب سرادقات جلال

ز اوج قلعه‌ی پرواز گاه عز و قدم بدین حضيض هوان سست کرده‌ام پر و بال^۱

تخلص جامی هم به مناسبت مولدش ولایت جام است، و هم به حکم ارادتی است که نسبت به مرشد خود شیخ الاسلام احمد جام داشته است. چون در این مورد می‌فرماید:

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ‌الاسلامی ست

لاجرم در جریده اشعار به دو معنی تخلصم جامی ست^۲

وفات جامی در سال ۸۹۸ هجری قمری در شهر هرات رویداد، و با اعظام و اجلال با حضور دانشمندان و امراء و بزرگان به خاک سپرده گردید.

در مورد آثار جامی بین تذکره‌نویسان اختلاف نظر وجود دارد. صاحب تذکره سامی بیش از چهل کتاب به او نسبت می‌دهد، ولی در بعضی از تذکره‌ها آمده است که تعداد تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» یعنی ۵۴ کتاب و

۱. نفحات‌الانس، مولانا نورالدین جامی، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدپوری، ص ۱۵۵.

۲. همان.

رساله است. از مهم‌ترین آثار جامی می‌توان از دیوان اشعار، هفت مثنوی به عنوان هفت اورنگ در برابر خمسه نظامی، لوامع، بهارستان، شواهد النبوة، لویح و نفحات الانس نام ببریم. کتاب نفحات الانس یکی از مهم‌ترین کتب ادبی و حکمی و عرفانی است که در قرن نهم هجری در شرح حال متجاوز از ششصد تن از علما و فضلا و مشایخ صوفیه و نساء العارفات تدوین گشته و به واسطه شهرتی که در میان ارباب دانش و عرفان دارد از تعریف و توصیف بی‌نیاز است. اصل کتاب مذکور به زبان عربی است که به وسیله محمد بن حسین سلمی نیشاپوری در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم تألیف یافته و موسوم به طبقات الصوفیه است؛ بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ هجری قمری) مطالب آن کتاب را به زبان هروی تقریر فرمود، و سپس مولانا جامی برحسب خواهش امیر علی شیر نوایی متن کتاب هروی را به فارسی درآورد و ترجمه حال صوفیان معاصر خود را بر آن افزود و در سال ۸۸۳ ه.ق. آن را به انجام رسانید.^۱

و اما مؤلف سفینه الاولیاء شاهزاده محمد داراشکوه قادری پسر ارشد شاهجهان، پادشاه هندوستان در نصف شب آخر ماه صفر سال ۱۰۲۴ ه.ق. در خطه ساگر تال اجمیر تولد یافت، و بعد از یک جنگ خونین داخلی در آخر ذی‌الحجه سال ۱۰۶۹ ه.ق. به حیاتش خاتمه داده شد. وی در آرامگاه همایون در دهلی مدفون گردید. داراشکوه در میان شاهزادگان گورکانی هند نه تنها از شخصیت‌های دانا و هنرمند به شمار می‌رود، بلکه یکی از مؤلفین و مترجمین بنام سده یازدهم هجری است، که کلیه تألیفات و ترجمه‌های خود را به زبان فارسی فراهم آورده است.

سید محمدرضا جلالی نائینی آثار داراشکوه را به دو دسته تقسیم نموده است: آثاری که در نتیجه مطالعات تصوف اسلامی فراهم آورده است، مانند سفینه الاولیاء، سکینه الاولیاء، رساله حق‌نما، حسنات العارفین و دیوان داراشکوه؛ و آثاری که زائیده فکر تصوف و فلسفه هندو است، مانند مجمع‌البحرین و سر‌اکبر.^۲ کتاب سفینه الاولیاء نخستین تألیف داراشکوه و در حقیقت تقلیدی از نفحات الانس مولانا جامی است. خود

۱. توفیق ه سبجانی، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۷۹.

۲. منتخبات آثار، سید محمدرضا جلالی نائینی، ص ۱۳.

داراشکوه در خاتمه این کتاب در این ضمن می‌گوید:

«اگرچه عبارت این کتاب راست به راست است و در عبارت‌آرایی مقید نشده و فارسی ساده و عام‌فهم نوشته، ولی بعضی جا اقتدا لعبارت نفحات الانس کرده و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته»^۱.

در کتاب سفینه‌الاولیاء بعد از تراجم احوال حضرت پیغمبر و زندگانی خلفای راشدین و دوازده امام و ایمة اربعة شرح حال مشایخ سلسله جنیدیه، قادریه، نقشبندیه، چشتیه، کبرویه، سهروردیه و تراجم احوال مشایخ متفرقه آمده است. در آخرین قسمت کتاب حالات ازواج مطهرات‌النبی^ص و بنات طاهرات آن‌حضرت و ذکر نساء‌العارفات آمده است. در سفینه‌الاولیاء در جمع شرح حال هجده تن از نساء‌العارفات آمده است، در حالی که در نفحات‌الانس شرح حال ۳۴ تن از نساء‌العارفات ذکر شده است. از هجده تن نساء‌العارفات که در سفینه‌الاولیاء ذکر شده‌اند ده تن را داراشکوه تقریباً از نفحات‌الانس با تغییر عبارت نقل کرده است.

در ضمن شرح حال حضرت شعوانه در نفحات‌الانس چنین آمده است:

«وی از عجم بوده، در ابله می‌نشست، آواز خوب داشت و به نعمات خوش وعظ می‌گفت و چیزی می‌خواند، زاهدان و عابدان و ارباب قلوب در مجلس وی حاضر می‌شدند. کانت من المجتهدات الخائفات الباکیات المبکیات»^۲.
در سفینه‌الاولیاء داراشکوه می‌نویسد:

«از عجم بوده‌اند و در ابله می‌نشست و به نعمات خوش وعظ می‌فرمودند و آواز خوش داشتند، عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر می‌شدند». همچنان داراشکوه یک قصه معروف مربوط به حضرت شعوانه را عیناً از نفحات‌الانس نقل می‌کند. او می‌نویسد:

«ایشان را گفتند، می‌ترسیم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود، گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست‌تر از گور و شدت عذاب دوزخ در آخرت»^۳.

۱. سفینه‌الاولیاء، داراشکوه، کانیپور: مطبع نول‌کشور، ۱۸۸۴، ص ۲۱۳.

۲. نفحات‌الانس، مولانا نورالدین جامی، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدپوری، ص ۶۱۷.

۳. سفینه‌الاولیاء، داراشکوه، ص ۲۰۷.

جامی در شرح حال حضرت غفیره در نفحات الانس می‌نویسد:

«وی از بصره است و با معاذه عدویه صحبت داشته، چندان بگریست که چشم وی نابینا شد، کسی گفت که سخت است نابینایی؟ وی گفت که محبوب بودن از خدای تعالی سخت‌تر است، و کوری دل از فهم مراد خدا تعالی در امرهای وی صعبت‌تر و سخت‌تر»^۱.

داراشکوه همین عبارت را نقل کرده است ولی در آخر این عبارت سال وفاتش را افزوده است. داراشکوه وفات او را در سال ۱۸۰ هجری نوشته است. مولانا جامی در باره تاریخ وفاتش هیچ ذکری نکرده است.

رابعه بصری در میان نساء العارفات مرتبه‌ای والا و شهرت فراوان دارد، چنان‌که خواجه عطار در تذکرة الاولیاء رابعه را ستوده است. داراشکوه و مولانا جامی هر دو در آثارشان زندگی رابعه بصری را شرح داده‌اند. درباره رابعه داراشکوه چنین می‌نویسد:

«اصل ایشان از بصره است و حالت فقر زیاد بر آن داشتند که در تحریر نمی‌گنجید، سفیان ثوری به جهت پرسیدن مسایل به صحبت ایشان می‌رفتند و به موعظت و دعای وی رغبت می‌نمودند»^۲.

همین عبارت در نفحات الانس هم آمده است، ولی مولانا جامی رابعه را رابعه عدویه خوانده است. در باره رابعه مولانا جامی می‌نویسد:

«روزی سفیان ثوری بر وی درآمد و دست برآورد و گفت: «اللهم انی استلک السلامه»، رابعه بگریست، سفیان از او پرسید که چه می‌گریاند تو را؟ گفت مرا تو به معرض گریه درآوردی، سفیان گفت چون؟ گفت ندانسته‌یی که سلامتی از دنیا در ترک اوست و تو با آن آلوده‌یی»^۳.

ولی داراشکوه قصه‌ای معروف درباره رابعه نقل می‌کند و می‌نویسد:

«حضرت رابعه همه‌شب نماز می‌کردند و تا سحر بر پای می‌ایستادند و گفته‌اند

۱. نفحات الانس، مولانا جامی، ص ۶۱۸.

۲. سفینه الاولیا، داراشکوه، ص ۲۰۹.

۳. نفحات الانس، مولانا جامی، ص ۶۱۲.

در شبانروزی هزار رکعت نماز می‌گذرانند»^۱.
 در ضمن شرح حال رابعه داراشکوه از تذکرةالاولیا هم استفاده کرده است.
 جامی در ضمن شرح حال فاطمه نیشاپوریه در نفحاتالانس می‌نویسد:
 «فاطمه از قدمای خراسان بوده است و ابویزید بسطامی بر وی ثناگفته است.
 در مکه مجاور بوده و گاهی بیت‌المقدس می‌رفت و باز به مکه مراجعت
 می‌کرد، و در راه عمره در سنه ثلاث و عشرين و مأتین برفته از دنیا»^۲.
 داراشکوه فاطمه نیشاپوریه را نیشاپوریه خوانده است، و گویا دیگر عبارت را از
 نفحاتالانس نقل می‌کند و می‌نویسد:

«بایزید بسطامی فرموده‌اند که در عمر خود یک‌مرد و یک زن دیدم و آن زن فاطمه
 نیشاپوریه است. از هیچ مقام او را خبر نکردم که آن چیز او را عیان نبوده»^۳.
 داراشکوه این واقعه را هم از نفحاتالانس نقل می‌کند و می‌نویسد که فاطمه روزی
 برای حضرت شیخ ذوالنون مصری چیزی فرستاد، شیخ قبول نکردند و گفتند: از نسوان
 چیزی گرفتن مذلت و نقصان است. ایشان گفتند هیچ صوفی در دنیا بزرگ‌تر از آن
 نیست که سبب در میان نبیند.

داراشکوه وفات فاطمه را در سال ۲۲۳ ه‍.ق. نوشته است. جامی در باره تاریخ وفات
 ایشان خاموش است.

در این مدخل مولانا جامی تفصیلات زیاد فراهم ساخته است و داراشکوه هم
 همین‌طور نقل کرده است. تفاوت میان دو این است که مولانا جامی اشعار عربی را نقل
 می‌کند و داراشکوه ترجمه آن اشعار را نگاشته است.
 مولانا جامی:

«معرالناس ما جنتت ولکن انا سکراته و قلبی صاحی
 اغلکتم یدی ولم ات ذنباً غیر جهدی فی حبه و اقتضاحی

۱. سفینه‌الاولیا، داراشکوه، ص ۲۰۷.

۲. نفحاتالانس، مولانا جامی، ص ۶۲۰.

۳. سفینه‌الاولیا، داراشکوه، ص ۲۰۹.

انا مفتونه بحب حبيب لست ابغى عن بابيه من براحى
فصلاحى الذى زعمتم فسادى و فسادى الذى زعمتم صلاحى
ما على من احب مولى الموالى و ارتضاه لنفسه من جناحى^۱

داراشکوه:

«ای گروه مردم گناهی ندارم و لیکن به ظاهر مستم و دل من هشیاراست، مرا در بند کرده‌اید و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی‌یابم، و من شیفته محبت و دوستی‌ام که از درگاه او بی‌فرمانی نمی‌توانم کرد، پس آنچه صلاح من انگاشته‌اید فساد من است و آنچه فساد من می‌دانید صلاح من است، و شخصی که خداوند خود را دوست دارد از او راضی باشد بر وی گناهی نیست»^۲.

در باره ام‌محمد مولانا جامی می‌نویسد:

«همراه پسر خود ابو عبدالله بن خفیف از راه بحر به سفر حجاز رفت. مرا او در مکاشفات و مجاهدات بسیار است»^۳.

داراشکوه همین عبارت را نقل می‌کند و این عبارت را می‌افزاید که در نفحات الانس هم آمده است:

«گویند که شیخ ابو عبدالله در عشر اخیر رمضان احیاء شب می‌کردند تا شب قدر یابند، به بام آمدند نماز می‌کردند، والدۀ ایشان ام‌محمد در درون متوجه نشسته بودند؛ ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت، آواز داد که ای محمد، ای فرزند آنچه تو آنجا می‌طلبی اینجا است. شیخ فرود آمدند و آن انوار را دیده و بر قدم والدۀ خود افتادند، شیخ می‌فرمودند: از آن وقت قدر والدۀ خود بدانستم»^۴.

در ضمن شرح حال امرأة مصریه مولانا جامی در نفحات الانس به حواله امام یافعی

می‌نویسد:

۱. نفحات الانس، مولانا جامی، ص ۶۲۵.

۲. سفینه الاولیا، داراشکوه، ص ۲۱۳.

۳. نفحات الانس، مولانا جامی، ص ۶۲۲.

۴. سفینه الاولیا، داراشکوه، ص ۲۱۳.

«زنی در نواحی مصر سی سال بر یکجای اقامت کرد، چه در سرما چه در گرما از آنجا نرفت و در این سی سال هیچ نخورد و هیچ نیشامید»^۱.
و در ضمن شرح حال امرأة خوارزمیه در نفحات مولانا جامی می نویسد که: از علما نقل است که در خوارزم زنی بود که زیاد از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیشامیده. داراشکوه در سفینه الاولیاء این هردو واقعه را با حضرت فاطمه که نام پدرش را عطار می نویسد، منسوب می کند که کاملاً یک اشتباه است. همچنین در ضمن شرح حال بیبیک مرویه جامی سخن شیخ ابوسعید ابوالخیر را نقل کرده است و می نویسد:
«شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی می گوید که به مرو بودیم، پیرزنی بود که او را بیبیک مرویه گفتندی، بنزد ما آمد و گفت: ای ابوسعید بتظلم آمده‌ام. ما گفتیم: برگوی! گفت: مردمان دعا می کنند که ما را یک نفس بما بازگذار، من سی سال است که می گویم که مرا یک طرفة العین بمن بازگذار تا ببینم که من کیم، یا من خود هستم؟ هنوز اتفاق نیفتاده است»^۲.

داراشکوه در سفینه الاولیاء از مولانا جامی حواله می دهد، ولی این واقعه را هم به همان فاطمه که او را دختر عطار می گوید، منسوب می کند که یک اشتباه دیگر است. عده‌ای نساء العارفات که به طور مشترک در سفینه الاولیاء و نفحات الانس ذکر نشده‌اند مانند فاطمه بنت المثنی، تلمیذه سری سقطی، فاطمه بنت ابی بکر و حلیمه دمشقیه و غیره در نفحات الانس، و حضرت زاهده، حضرت نفیسه، حضرت خدیجه واعظه و بی بی جمال خاتون و غیره در سفینه الاولیاء، و در ضمن در شرح حال این نساء العارفات داراشکوه بسیار اکتفا نموده است، در حالی که مولانا جامی تفصیلات زیاد فراهم آورده است.

نتیجه

کتاب نفحات الانس در قرن نهم نوشته شده است و سفینه الاولیاء اثر قرن یازدهم است. داراشکوه این کتاب را در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال ۱۰۴۹ ه. ق. که

۱. نفحات الانس، مولانا جامی، ص ۶۳۲.

۲. همان، ص ۶۲۹.

سال بیست و پنجم از سن اوست، به اتمام رسانید. بدون شک سفینه الاولیاء یکی از تذکره‌های مهم و معروف عرفانی است که در هند فراهم آمده است، ولی این هم یک حقیقت است که داراشکوه در این تألیف از کتاب‌های متعددی مخصوصاً از نفحات الانس استفاده کرده است. از ترجمه احوال مشایخ تا شرح حال نساء العارفات سفینه الاولیاء در حقیقت تقلیدی از نفحات الانس است. چون در پایان کتاب داراشکوه مولانا جامی را استاد خود می‌داند و معترف این امر است که او از نفحات الانس تقلید نموده است. داراشکوه از آغاز کتاب تا پایان کتاب روش تقلید نفحات الانس را از دست نداده است، و در ضمن ترجمه احوال تعدادی از مشایخ و نساء العارفات اطلاعات را موبه‌مو از نفحات الانس اقتباس کرده است. هرچند که می‌توانیم بگوییم که سفینه الاولیاء یک شکل مختصر و جدید نفحات الانس است، ولی شرح حال مشایخ سلسله به سلسله یک ویژگی مهم این کتاب است، که این اولین اثر داراشکوه را امتیاز می‌بخشد، که البته اثر مولانا جامی از این ویژگی عاری است.

منابع

۱. اوپانیشاد، سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۹۷۸م.
۲. جوگ بشت، به کوشش دکتر تاراچند و دکتر سید امیرحسن عابدی، علیگر، ۱۹۶۸م.
۳. داراشکوه، محمود علی، دهلی، ۱۹۹۷م.
۴. سفینه الاولیاء، داراشکوه، مطبع منشی نول کشور، کانپور، ۱۸۸۴م.
۵. عمل صالح، محمد صالح کنبوه، مجلس ترقی ادب لاهور، ۱۹۵۸م.
۶. کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، به تصحیح صادق علی دلاوری، لاهور، ۱۹۴۲م.
۷. منتخبات آثار، سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۸. میزان الاعتدال، ذهبی، دارالفکر، ج اول.
۹. نفحات الانس، تألیف مولانا نورالدین جامی، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدپوری، کتابفرشی سعدی ایران، ۱۳۳۷ ش.

نسخه‌ها و چاپ اشعار محتشم کاشانی در شبه‌قاره

♦ دکتر عارف نوشاهی

در این گفتار بررسی کوتاه نسخه‌شناسانه از آثار منظوم کمال‌الدین محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶هـ) شاعر ایرانی در کتابخانه‌های شبه‌قاره (شامل سه کشور: پاکستان، هندوستان، بنگلادش) و چاپ آثارش در این سامان انجام گرفته است. از آنجایی که مسلمانان شبه‌قاره محبّ اهل بیت و امامان‌اند، آثار منظوم محتشم نیز که بیشتر در مدایح اهل‌بیت، امامان و سوگواری شهدای کربلاست، در این سرزمین بسیار رواج داشته است. در عصر قبل از صنعت چاپ، کاتبان و نسخاخوانان از آثار محتشم رونویسی می‌کردند و نسخه‌ها آماده می‌شدند. در عصر صنعت چاپ در شبه‌قاره، آثار محتشم به زیور طبع آراسته شد و در دسترس هرخاص و عام قرار گرفت.

برای بررسی گسترده نسخه‌ها و چاپ آثار محتشم در شبه‌قاره اولین شرط در دسترس بودن اطلاعات تمام نسخه‌های خطی کتابخانه‌های شبه‌قاره است. اگرچه برای نسخه‌های پاکستان دو فهرست جامع وجود دارد، یکی از تألیفات احمد منزوی و دیگر از نگارنده این سطور، ولی متأسفانه برای نسخه‌های هندوستان که تعداد نسخه‌ها در آن کشور بیشتر از دیگر کشورهای شبه‌قاره است، چنین فهرستی در بین‌الدفتین وجود ندارد. ناچار برای نسخه‌های هند از تک‌فهرست‌های کتابخانه‌های معتبر استفاده شده است. در مورد چاپ آثار محتشم در شبه‌قاره منبعی جز کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره وجود ندارد، که از تألیفات این نگارنده است. نگارنده اذعان دارد که این کتاب‌شناسی تمام آثار چاپ شده در شبه‌قاره را شامل نمی‌شود و به قول علامه

♦ استاد بازنشسته گروه فارسی، دانشکده دولتی گوردن، راولپندی، پاکستان.

محمد اقبال لاهوری:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار بادۀ ناخورده در رگ تاک است

نسخه‌های خطی در پاکستان

استاد احمد منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان از دیوان/کلیات محتشم چهارده نسخه نشان داده است، که برخی از آن‌ها در کتابخانه‌های دولتی و برخی دیگر در مجموعه‌های شخصی پاکستان نگهداری می‌شود. (منزوی (مشترک): ۶۹۴ / ۷).

کهن‌ترین نسخه دیوان محتشم را در موزه ملی پاکستان، کراچی، شماره N.M.1961-1245 دیده و فهرست‌نویسی کرده‌ام. این نسخه در ۹۹۴ هجری کتابت شده و شامل دو دیوان محتشم است. یکی در آغاز افتادگی دارد و دومی شبابیه است (نوشاهی (۱۹۸۳): ۵۲۵). اگر بپذیریم که محتشم در ۹۹۶ هجری درگذشته، این نسخه در حین حیات محتشم کتابت شده است. بقیه نسخه‌های پاکستان متأخر است یا تاریخ ندارد. نسخه‌ای از کلیات محتشم شامل شبابیه، صبائیه، جلالیه، نقل عشاق، ضروریات و معميات، کتابت شده در ۱۲۱۱ هجری در کتابخانه ملی پاکستان، اسلام‌آباد دیده‌ام.^۱ از دوازده‌بند محتشم در پاکستان هفت نسخه گزارش شده است که همه نسخه‌های متأخر است و بیشتر در جنگ‌ها و بیاض‌ها نقل شده است. نسخه‌های تاریخ‌دار در کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد موجود است. یکی در جنگی با شماره ۱۰۹۳۱ مورخ ۱۲۳۹ و ۱۲۶۹ هجری در بیاضی با شماره ۴۰۶۲ مورخ ۱۲۷۰ هجری است. (منزوی (مشترک): ۶۹۶ / ۷ - ۶۹۷).

در منزوی (مشترک): ۶۹۴ / ۷) کتابی با نام معادن الرضا گزارش شده که گفته شده شرح هفت‌بند محتشم کاشی است. این خطاست. معادن الرضا شرح هفت‌بند در مدح حضرت علی^(ع) از مولانا حسین کاشی آملی است و این شرح را مولوی اصغر حسین در

۱. این نسخه پیشتر در ملک پروفیسور محمد شفیع استاد دانشگاه پنجاب لاهور بود. چنان‌که منزوی (۱۹۸۶): ۶۹۴/۷) گزارش داده است.

۱۱۹۷ هـ تألیف کرده و در مطبع مجمع‌العلوم، لکهنو به چاپ رسیده است (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳/ ۲۰۹۹).

مهم‌ترین گنجینه آثار خطی محتشم در پاکستان، کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد است. در این نمودار نسخه‌های گنج‌بخش به اجمال با ذکر منبع نشان داده شده است:

۱. شماره نسخه ۵۷۲۰، دیوان غزلیات، قرن ۱۱، منزوی (گنج) ۳: ۱۴۷۹، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۴، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۶.
۲. شماره نسخه ۴۹۴۰، دیوان غزلیات، قرن ۱۲، منزوی (گنج) ۳: ۱۴۷۹، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۵، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۵.
۳. شماره نسخه ۱۶۷۲۰، دیوان غزلیات، قرن ۱۲، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۵.
۴. شماره نسخه ۱۱۶۳۸، دیوان غزلیات، قرن ۱۲، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۶.
۵. شماره نسخه ۱۳۱۶۱، دیوان غزلیات، قرن ۱۲، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۶.
۶. شماره نسخه ۴۳۴۳، دیوان غزلیات، قرن ۱۳، منزوی (گنج) ۳: ۱۳۸۰، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۵، تسبیحی (الفبایی) ۳۰۵.
۷. شماره نسخه ۳۶۶، دوازده‌بند، قرن ۱۱، منزوی (گنج) ۳: ۱۴۷۹، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۷.
۸. شماره نسخه ۴۰۶۲، دوازده‌بند، ۱۲۷۰ هـ منزوی (گنج) ۳: ۱۳۸۰، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۷.
۹. شماره نسخه ۹۳۶۷، دوازده‌بند، قرن ۱۲، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۷.
۱۰. شماره نسخه ۱۰۹۳۱، دوازده‌بند، ۱۲۳۹ و ۱۲۶۹ هـ، منزوی (مشترک) ۷: ۶۹۷.
۱۱. شماره نسخه ۶۰۲۵، مدح چهارده معصوم، قرن ۱۳، تسبیحی (الفبایی) ۶۸۵.

نسخه‌های خطی در هندوستان

۱. کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی‌گره^۱
۱. مجموعه حبیب‌گنج، شماره HG.47/49

۱. از دوست دانشمندم دکتر عطا خورشید منت‌دارم که اطلاعاتی درباره نسخه‌های علی‌گره در اختیارم گذاشتند.

کاتب غلام‌حسین قندهاری، بدون ضبط تاریخ، به فرمایش یکی از والیان سند که نام او در ترقیمه محو شده است، عبارت ترقیمه: «... صمصام‌الدوله بهادر فیروز‌جنگ منصور عنایت ازلی مشکور نعمت لم‌یزلی شایان احسان قادر لیل و نهار میر ابن المیر میر... (نامش محو شده) والی سند خلدالله ملکه و دولته به خط فقیر حقیر غلام‌حسین قندهاری».

نسخه به خط نستعلیق است. نسخه‌ایست تقریباً هنری، چنان‌که اوراق آن مطلقاً است به ویژه دو ورق اول و دو ورق آخر، با جدول‌های طلایی و لاجوردی رنگ. در میان هرغزل کلمه «وله» با مرکب لاجوردی در زمینه طلایی نوشته است. برگ اول افتاده و در برگ دوم این غزل را دارد:

فرمود مرا سجده خویشت آن بت رعنا در سجده فتادم که سمعنا و اطعنا

۲. گنجینه منیر عالم، شماره: بکس ۲، شماره نسخه ۲۳

غیرمجدول و بدون تاریخ، خط نستعلیق شکسته‌آمیز، نسخه کامل، در ۷۹ ورق، ۱۵ سطر. آغاز:

ای گوهر نام تو تاج سر دیوان‌ها ذکر تو بصد عنوان آرایش عنوان‌ها

پایان:

حدیث نیک و بد یار محتشم دیگر بگو چو ختم حکایت برین غزل کردی

۳. دوازده‌بند: مجموعه سبجان الله، شماره ۸۹۱ء/۵۵۱۳؛ ۴ ورق، ۱۹ سطر، بدون تاریخ کتابت و ترقیمه است.

۴. دوازده‌بند: یونیورستی کلکشن، شماره (۱) ۲۰۶، ۴ ورق، ۱۶ سطر، ترقیمه ندارد، احتمالاً خط قرن ۱۳ هجری است.

۲. در کتابخانه عمومی هردیال، دهلی

۱. این نسخه شامل چهل غزل و ده مثنوی و چند قصیده است. آغاز:

ای گوهر نام تو تاج سر دیوان‌ها ذکر تو بصد عنوان آرایش عنوان‌ها

خط نستعلیق، کاتب: جی‌رام داس (هندو)، ۱۴ جمادی‌الثانی سنه ۵ جلوس اکبر دوم ۱۲۲۶ق، موریانه زده، ۷۲ ورق، شماره ۱۳۹ (مرکز تحقیقات فارسی (هردیال)، ۳۸-۳۹)

۳. در کتابخانه جامعه همدرد تغلق آباد دهلی نو

۱. نسخه دیوان محتشم، بدون تاریخ، خط نستعلیق، موریانه زده، ۱۶۸ ورق، شماره ۲۱۰۶ (مرکز تحقیقات فارسی (همدرد)، ۲۷۲)
۲. دوازده بند، بدون تاریخ، خط نستعلیق، موریانه زده، ۴۹ ورق، شماره ۱۶۰۷ (مرکز تحقیقات فارسی (همدرد)، ۲۸۶)

۴. در کتابخانه ندوةالعلماء، لکهنو

۱. دوازده بند، نسخه ناقص و فرسوده، به خط نستعلیق، ۴ ص. شماره ۲۶۵، آغاز: فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند (مرکز تحقیقات فارسی (ندوه)، ۳۶۲)

۵. در کتابخانه رضا، رامپور

۱. دیوان محتشم، بدون ذکر تاریخ، ۱۱۰ ورق، شماره ۳۲۱۵ م. (خواجه پیری و صدیقی، ج ۲، ص ۲۷۷)
۲. دیوان محتشم، تاریخ کتابت قبل از ۱۲۶۸ ق، شماره ۲۰۸۶۹ م. (خواجه پیری و صدیقی، ج ۲، ص ۲۷۷)
۳. دوازده بند، سال کتابت ۱۱۰۹ ق، بدون ذکر شماره. (خواجه پیری و صدیقی، ج ۲، ص ۲۷۷)

۶. کتابخانه خدابخش، پتنا

۱. غزلیات محتشم (احتمالاً شبابه)، آغاز:

ای گوهر نام تو تاج سر دیوانها

پایان:

- به پیش بخشش او محتشم چه بنماید اگر تو تا دم صبح جزا گناه کنی
خط نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، احتمالاً قرن ۱۷ میلادی، ۹۳ ورق، شماره ۲۵۱
(عبدالمقتدر، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۶)

۲. مرثیه محتشم، در رثای امام حسن و امام حسین و دیگر وقایع کربلا.
آغاز:
بر خوان غم چون عالمیان را صدا زدند اول صلابه سلسله انبیا زدند
پایان:
غلام را فعل چون که با مولاست [کذا] غرامت گنه او به سید شهادت
خط نستعلیق با جدول طلایی، تاریخ کتابت ۱۲ ربیع الاول ۱۱۴۴ ق، ۱۳۵ ورق،
شماره ۲۵۲. (همان، ص ۱۹۰-۱۸۹)
۴. کتابخانه و موزه سالار جنگ، حیدرآباد
۱. کلیات محتشم، محتوی: شبیه، مقدمه منثور دیوان اول، قصاید، شبیه، صباحیه،
جلالیه، نقل عشاق، ضروریات و رباعیات.
آغاز:
ای نام تو هر لغتی ذکر نام در تذکره نام تو شیرین لب و کام
به خط نستعلیق روشن، آغاز قرن ۱۳ ق، ۴۹۹ ورق، شماره A/NM 791
(محمد اشرف، ج ۵، ص ۶۱-۶۰)
۲. دیوان محتشم، شامل غزلیات ردیف الف تا نون.
آغاز:
ای گوهر نام تو تاج سر دیوانها
نستعلیق خوش، آغاز قرن ۱۲ ق، در انجام در ردیف نون افتادگی دارد:
کای نوبخش چشم جهان بین مردمان ای روشنایی نظر پاک باز من
۶۳ ورق. شماره A/NM 470 (همان، ص ۶۱)
۳. انتخاب دیوان محتشم، شامل غزلیات و یک قصیده در پایان. آغاز:
هرزه نقاب رخ مکن طره نیم تاب را زاع چسان نهن کند بیضه آفتاب را
نستعلیق بسیار زیبا، جدول‌های طلایی و رنگی، قرن ۱۰ ق، ۳۳ ورق، شماره
A/NM 24 (همان، ۶۲).

۵. کتابخانه دانشگاه هندو بنارس، واراناسی

۱. دیوان محتشم، با آغاز: شعله بازار قتل پست شود گر کنی. بدون تاریخ، ۱۲۴ ورق. شماره O164,1J78,1. (امرت لال عشرت، ۴۴)

۶. کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، کلکته

۱. مرثیه محتشم (دوازده‌بند)، باز این چه شورش است... در مجموعه، ورق ۳۳ ب - ۳۸ ب، شماره ۲. (ایوانف، ۱۷۶۱)
- در کتابخانه ملا فیروز، بمبئی نیز نسخه‌های اشعار محتشم گزارش شده است (فهرست کتابخانه ملا فیروز، ۱۳۷ و ۱۵۷)

نسخه‌های خطی در بنگلادش

۱. کتابخانه دانشگاه داکا:
۱. مرثیه محتشم همراه با هفت‌بند حسن کاشی، در یک مجموعه، ورق ۱۱۶ الف - ۱۱۸ ب، شماره DU/361 (حبیب الله، ج ۱، ص ۳۹۴، در فهرست به نام ده‌بند محتشم)

چاپ اشعار

چاپ اشعار و آثار محتشم در شبه‌قاره به دوگونه بوده است؛ یکی مستقل و دیگری گزیده و همراه آثار دیگران. تا آنجایی که من اطلاع دارم دیوان محتشم در شبه‌قاره فقط یک بار به چاپ رسیده است بدین مشخصات:

دیوان محتشم کاشانی با دیباچه بنام جلالیه در تاریخ رجب - شعبان ۱۳۰۴ مطابق ۱۸۸۷ م، مطبع دت پرساد، بمبئی، به اهتمام حیدرعلی شیرازی، در ۲۲۴ صفحه. این چاپ شامل جلالیه (ص ۲ - ۳۴)، دیوان قصاید (ص ۳۵ - ۸۴)، دوازده‌بند (ص ۸۵ - ۹۸)، رباعیات و مدایح و غزلیات (ص ۹۹ - ۲۲۴) است. دیوان قصاید از قصیده‌ای با مطلع زیر آغاز می‌شود:

نفر مرغ سحرخوان چو شد بلندنوا پرید زاغ شب از روی بیضه بیضا

(نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۲۱۳۰)

دوازده‌بند محتشم چندبار در مجموعه‌های مختلف به چاپ رسیده است، از جمله:
 ۱. در هفت‌بند مشتاق‌علی شاه کرمانی (درگذشته ۱۲۱۵ ق / ۱۸۰۰-۱۸۰۱ م) که در ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ هـ / ۱۸۸۶ م در مطبع مصطفوی، بمبئی، به اهتمام آقا شیخ‌علی محلاتی حایری و به خط ابوالحسن بن حاجی اسماعیل طهرانی حایری چاپ شده است، دوازده‌بند محتشم (باز این چه شورش است...) (ص ۶- ۱۲) و یازده‌بند محتشم (ص ۱۲- ۲۰) نیز چاپ شده است (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۱۵۶۵، ۲۱۳۰، ۲۱۵۶).

۲. محمدتقی علی‌خان کربلایی لکهنوی نبیره نواب شجاع‌الدوله کتابی دارد با نام واقعات کربلا که مجموعه مرثیه‌های حضرت علی^(ع) و امام حسین^(ع) از شعرای مختلف از جمله محتشم است. این کتاب در ذوالحجه ۱۳۰۷ مطابق اگوست ۱۸۹۰ م به تصحیح امیراحمد متخلص به امیر بلگرامی در مطبع منشی نول‌کشور، لکهنو در ۳۶۴ صفحه به چاپ رسید. در این کتاب دو اثر منظوم محتشم به شرح زیر چاپ شده است:

از ص ۱۲ تا ۱۶ دوازده‌بند، محتشم در سوگ واقعه کربلا با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

و دوازده‌بند دیگر در نعت حضرت محمد^(ص) در ۱۰ صفحه، با مطلع:

السلام ای آبروی گوهر دریای دین خاک پای تو ضیای دیده اهل یقین

(نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۱۵۶۴، ۲۱۳۰).

۳. نعت‌های پیامبر اکرم^(ص)، مناقب حضرت علی^(ع) و اهل بیت از محتشم در یک مجموعه دیگر با نام مناقب‌الابرار به گردآوری ناشناسی نیز آمده است. مناقب‌الابرار در ۲۴ شعبان ۱۳۱۶/۱۸۹۹ م در مطبع اثنا عشری، لکهنو، به فرمایش راجه محمد اعظم‌علی خان به چاپ رسید (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۱۵۶۱).

۴. در ۲۰۱۴ کتابخانه رضا، رامپور متن فارسی دوازده‌بند محتشم را با ترجمه اردوی به قلم سید محمد ریاض‌الدین حسین همدانی و ترجمه هندی به قلم بلرام شکلا منتشر کرد. این تازه‌ترین چاپ یکی از آثار محتشم در شبه‌قاره است.

تضمین‌هایی بر دوازده‌بند محتشم نیز در شبه‌قاره به چاپ رسیده است:

۱. میر مظفرعلی متخلص به اسیر لکهنوی (۱۲۹۹ - ۱۲۲۹ق) کتابی دارد با نام کلید جنت که تماماً تضمینی بر دوازده‌بند محتشم است. این کتاب در مطبع تاج‌المطابع، رامپور، هند (بدون ذکر تاریخ چاپ) در ۱۷ صفحه به چاپ رسیده است. نمونه تضمین:

باز این چه شورش است که هرچشم پُر نم است

باز این چه شورش است که هر دل پر از غم است

باز این چه شورش است که آفاق برهم است

«باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»

(نوشاهی (۲۰۱۲): ۳/ ۱۶۰۰).

۲. محمدحسین تُرکی شیرازی ملقب به «آغولی» و مشهور به «نقاش» (درگذشته ۱۳۳۰ ق) فرزند جعفرقلی شیرازی در مفتاح‌البکا، چاپ مطبع گلزار حسنی، بمبئی، ۲۴ رمضان ۱۳۱۸/۱۹۰۱ م تخمینی بر مرثیه‌های محتشم دارد که با این ابیات آغاز می‌شود:

اوضاع دهر از چه دگرگون و درهم است

پشت فلک زبار مصیبت چرا خم است

هر گوشه از چه بزم عزایی فراهم است

«باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه عالم است»

(نوشاهی (۲۰۱۲): ۳/ ۱۶۸۷).

۳. میرزا محمدخان نصیبی زنگنه کرمانشاهی (زنده در ۱۲۶۱ ق) نیز تخمینی بر دوازده‌بند محتشم دارد که در کتاب واقعات کربلا، که پیشتر ذکر رفت، در صفحات ۲۹۴ - ۳۰۵ به چاپ رسیده است. نمونه:

باز این چه ناله است که با آه توام است

باز این چه گریه است که هر دیده پُر غم است

نصیبی زنگنه پانزده‌بند در وصف امامان به تقلید از محتشم نیز سروده که در واقعات کربلا، صفحات ۳۰۶ - ۳۵۲ به چاپ رسیده است (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳/۲۲۱۷). هفت‌بند محتشم جزو کتب درسی فارسی در شبه‌قاره بوده است. محمد شبلی نعمانی مؤلف شعرالعجم در سال ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ هـ / ۱۸۹۵ م کتابی درسی با نام انترنس کورس فارسی برای امتحان ورودی دانشگاه اله‌آباد تدوین کرد که گزیده‌هایی از نظم و نثر فارسی از جمله هفت‌بند محتشم را نیز جزو آن قرارداد. این کتاب مکرر در هند چاپ شده است. نخستین چاپ آن در مطبع مفید عام، آگره، ۱۸۹۶ م به انجام رسید. (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۱۰۰۳)

احمد عبدالعزیز نایطی متخلص به «ولا» مؤلف آصف‌اللغات که شافعی مذهب بود، کتابی با نام *دستان غم* دارد که در ۱۳۴۱ هـ / ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ م در مطبع شمس‌الاسلام، حیدرآباد دکن به چاپ رسید. این کتاب مرثیه امام حسین^(ع) به تقلید از هفت‌بند محتشم است. (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۲۲۶۴)

نواب عبدالعزیز خان بریلوی متخلص به «عزیز» (۱۲۵۱ - ۱۳۰۹ هـ / ۱۸۳۵ - ۱۸۹۱ م) غزلیات محتشم را تضمین کرده که نمونه آن در *دیوان عزیز*، چاپ مطبع شوکت‌الاسلام، لکهنو، ۱۳۱۱ هـ / ۱۸۹۳ م موجود است. (نوشاهی (۲۰۱۲): ۳ / ۱۹۸۷)

طومار درد از عبدالعزیز مهاجر متخلص به عزیز (قیاس شود با عزیز بریلوی) نیز به تقلید از دوازده‌بند محتشم است که بدین بیت آغاز می‌شود:

چراست دل به غم و حزن مبتلا هرآن چه آفت است و مصیبت به کل خلق جهان
نسخه خطی *طومار درد* در موزه سالار جنگ، حیدرآباد، شماره A/NM.632 موجود است. (محمد اشرف، ج ۵، ص ۶۲)

منابع

۱. تسبیحی، محمدحسین، فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از آغاز تأسیس تاکنون (۱۳۴۹ تا ۱۳۸۴ هـ.ش)، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۴ ش، ویرایش دوم.

۲. خواجه‌پیری، مهدی و صدیقی، وقارالحسن: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا رامپور، رامپور، کتابخانه رضا، ۱۹۹۷ م.
۳. مرکز تحقیقات فارسی (ندوه): فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ندوةالعلماء لکهنو، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۶۵ش/۱۹۸۶ م.
۴. مرکز تحقیقات فارسی (هردیال): فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی هردیال، دهلی، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۷۷ش/۱۹۹۹ م.
۵. مرکز تحقیقات فارسی (همدرد): فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعه همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۷۷ش/۱۹۹۹ م.
۶. منزوی (گنج): منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۹ ش، ج ۳.
۷. منزوی (مشترک): منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۶ ش، ج ۸.
۸. نوشاهی (۲۰۱۲) عارف: کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
۹. نوشاهی (۱۹۸۳) عارف: فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۳ م.
10. A.B.M.Habibullah, Descriptive catalogue of the Persian, Urdu & Arabic manuscripts in the Dacca University Library, Dacca, University Library, 1966
11. Abd-al-Muqtadir, Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public Library at (Bankipore) Patna, Calcutta: Baptist Mission Press, 1910.
12. Amrat Lal Ishrat, A descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Banaras Hindu University Library, Varanasi, Banaras Hindu University, no date.

13. Muhammad Ashraf, A concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the Salar Jung Museum and Library, Hyderabad, Salar Jung Museum and Library, 1969.
14. Waladimir Ivanow, Concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, The Asiatic Society 1985 (reprint).

نقش تاریخ‌نامه‌های فارسی هند در تجسم دستاوردهای تاریخی «شاهراه ابریشم» در قرن پانزدهم

پروفسور ضمیره غفاراوا^۱

روابط تجاری مهم‌ترین عامل شکل‌گیری روابط فرهنگی میان کشورها است و بی‌شک در این راستا نقش بزرگ و برجسته تاریخی را شاهراه ابریشم بازی کرده است. این حقیقت تاریخی را در نوبت اول سرچشمه‌های تاریخی، از جمله تاریخ‌نامه‌ها تجسم نموده‌اند و آثار تاریخی تألیف شده در سرزمین هند از این امر مستثنی نیستند. مروری بر این سرچشمه‌ها گواهی از آن می‌دهد که در مورد هریک از این منطقه‌های تاریخی شبه‌قاره هند آثاری جداگانه به قلم آمده و به مقام و جایگاه تاریخی آنان در گسترش پیوندهای تاریخی با مناطق مختلف جهان از طریق شاهراه ابریشم به طور جداگانه تأکید شده است، که در این مقاله از نقش پنج اثر تاریخی در تجسم این روابط در عهد سلطان زین‌العابدین (۱۴۲۰-۱۴۷۰) سخن می‌رود.

هنر دولت‌داری و استعداد فطری سلطان زین‌العابدین باعث استحکام دولت شاهمیریان در کشمیر شد. محض در زمان همین سلطان کشمیر از نظر سیاسی، اجتماعی و ادبی پرارزش‌ترین و بارزترین دوران تاریخی خود را سپری نمود. این اعتراف و منزلت تاریخی به حدی رسید که دوره حکومت سلطان زین‌العابدین را «درخشان‌ترین دوره تاریخ پنج‌صدساله حکومت اسلامی در کشمیر»^۱ و خود سلطان

◆ متخصص زبان‌شناسی، استاد و رئیس پژوهشگاه علوم جامعه‌شناسی، دانشگاه دولتی ب. غفوراف، خجند، تاجیکستان.

1. Hasan, Mohibbul, *Kahsmir under the Sultans*, p. 248.

زین‌العابدین را «اکبر کشمیر» نامیده‌اند، که انجام پژوهش در این عرصه و بازتاب مقام تاریخی سرزمین کشمیر در این دوران موضوع بحثی جداگانه و پردامنه است. قبلاً باید تذکر داد که در رابطه با آموزش تاریخ کشمیر، سرچشمه‌های زیاد تاریخی به زبان فارسی به قلم آمده است. مطالعه آثار تاریخی مربوط به این دوران این نکته را مسلم می‌گرداند که بیشتر کتب تاریخی که در آنها تصویر واقعه‌های زمان سلاطین شاهمیریان، از جمله واقعات دوره سلطنت سلطان زین‌العابدین به قلم آمده باشد، اساساً در زمان تیموریان هند تألیف گردیده‌اند. عامل اصلی آن را دکتر آفتاب اصغر چنین شرح و تفسیر نموده است:

«به علت عشق و علاقه شدیدی که امپراتوران تیموری به کشمیر داشتند،

بسیاری از مورخان زمان آنان به نوشتن تاریخ محلی این ولایت پرداختند»^۱.

از جمله این‌گونه آثار «تاریخ کشمیر» شاه‌محمد شاه‌آبادی (تألیف ۱۵۸۰/۹۸۸)، «نامه شاهان کشمیر» یا «بهارستان شاهی» (تألیف ۱۶۲۰/۱۰۳۰، مؤلف آن نامعلوم)، «تاریخ اعظمی» خواجه اعظم دیدمری (تألیف ۱۱۴۸-۱۱۶۰/۱۷۳۵-۱۷۴۷)، تاریخ حسن ابن علی کشمیری (تألیف ۱۶۱۵/۱۰۲۴)، «تاریخ کشمیر» حیدرملک چادوره (تألیف ۱۶۲۰/۱۰۳۰)، «تاریخ کشمیر» پندیت ناراین کل متخلص به عاجز (تألیف ۱۷۱۰/۱۱۲۲) و «تاریخ حسن» تألیف پیرغلام‌حسن (تألیف ۱۳۰۵-۱۳۰۹/۱۸۸۷-۱۸۹۱) را می‌توان نام برد که راجع به فرمانروایان سرزمین کشمیر از عهد باستان تا زمان انشا شدنشان نقل می‌کنند.

در روند کلی تاریخ‌نگاری فارسی هند تعداد تاریخ‌های عمومی هند نیز کم نیستند که در آنها در برابر تصویر واقعه‌های سیاسی و تاریخی قسمت‌های علیحده سرزمین پهناور هند، مقالات یا بخش‌های جداگانه‌ای به تاریخ سرزمین کشمیر اختصاص داده شده است. به عنوان نمونه «زبدة التواریخ» نورالحق دهلوی (تألیف ۱۶۰۵/۱۰۱۴)، «تاریخ حقی» عبدالحق محدث دهلوی (تألیف ۱۵۹۶/۱۰۰۵)، «تاریخ فرشته» محمدقاسم هندوشاه استرآبادی ملقب به فرشته (تألیف ۱۶۰۶-۱۶۰۷) و «طبقات اکبری» خواجه

۱. اصغر، آفتاب. تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۷۱.

نظام‌الدین احمد هروی را می‌توان یادآور شد، که مقاله و یا باب‌های جداگانه آن‌ها تاریخ کشمیر را به قلم تصویر درآورده‌اند.

در این نگاشته ما تصمیم گرفتیم چندی از تاریخ‌نامه‌های فارسی به مانند «تاریخ فرشته» محمدقاسم هندوشاه استرآبادی، «طبقات اکبری» خواجه نظام‌الدین احمد هروی، «بهارستان شاهی» (مؤلف نامعلوم)، «تاریخ اعظمی» خواجه اعظم دیده‌میری و «تاریخ حسن» تألیف پیرغلام‌حسن را همچون سرچشمه آموزش واقعه‌های تاریخی و حیات علمی و ادبی زمان سلطنت سلطان زین‌العابدین مورد بررسی قراردهیم و اهمیت این مآخذ تاریخی را در آموزش روابط علمی، ادبی و مدنی سرزمین کشمیر که در آن روزگار با ممالک ایران و خراسان و ماوراءالنهر رواج و رونق داشت، به رشته تحقیق کشیم. چون تاریخ‌نامه‌های مذکور از مأخذهای ارزشمند و معتبری به شمار می‌آیند که در بازتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشمیر در زمان سلطنت زین‌العابدین به عنوان مهم‌ترین منابع اعتراف گردیده، اغلب محققان ناگزیر در موارد ضروری به این سرچشمه‌ها مراجعت می‌کنند.

مسلم است که در نوبت اول رابطه کشمیر با ایران و خراسان و ماوراءالنهر اساساً از طریق شاهراه ابریشم صورت می‌گرفت، و از این لحاظ ضمن آموزش این آثار و تحقیق آن‌ها امکان فراهم می‌آید که نقش تاریخی شاهراه ابریشم در گسترش این رابطه‌ها در عصر مذکور روشن گردد. از این نگاه، اهمیت آثار تاریخی مورد نظر محدود به فراگیری اطلاعات تاریخی راجع به سرزمین کشمیر نبوده، بلکه برابر اطلاع دادن درباره رابطه کشمیر با مناطق دیگر اهمیت شاهراه ابریشم را در رواج و تحکیم این پیوندها مجسم می‌سازد.

صاحبان «طبقات اکبری»، «تاریخ فرشته»، «بهارستان شاهی»، «تاریخ اعظمی» و «تاریخ حسن» در تاریخ‌نامه‌های خود نه‌تنها راجع به نجیب‌ترین صفت‌های زمام‌داری سلطان زین‌العابدین و استعداد فوق‌العاده او در اداره دولت شاهمیریان اظهارنظر نموده‌اند، بلکه مورخین مذکور بر «رعیت‌پروری و علم نیک‌نامی افراشتن» سلطان

۱. احمد هروی، خواجه نظام‌الدین. طبقات اکبری، ص ۴۳۵؛ فرشته، هندوشاه استرآبادی، تاریخ فرشته، ج ۲، ۳۴۲؛ حسن، پیر غلام، تاریخ حسن، ص ۱۸۹.

زین‌العابدین را تأکید نموده^۱، اشارت بر آن نموده‌اند که «مثل سلطان حاکم عادل و فاضل و باذل و کامل و شجاع و مرتاض و حلیم و کریم و رسا و دانا دیگری در دنیا مخلوق نگشت»^۲. این بود که به قول صاحب «بهارستان شاهی» در عهد زین‌العابدین «به برکت کمال رعیت‌پروری و یمن نهایت مرحمت‌گستری او تمام رعایای این مملکت و اهالی این ولایت اوقات خود با منت و رفاهیت می‌گذرانیدند»^۳. محض به‌عمل‌آوردن تعبیراتی مانند «به‌مقابل دزدی مبارزه شدید بردن سلطان زین‌العابدین باعث بر آن گردید که محیط اجتماعی در آن دوره استوار و آرام بوده است»^۴.

فضیلت انسان‌دوستی سلطان زین‌العابدین^۵ و سیاست دینی خاص وی برای از بین بردن تضاد اعتقادی میان هندوان و مسلمانان نیز از نگاه مؤلفان مورد نظر ما بیرون نمانده است. سلطان زین‌العابدین که «نظر به عیب هیچ‌طایفه نمی‌کرد»^۶ کوشش به‌خرج‌داد تا به هر‌قبیله و پیرو هر‌مسلک و آیین احترام گذاشته شود^۷. مؤلف «تاریخ حسن» مقصد سلطان را از جاری نمودن این‌گونه تعبیرات برقرارنمودن «صلح کل» در کشمیر به‌شمار آورد^۸. مؤلف «بهارستان شاهی» از نو احیا نمودن رسم و رسوم هندوان را «عیب کل و قصور تمام وی» محسوب می‌دارد^۹.

توجه بیشتر سلطان زین‌العابدین به تحکیم فلسفه «صلح کل» و آشنایی مذاهب و ادیان، تلقین اندیشه احترام نسبت به آیین و مسلک‌های دیگر در نوبت اوّل باعث گسترش پیوندهای قومی و ملی در میان خود مردمان کشمیر شد و در نتیجه بر اساس

۱. تاریخ حسن، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۲۰۲.

۳. تاریخ کشمیر معروف به بهارستان شاهی، ترتیب دکتر اکبر حیدری کشمیری، ص ۲۹۴.

۴. طبقات اکبری، ص ۴۳۶؛ تاریخ فرشته، ص ۳۴۲؛ تاریخ حسن، ص ۱۸۹؛ بهارستان شاهی، ص ۲۹۰-۲۹۴.

۵. طبقات اکبری، ص ۴۳۹؛ تاریخ فرشته، ص ۴۴۴.

۶. تاریخ فرشته، ص ۳۴۳.

۷. طبقات اکبری، ص ۴۳۶؛ تاریخ فرشته، ص ۳۴۲؛ تاریخ حسن، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۸. تاریخ حسن، ص ۱۹۶.

۹. بهارستان شاهی، ص ۲۹۹.

ابتکار وی معماری‌ها و انواع هنری به ظهور رسیدند که بر اساس آمیزش یافتن عناصر فرهنگی خلاقیت و ادیان تکمیل و تشکّل پیدا نمودند. از اطلاع مورخین مذکور روشن می‌گردد که سلطان زین‌العابدین محض با تکیه بر همین سنت‌های خاصه اخلاق دولت‌داری خود این تدبیر را وسعت بخشیده، روابط فرهنگی خویش را با کشورهای مختلف تحکیم بخشید که بی‌شک وسیله و راه اصلی توسعه این پیوندها باز هم شاهراه ابریشم به شمار می‌رود. از طریق به میان گذاشتن ارتباط تجاری و فرهنگی، اهل هنر را از این منطقه‌ها توسط این شاهراه تاریخی به کشمیر آورده، در آن‌جا به رشد فرهنگ مشترک زمینه‌های مهمی فراهم ساخت. از این نقطه‌نظر، مطالعه این آثار ما را به این نتیجه می‌رساند که هنرمندان برای تکمیل مهارت خود با سفرهای مفید به سرزمین‌های مختلف، از جمله آسیای مرکزی، از طریق شاهراه ابریشم اقدام نموده، آن را در فعالیت‌های خویش در بنیاد بزرگترین یادگارهای کشمیر به کار می‌گرفتند. و این پیش از همه به ذوق و سلیقه سلطان پیوند می‌گرفت، که واقعاً یکی از عوامل امتزاج یافتن عنصرهای هنری خلاقیت‌های مختلف در این دوره توسط به راه ماندن رابطه‌ها از طریق شاهراه ابریشم گردید.

این اندیشه مهم در زمینه مطالعه تاریخ‌نامه‌های مذکور بیشتر روشن می‌گردد و در کنار این بیانگر آن می‌شود که مؤلفان آثار تاریخی مذکور نیز همین نکته مهم را در مورد ذوق و سلیقه او احساس نموده، بخش مهمی از نگاشته‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. به تأکید ایشان سلطان زین‌العابدین وابسته به صاحبیت چنین ذوق بلند، به رشد انواع گوناگون هنرمندی نیز توجه ظاهر نموده است. این مطلب خاصه در «طبقات اکبری» به طور گسترده تجسم یافته است. مؤلف این اثر در فصل «در آبادانی ولایت اتمام تمام ورزیدن سلطان زین‌العابدین مکرراً اشاره‌ها نموده است که طبق آن معلوم می‌شود که در این دوره معماری در کشمیر وسعت افزون پیدا نمود. در برابر ساخته شدن مسجد و خانقاه‌ها، بیمارستان و کاروان‌سرای‌ها، باغ‌ها و راه‌های زیاد جوی و کانال‌های بی‌شماری کنده شده، پل‌های متعدد بر روی رودخانه‌ها بسته شدند. براساس اطلاع صاحب «طبقات اکبری» می‌توان حدس زد که سلطان زین‌العابدین با انجام‌دادن چنین کارنامه‌ای مفید در رشد حیات مدنی کشمیر تأثیر عمیق گذاشت. از جمله در

جایی مؤلف این مطلب را به گونه ذیل توضیح داده است:

«و در تعمیر ولایت کشمیر و تکثیر زراعت و کندن جوی‌ها، آن توفیق که او یافت، هیچ‌کس را از حکام کشمیر دست نداده بود»^۱.

مؤلف «تاریخ فرشته» نیز بیشتر دربارهٔ تشکّل معماری، بنیاد باغ‌ها و کوشک‌ها و مجسمه‌ها در کشمیر و نقش بزرگ سلطان زین‌العابدین در این امر معلومات پیشکش نموده است. از جمله، جایی به همین مضمون ذکر نموده است:

«و در مملکت کشمیر هیچ زمینی بی‌آب و زراعت نماند. مگر جایی که علم سلطان به آن نرسید»^۲.

از اطلاع «طبقات اکبری»، «تاریخ فرشته»، «تاریخ اعظمی»، «بهارستان شاهی» و «تاریخ حسن» اینچنین برمی‌آید که در زمان سلطان زین‌العابدین در کشمیر چندین ساختمان عظیم بنیاد نهاده شده و مورد بهره‌برداری عموم قرار گرفته‌اند، که اکثراً محصول آمیزهٔ عناصر هنری مردمان مختلف و هنرمندان مناطق دیگر به شمار می‌آیند. از جمله، مؤلفان تاریخ‌نامه‌ها همگی به آوردن جوی به کوه ماران و بناکردن شهر از طرف سلطان زین‌العابدین را شرح و تفسیر داده، ضمناً تأکید بر آن نموده‌اند که به غیر از شهر مذکور در این دوره چندین شهر نوبی دیگر نیز بنا و آباد گردیدند^۳. از جمله، صاحب «تاریخ فرشته» از زین‌لنک، خواجه اعظم دیده‌میری از «رجده‌نی» و «هفت‌زینه»، نام برده است. مؤلف «تاریخ حسن» ساخته‌شدن عمارات و باغ‌ها در زین‌پور و زین‌گیر خبر داده^۴، ضمناً بر کارنامه‌های بزرگ سلطان زین‌العابدین برای بنیاد چنین یادگارهای بی‌نظیر تاریخی تأکید ورزیده‌اند. از جمله، اطلاع در مورد بنیاد «زینه‌دب» را پیرغلام‌حسن در تاریخ خود به طور مفصل به قلم آورده است:

«و محلهٔ نوشهره به کثرت عمارات و اسواق و دکاکین از خود احداث نمود و

۱. طبقات اکبری، ص ۴۳۵.

۲. تاریخ فرشته، ص ۳۴۳.

۳. طبقات اکبری، ص ۴۳۸؛ تاریخ فرشته، ص ۳۴۳؛ بهارستان شاهی، ص ۲۹۵-۲۹۴.

۴. طبقات اکبری، ص ۳۴۳.

۵. تاریخ حسن، ص ۱۹۴-۱۹۳.

در آنجا طرح دولت‌خانه انداخته، پایتخت خود مقرر ساخت و برای نشست‌گاه خود والامنظری دوازده طبقه بلند افراشت، که در ضمن هر طبقه پنجاه حجره بود، و در میان هر یک حجره پنج‌صد مردم جلوس می‌کردند، و از طاق و رواق و ایوان و غرفه‌ها اعجوبه صنعت روزگار بود. نام آن زینه‌دب می‌گفتند^۱.

در نوبت اول از این اطلاع برمی‌آید که بنیاد بناهای بلندآشیانه، از جمله به تأکید مؤلف این تاریخ‌نامه ۱۲ آشیانه دارای پنجاه حجره از همین زمان شروع گردیده است. در برابر این از معلومات مورخین روشن می‌شود که چندین عمارات که سلطان زین‌العابدین تعمیر نموده بود، از جانب نمایندگان خاندان چک‌ها به کام آتش کشیده شدند^۲ و یکی از این‌گونه ساختمان‌ها مسجد جامع بوده است که طرف قبله آن در آتش سوخته بود و سلطان زین‌العابدین آن را از نو معمور و آباد ساخت^۳.

این اطلاع مربوط به بنیاد بناهای معماری هنرمندانه در این دوره در تاریخ‌نامه‌های دیگر نیز مذکور است. در برابر پیرغلام‌حسن، مؤلف «بهارستان شاهی» نیز از تدابیر مهم رشد معماری و کارنامه‌های سلطان در آبادی کشمیر یادآور شده، نوشته است:

«... و در معماری مملکت و آبادانی ولایت اهتمام تمام می‌نمود و به دولت و رعیت پروری و مرحمت‌گستری وی بسیار هنرمندان و حرفه‌داران هنرهای خود زیاد کردند»^۴.

در نوبت اول یکی از تدبیرهای مهم در رواج معماری، جلب هنرمندان از مناطق دیگر یا فرستادن هنرمندان خود به دیگر سرزمین‌ها برای آموزش محسوب می‌شود که باز هم این‌جا نقش تاریخی شاهراه ابریشم توسط مطالعه این آثار مجسم می‌گردد. از سوی دیگر، اطلاعات این آثار محدود به ذکر هنر معماری نبوده، معلومات راجع به دیگر انواع هنر به مانند موسیقی و مساعدت سلطان به تشکّل و رواج این نوع هنر را نیز در خود جای داده‌اند، که این امر به نقش سرچشمه‌ای تاریخ‌نامه‌ها در آموزش

۱. تاریخ حسن، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. بهارستان شاهی، ص ۲۹۹.

۴. همان.

عوامل رواج موسیقی پیام می‌رساند. مثلاً، در سرچشمه‌های تاریخی مذکور ملاً عودی، از شاگردان بی‌واسطه‌ی خواجه عبدالقادر که صاحب تصانیف مشهور بوده، از خراسان نزد سلطان آمد و عود را چنان می‌نواخت که باعث خوشحالی سلطان می‌گردید، ملا جمیل نام آوازه‌خوانی که در سخندانی و خوش‌خوانی عدیم‌المثل بود و ثانی نداشت و از سلطان رعایت‌های کلی یافته بود، معلومات می‌دهند.^۱

از اینجا معلوم می‌شود که گروهی از هنرمندانی که از دیگر مناطق، از جمله خراسان به نزد سلطان آمده‌اند، نمایندگان دیگر سمت‌ها، خاصه اهل موسیقی بوده‌اند و این‌جا اشارت مؤلف اثر بی‌واسطه به نقش شاهراه ابریشم برای پیوند فرهنگی سرزمین‌ها، از جمله دعوت اهالی موسیقی، شعر و دیگر انواع هنر تأکید می‌ورزد. در ادامه تاریخ‌نگاران حتی به دعوت و جلب نمایندگان دیگر هنرها چون صحافی، قالی‌بافی و کاغذسازی از سمرقند اشارت می‌کنند که این‌جا نیز وسیله مهم پیوندهای فرهنگی و توجه به هنرمندان در مناطق دیگر از طریق شاهراه ابریشم به ثبوت می‌رسد.

از «تاریخ حسن» نیز معلومات زیر را می‌توان به دست آورد:

«و هرکس را جاگیر و منصب بخشید. چنانچه صحاف و کاغذگر و قالی‌باف و جلدگر و قلمدان‌ساز و حکاک و مَهرکن و قابله‌ها از سمرقند آورده، در همین‌جا آباد ساخت. و جمعی از زیرک‌طبعان نازک‌خیال انتخاب کرده، به اطراف و امصار فرستاد، تا که هراحدی صنعتی آموخته، بازآیند، و در اینجا موجب تربیت و تعلیم آن‌ها فنون عجیبه در ملک خود شایع گردانید».^۲

از این اطلاع نکته دیگری هم روشن می‌گردد که خود سلطان هم به موسیقی توجه خاصه داشته، علم موسیقی را بسیار شایق بود. خنیاگران و اهل نغمه را انعامات شایسته می‌داد.^۳ با تکیه بر این مطلب روشن می‌شود که در نوبت اول اگر رواج یافتن هنرهای مختلف در کشمیر با جلب هنرمندان ممکن شده است، از سوی دیگر محبت و دلبستگی

۱. طبقات اکبری، ص ۴۳۶؛ تاریخ فرشته، ص ۳۴۴.

۲. تاریخ حسن، ص ۱۹۸.

۳. همان.

خود سلطان به هنر و هنروری، از جمله موسیقی در تقویت آن مهم است. این دو عامل یعنی کوشش در آبادانی ولایت و محبت به اهل هنر سبب گردید که سلطان به تأکید مؤلف این تاریخ‌نامه «حرفت‌گران هرفن را از ولایت‌های دور طلبیده، در اینجا آباد کرد»^۱. سلطان زین‌العابدین از روی معلومات تاریخ‌نامه‌ها برای تأمین شرایط خوب به هنرمندان اقدام نموده و کاروان‌سراها و سراهای دیگر بنیاد می‌نمود تا مسافران در آن‌جا قرار بگیرند.^۲

این تدبیر از سوی دیگر به اهمیت بی‌واسطه شاهراه ابریشم در نظر سلطان تأکید می‌کند، چون بنیاد این سرای‌ها برای مسافران در افزودن تعداد آن‌ها در این راه و رواج تجارت و هنرمندی مؤثر بود، به نقش تاریخی سلطان در تحکیم روابط از طریق شاهراه ابریشم و اوضاع خود راه اشارت می‌ورزند. محض، همین اقدامات بازهم باعث شدند که نمایندگان انواع هنرهای معروف با توجه به چنین شرایط خوب راه کشمیر را بگیرند و از برکات محبت سلطان استفاده نمایند. حتی به تأکید مؤلف این تاریخ‌نامه رقاصان و قوالان و دیگر هنرمندانی آمده‌اند که به قول او چشم روزگار نظیرشان را ندیده بود و دیگران با توجه به چنین شرایط خوب انواع اشیای مختلفی را در نمود تفنگ اختراع نمودند:

«... در فن آتش‌بازی اختراعات بدیعه ظاهر نمود و در این ملک تفنگ از مخترعات اوست. و در حضور سلطان داروها ساخت و هنرها نمود و مردم را تعلیم داده در جمیع علوم فائق بود. و مجلس سلطان از اهل نغمه و ارباب طرب که در حسن صورت و قوالی و آواز خوش یگانه زمانه بودند، در حرکات و سکنات نظیر نداشتند، رشک بهشت می‌بود. و رقاصان و طناب‌بازان در زمان او پیدا شدند. و بعضی خواننده‌ها از آن قبیل بودند که یک راگ در دوازده مقام ادا می‌نمود. و اکثر سازهای اهل طرب از عود و رباب و طنبور و غیره به زر گرفته به جواهر مرصع کرده بود»^۳.

۱. تاریخ حسن، ص ۱۹۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۹۸.

به همین طریق، از روی شهادت تاریخ‌نامه‌های مورد نظر ما نکته مهم دیگری نیز عیان می‌گردد که سلطان زین‌العابدین برای انتشار هنرهای نفیسه، به مانند شالبافی، قالی‌بافی و کاغذسازی در سرزمین کشمیر سهم بسزا داشت. محض، رشد همین هنرها باعث شد که تجارت توسط شاهراه ابریشم با سرزمین‌های ایران و خراسان و ماوراءالنهر به طور شایسته به راه مآند. چون وقتی سلطان زین‌العابدین هفت‌سال در سمرقند پیش امیر تیمور بسربرد، در این زمان با علم و ادب و صنایع ظریفه خلق‌های ایران و خراسان و ماوراءالنهر شناسایی پیدا نمود. هنگام بازگشت سلطان زین‌العابدین نه تنها هنرمندان چیره‌دستی را با خود به کشمیر برد، تا هنرهایی چون قالی‌بافی، کاغذسازی و کنده‌کاری را در سراسر کشمیر رواج بخشند، بلکه کشمیریان را برای هنرآموزی به ایران و خراسان و ماوراءالنهر فرستاد، تا که آن‌ها این هنرها را با تمام نازکی‌هایش از برنمایند.^۱

دیگر از مسئله‌هایی که صاحبان «طبقات اکبری»، «تاریخ فرشته»، «تاریخ اعظمی»، «بهارستان شاهی» و «تاریخ حسن» به آن توجه ظاهر نموده‌اند، گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشمیر در دوره مذکور به شمار می‌رود. قبل از همه باید ذکر نمود که اگر انتشار زبان فارسی و ادبیات فارسی‌زبان در شبه‌قاره هند و پاکستان از اوّل‌های عصر ۱۱ تا امروز ادامه داشته، صاحب تاریخ هزارساله زبان فارسی به کشمیر تنها در قرن ۱۴، با برقرارشوی حکومت اسلامی در این دیار وارد گشته، در این‌جا موقعیت خیلی قوی پیدا نمود.

مردم کشمیر تا این دوره با زبان فارسی آشنایی داشتند، اما در نتیجه حکمرانی سلسله‌های مسلمان (قرن‌های ۱۴-۱۶) و در این دوره ورود عارفان بزرگ، سخنوران و دانشمندان فارسی‌زبان به این سرزمین زبان فارسی نفوذ زیاد پیدا نموده، به حلقه خاص و عام درآمد، توسعه و رشد یافته، در محافل ادبی محبوبیت تمام پیدا کرد، و به تدریج همچون زبان کارگزاری و علم و ادب مقام زبان فرهنگی کشور را به دست آورد.

سلطان زین‌العابدین نیز به طریق جلدی و با شور و حرارت فوق‌العاده به نشر و

۱. اعظم دیده‌مری، خواجه، تاریخ اعظمی، ص ۴۷، راشدی، سید حسام‌الدین، تذکره شعرای کشمیر، ص ۱۳۲۶، ۱۳۲۷.

ترویج زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین توجه نمود و بی‌شک، حصّه او در راه زبان دولتی و علم و فرهنگ شدن زبان فارسی در کشمیر بزرگ است.

مؤلفان تاریخ‌نامه‌های مورد نظر به اشتیاق‌مندی تمام و سخاوت و بذل سلطان زین‌العابدین در ترویج زبان و ادبیات فارسی اشارت‌ها نموده، دوره حکومت او را همچون یکی از بهترین ایام گسترش و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین به قلم آورده‌اند. از معلومات آن‌ها برمی‌آید که سلطان زین‌العابدین زبان فارسی را زبان رسمی دربار خود قرار داد و کوشش بر آن داشت، تا زبان فارسی بین هندوان کشمیر نیز رواج کامل یابد و زبان معاشرت مردمان غیرمسلمان نیز قراربگیرد که در این سرزمین سکونت داشتند. یکی از اقداماتی که سلطان زین‌العابدین در این جاده عملی گردانید، آن بود که او پندیت‌بچه‌هایی را که به مدرسه داخل می‌شدند، به زیر سرپرستی خود گرفته، به آن‌ها ماهانه می‌داد و پس از اتمام تعلیم برای ایشان منصب‌های خوب هم مقرر می‌کرد.^۱ در «تاریخ حسن» در این مورد چنین اطلاع داده شده است:

«و طفلان پندیتان را علوم فارسی تعلیم داده، به کار و خدمت ملکی و مالی مشغول داشت».^۲

محض نتیجه کوشش و زحمت‌های سلطان زین‌العابدین بود که علمای برهمن به تحصیل و آموزش زبان و ادبیات فارسی گام برداشته، در فرصتی کوتاه زبان فارسی را فراگرفتند.

در زمان سلطان زین‌العابدین علم و ادب در این سرزمین به طور عموم پیشرفت کرد. از بس که سلطان زین‌العابدین خود فیاض اهل علم بود و از ارباب علم قدردانی می‌کرد، دربارش همواره جایگاه علمای هندو و مسلمان به شمار می‌آمد. او بیشتر با ایشان راجع به مطالب علمی بحث و مناظره می‌کرد. به قول مؤلف «طبقات اکبری» سلطان زین‌العابدین «به جمیع طوایف صحبت می‌داشت و کسب علوم و فنون نموده بود و در مجلس او از اهل دانش از هندو و مسلمان همه وقت می‌بودند».^۳

۱. سروری، عبدالقادر، کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۶۶.

۲. تاریخ حسن، ص ۱۹۷.

۳. طبقات اکبری، ص ۴۳۵.

فرشته نیز با تکرار عین این معلومات نوشته است:

«و با جمیع طوایف مردم صحبت می‌داشت. و چون کسب علوم و فنون کرده بود، همیشه مجلس او پُر از دانایان مسلمان و هندو می‌بود»^۱.

قابل تذکر است که خود سلطان زین‌العابدین زبان فارسی را به حدی خوب می‌دانست که حتی با تخلص «قطبی» گاهی به این زبان بداهتاً اشعار هم می‌گفته است. در «بهارستان شاهی» نه تنها با تخلص قطبی شعر گفتن سلطان زین‌العابدین ذکر شده است، بلکه مؤلف از صاحب دیوان بودن او خبر داده، نمونه‌ای از اشعار او را درج هم نموده است:

«سلطان زین‌العابدین خود هم مایه شاعری و دقت سخن‌پروری داشت و در اشعار خود قطب تخلص می‌کرد و از اشعار وی دیوانی مشهور است و این مطلع از اوست:

ای به گرد شمع رویت عالمی پروانه‌ای وز لب شیرین تو شوری ست در هرخانه‌ای
قطب مسکین گر گناهی می‌کند عیش مکن عیب نبود گر گناهی می‌کند دیوانه‌ای^۲

اگرچه در «طبقات اکبری»، «تاریخ فرشته» و «تاریخ حسن» درباره ذوق شاعری سلطان زین‌العابدین اطلاعاتی دقیق به دست نمی‌آید، اما مؤلفان کتب مذکور راجع به آن که سلطان زین‌العابدین زبان‌های فارسی، هندی و تبتی را خوب می‌دانست، اشارت‌ها نموده‌اند.^۳

سلطان زین‌العابدین به عنوان یک شخص فاضل و دانشمند و حاکم فرهنگ‌دوست و ادب‌پرور با نهایت وسعت قلب به تشویق و حمایت شعرا و ادبای فارسی اقدام می‌نمود. بنا به معلومات «تاریخ فرشته» سلطان زین‌العابدین اهل فضل و کمال را احترام می‌داشت و می‌گفت:

۱. تاریخ فرشته، ص ۳۴۲.

۲. بهارستان شاهی، ص ۲۹۸، ۲۹۹.

۳. طبقات اکبری، ص ۳۹۴؛ تاریخ فرشته، ص ۳۶۴.

«اینها مرشد و قبله مایند و ما را از ضلالت برآورده، به هدایت رسانیده‌اند»^۱.
 آوازه خرد و فضل، ذکاوت و ادب‌پروری و فرهنگ‌پناهی سلطان زین‌العابدین را
 فرشته بدین الفاظ به خواننده می‌رساند:
 «و شاهانی که معاصر شاه زین‌العابدین بودند، از شنیدن آوازه خوبی‌های او
 اظهار اشتیاق ملاقات او می‌نمودند»^۲.

به شعر و ادب پیوند قوی داشتن و شاعران و ادیبان را با انعام و اکرام نواختن
 سلطان زین‌العابدین به حدی بوده که محققین او را در رواداری و دلچسبی به شعر و
 ادب و قدردانی اهل سخن از اکبر و محمدقلی قطب‌شاه پیشرو دانسته‌اند^۳. این دل‌بستگی
 محبت وی به اهل سخن باعث آمده که نه تنها از شاعران هم‌زمین خود، بلکه بیرون از
 آن اهل سخن را به دربارش دعوت نموده، از صحبت آنان بهره‌ور شده و ایشان را
 عزت و اکرام نموده است. این نکته در «تاریخ حسن» به گونه ذیل تأکید شده است:
 «و از بلاد هندوستان و خراسان علما و فضلا بسیار طلبانیده، به مناصب و
 جاگیر خدمات آنها به‌جا آورده، همواره از فیض صحبت آنها فیض می‌شد»^۴.
 همین توجه عمیق وی به اهل سخن و استفاده از فضل و دانش ایشان باعث شد که
 در دربار وی سخنوران مشهور و دانشمندان معروف زمان، به مانند ملا احمد کشمیری،
 مولوی کبیر، ملا پارسا، مولانا قادری، ملا ضیایی، ملا ندیمی، ملا فصیحی، ملا جمیل،
 ملا احمد رومی، ملا محمد رومی، ملا نورالدین، ملا علی شیرازی، مولانا حسین
 غزنوی، مولانا سید محمد منتقی، ملا حافظ بغدادی، مولانا جمال‌الدین، قاضی علی
 سید، ناصرالدین بیهقی و دیگران گرد هم آیند. خواجه اعظم دیده‌مری در این مورد
 چنین نوشته:

«در عهد سلطان زین‌العابدین فضلا و شعرای بسیار در کشمیر بودند، چه از

۱. تاریخ فرشته، ص ۳۴۳.

۲. همان، ص ۳۴۶.

3. Hasan, Mohibbul. Kahsmir under the Sultans, P. 155.

۴. تاریخ حسن، ص ۱۹۵.

مولد ولایت و چه از متولدان این شهر»^۱.

در کتاب «بهارستان شاهی» نیز راجع به این فضیلت سلطان زین‌العابدین سخن رفته است. او نیز از توجّه سلطان به اهل شعر سخن کرده، به طریق ذیل آورده است:

«در عهد سلطنت آن پادشاه جماعتی بسیار از درویشان صاحب‌حال معروف و مشهور بودند، چون شیخ بدرالدین کشمیری و شیخ سلطان کری! و شیخ نورالدین و شیخ عثمان مجذوب و شیخ زین‌الدین ریشی و میر اویس مجذوب و مولانا نورالدین و میر سید محمد مدنی و سید حسن بلاد! روم و غیرهم که بعضی از ایشان به سلطنت وی پیدا و ظاهر شدند و همچنین علما و فضلا در سلطنت وی بسیار بودند، مانند ملا محمد رومی و ملا احمد رومی که مذکور شدند و مثل قاضی سید علی شیرازی و قاضی جمال و مولانا کبیر سید محمد لرستانی و سید محمد سیستانی و غیره، همچنین تمام ندما و فضلالی عهد وی همه خوش طبع و شاعر و در فن نکته‌دانی و سخن‌گستری ماهر بودند. مانند مولانا احمد کشمیری و مولانا رومی و مولانا ضیایی و مولانا فاتحی و غیرهم که فضل ایشان از اشعار بلاغت‌آثار ایشان معلوم می‌شد»^۲.

طوری که تأکید گردید، هدف اصلی دعوت سلطان از شاعران، پیش از همه، بهره‌ورگردیدن از فیض دانش و فضیلت ایشان محسوب می‌شود. این نکته نیز در اکثر این تاریخ‌نامه‌ها تأکید گردیده است. از اشارت مؤلف «تاریخ حسن» معلوم می‌شود که «مولوی کبیر و ملا احمد کشمیری و ملا پارسا و ملا محمد و قاضی حمیدالدین و مولانا نادری و ملا ضیایی و ملا مدیحی همیشه مصاحب و ندیم او بودند»^۳.

در برابر ذکر توجّه سلطان به اهل شعر و استفاده از فضیلت و دانش سخنوران در تاریخ‌نامه‌های مذکور راجع به اوضاع ادبی آن دور و معروفترین سخنوران این زمان نیز اطلاعات مفید به دست می‌آید. مؤلفان «طبقات اکبری» و «تاریخ فرشته» از بین تعداد

۱. تاریخ اعظمی، ص ۶۹.

۲. بهارستان شاهی، ص ۲۹۸-۲۹۹.

۳. تاریخ حسن، ص ۱۹۵.

زیاد سخنوران و دانشمندانی که در کشمیر در زمان سلطان زین‌العابدین زندگی و ایجاد نموده‌اند، تنها چند نفری را مثال آورده‌اند و بس؛ از زمره آن‌ها سلطان محمد نامی کشمیری را می‌توان ذکر نمود که بنا به اخبار «طبقات اکبری» «هم شاعر بود و هم دانشمند... و به هر بحر و قافیه که می‌خواست، در بدیبه شعر می‌گفت. و در همان لحظه که از مشکلات علمی از او سؤال می‌کردند، بی‌تأمل حل می‌کرد»^۱. همین‌گونه معلومات در «تاریخ فرشته» نیز عیناً تکرار شده است.^۲

در برابر ذکر اهل شعر، مؤلفان تاریخ‌نامه‌ها از توجه عمیق سلطان برای ترویج علوم مختلف در این دوره سخن کرده‌اند. این نکته را در زمینه معلومات مؤلف «طبقات اکبری» راجع به چندی از دیگر علما و فضلاء این دوره، به مانند شربخت، طبیب حاذق می‌توان تثبیت نمود که او را «در طبابت بی‌نظیر» گفته است.^۳ پس، این اطلاع نکته‌ای را برای ما روشن می‌سازد که برابر رواج علم‌های دیگر با مساعدت سلطان علم طب در این دوره رو به رواج نهاده بوده است.

بنا به اطلاع سرچشمه‌های مذکور در این دوره ستم نام (در «تاریخ فرشته» و «تاریخ حسن» سوم ذکر شده است) زیرکی نیز بوده است که به زبان کشمیری شعر می‌گفت و در علوم هندویی سرآمد روزگار بود و «زین‌حرب» نام کتابی تصنیف کرده، تمام واقعات سلطان را در آن به تفصیل آورده بوده است.^۴ همین‌گونه معلومات را فرشته نیز در تاریخ خود ذکر نموده است.^۵ می‌توان تخمین کرد که معلومات ذکر نموده پیرغلام حسن راجع به سوم باید با تکیه به اخبار تاریخ‌نگاران مذکور آورده شده باشد، اما در نوشتن عنوان کتاب در این سرچشمه‌ها فرق به نظر می‌رسد. از جمله، پیرغلام حسن به طور ذیل اطلاع را پیشکش نموده است:

۱. طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۳۷، ۴۳۸.

۲. تاریخ فرشته، ص ۳۴۳.

۳. طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۳۶.

۴. همان، ص ۳۴۹.

۵. تاریخ فرشته، ص ۳۴۴.

«و سوم نام شخصی به زبان کشمیری شعرها می‌گفت و در علوم هندی مثلی نداشت. و «زین‌چوت» نام کتابی در بیان حالات سلطان تصنیف نمود»^۱. از نمایندگان علم و ادب در زمان سلطان زین‌العابدین در «طبقات اکبری» و «تاریخ فرشته» راجع به یک‌نفر هندویی نیز اطلاع داده شده است که «شاهنامه» را از یاد می‌دانست و کتابی در علم موسیقی به نام سلطان تصنیف کرده، بدین سبب مورد لطف و عنایات او قرار گرفته بود. بر اساس معلومات «طبقات اکبری» نام این شاعر هندو لودبته و کتاب تصنیف نموده او در علم موسیقی «ممک» عنوان داشته است^۲، در «تاریخ فرشته» و «تاریخ حسن» اسم این هندو بودبته و نام کتابش «زین» ذکر شده است^۳. از معلومات مذکور برمی‌آید که لودبته (در سرچشمه‌های دیگر او را یودبته گفته‌اند) از اولین مصنفان زبان فارسی بوده است. او «شاهنامه» فردوسی را نه تنها از یاد می‌دانست، بلکه با صدای دلپذیر قرائت نیز می‌نمود^۴ و حتی به زبان هندی آن را ترجمه هم کرده بوده است^۵. ترجمه «جین پرکشه» (روشنی جن) از سانسکریت به کشمیری نیز به قلم او متعلق است^۶.

توجه عمیق سلطان برای رواج انواع ادبیات و علم در سه زبان فارسی و هندی و عربی به عنوان یکی از زمینه‌های مهم در ایجاد مکتب ترجمه آثار فارسی به هندی و برعکس، همچنین فارسی به عربی و عکس آن خدمت نموده است. محض همین عامل باعث آمد که در نوشهره (نزدیک سرینگر) «دارالعلوم» بنیاد گردید که بعداً مرکز آموزش زبان فارسی و عربی در کشمیر گشت. برای پیشرفت این مرکز علمی سلطان زین‌العابدین از ایران و آسیای مرکزی سخنوران و دانشمندان زیادی را دعوت نمود. از

۱. تاریخ حسن، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۳۹.

۳. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۴۴؛ تاریخ حسن، ص ۱۹۹.

۴. تاریخ حسن، ص ۱۹۹.

۵. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۱۵۶.

۶. عبدالله، سعید، ادبیات فارسی در میان هندوان، ص ۲۸؛ Tikku, G. L. Persian poetry in Kahsmir,

جمله، مولوی کبیر که به دعوت او از هرات به کشمیر آمده بود، خدمت ریاست دارالعلوم را بر عهده داشت.^۱ این نکته نیز بیانگر آن است که برای رواج یافتن علم‌های مختلف، و از آن جمله ترجمه آثار، بازهم سلطان به جلب عالمان از آسیای مرکزی، حتی کشورهای عربی مساعدت نمود، که تأکیدات مورخان این امر را به ثبوت می‌رساند. این‌جا نیز نقش برجسته شاهراه ابریشم در تحکیم پیوندهای علمی و جلب دانشوران به مراکز علمی کشمیر روشن و واضح می‌گردد، که برای عملی‌گردیدن هدف‌های سلطان تأثیر شایان گذاشته است. به اشارت این مؤلف شیخ اسماعیل کبروی، ملا پارسا، سید حسن منتقی، ملا احمد کشمیری، ملا حافظ بغدادی، ملا جمال‌الدین خوارزمی، میرعلی بخاری، مولانا بصیر، ملا یوسف راشدی از جمله معروف‌تر اهل علم و ادب زمان از استادان این مؤسسه به شمار می‌رفتند، که بیشتر آن‌ها از شهرهای بخارا و خوارزم و بغداد و دیگر مناطق به این سرزمین آمده‌اند.

سلطان زین‌العابدین جهت تعلیم و از این راه گسترش علم طب «دارالشفاء» نیز بنیاد کرد که تدریس در آن نیز به زبان فارسی به راه مانده شد. طبیب مشهور زمان محمد ابن احمد ابن یوسف ابن الیاس که رساله طبّی اش «کفایه مجتهدیه» در تمام هندوستان اشتهار داشت، در این مدرسه مشغول تدریس بود.^۲

طوری که گفته آمد، در کنار تأسیس چند مؤسسه معروف علمی در امر ترجمه آثار نیز اقدامات شایانی از سر گرفته شد. وابسته به این، اگر چندی در «طبقات اکبری» و «تاریخ فرشته» راجع به دارالعلوم و دانشمندی که در آن فعالیت داشتند، اطلاع به نظر نمی‌رسد، صاحب کتب مورد نظر ما تأکید بر آن نموده‌اند که محض به کوشش سلطان زین‌العابدین کار ترجمه آثار علمی و ادبی از زبان‌های مختلف به فارسی در کشمیر به طور قابل ملاحظه شروع شد. معلومات مؤلف «طبقات اکبری» در این مورد به طریق ذیل آمده:

«بسیار از کتب عربی و فارسی را به فرموده او به زبان هندی ترجمه نمودند. و

۱. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۵۹؛ Persian poetry in Kashmir, P. 16.

۲. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۵۶.

کتاب «مهابهارت» که از کتاب‌های مشهور است و کتاب «راج‌ترنگنی» که عبارت از تاریخ پادشاهان کشمیر است، به فرموده او به فارسی ترجمه کردند^۱.

در «تاریخ فرشته» و «تاریخ حسن» نیز ما همین‌گونه معلومات را به دست می‌آوریم^۲. از جمله، پیرغلام‌حسن برابر تأکید به نکات مربوط به ترجمه آثار بر این اندیشه نیز اشارت فرموده است:

«کارهای ترجمه و تحقیق آثار به او امکان دادند که در زمینه ازسرگرفتن اقدامات مذکور برای تحقیق علوم هرملّت و انتشار آن به خوبی پردازد...»^۳.

با تکیه بر تذکر این اعمال و دیگر کارهایی که سلطان زین‌العابدین برای گسترش زبان فارسی انجام داده است، می‌توان حدس زد که سهم او در گسترش زبان فارسی در کشمیر قابل توجه بوده و برای کسب جایگاه و مقام بلند سیاسی و علمی و ادبی این زبان در این منطقه ابتکارات فراوان از خود به ظهور رسانیده است. از جمله ترجمه آثار مختلف از زبان‌های گوناگون به زبان فارسی نیز یکی از کارنامه‌های وی در ترویج زبان فارسی در این سرزمین به شمار می‌رود.

البته، طوری که معلوم می‌گردد، اطلاع مسطور در سرچشمه‌های مذکور به طور کلی فراگیر شرح و تفسیر تمام خدمت‌های سلطان زین‌العابدین در رونق کار ترجمه شاهکارهای ادبیات زبان فارسی نیستند، چون همه اسناد مربوط به این موضوع در این آثار دیده نمی‌شود. از جمله، مؤلفان راجع به آن که سلطان زین‌العابدین نزد دارالعلوم «دارالترجمه» تأسیس نموده، در آن شعبه‌های سانسکریت و فارسی را دایرکرد، اشارتی نکرده‌اند؛ در حالی که فقط ۲۱ نماینده علم و ادب فارسی و عربی و ۱۰ عالم سانسکریت که اعضای «دارالترجمه» بودند، به فرمان سلطان زین‌العابدین اثرهای برجسته مدنیت قدیم هندوان را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند. یادآور باید شد که شعبه سانسکریت تحت نظر پندیت بوه بهوت و شعبه فارسی تحت نظر ملا احمد کشمیری

۱. طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۴۰.

۲. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۳۴۴؛ تاریخ حسن، ص ۱۹۷.

۳. تاریخ حسن، ص ۱۹۷.

فعالیت داشتند. در این جاده ملک الشعراى دربار زین العابدین ملاً احمد کشمیری مقام ویژه‌ای داشت.

طوری که تذکر یافت، مؤلف «طبقات اکبری» خواجه نظام‌الدین احمد هروی و صاحب «تاریخ فرشته» محمد قاسم هندوشاه استرآبادی ملقب به فرشته چندی از اثرهای معروف در این دوره، که به زبان فارسی ترجمه شده، به مانند «مهابهارت» و «راج‌ترنگی» را نام برده‌اند، اما راجع به کتهاسریت ساگر سامدیوه، شصت‌ره‌ها و ویدها هیچ اطلاع پیشکش نکرده‌اند. این در حالی است که آثار مذکور نیز در این دوره از زبان سانسکریت به فارسی ترجمه شده بودند.^۱

مؤلفان «طبقات اکبری» و «تاریخ فرشته» از ترجمه‌شدن آثار فارسی به زبان سانسکریت، که این نکته نیز در ترویج زبان و تفکر فارسی بی‌تأثیر نبود، خاموش مانده‌اند. حال آن‌که در زمان سلطنت سلطان زین‌العابدین توسط مورخ مشهور کشمیر شریوره «یوسف و زلیخا» اثر عبدالرحمن جامی با نام «کتهکیوتوکه» (kathkautuka) به سانسکریت ترجمه گردید و به خاندان کشمیریان و قلب‌های مردم ادبیات دوست و شعرفهم آن راه‌یافت. محض با ترجمه شیوا و ناب شریوره (۱۵۰۵) خواننده کشمیری با آثار مؤثر قهرمان‌های داستان آشنایی پیدا نمود.^۲

جواهر لعل نهرو این اقدام سلطان زین‌العابدین را که نمونه بزرگداشت و احترام زبان فارسی و وسیله کمال معرفت ملی و استقلال فرهنگی بود، همچون خدمت بزرگ او در ترویج ادبیات فارسی در کشمیر به قلم داده است.

در کنار مساعدت به علوم دنیوی و علم‌های مختلف سلطان در رواج تصوف نظری و عملی، تشکّل علوم دینی نیز اقدامات شایانی از خود ظاهر نموده است. طوری که از معلومات سرچشمه‌ها روشن می‌گردد، محض به وسیله خدمت‌های سلطان چندین کتابخانه و مدرسه و خانقاه برپا گردید. در کنار آن، در این سرچشمه‌ها سخن در مورد آگاهی کامل خود سلطان از علوم دینی، خاصه احادیث سخن رفته است که این امر

۱. کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۶۳، ۶۴.

۲. همان، ص ۶۲.

یکی از مهم‌ترین عوامل خدمات وی نسبت به رواج حدیث و دیگر علوم دینی محسوب می‌شود. فراتر از این، جهت فراگیری بیشتر مردم از این علم‌ها در بنیاد مدرسه‌ها اقدام نموده است، که این نکته در کتاب «تاریخ حسن» چنین مذکور است: «و کتب احادیث از حرمین الشرفین به کمال هوس طلب داشته، در مطالعه آن همیشه مشغول می‌بود. سوای آن کتب علوم غریبه و فنون عجیبه از هرملک طلبیده، مروج ساخت. و مدرسه‌های بسیار ابداع فرمود»^۱.

توسط معلومات تاریخ‌نامه‌های مذکور یک‌نکته دیگر نیز مسلم می‌گردد که سلطان در برابر توجه عمیق به مطالعه و معرفت حدیث به عارفان و صوفیان زبان خویش قرابت معنوی داشته، وابسته به این به آن‌ها مهر و التفات شایانی از خود ظاهر نموده است؛ از جمله، در مورد لطف و عنایات سلطان زین‌العابدین نسبت به مولوی کبیر که پیوسته مورد عنایت او قرار داشته، مقام استادی را صاحب بود، نکات فراوانی مذکور است. طبق معلومات حسن «مولوی کبیر استاد سلطان بود. در صغر سن به هرات رفته، تحصیل علوم نمود و سلطان به تکلیف تمام او را طلبیده، منصب شیخ‌الاسلامی یعنی صدارت به وی بخشید، و در نوشهره متصل دولت‌خانه برای او مدرسه بناکرده و برای وظایف طالبان علم جاگیر مقرر فرمود و عالمی از تعلیم و تدریس او مستفیض گشت»^۲.

اگرچندی در «طبقات اکبری» در این مورد معلوماتی تذکر نیافته است، اما مؤلف آن از رابطه‌های دوجانبه سلطان زین‌العابدین با حاکمان و پادشاهان ایران، خراسان و ماوراءالنهر و دیگر ممالک توسط شاهراه ابریشم به طریق ذیل خبر می‌دهد:

«و سلطان مغفور ابوسعید سلطان از خراسان اسپان تازی و شتران بُختی به رسم هدیه نزد سلطان فرستاد. و سلطان از این معنی خوشحال گشته، در برابر آن خروارهای زعفران و قرطاس و مشک و شال و کاس‌های بلورین و غرایب کشمیر در ملازمت خاقان مرحوم روانه گردانید. سلطان بهلول لودی (۸۵۵-۹۴) و سلطان محمود گجراتی (۸۶۳-۹۱۷) نیز نفایس ملک خود به خدمت

۱. تاریخ حسن، ص ۱۹۵.

۲. همان.

سلطان فرستاده، رابطهٔ مودت را مستحکم می‌ساختند. و حاکم مکه معظمه و مصر و گیلان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستاده، همین شیوه را مرعی می‌داشتند. پادشاه سند اسباب و اشیای بسیار به مسحوب یکی از ملازمان خود با قصیده‌ای در مدح سلطان فرستاد و سلطان را از خواندن آن قصیده خوشحالی تمام روی داد. و دونگرسینه نام راجهٔ گولیار چون معلوم کرد که سلطان را به علم موسیقی و سنگیت رغبت تمام است، دو سه کتاب معتبر این فن ارسال نمود. و پسرش راجه کوت سینه نیز بعد از پدر سلسلهٔ اخلاص و اتحاد را مرعی می‌داشت. و راجهٔ تیبیت دو جانور غریب خوش‌شکل را که به زبان اهل هند هنس می‌گویند، از موضع من سرور که آب آن تغییرپذیر نیست، به دست آورده، نزد سلطان فرستاد. سلطان را از دیدن آن جانوران مسرت تمام روی داد و از جملهٔ خاصیت آن جانوران یکی این بود که چون شیر را به آب مخلوط کرده، پیش آن‌ها می‌گذاشتند، اجزای شیر به منقار از اجزای آب جدا ساخته می‌خوردند و آب خالص می‌ماند...»^۱.

در «تاریخ فرشته» (ص ۳۴۶) و «تاریخ حسن» (ص ۲۰۰) همین معلومات عیناً تکرار شده است. توجه به این نکته خود بیانگر آن است که محض همین فضیلت‌های خاص و نادر سلطان زین‌العابدین باعث گردیده که امیران و حاکمان مناطق دیگر به سمت کشمیر راه‌گرفته، از مجموع این دستاوردهای قلمروی او بهره‌ها بگیرند، و برابر این هدایا و تحفه‌ها برایش ارسال نمایند. در کنار این، مطالعهٔ آثار تاریخی مذکور مسلم می‌سازد که چنین جنبه‌های فعالیت سلطان نه تنها در «تاریخ فرشته»، بلکه در دیگر تاریخ‌نامه‌ها نیز مذکور است که رجوع به آثار دیگر نیز این مطلب را مجسم می‌گرداند.

در بعضی سرچشمه‌های ادبی، تاریخی بر این نکته نیز تأکید شده است که مقصد سلطان زین‌العابدین از فرستادن هدیه‌های زیاد به امرای ایران و افغانستان و گجرات و سند آن بوده که او به این وسیله می‌خواست امرا جواباً به هدیه‌های فرستادهٔ او برایش نسخه‌های خطی کتب ادبی و دینی را به زبان‌های فارسی و عربی و سانسکریت ارسال نمایند.^۲

۱. طبقات اکبری، ج ۳، ص ۴۴۰.

2. Kashmir Under Sultan, P. 73.

نقلی موجود است که طبق آن وقتی شاهرخ میرزا، پسر امیرتیمور برای پادشاه کشمیر سلطان زین‌العابدین زر و زیور و فیل و اسب‌ها را به عنوان هدیه فرستاد، سلطان بعد از تقدیم و تشکر چنین نوشت: «اگر به جای لعل و جواهر عده‌ای از دانشمندان و فضیلت‌های ایرانی می‌فرستادید، موجب خوشحالی بیشتر می‌گردید». با گرفتن این پیام طبق اطلاع سرچشمه‌ها شاهرخ میرزا برای خشنودی پادشاه کشمیر شش نفر از زبندگان علما و دانشمندان دربار را به شمول کتاب‌ها در علوم متداوله به زبان فارسی و عربی از کتابخانه شخصی خود فرستاد^۱.

با تکیه بر اطلاع تاریخ‌نامه‌های مورد نظر ما می‌توان این نتیجه را حاصل نمود که در آن ایام اهل علم و ادب کشمیر با علما و فضیلت‌های ایران، خراسان و ماوراءالنهر رابطه نزدیک داشته‌اند و وسیله مشترک بین آن‌ها زبان فارسی بوده است. کشورهای نامبرده در زمینه‌های ادبیات، فلسفه، اخلاق، آداب و زبان به یکدیگر نزدیک شده و فرهنگ مشترک را به وجود آورده بودند. در این دوره خصوصاً فرهنگ کشمیر به طور عمیقی تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و خراسان و ماوراءالنهر قرار داشت. اگر سلطان زین‌العابدین را از بنیان‌گذاران فرهنگ مشترک هند و ایران و خراسان و ماوراءالنهر در کشمیر بنامیم، اشتباه نخواهد بود، زیرا واقعاً او در پیشرفت و رشد کشمیر و استحکام روابط سیاسی و ادبی آن با کشورهای فارسی‌زبان خدمت فراوان و شایسته نموده است. خاصه، آن ابتکاری که سلطان زین‌العابدین در ترجمه اثرهای فارسی و عربی به سانسکریت و برعکس آن از سانسکریت به فارسی در کشمیر در قرن پانزده انجام داد، تنها با گذشت بیشتر از صدسال جلال‌الدین محمد اکبر در هندوستان به عمل آورد. محض، شرح و تفسیر چنین کارنامه‌های علمی و ادبی و ابتکار سلطان زین‌العابدین در رشد فرهنگ و ادب فارسی در این سرزمین ما را به این نتیجه مهم علمی می‌رساند که جلال‌الدین محمد اکبر در این جاده پیرو کار او بوده و با الهام از این تدبیرات وی به رشد و نمو فرهنگ و ادب فارسی به روزگاران خویش، حتی نفوذ فلسفه صلح کل در زمینه آشتی ادیان و مذاهب اقدام کرده است.

۱. شمس‌الدین، سیری در ادبیات فارسی، مجله دانش، شماره ۵، ص ۱۱.

به خصوص، نقش این آثار تاریخی در آموزش و بررسی پیوند کشمیر با ممالک آسیای مرکزی توسط شاهراه ابریشم خیلی مفید به نظر می‌رسد، زیرا طوری که مسلم است، در زمان‌های خیلی دور تاریخی کاروان‌های تاجران از فارس، عراق، خراسان و ماوراءالنهر به کشمیر و از کشمیر به ایران و آسیای مرکزی آمدورفت داشتند. آن‌ها کاغذ سمرقند، ابریشم بخارا و محصولات دیگر را به کشمیر برده و از آن‌جا شال‌های مشهور کشمیری می‌آوردند. به غیر از مناسبت‌های تجارتهای رابطه‌های علمی، ادبی و مدنی بین کشمیر و ممالک ایران و خراسان و ماوراءالنهر، که معمولاً توسط راه ابریشم از زمان‌های قدیم برقرار بود، نیز مشاهده می‌شد. این پیوندها در زمان سلطان زین‌العابدین نیز در سطح بلند رواج داشت که مرور بر اطلاعات تاریخ‌نامه‌های مورد بررسی ما این نکته را به ثبوت می‌رسانند. مؤلف «طبقات اکبری» راجع به ملاقات سفیران با سلطان زین‌العابدین اشاره می‌کند که طی آن ملاقات‌ها روابط و پیوندهای همه‌جانبه کشورهای تأمین می‌شدند. از این لحاظ، با تکیه بر این اطلاع تاریخی می‌توان تأکید داشت که واقعاً راه ابریشم در رواج روابط سیاسی دوجانبه کشمیر با کشورهای آسیای مرکزی نقش مهمی داشت. از سوی دیگر، روابط تجارتهای سرزمین کشمیر با ممالک دیگر توسط راه مذکور تأثیر فراوانی بر فرهنگ گذاشت که نمونه برجسته آن در جواب هدیه‌های امیران سمرقند و بخارا فرستاده شدن نسخه‌های خطی ترجمه‌های آثار و حتی درخواست زین‌العابدین از شاهرخ میرزا برای ارسال دانشمندان و فاضلان از سمرقند و بخارا محسوب می‌شود. تشکل و تحوّل مکتب ترجمه آثار ادبی از زبان‌های هندی و عربی به زبان فارسی و انتقال این آثار به سرزمین‌های دیگر قلمرو زبان فارسی نیز به عنوان محصول پیوندهای فرهنگی کشمیر با مراکز و سرزمین‌های دیگر معرفی می‌شود که بی‌شک، این روابط از طریق شاهراه ابریشم صورت گرفته، مقام تاریخی و فرهنگی آن را به مبنای اطلاعات آثار تاریخی بازتاب می‌بخشند.

منابع

۱. احمد هروی، خواجه نظام‌الدین، طبقات اکبری، (در سه جلد)، ج ۳، کلکته، ۱۹۳۵ م.
۲. احمد، اعجاز، واقعات کشمیر: موثقت‌ترین منبع تاریخ کشمیر، دانش، شماره ۳۱، (سرینگر، کشمیر)، ۲۰۱۴ م.
۳. اسماعیل‌پور م. تاریخ‌نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، ج ۳/۴، ۱۳۸۰ ش.
۴. اشرف خان، علیم، روابط هند و ایران از دیدگاه زبان و ادبیات، قند پارسی، شماره ۲۸، مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۲۰۰۴ م.
۵. اصغر، آفتاب، تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان (تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ‌زیب)، پاکستان، لاهور، ۱۹۸۵ م.
۶. اعظم دیده‌میری، خواجه، تاریخ اعظمی، سرینگر، ۱۸۸۶ م.
۷. تاریخ کشمیر معروف به بهارستان شاهی، ترتیب و مقلّمات دکتر اکبر حیدری کشمیری، انجمن شرعی شیعیان جمّو و کشمیر، ۱۹۸۲ م.
۸. حجتی، تاریخ فرشته، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، ج ۳/۴، ۱۳۸۰ ش.
۹. حسن، پیر غلام، تاریخ حسن، سرینگر، ۱۹۶۰ م.
۱۰. راشدی، سید حسام‌الدین، تذکره شعرای کشمیر، ج ۳، کراچی، ۱۹۶۸ م.
۱۱. سروری، عبدالقادر، کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، سرینگر، ۱۹۶۸ م.
۱۲. شمس‌الدین، سیری در ادبیات فارسی، دانش، شماره ۵.
۱۳. طالبی، عبداللطیف، چند منبع تاریخی فارسی عهد گورگانیان، مجله تحقیقات فارسی، دهلی، (دانشگاه دهلی) ۱۹۹۸ م.
۱۴. عبدالله، سعید، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه دکتر محمد اسلم خان، تهران، ۱۳۷۱.
۱۵. فرشته، هندوشاه استرآبادی، تاریخ فرشته، ج ۲، لاهور، نول‌کشور، ۱۹۰۵.
16. Hasan, Mohibbul. Kahsmir under the Sultans, Calcutta, 1959.
17. Tikku, G. L. Persian poetry in Kahsmir (1339–1846), Berkelly, Los Angeles, 1971.

نگاهی به زندگینامه و سهم خدابخش خان در گسترش زبان و ادبیات فارسی در هند

دکتر سید غلام نبی احمد*

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
در صحنه جهان کسانی که در زندگی خودشان با تلاش دامنه‌دار جهت جستجوی
علم و ادب و پاسبانی و پاسداری از فرهنگ و تمدن به بیداری سیاسی و اجتماعی و
فرهنگی ملک و ملت پرداخته‌اند هیچ وقت از وجود هستی ناپدید و فراموش
نمی‌شوند، بلکه همواره نام و نشان‌شان زنده و پاینده به نظر می‌رسد. شادروان
خدابخش خان هم یکی از ایشان بوده است، که در زمینه علم و ادب و فرهنگ در هند
جایگاه خاصی دارد، و در نگهبانی و نگهداری زبان و ادبیات غنی و گرانمایه فارسی
نقش کلیدی و سهم بسزایی بر عهده داشته، که رد پای این بزرگوار همواره به عنوان
نماد و نمونه‌ای مهم و فوق‌العاده برای دوست‌داران زبان و ادبیات فارسی در هند از
جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

شهرت و شناخت و مقبولیت خدابخش خان در جهان بیشتر از حیث بنیانگذاری
کتابخانه عمومی شرقی است، و این صددرصد درست است که وی تمام زندگانی خود
را برای جستجو و گردآوری نسخه‌های خطی عربی و فارسی وقف کرده و در این راه
زحمات و نگرانی بسیار کشیده است، که خدمات صادقانه و کارنامه گرانمایه و
گرانبهای وی در سیمای کتابخانه منجرگردید که این نهاد فرهنگی و علمی به عنوان

♦ استادیار بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

یکی از بزرگ‌ترین و شکوهمندترین کتابخانه‌های جهان به شمار رود. اما علاوه بر این زندگی و تلاش‌های علمی وی جنبه‌های دیگر و ویژگی‌ها گوناگونی به دامن خود دارد که جلب توجه می‌کند. وی در کنار کتابشناسی مفسری ماهر، مورخی معتبر، فهرست‌نویسی ممتاز، مترجمی مایه‌ناز، دانشور و دانشمندی چیره‌دست، سخنور و نویسنده‌ای برجسته، نامه‌نگاری عمده، تذکره‌نویسی شایسته، محقق معروف، حقوق‌دانی دادور، قاضی انصاف‌ور، وکیلی راسخ، نسخه‌شناسی مشهور، سخنرانی دلپذیر و پرآوازه در قرن نوزدهم میلادی و از جمله مشاهیر زمان خود در هند به شمار می‌رود.

نام اصلی خدابخش خان، بوعلی خان بوده که در دوم اوت سال ۱۸۴۲م در روستای اوکی در شهر چیره، سارت ایالت بیهار در خانواده‌ای اهل علم و ادب و دولت پا به عرصه حیات گذاشت، و در سیزده اوت ۱۹۰۹م در پتنا رخت سفر نهایی بربست و در محوطه کتابخانه، پهلوی پدر مدفون شد.

وی در سال ۱۸۵۴م برای کسب تعلیمات مقدماتی در دبیرستان پتنا ثبت‌نام کرد، اما به دلیل اوضاع نامساعد و نابسامانی‌های زمان قیام ۱۸۵۷م بر علیه انگلیسی‌ها نتوانست تعلیم خود را ادامه دهد. پس از آن به شهر کلکته رخ نمود و در سال ۱۸۶۱م از دانشگاه کلکته مدرک دیپلمش را کسب نمود. اما آب و هوا و محیط کلکته نیز برای وی موافق و سازگار نگردید. ناچار به پتنا برگشت و مدرک خود را در رشته حقوق گرفت و از سال ۱۸۸۶م در دادگاه پتنا شغل وکالت را آغاز کرد. وی در سال ۱۸۷۷م به دریافت «سند افتخاری» دولت هند نایل آمد، و در سال ۱۸۸۱م از حکومت بریتانیا به لقب «خان بهادر» سرفراز گردید. از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۸م در نظام حیدرآباد، دکن به عنوان «قاضی القضاة» خدمات انجام داد. در سال ۱۹۰۳م نیز خطاب «مصاحب/ندیم شهنشاه هند» به وی اعطا گردید.

خدابخش خان دارای چندین تصنیف است، که از جمله آن‌ها «محبوب‌الالباب فی تعریف‌الکتب»، «تاریخ عظیم‌آباد» و «سوره فاتحه و سوره اخلاص» ارزش و اهمیت

-
1. Certificat of Honour.
 2. Companion of Indian Empire.

خاصی دارد.

کتاب شاهکار وی به عنوان «محبوب‌الالباب» یکی از محبوب‌ترین آثار در زبان فارسی به شمار می‌رود، که در آن مضامین گوناگون چون منطق، فلسفه، کلام، تفسیر، حدیث، تذکره، تاریخ، تصوف، شعر و ادب، طب و نجوم و غیره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در اصل این کتاب بر اساس فهرست توضیحی نسخه‌های خطی فارسی و عربی در کتابخانه شرقی است، که در ۸۵۹ صفحه مربوط به معرفی ۱۳۸۹ کتاب و زندگی‌نامه ۸۹۸ تن نویسنده و شاعر است. این کتاب در سال ۱۸۹۷م وقتی که خدابخش‌خان در دادگاه عالیۀ حیدرآباد عهده‌دار سمت قاضی‌القضاة بود انتشار یافت. ارزش همین کتاب خدابخش‌خان را به فرمانروای دکن نظام‌الملک میر محبوب‌علی خان معنون کرد که عقیده خویش را همچنین در پیشگفتار کتاب مزبور این‌گونه ابراز نموده است:

«چون این هیچ‌میرز هیچ‌مدان خدابخش خود را در ظلّ عاطفت همچوشاهی، که علم و دانش را یاور و اهل کمال را معین و ناصر است، آوردم خواستم که این کتاب را که به انضمام نام نامی همچوشاهی از نام «محبوب‌الالباب فی تعریف‌الکتب و الکتب» شهرت داده‌ام پیش پایه تخت بلندش آورم، از یاورِ بخت و رهنمونی طالع بر آستانه فلک‌قدرش رسیده مشرف شدم، و از اجازت این معنی که این کتاب را معنون به نام نامی و اسم گرامی این شاه رفیع‌المکان کنم سر امتیاز افراختم؛ امید از واهب العطایاست که از یمن اسم شریف حضرت شاه ظل‌الله این تألیف به حسن قبول مقبول گردد»^۱.

وی برای گردآوری احوال و زندگی‌نامه مستند نویسندگان و شاعران و دانشمندان تلاش بسیار نموده است و مطالعه عمیق کرده است. در این مورد بیشتر از ۱۲۰ مأخذ و منبع استفاده نموده است. این کتاب دارای احوال و تذکره فیلسوفان، دانشمندان، سخنوران، نویسندگان، تذکره‌نویسان، صوفیان، خوشنویسان، طبیبان، مورخین، مفسرین و محدثین و غیره است. اگر معرفی نسخه‌های خطی را از احوال مصنف جداکنیم، به‌صورت تذکره به نظر می‌رسد. یعنی تمام ویژگی‌های تذکره‌نویسی و تحقیق در این

۱. محبوب‌الالباب (مقدمه)، خدابخش‌خان، ص ۱۲.

کتاب نشان داده شده است. چون احوال و زندگی‌نامه نویسندگان را به تفصیل بیان نموده است. مثلاً راجع به زندگانی و اثر میرزا ابوطالب صاحب تذکره «خلاصه الافکار» این‌گونه آورده است:

«میرزا ابوطالب ابن مرزا حاجی محمدبیگ خان تبریزی الاصفهانی؛ در عنفوان شباب مرزا حاجی محمدبیگ خان وارد هندوستان گشته ملازم ابوالمنصور خان افسر جمعی از سپاه گردید، و بعد ابوالمنصور خان در عهد شجاع‌الدوله به بنگاله آمده به اعتبار گذرانید، تا این‌که در ۱۱۸۰هـ در مرشدآباد به رحمت حق پیوست. ولادت مرزا ابوطالب در شهر لکهنو در ۱۱۶۶هـ روی داد. به یمن عنایت نواب شجاع‌الدوله تا سیزده‌سالگی تعلیم می‌یافت و بعد فوت پدر نواب مظفرجنگ به تربیت مرزا توجه مبذول فرمود. چون نواب آصف‌الدوله جلوه‌فرمای مسند وزارت شد، مرزا ابوطالب به لکهنو رسیده به انواع توجه و عواطف نواب مزبور خوش‌وقت گردید. بنابر بعضی تخلل مرزا ابوطالب از لکهنو به گورکھپور و از گورکھپور به کلکته افتاد، و همانجا اولاً حسب فرمایش سید محمدحسین صاحب مخزن‌الادویه انتخاب تذکره علی‌خان واله نمود، که یک نسخه‌اش پیش مخلص مولوی کبیرالدین صاحب دیدم. ثانیاً به تحریر این تذکره پرداخت، تا این‌که در ۱۲۰۶ هجری از تألیف این مجموعه لطیف فارغ گشت. میرزا مشارالیه سیاحت یورت و دیگر ممالک ایشیا فرموده و سوانح اسفار خود را در سلک کتاب نظم نموده که در ۱۲۱۹هـ در عرصه یک سال بعد ورود در کلکته به اختتام رسانیده و در ۱۲۲۰ هجری راهی ملک عدم گشت»^۱.

در این کتاب احوال بعضی از تذکره‌نگاران، شاعران و نویسندگان معروف نیز وجود دارد؛ مثلاً موهن لعل انیس، حکیم میر قدرت‌الله خان قاسم، مصحفی، معز فطرت، ابوالفضل، غالب دهلوی، شیخ علی حزین، عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی، شاهی سبزواری، محمدجان قدسی، وحشی یزدی، نعمت‌خان عالی، سید اشرف، حکیم رکنا

۱. محبوب‌الالباب، خدابخش خان، ص ۲۱۴.

کاشی، سراج‌الدین علی‌خان آرزو و غیره. وی در کتاب خود در مورد دانشمندان و مصنفان نظر انتقادی دارد، که چند اقتباس به طور مثال نقل می‌شود:

«اقبال‌نامه جهانگیری به خط نستعلیق واضح عمده بر کاغذ بالیغ به جدول طلا در ۱۰۴۵هـ به دست کمال‌الدین مسعود حلیه کتابت پوشید. تخمیناً هشتاد جزو. مرزا محمدشریف المخاطب به معتمدخان از امرای جهانگیری‌ست. در ایران شهرتی نداشت. به رهنمونی طالع به هند رسید و به خطاب معتمدخان فایز گشت. جهانگیر پادشاه بر وی چندان اعتماد داشت که در حرم‌سرا او را بارمی‌داد. آخرالامر به منصب چهارهزاری دوهزار سوار بلندمرتبه گردیده و در سال هزاروچهل‌ونهم از هجرت وداع جهان فانی نمود. صاحب مآثرالامرا گوید در تاریخ‌دانی شهرتی داشت. اما از اقبال‌نامه جهانگیری که به عبارت سلیس و مربوط نوشته، و کلک اخبار طراز اوست، معلوم می‌شود که سلیقه تاریخ‌نویسی نداشت؛ چه با وصف عهده عهدنویسی اصلاً به جزئیات ضروری پرداخته، که در تحریر واقعات فروگذاشتی راه‌یافته، مگر آنچه از واقعات مرزای مرحوم در تاریخ خود نوشته به تحقیقات تام پرداخته، حرفی بر صحت وقایع‌نگارش نمی‌توان زد و سخنی بر راستی گفتارش نمی‌توان آورد»^۱.

وقتی که احوال بعضی از نویسندگان و شاعران نیافت، درباره آن اظهار تأسف کرده است. مثلاً درباره فرهنگ‌نویس معروف تیک‌چند بهار این‌گونه نوشته است:

«منشی تیک‌چند بهار از قوم کهتری ساکن نهر نواب سعادت‌خان واقع در شاهجهان‌آباد بود. جامعیت و لیاقت منشی مزبور از کتابش ظاهر که با وجود هندی بودن چه قدر تحقیقات مصطلحات پارسی‌زبان داشت... مگر عجب این‌که کدامی‌یک از این تذکره‌نویسان حرفی از تیک‌چند بهار در تذکره خود ننوشتند»^۲.

همچنین در مورد راجه رتن‌سینگ زخمی این‌گونه نوشته است:

۱. محبوب‌الالباب، خدابخش‌خان، ص ۵.

۲. همان، ص ۵۲.

«... چونکه ذکر راجه مشارالیه و انتخاب کلام ایشان در کدامی تذکره نیست. از اینجا بعضی اشعار از دیوان فصاحت‌بیان راجه مزبور انتخاب‌زده ثبت می‌شود»^۱. خدابخش خان در این کتاب بعضی از احوال معاصرین خود را نوشته است که اهمیت خاصی دارد. مثلاً در مورد شاه علی حبیب نصر پهلواروی که از صوفیان بزرگوار بود، نوشته است. علاوه بر این شاه عبدالحق پهلواروی (ص ۲۶۵) قاضی نورالحسن خان (۲۵۹) مولوی کرامت‌علی جونپوری (۳۱۵) و غیره. تذکره‌نویس معروف وزیرعلی عبرتی عظیم‌آبادی استاد خدابخش خان بود، چون در این کتاب اشاره نموده است که نقل می‌شود:

«میر وزیرعلی المتخلص به عبرتی. جناب ایشان از شاگردان راجه پیاری لعل المتخلص به الفتی بودند. چندگاه در اسکول پتنه قبل واقعه ۱۸۵۷م درس فارسی می‌دادند و حقیر که داخل آن مدرسه بودم به حضور سید مزبور رسیده به حلقه درس ایشان شریک می‌شدم در آخر زمانه در پتنه مثل سید مزبور در تحقیقات زبان پارسی دیگری نبوده چند تا رسایل ماسوای این ذخیره هم دارند امروز که ۱۳۰۲ هجری است قریب بست سال است که حضرت سید مزبور سوی ملک عدم رفتند»^۲.

مطالعه این کتاب صلاحیت و استعداد علمی و ادبی فارسی وی را منعکس می‌سازد. طرز تحریر و روش بیان و سبک نگارش خیلی ساده و سلیس و روان به چشم می‌خورد، اما هیچ‌وقت از اهل زبان کمتر به نظر نمی‌رسد. بنا به گفته صلاح‌الدین خدابخش فرزند ارشد خدابخش:

«این کتاب یکی از مهمترین تصانیف خدابخش خان می‌باشد که از لحاظ زبان و بیان و طرز تحریر و تحقیق و تنقید در ردیف بهترین کتاب‌های فارسی در هند محسوب می‌شود»^۳.

۱. محبوب‌الالباب، خدابخش خان، ص ۲۷۸.

۲. همان، ص ۵۳۴.

3. My Father: His Life and Reminiscences, By: Salahuddin Khuda Bakhsh, p 12.

خدابخش خان چندی مضامین انگلیسی لارد میکن را به زبان فارسی ترجمه کرده است که بهترین نثرنویسی را نشان می‌دهد. چند اقتباس ملاحظه بفرمایید:

«اینک تحریر میکن به پایان رسید. چون که او خود هم در سیاست‌مدن دسترسی کامل داشت، تحریرش هم برای انتظام سلطنت و سرانجام کارهای مملکت بیشتر مفید است؛ عموماً و تحریر هذا خصوصاً تعلق به اصول حکمرانی دارد. وقتی که کار به جاه‌طلبان آویزد، چندان که ضرر و نفع حسب جاه در اینجا ثبت شده تعلق به سلطنت دارد»^۱.

به خاورشناس معروف ادوارد براون نیز به زبان فارسی نامه می‌نوشت به‌گونه‌ای که بر عشق و علاقه بسیار وی به زبان فارسی دلالت می‌کند. وقتی که براون کتاب مایه‌ناز خود «تاریخ ادبیات پارسی» را برای نگهداری کتابخانه خدابخش اهدا نموده بود، خدابخش خان هدیه تشکر ادا کرده، به زبان فارسی نامه نوشت که به طور مثال نقل می‌شود:

«المنة لله که امروز سحرگاه مکتوب تو آورد صبا سلمه الله

*

باد کرسی پایه‌ای از مسند عالی تو عرشیان را آستانت مجلس تعلیم‌گاه نازم بر خود که جناب شما از نظر دورافتاده‌ای را به این الطاف و شفقت یادفرمودند. بر خود بالیدم و چه نازش‌ها نبود که بر علو قسمت خود نکردم. ارمغانی که فرستادند تحفه‌ایست به قول سعدی:

نه قندی که مردم به صورت خورند که ارباب معنی به کاغذ برند

هدیه جناب شما چنان است که از عهده شکرش این هیچ‌میرز کج‌مچ‌زبان کی بیرون آید. از این که مسطور چند که از دست خاص خود بر صفحه اول کتاب تاریخ ادب فارسی زبان که در آن داد سخن‌وری داده‌اند به قلم معجزرقم نوشته‌اند، کتاب را زینت و کتابخانه را رونق بخشیدند. شکریه این عنایت بی‌غایت نه از طرف این هیچ‌مدان است، بلکه از جمیع افراد انجمن انتظامیه کتابخانه پیشکش خدمت است. قبول فرمایید»^۲.

1. My Father: His Life and Reminiscences, By: Salahuddin Khuda Bakhsh, p. 16.

2. Ibid, p 13.

به طور کلی می‌توان گفت که خدابخش خان یکی از چهره‌های درخشان و تابناک در زمینه علم و ادب فارسی در هند است که کارنامه‌ی مایه‌ناز و پُربار و پُرثمر وی را هیچ‌وقت نمی‌توان فراموش کرد، و راه تحقیق و تنقید برای نسل و نژاد موجوده و آینده را باز می‌کند.

منابع

۱. محبوب‌الالباب، خدابخش خان؛ پتنه: خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، ۱۹۹۱.
۲. مجموعه مقالات، خدابخش خان، کتابخانه خدابخش، پتنه، هند.
۳. کتابخانه عمومی خاوری خدابخش، سید غلام نبی احمد، قند پارسی، شماره ۲۱، مرکز تحقیقات فارسی ج. ا. ایران، دهلی‌نو، بهار ۱۳۸۲ ش.
4. My Father: His Life and Reminiscences, By: Salahuddin Khuda Bakhsh, and Jadunath Sarkar.

نگاهی به احوال و آثار مولانا غیاث‌الدین عزت رامپوری

عمر کمال‌الدین کاکوروی *

دولت رامپور اگر از حیث عرض و طول و سعت و پهناوری بسیاری نداشت ولی در زمینه علم و دانش در کشور هند و نیز خارج از این کشور پایه بلندی داشت. موسسه علمی این شهر معروف به «مدرسه عالی»^۱ برای تحصیل علوم معقولات سزاوار شهرت و ناموری بسیار بود، و عده‌ای کثیر از شاگردان از سراسر هند و بیرون هند برای تحصیل علم منطق و فلسفه به سوی رامپور عزیمت کردند. کتابخانه رضا رامپور که به نام فرمانروای با سواد خود نواب رضاعلی خان متخلص به رجا^۲ (۱۹۳۰ تا ۱۹۴۷م) موسوم است در سراسر جهان به عنوان کتابخانه‌ای دارای مجموعه غنی و پُرارزش از نسخه‌های خطی و کتب چاپی کمیاب و نقاشی‌ها، سکه‌ها و غیره معروف است. این شهر مردم‌خیز در ادبیات اردو به عنوان «دبستان رامپور» (بعد از دبستان لکهنو و دبستان دهلی) مرکز سوّمین دبستان شعر اردو شهرت دارد، در آن زمان برای تحصیل در جامعه

♦ استاد بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. مدرسه عالی رامپور در سال ۱۷۷۴م در دوره فرمانروایی نواب فیض‌الله خان (۱۷۹۴-۱۷۵۵م) تاسیس شده و مولانا عبدالعلی معروف به بحرالعلوم فرنگی محلی لکهنوی (م: ۱۲۳۵هـ/ ۳۰-۱۸۲۹م) از حیث تختستین مدیر این مدرسه انتخاب شد. این مدرسه برای تدریس «درس نظامی» یکی از مراکز مهم شمرده می‌شد. بر طبق گزارش کمیسیون رادها کرشنن مدرسه عالی از «غدر» (نخستین جنبش استقلال‌میهن‌پرستان کشور هند ۱۸۵۷م) درجه دانشگاهی داشت.

۲. نواب سید رضاعلی خان ملقب به فردوس مکین متخلص به رجا در سال ۱۹۳۰م زمام اقتدار دولت رامپور در اختیار خود گرفته و برای توسعه کتابخانه سعی بلیغ نمود اولاً علامه نجم‌الغنی خان رامپوری (۱۳۳۲م) را به عهده ناظم کتاب انتخاب کرد و بعداً محقق برجسته مولانا امتیازعلی خان عرشی ۱۹۸۲م عهده ناظم کتابخانه را رونق بخشید، حالا آن موسسه به نام وی یعنی «کتابخانه رضا» موسوم است، و در عهد وی کتاب‌های بسیار مخصوصاً در فن موسیقی در کتابخانه رضا اضافه شد.

ازهر (مصر) گواهی‌نامهٔ مدرسهٔ عالیّه سند معتبری شمرده می‌شد.^۱

در عهد نواب فیض‌الله خان بهادر عده‌ای کثیر از علما و فضلا از دولت رامپور مقررری یافتند و مشغول به درس و تدریس بودند، مولانا عبدالحق^۲ خیرآبادی (م: ۱۳۱۶هـ/ ۱۸۹۹م) ابن مولانا فضل حق خیرآبادی (م: ۱۲۲۸هـ/ ۱۸۶۸م) و شاگردان وی در زمینهٔ تدریس فلسفه و منطق خدمات شایسته انجام داده‌اند و مولوی سید حسن‌شاه محدث^۳ (م: ۱۳۱۲هـ/ ۱۸۹۴م) و پسرش مولوی سید محمدشاه^۴ محدث (م: ۱۳۳۸هـ

۱. نواب فیض‌الله خان بهادر بن نواب محمد علی خان در سال ۱۳۴۲هـ/ ۱۷۳۳م در آنوله (بریلی) چشم به جهان گشود، مدتی در افغانستان به رفاقت احمد شاه ابدالی مانده و بعد از وفات پدر خود در سال ۱۱۶۸هـ/ ۱۷۵۵م سریر آرای سلطنت شد و رامپور (مصطفی‌آباد) را پایتخت خود قرار داد، نواب مزبور بسیار پرهیزگار، صاحب تدبیر و علم دوست بود، تاسیس مدرسه عالیّه رامپور در زمان این فرمانروای فرزانه انجام گرفت، نواب فیض‌الله خان روز ۱۷ ذی‌الحجه سال ۱۷۰۸م در سن شصت و چهار سالگی به نوابی حق شناخت و نزد عیدگاه به خاک سپرده شد.

۲. مولانا عبدالحق خیرآبادی ابن مولانا فضل حق خیرآبادی در سال ۱۲۴۴هـ/ ۱۸۲۸-۲۹م در دهلی پا به عرصهٔ وجود نهاد و نزد پدر خود تحصیل کرد در دورهٔ نواب حامدعلی خان به عنوان مدیر مدرسه عالیّه انتخاب شد، در سال ۱۸۸۷م از طرف دولت انگلیسی با خطاب «شمس‌العلماء» مفتخر شد، مولانا روز ۲۳ شوال‌المکرم سال ۱۳۱۷هـ/ ۱۸۹۹م از این جهان چشم بر بست و در خانقاه مخدوم شیخ سعد خیرآباد مدفون گشت. وی در علوم عقلیه ید طولی داشت و شرح فارسی میر سید شریف از او یادگار است.

۳. سید حسن‌شاه محدث ابن میان سید شاه در محله زینه عنایت خان رامپور تقریباً در سال ۱۲۶۶هـ چشم به جهان گشود. زبان و ادبیات نزد شیخ علی‌بخش آموخت، در معقولات و منقولات وی شاگرد مولانا شرف‌الدین، مولانا غفران و مفتی سعدالله مرادآبادی بود، سند حدیث از مولانا عالم علی مرادآبادی گرفت، شاه صاحب مزبور در خط نسخ هم تسلط می‌داشت، از طرف والی رامپور برای او مقرری اهدا شده بود، در علم حدیث شاگردان وی بسیار بودند، ولی مرد منکسرالمزاج و متواضع بود، در جمع‌آوری کتب نفیسه زحمتی وافر کشیده، در صفرالظفر ۱۳۱۲هـ این جهان فانی را وداع گفت. آرامگاه او در احاطه مزار شاه بغدادی است.

۴. مولانا سید محمدشاه محدث رامپوری (۱۳۳۸-۱۲۵۵هـ/ ۱۹۱۹-۱۸۳۹م) پسر مولانا سید حسن‌شاه محدث بود. در فن حدیث دستگاه کامل داشت در زمان نواب کلب‌علی خان بهادر (مدت حکومت ۱۳۰۴-۱۲۸۱هـ) به سعی مولانا عبدالحق خیرآبادی در مدرسهٔ عالیّه رامپور از حیث استاد حدیث منتصب شد، تقریباً پنجاه‌سال درس داد تعداد شاگردان وی زیاد است. «بحرالعلم شرح عین‌العلم» به زبان اردو از او یادگار است که به خواست نواب محمدعلی خان فرمانروای تونک (راجستان) نوشته کتاب مذکور دارای ۸۰ صفحه است در سال ۱۳۰۲هـ/ ۱۸۸۴م چاپ شد.

۱۹۱۹/م) در زمره محدثین هند بلند می‌دارد، هم‌چنین به فقه حنفی «فتاوی فیض‌الله خانی»^۱ در همین شهر در معرض تحریر درآمد، نخستین ترجمه اردوی «فتاوی عالمگیری» را^۲ (که خارج از هند به عنوان فتاوی هندیه معروف است) علما همین شهر انجام دادند که هنوز نسخه‌های خطی آن در کتابخانه رضا نگهداری می‌شود.

از اولین روز تأسیس این دولت یعنی از ابتدا عهد نواب فیض‌الله خان (۱۱۶۸/۱۷۵۵م تا ۱۲۰۸/۱۷۹۴م) عده‌ای از علما و فضلا و صوفیا و ادبا و شعرا و ماهرین فنون گوناگون در این شهر وجود داشتند و مشغول کار بودند بنا به گفته منوال فلسفی در «مساکن فلسفی»:

«در حکومت فیض‌الله خان پانصد علماء برای تدریس طلبه وظیفه می‌گرفتند. در آن زمان بازار علم و فضل چنان رونق داشت که رامپور به عنوان رای هند موسوم شد»^۳.

فرمان‌روایان باسواد و علم‌دوست این مرکز مهم سیاسی منطقه روھیل‌کھند برای پشتیبانی فرهنگ و ادبیات و قدرشناسی دانشوران و علما و فضلا و ادبا و شعرا از هیچ دقیقه فرونگذاشتند. در نتیجه تشویق و سرپرستی دولت رامپور ارباب علم و دانش آسوده‌خاطر شدند و به تصنیف و تألیف توجه کردند و از قلم آنها آثار بسیار پرارزش جلوه‌گر و منصفه شهود شدند و دامنه ادبیات پر بار شد.

۱. فتاوی فیض‌الله خانی در فن فقه حنفی است که سه مجلد این اثر مهم در کتابخانه رضا مضبوط است: ۱. الجزء الاول: از باب الاسلام تا باب التسمیه و الکنایه به خط نسخ به دست محمد یوسف زئی نوشته شده و دارای ۴۳۰ صفحه است. ۲. الجزء الثانی: از کتاب البیوع تا مسائل متفرقه به خط نسخ به دست شیخ محمد یوسف زئی نوشته شده و دارای ۱۰۵۴ صفحه است. ۳. الجزء الثالث: از کتاب الدعوی تا کتاب الوصایا دارای ۱۲ صفحه است فهرست کتب عربی موجوده کتبخانه ریاست رامپور ۲۳۷/۱.

۲. فتاوی عالمگیری که مشتمل بر فقه حنفی است به دستور محی‌الدین اورنگ‌زیب (م: ۱۷۰۷ م) و زیر نظر ملا نظام‌الدین برهانپوری با جمعی از علما در ۱۰۹۲ هـ ترتیب داده شد. ترجمه اردوی این تصنیف به وسیله عده‌ای از علمای رامپور به ویژه مفتی لطف‌الله بن مفتی سعدالله رامپوری (۱۳۳۱ هـ/ ۱۹۱۳ م) در شش مجلد انجام داده شد. کتاب سو به دستور نواب کلب‌علی خان نگاشته شده.


۳. محمد ایوب قادری ترجمه تذکره علمای هند (رحمن‌علی) ص ۵۲ و به حواله اخبارالصنادید ۲: ۵۹۷.

در همین شهر که مرکز ادبیات و فرهنگ و مولد و مسکن علما و فضلا و فلاسفه و شعرا و ادبا و دانشوران بود، در یکی از خانواده‌های شیوخ در سال ۱۲۰۰ هـ/ ۱۷۸۶ م پسر وی به عرصه وجود نهاد^۱ که بنام غیاث‌الدین معروف گشت، و تألیف یک لغت‌نامه فارسی «غیاث‌اللغات» نصیب او بود. اسم پدر وی جلال‌الدین شرف‌الدین است.^۲ وی تحصیلات عقلیه و نقلیه را از مولانا غلام جیلانی^۳ متخلص به رفعت کسب کرد. فن طب از مولانا نورالاسلام^۴ بن مولانا سلام شاه عبدالحق محدث دهلوی (م: ۱۰۵۲ هـ

۱. به روایات تذکره‌های مختلف مثلاً تذکره کاملان رامپور (احمد علی خان شوق م: ۱۹۳۳ م)، حدیقه نعمانیه (سید ضیاءالحق، م: ۱۹۴۴ م) اطلاع حاصل می‌شود که مولانا غیاث‌الدین مورخ ۲۲ ذی‌الحجه ۱۲۶۸ هـ/ ۱۱ اکتوبر ۱۸۵۲ م به سن شصت و هشت سالگی فوت شد. بنابراین تولد او را می‌توان ۱۲۰۰ هـ/ ۱۷۸۶ م قرار داد.

۲. غیاث‌اللغات مطبع حسنی لکهنو، ص ۱، مؤلف تذکره کاملان رامپور اسم پدر غیاث‌الدین را شرف‌الدین ابن نظام‌الدین ابن جلال‌الدین نوشته (ص ۳۰۵) مؤلف حدیقه نعمانیه بنا به تقلید «کاملان رامپور» اسم پدرش همین‌طور یعنی شرف‌الدین ابن نظام‌الدین ابن جلال‌الدین صدیقی نوشته است ممکن است. این سهو کتابت باشد به حواله مقاله مولانا غیاث‌الدین رامپوری: ایک باکمال علمی شخصیت، از سید بهاء‌الحق رضوی ایدوکی (وکیل قانونی).

۳. مولانا غلام جیلانی متخلص به رفعت در سال ۱۱۵۴ هـ/ ۴۲-۱۷۴۱ م در شهر پیلی‌بیت چشم به جهان گشود. بعد از سقوط حکومت نواب حافظ رحمت خان خانواده وی از پیلی‌بیت به لکهنو منتقل شد و همانجا سکونت اختیار کرد. پس از مدت قلیل عازم رامپور شد. رفعت در تحصیل معقولات و مقولات شاگرد ملا عبدالعلی فرنگی محلی معروف به بحرالعلوم (م: ۱۲۲۵ هـ/ ۱۸۱۰ م تذکره علما) و شاه عبدالعزیز محدث دهلوی (م: ۱۲۳۹ هـ/ ۱۸۲۴ م) بود، در شعر استاد وی قدرت‌الله متخلص به شوق (۱۲۲۴ هـ/ ۱۸۰۹ م) بود وی هنگام اقامت در دهلی از ایرانیان فارسی یادگرفت، این ادیب شهر و شاعر برجسته به سن هشتادسالگی در ۲۷ ذی‌الحجه ۱۲۳۴ هـ/ ۱۹-۱۸۱۸ م در رامپور این جهان فانی را وداع گفت. آرامگاه او در مسجد ملا غیرت (معروف به مسجد مولوی صاحب) است. رفعت در زبان فارسی و اردو شعر سرود مجموعه کلام رفعت (اسم تاریخی بیاض دلگشا) «غزال رعنا» (شرح ابیات دیوان حافظ) هشت جلد و بیاض) جنگ‌نامه «دو جوڑا» (در منظوم) مجمع‌الشعرا، قصیده عربی غیرمنقوط و غیره آثاری است که از او به یادگار مانده.

۴. مولانا نورالاسلام ابن مولانا سلام‌الله محدث رامپوری (م: بعد ۱۲۴۷ هـ/ ۱۸۳۱ م) کتب متداوله و طب از عموی خود اسدعلی خان شاگرد حکیم میر محمدهاشم المخاطب به حکیم معتمدالدوله سید علوی‌خان خلف و شاگرد (میرهادی) و پدر خود خواند در ریاضی و طب و معقولات مهارت تامه داشت، در دوره نواب سید احمدعلی خان از دهلی به حقوق صد روپیه ماهانه به رامپور آمد. بنا به گفته عبدالقادر خان در روزنامه‌چخه خود او در سلاست طبع و رسایی فکر و اصابت والی 

۱۶۴۲/م) آموخت چیزها از مولانا عنبرشاه خان^۱ متخلص به عنبر و آشفته و کبیرشاه تسلیم کسب کرد و در طریقت وی مرید صوفی معروف حضرت شاه جمال‌الدین رامپوری بود. به سرودن شعر فارسی و اردو علاقه وافر داشت و عزت تخلص وی بود. بیتی از او یادگار است:

چون نبیند گوهر لطفش شد از دریا فنا آب از در، در ز آب و آب هم از فرط شرم
غیاث مرد علم دوست و خداترس بود، دریافتی که از طرف دولت به او اعطا می شد
در خریدن کتب و به کمک محتاجگان صرف می کرد. او در ابیات عربی و فارسی مهارت تامه داشت و تعلیم و تعلّم شغل محبوب او بود. در اعتراف علم و فضل او فرمان‌روای دولت رامپور نواب یوسف‌علی خان ناظم^۲ برای تحصیل زبان و ادبیات فارسی ولی عهد خود نواب کلب‌علی خان^۳ بهادر مولانا غیاث را به عهده اتالیقی منتخب کرد، در سن شصت و هشت سالگی (تاریخ ۲۲ ذی‌الحجه ۱۲۶۸هـ/ ۷ اکتوبر ۱۸۵۲م) این

-
- مفتخرات روزگار است. در رامپور صدای ارجع الی ربک را لبیک گفت. آرامگاه وی نزد مزار شاه بغدادی است. مولوی عبدالعلی خان ریاضی‌دان، حکیم محمداعظم خان و غیره شاگردان او بودند. رساله اصطقلاب (فارسی) حاشیه علی شرح رساله القطیبه (عربی) حاشیه علی شرح مسلم القاضی (عربی) رساله فی تحقیق ماهیه‌المکان (عربی) رساله فی قوس قزح (عربی) از او یادگار است.
۱. عنبرشاه خان عنبر در نثر و نظم فارسی و اردو تسلط کامل داشت. در فارسی عنبر و در اردو آشفته تخلص او بود. قدرت‌الله شوق در فارسی و قائم چاندپوری در اردو استاد وی بودند، عنبر در سال ۱۲۳۹هـ/ ۱۸۲۳م در مرادآباد فوت شد. از آثار وی جوهر عنبر، بهار عنبر، سواد عنبر. سراج منهاج، جوش هوش، پنج‌گنج مسمی به اشراق‌الخیال، نثر مدحیه، تشریح‌الخیال و غیره یادگار او است.
 ۲. نواب یوسف‌علی خان ناظم ابن نواب محمدسعید خان تاریخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۳۱هـ/ مارس ۱۸۱۶م چشم به جهان گشود در سال ۱۲۷۱هـ/ ۱۸۵۵م مسند آرای دولت رامپور شد، در شعر وی شاگرد حکیم مؤمن خان مؤمن دهلوی، اسدالله خان غالب، مظفرعلی اسیر بود. ناظم روز ۲۴ ذی‌قعدة‌الحرام ۱۲۹۱هـ/ ۲۱ آوریل ۱۸۶۵م این جهان فانی را وداع گفت. در کتابخانه رضا رامپور نسخه‌های خطی دیوان ناظم نگهداری می‌شود، دیوان ناظم نخستین بار سال ۱۲۷۸هـ/ ۱۸۶۱م و در سال ۱۲۸۶هـ/ ۱۸۶۹م برای نوبت دوم به چاپ رسید. در سال ۱۳۹۱هـ/ ۱۹۷۰م مسرت‌حسین آزاد در شماره ویژه ماهنامه «الفاروق» یک بخش به عنوان «ناظم نمبر» (شماره ناظم) منتشر کرد که در آن «انتخاب کلام ناظم» از حکیم محمدحسین خان شفا را شامل است. انتخاب کلام دیگر ناظم به کوشش دکتر عابدرضا بیدار چاپ شده است.
 ۳. نواب کلب‌علی خان (مدت حکومت ۱۲۸۱هـ/ ۱۸۶۵م).

شخصیت برجسته آن دوره که فاضل زبردست شاعر نغزگو، نعت‌نویس شایسته، شارح نکته‌سنج و ادیب فقیه‌المثال بود از این عالم فانی به جهان باقی شتافت و جانب شرق مسجد که امروز به نام «مسجد مولوی غیاث‌الدین» موسوم است به خاک سپرده شد. قطعه تاریخ وفات از میان منصورعلی:

آن کو که ز رحلتش جهانی افسوس کند به چشم آفت
 او مولوی غیاث دین بود فیضی ز من به علم و عزت
 منصور رقم نمود تاریخ اوستاد جهان کرد رحلت

غیاث‌الدین که قبلاً تذکر داده شد فاضل و صاحب تصانیف گوناگون بود. معرفی این آثار به ترتیب الفبائی بقرار ذیل است.

۱. آمدنامه: مصنف در دیباچه نوشته است که این کتاب به دستور نواب یوسف‌علی خان ناظم والی رامپور (۱۲۸۱-۱۲۷۱ هـ) برای تدریس نواب کلب‌علی خان نوشته شده، نسخه خطی آن به دست محب‌الله بن عبادالله مکتوبه سال ۱۲۸۸ هـ / ۱۸۷۱ م در کتابخانه رضا رامپور نگهداری می‌شود شماره کتاب: ۲۶۴۹، ردیف کتابخانه: ۷۲۰۶ م تعداد اوراق: ۱۱۳ است.
۲. انشای عظیم: محمد عظیم‌الدین مولوی غیاث‌الدین بعد از وفات پدر نامه‌های او را به ترتیب الفبائی مرتب ساخت. این نسخه خطی به دست محمد عظیم‌الدین مکتوبه ۱۲۹۸ هـ / ۲۱ سپتامبر ۱۸۸ م. ۱۳۰ برگ دارد در کتابخانه رضا رامپور مضبوط است. شماره کتاب: ۲۹۷۴، ردیف کتابخانه: ۱۳۷۰ سال تألیف ۱۲۹۱ هـ است.
۳. باغ و بهار (قصه شاهزاده مهر نظیر و ملکه ماه منیر): «باغ و بهار» اسم تاریخی دانان است که مصنف در سن هفده سالگی به فرمایش مصاحب جنگ هدایت مولوی غلام جیلانی رفعت (م: ۱۲۳۴ هـ / ۱۸۱۸ م) نوشت و معنون به نواب احمدعلی خان بهادر کرد. سال کتابت ۱۲۱۷ هـ به خط مصنف، اوراق ۶۳. نسخه دیگر این اثر که شماره کتاب آن ۳۱۲۷، ردیف کتابخانه: ۸۳۸۳ است به دست لاله رتن لال دیورهی دارای ۶۲ ورق در کتابخانه رضا رامپور مضبوط است.
۴. بهار باران: این شرح گلستان پس از شرح سکندرنامه، غیاث‌اللغات و شرح قصائد بدرچاچ نوشته و به نام نواب و زیرالدوله (تونک) تقدیم کرده است.

۵. جواهرالتحقیق: سال تألیف جواهرالتحقیق ۱۲۶۱ هـ / ۱۸۴۵ م است، مصنف دوران ملازمت نواب محمدسعید خان (۱۲۵۶ هـ / ۱۸۴۰ م تا ۱۲۷۱ هـ / ۱۸۵۵ م) واژه‌های درستی که از نواب مزبور ادا می‌شد در ذهن خود یادگرفته، هنگامی که برای اتالیقی نواب کلب‌علی خان مقرر شده، آن واژه‌های را به طریق جدول ترتیب داد، نسخه خطی جواهرالتحقیق در کتابخانه رضا رامپور به شماره کتاب ۲۵۳۶ ردیف ک ۳۷۵۰ م سال تصنیف ۱۲۶۱ هـ / ۱۸۴۵ م تعداد ورق ۲۰.
۶. خلاصه‌الانشاء: مجموعه انشاء فارسی سال تصنیف آن ۱۲۵۹ هـ / ۱۸۴۳ م است نسخه خطی این رساله مکتوبه ۱۲۶۴ هـ / ۱۸۴۷ م به دست رتن لعل در کتابخانه رضا محفوظ است. اوراق: ۴۰، شماره ۲۹۳۳، ردیف کتابخانه: ۸۹۸۳ م.
۷. شرح گل‌کشتی: منظومه معروف میر عبدالعالی متخلص به نجات اصفهانی: «گل‌کشتی» که مشتمل بر فن کشتی است. مولانا غیاث شرح آن کرد که به نام «شرح گل‌کشتی» در کتابخانه رضا رامپور نگهداری شده است. مشخصات آن بدین قرار است، شماره کتاب: ۴۳۱۸، ردیف کتابخانه: ۴۵۴۷ م تعداد ورق: ۴۸۰. نسخه دیگر که شماره کتاب: آن ۴۳۱۳ است بر حاشیه آن متن گل‌کشتی است که کاتب آن رحیم‌الله است و سال کتابت: ۱۲۵۶ هـ تعداد اوراق: ۱۲ و، ردیف کتابخانه: ۷۴۶ م است. لایق تذکر است که شرح گل‌کشتی از مهاراجه رتن سنگه زخمی (م: ۱۲۶۸ هـ) هم در کتابخانه رضا نگهداری می‌شود در سال ۱۲۳۰ هـ تألیف شد و مشتمل بر ۶۲ ورق است. شماره کتاب: ۴۳۱۷، ردیف کتابخانه: ۴۵۴۷، سال کتابت: ۱۲۵۴ هـ و کاتب عبدالرحمان است.
۸. شرح مکاتبات: ابوالفضل علامی، این شرح مشتمل بر دو مجلد است که در کتابخانه رضا رامپور نگهداری می‌شود که تفصیل آن از این قرار است:
- شرح مکاتبات علامی (ج ۱) شماره کتاب: ۲۷۶۷، ردیف کتابخانه: ۴۱۷۳ م سال تصنیف ۱۲۶۴ هـ سال کتابت: ۱۲۶۴ هـ تعداد اوراق: ۴۴ به دست مؤلف.
 - شرح مکاتبات علامی (ج ۲) شماره کتاب: ۲۷۶۸، ردیف کتابخانه: ۴۱۷۴ م، سال تصنیف: ۱۲۶۲ هـ سال کتابت: ۱۲۶۲ هـ، تعداد اوراق: ۷۳، به دست مؤلف.

- نسخه دیگر بدون ذکر جلد اول یا دوم شماره کتاب: ۲۷۶۹، ردیف کتابخانه: ۴۱۷۵م، سال کتابت: ۱۲۶۴هـ به دست مؤلف تعداد اوراق: ۸۳
- نسخه چهارم بدون ذکر جلد اول یا دوم، شماره کتاب: ۲۷۷۰، ردیف کتابخانه: ۴۱۷۶م سال کتابت: ۱۲۶۴هـ، به دست مؤلف تعداد اوراق: ۸۰

۹. غیاث‌اللغات: تألیف پرارزش مولوی غیاث‌الدین، فرهنگی است که میان علاقتمندان زبان و ادبیات فارسی در کشور هند و خارج از کشور مقبول است. مؤلف در جمع‌آوری واژه‌های ادق و نامانوس و حل کردن معانی آنها، شرح اصطلاحات علوم و فنون گوناگون و در تصحیح واژه‌ها و محاورات و غیره تقریباً چهارده سال زحمات بسیار کشیده. در این کار بزرگ او از فرهنگ‌ها و کتب و رسائل مشتمل بر طب و هئیت، نجوم، موسیقی، عروض، تاریخ و تذکره، تصوف و دستورزبان فارسی و غیره استفاده کرد. در وجه تألیف چنین نوشته است:

«چون بعضی از احبّاً در تعلیم و تعلّم نظم و نثر فارسی به دریافت صحت لغات و معانی آن به تلاش کتب به هرسو می‌گردیدند و باوجود به‌هم‌رسیدن یک دو کتب به مطلب نمی‌رسیدند، ناچار از این هیچ‌مدان استکشاف آن نموده به جهت تسهیل تدریس کتب مروجه، استدعای کتب کافی می‌کردند»^۱.

دکتر دبیر سیاقی مصحح و مرتب «غیاث‌اللغات» در ایران درباره این تألیف وقیع این‌طور اظهار نظر کرده است:

«غیاث‌اللغات در مسائل تخصص و فنی و علمی به شرح و بسط پرداخته چنان‌که ذیل لغت «هفت‌اقلیم» از لحاظ جغرافیا، و ذیل لغت «جمع» از لحاظ قواعد جمع عربی، و ذیل لغت «موسیقی» از لحاظ این فن ظریف و ذیل کلمه عروض از لحاظ قواعد عروض و بحور شعری و به همین نحو ذیل لغاتی چون «فصل» و «منطقه البروج» و «فلک» و «هفتادودو ملت» و «اضافت» و «تدویر» و «حواس» و «هندوستان» و بسیاری دیگر که ذکر همگی کلام را به دراز می‌کشد به مناسبت مقام بسط کلام داده، در واقع برای هریک مقالته

۱. غیاث‌اللغات، مطبع میر حسن رضوی، لکهنو ۱۲۶۵ هـ، ص ۲.

ممتع پرداخته است»^۱.

از این اثر در کتابخانه رضا رامپور چهار نسخه خطی نگهداری می‌شود که شرح آن از این قرار است:

۱. شماره کتاب: ۲۵۲۳، ردیف کتابخانه: ۵۱۳۱، سال کتابت: ۱۲۵۱ هـ / ۱۸۳۵ م، کاتب: نجیب‌الله، تعداد اوراق: ۷۵۲.
 ۲. شماره کتاب: ۲۵۳۳ ب، ردیف کتابخانه: ۱۴۶۳۵، سال کتابت: ۱۲۵۴ هـ، کاتب: امیرعلی خان ولد غلام محی‌الدین خان، برای تنویر احمد ولد عوض‌علی خان ساکن چهتاری، تعداد اوراق: ۷۵۲.
 ۳. شماره کتاب: ۲۵۳۴، ردیف کتابخانه: ۱۳۲ ق م، تعداد ورق ۷۲۰.
 ۴. شماره کتاب: ۲۵۳۵، ردیف کتابخانه: ۱۰۷۰۱ بدون ذکر مشتملات.
- ترجمه این فرهنگ در زبان اردو به نام نصیراللغات به کوشش نصیرالدین احمدخان بولوی در سال ۱۳۰۱ هـ / ۱۸۸۳ م انجام شده است، که در لکهنو به سال ۱۳۰۸ هـ / ۱۸۹۰ م در صورت سنگی به قطع وزیری دارای ۲۴۰ صفحه چاپ شده است. نسخه‌های چاپی این فرهنگ که در مطبع‌های گوناگون به چاپ رسیده چنین است:
۱. مطبع نظامی: شعبان ۱۲۵۷ هـ / ۱۸۴۱ م به اهتمام غفران‌الدین بن حاجی محمد روش خان کانپور؛
 ۲. مطبع حسنی: ۱۲۶۵ هـ / ۱۸۴۷ م، برگ ۱۵۶۶، کاتب قدرت احمد صفوی گوپاموی؛ در آخر دو قطعه ماده تاریخ هم وجود دارند:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| ز طبع حسن چون غیاث‌اللغات | مرتب شده نسخه لاجواب |
| بگفتا فدا سال تاریخ او | شده طبع بی‌مثل و نادر کتاب |

هـ ۱۲۶۵

| | |
|------------------------|---------------------------|
| چون غیاث‌اللغات میرحسن | طبع کرده به عین زیب و زین |
| شده غین از برای تاریخش | بغیاث‌اللغات عین العین |

هـ ۱۲۶۵

۱. غیاث‌اللغات دبیر سیاقی چاپ تهران (ایران) ۱۳۳۷ هـ ش مقدمه «و».

۳. مطبع هند: ۱۲۶۵ھ/۱۸۴۸م، برگ سنگی، رحلی ۵۶۹؛
۴. مطبع مصطفائی: ۱۲۶۹ھ/۱۸۵۲م برگ ۵۷۰، لکهنو؛
۵. مطبع هند: ۱۲۷۲ھ/۱۸۵۶م؛
۶. مطبع علوی: ۱۲۷۲ھ/۱۸۵۶م، برگ ۵۷۰، لکهنو؛
۷. مطبع سنگی: ۱۲۷۷ھ/۱۸۶۰م، بمبئی؛
۸. سنگی: وزیری برگ ۲۵۸، لکهنو؛
۹. مطبع هندو پریس: ۱۲۸۰ھ/۱۸۶۳م، برگ ۵۲۲؛
۱۰. مطبع هند: سنگی ۱۲۸۱ھ/۱۸۶۴م؛
۱۱. مطبع سراجی: ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۵م، برگ ۶-۸۱۷، دهلی؛
۱۲. مطبع هند: ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۵م؛
۱۳. مطبع سراجی: ۱۲۸۳ھ/۱۸۶۶م، برگ ۱-۷۸۹، به خط محمد علی، دهلی؛
۱۴. مطبع هند: ۱۲۸۳ھ/۱۸۶۶م؛
۱۵. سنگی: رحلی ۱۲۸۵ھ/۱۸۶۸م، برگ ۵۲۱؛
۱۶. مطبع نول‌کشور: ۱۲۹۰ھ/۱۸۷۳م، چاپ پنجم، برگ ۵۱۸، کانپور؛
۱۷. سنگی: رحلی ۱۲۹۱ھ/۱۸۷۴م، برگ ۵۱۸؛
۱۸. ۱۲۹۲ھ/۱۸۷۵م؛
۱۹. مطبع نول‌کشور: ۱۲۹۴ھ/۱۸۷۷م، چاپ ششم، برگ ۵۱۸، کانپور؛
۲۰. مطبع نول‌کشور: ۱۲۹۷ھ/۱۸۸۰م، چاپ هفتم، برگ ۵۲۲، کانپور؛
۲۱. سنگی: وزیری ۱۲۹۸ھ/۱۸۸۰م، برگ ۵۱۹، بمبئی؛
۲۲. مطبع هند: ۱۳۰۷ھ/۱۸۸۹م؛
۲۳. سنگی: رحلی ۱۳۰۷ھ/۱۸۸۹م، برگ ۹۰۴؛
۲۴. سنگی: رحلی ۱۳۰۸ھ/۱۸۹۰م، برگ ۹۰۴؛
۲۵. مطبع نول‌کشور: ۱۳۰۸ھ/۱۸۹۰م، چاپ نوزدهم، برگ ۵۲۲، ۲۳.۵x۳۰.۵، ۲۳ سطر، کانپور؛
۲۶. مطبع هند: ۱۳۱۱ھ/۱۸۹۳م؛
۲۷. رحلی: ۱۳۱۷ھ/۱۸۹۹م، برگ ۵۱۸، رحلی؛

۲۸. سنگی: رحلی ۱۳۲۱ هـ / ۱۹۰۳ م، برگ ۹۰۴، لکهنو؛
۲۹. سنگی: رحلی ۱۳۲۲ هـ / ۱۹۰۴ م؛ برگ ۵۱۸، (در حامش با چراغ هدایت)؛
۳۰. ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۰۷ م؛
۳۱. مطبع نول کشور: ۱۳۳۰ هـ / ۱۹۱۲ م، برگ ۷۶۰، لکهنو، (به فرمائش حاجی صدیق خواجه آفند تا قبر کتب خجند (در سه ستون غیاث اللغات و در چهارمین ستون منتخب اللغات است)؛
۳۲. سنگی: وزیری ۱۳۳۱؛
۳۳. مطبع نول کشور: ۱۳۳۳ هـ / ۱۹۱۵ م برگ ۵۱۸، کانپور؛
۳۴. سنگی: رحلی ۱۳۵۹ هـ / ۱۹۴۰ م، برگ ۵۷۰، با چراغ هدایت، سنگی رحلی؛
۳۵. مطبع العلوم: برگ ۷۸۰ دهلی، (به تصحیح محمد امین الدین)؛
۳۶. مطبع نول کشور: برگ ۵۱۶، ناقص الآخر تا واژه یکرنگی ۳۶ X ۳۷ سطر؛
۳۷. چاپ سپهر: ۱۳۶۳ هـ / ۱۹۸۵ م، برگ ۹۹۱، تهران (به کوشش منصور ثروت) با چراغ هدایت؛
۳۸. مصحح محمد دبیر سیاقی (با مقدمه) ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۹ م، برگ ۵۷۸ + ۶۳۳، تهران.

۱۰. قصه گل و گیند یا قصه دل و گیند: داستان در دوره نواب احمدعلی خان به تقاضای نواب بیگم نگاشته شده است. بنا بر تذکرها و مقاله‌ها که مشتمل بر احوال و آثار غیاث‌الدین است، اسم این داستان قصه گل و گیند نامیده شده و تعداد کتاب مذکوره گفته شده، ولی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه رضا رامپور (جلد دوم) اسم این داستان را قصه دل و گیند نوشته است، که مشتمل بر یازده مجلد است شرح آن قرار ذیل است:

جلد اول، شماره کتابخانه: ۳۱۲۸، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۰ م، تاریخ کتابت: ۱۲۲۷ به دست مصنف، تعداد ورق: ۳۹۰.

- جلد دوم، شماره کتابخانه: ۳۱۲۹، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۱ م، اوراق ۳۷۰.
- جلد سوم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۰، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۲ م، اوراق ۵۵۳.
- جلد چهارم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۱، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۳ م، اوراق ۴۰۸.

- جلد پنجم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۲، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۴ م، اوراق ۳۹۱.
- جلد ششم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۳، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۵ م، اوراق ۲۰۸.
- جلد هفتم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۴، ردیف کتابخانه: ۵۵۰۰ م، اوراق ۲۰۸.
- جلد هشتم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۵، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۷ م، اوراق ۲۸۳.
- جلد نهم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۶، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۶ م، اوراق ۲۶۷.
- جلد دهم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۷، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۸ م، اوراق ۲۷۲.
- جلد یازدهم، شماره کتابخانه: ۳۱۳۸، ردیف کتابخانه: ۵۴۹۹ م، اوراق ۲۲۹.
۱۱. کشف‌الاسرار شرح قصائد بدر چاچ: در کتابخانه رضا رامپور، شرح قصائد بدر چاچ از غیاث‌الدین درسه مجله نگهداری می‌شود:
۱. جلد اول، شماره کتابخانه: ۳۲۶۲، ردیف کتابخانه: ۴۲۲۳ م، تعداد ورق ۸۸ سال تصنیف و کتابت ۱۲۵۷ هـ
۲. جلد دوم، شماره کتابخانه: ۳۲۶۳، ردیف کتابخانه: ۴۲۲۳ م، تعداد ورق ۸۹.
۳. جلد سوم، شماره کتابخانه: ۳۲۶۴، ردیف کتابخانه: ۴۲۲۴ م، تعداد ورق ۹۵.
- نسخه دیگر این شرح که شماره کتابخانه: ۳۲۶۵، ردیف کتابخانه: ۴۴۹۴ م سال کتابت: ۱۲۶۱ داری ۲۲۳ ورق است.
۱۲. لب‌الالباب یا لب‌التواریخ: مشتمل بر احوال انبیا و رسل و حکیمان، پادشاهان و اهل اسلام و امیران و غیره هم می‌باشد که دارای ۱۸۹ اوراق است.
۱۳. معراج‌العروض: رساله‌ای مختصر بر فن عروض سال تصنیف ۱۲۵۰ هـ / ۱۸۳۴ م دارای ۸ ورق است.
۱۴. مفتاح‌الکنوز (شرح سکندرنامه): این کتاب دارای ۵۲۴ برگ است، که در آن خطبه به نام اکبرشاه ثانی موجود است. در سال ۱۲۳۰ هـ / ۱۸۱۴ م تألیف شده، پس از تصحیح در سال ۱۲۶۵ هـ / ۱۸۴۸ م به سال ۱۳۰۹ هـ / ۱۸۹۱ م در لکهنو چاپ شد.
۱۵. منتخب‌العلوم: مولوی غیاث‌الدین دردوره نواب محمدسعید خان (مدت حکومت ۱۲۷۱-۱۲۵۲ هـ) در زمین‌های گوناگون علوم اسلامی کتابی نوشتن آغاز کرد، ولی اجل او را فرصت تکمیل نداد؛ لذا پسرش قمرالدین در سال ۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۲ م آن را به پایه تکمیل رساند، و منتخب‌العلوم نام داد، که اسم تاریخی است. نسخه خطی

این کتاب در دانشگاه علیگره ذخیره جیب گنج شماره ۲۴/۷ فارسیه محفوظ است. این اثر پربار در خط نستعلیق به قطعه ۳۰×۲۰ سانتی متر ۱۲۲ برگ دارد. برای مشخص کردن ابواب و فصول به رنگ سرخ نوشته شده است، آغاز این نسخه چنین طور است^۱:

عالم عالم حمد و ثنا ما اعظم شانہ تعالی

قطعه تاریخ از مرتب

این نسخه که بهر علم حصنی است حصین اتمام پذیر شد به آیین مهین

از پرده غیب شد بگوشم الهام از منتخب العلوم بشمار سنین

۱۲۶۹ هـ

کتاب مزبور علاوه بر مقدمه بر سی و دو فصل مشتمل است (مرتب هر فصل را از حیث لمعه موسوم کرد)

لمعه اول: مسمی به ریاض الحروف در بیان حروف تهجی؛

لمعه دوم: مسمی به خلاصه الصرف؛

لمعه سوم: مسمی به حدیقه فوائد در قواعد فارسی؛

لمعه چهارم: مسمی به تنظیم الرسوم و رسم الخط؛

لمعه پنجم: مسمی به گلشن اضافت در بیان صرف عربی؛

لمعه ششم: مسمی به حقایق نحو؛

لمعه هفتم: مسمی به منتخب الصرف در بیان صرف عربی؛

لمعه هشتم: مسمی به کشف المعانی در علم معانی؛

لمعه نهم: مسمی به توضیح البیان در علم بیان؛

لمعه دهم: مسمی به جمیع الغرایب در علم بدائع و صنائع؛

لمعه یازدهم: مسمی به عرض العروض در علم عروض؛

لمعه دوازدهم: مسمی به معیار القوافی در علم قافیه؛

۱. منتخب العلوم به حواله مقاله پروفسر مسعود انور علوی کاکوری، مولانا غیاث الدین رامپوری کی آخری تالیف به عنوان منتخب العلوم: آخرین تالیف مولانا غیاث الدین رامپوری، معارف، اکتوبر ۲۰۰۶، ص ۲۹۲.

لمعه سیزدهم: مسمی به شجرة الاصطلاحات در علم اصطلاح؛
 لمعه چهاردهم: مسمی به ضرب الامثال فارسی و عربی؛
 لمعه پانزدهم: مسمی به هدیه مراسلات در اشعار مکتوبی؛
 لمعه شانزدهم: مسمی به کاشف العیوب در معایب کلام؛
 لمعه هفدهم: مسمی به آداب الانشا؛
 لمعه هجدهم: مسمی به تهذیب الاخلاق در علم اخلاق؛
 لمعه نوزدهم: مسمی به مخزن نفحات در علم موسیقی؛
 لمعه بیست و یکم: مسمی به مخزن نفحات در علم موسیقی؛
 لمعه بیست و دوم: مسمی بی فیوفن الاسلام در عقائد و فقه؛
 لمعه بیست و سوم: مسمی به تقسیم الفرائض؛
 لمعه بیست و چهارم: مسمی به عمدة الاخبار در علم حدیث؛
 لمعه بیست و پنجم: مسمی در علم منطق؛
 لمعه بیست و ششم: مسمی به توضیح المعالم در علم هیئت؛
 لمعه بیست و هفتم: مسمی به معدن الحکمت؛
 لمعه بیست و هشتم: مسمی به منهاج الاطبا در علم طب؛
 لمعه بیست و نهم: مسمی به تهذیب الاخلاق در علم اخلاق؛
 لمعه سی ام: مسمی به ترکی؛
 لمعه سی و یکم: مسمی به لب التواریخ.

منابع

۱. اخبارالصنادید (مجله اول)، مولوی نجم‌الغنی خان رامپوری، نول کشور پریس لکهنو.
۲. انتخاب یادگار، منشی امیر احمد مینائی امیر لکهنوی، وجیتا آفست پرنتر، دهلی ۱۹۸۲ م.
۳. تاریخ کتابخانه رضا، حافظ احمد علی شوق، رامپور رضا لائبریری، رامپور ۱۹۹۸ م.
۴. تذکره کاملان رامپور، حافظ احمد علی شوق، همدرد پریس، دهلی، ۱۹۲۹ م.
۵. تذکره کاملان رامپور، حافظ احمد علی شوق، خدابخش اوریتل پبلک لائبریری پتنا، ۱۹۸۶ م.

۶. تذکره علمای هند، مولوی رحمن علی، مترجمه محمد ایوب قادری، جادو پریس کراچی، ۱۹۶۱ م.
۷. رضا لائبریری جرنل ۱.
۸. علم و علم (وقائع عبدالقادر خانی) ترتیب و تحشیه محمدایوب قادری، ایجوکیشنل پریس، کراچی ۱۹۶۰ م.
۹. غیاث اللغات، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، سپهر، تهران ۱۳۳۷ ش.
۱۰. فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب، خان بابا مشار تهران.
۱۱. فهرست کتب عربیه، موجوده کتابخانه ریاست رامپور، از حکیم اجمل، مطبع احمدی رامپور، ۱۹۰۲ م.
۱۲. مقاله پروفیسر ریحانه خاتون به عنوان غیاث الدین رامپوری مؤلف غیاث اللغات، رضا لائبریری جرنل ۲۰۰۶.
۱۳. منتخب العلوم به حواله مضمون پروفیسر مسعود انور علوی کاکوری، مولانا غیاث الدین رامپوری کی آخری تالیف مقاله به عنوان منتخب العلوم: آخرین تالیف مولانا غیاث الدین رامپوری، معارف، اکتوبر ۲۰۰۶، ص ۲۹۲.

نگاهی منتقدانه بر تذکره «حدیقه هندی» تألیف بهگوان داس هندی

سید نقی عباس «کیفی»♦

پروفسور شریف حسین قاسمی از جمله ایران‌شناسان برجسته هند به‌شمار می‌روند که در چهل سال اخیر کارهای شایسته‌ای در عرصه‌های تصحیح متون، تاریخ ادبیات، نقد ادبی، ترجمه و پژوهش‌های علمی از ایشان به ثبت رسیده است. یکی از کارهای بسیار مهم و شایان ذکر ایشان، تصحیح تذکره «حدیقه هندی» است.

تذکره «حدیقه هندی»، تألیف بهگوان داس هندی، از جمله تذکره‌هایی است که در قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) در هند تألیف شد و با مقدمه، تصحیح و تعلیقات پروفسور شریف حسین قاسمی در سال ۲۰۱۵م توسط هیئت ملی نسخ خطی [National Mission for Manuscripts]، دهلی‌نو در ۴۸۶ صفحه و در قطع وزیری به چاپ رسیده است.

صفحه ۱ تا ۲۴ این کتاب شامل فهرست مطالب مفصلی است که خواننده توسط آن به سهولت به مطالب کتاب دسترسی پیدا می‌کند. از صفحه ۲۵ تا ۲۶ تقریظ دکتر علیرضا قزوه و از صفحه ۲۷ تا ۵۳ مقدمه‌ای جامع مشتمل بر ۲۶ صفحه به زبان فارسی است که اطلاعات مفیدی به خواننده می‌دهد.

متن اصلی تذکره «حدیقه هندی» (از صفحه ۵۴ تا صفحه ۲۹۸) حاوی ۲۴۴ صفحه است، و تعلیقات از صفحه ۲۹۹ آغاز و تا ۴۱۳ ادامه دارد. در پایان یک مقدمه

۱۶ صفحه‌ای به زبان انگلیسی نیز ارائه شده است.

نسخه خطی تذکره «حدیقه هندی»، با وجودی که ذکر آن در آثار بهگوان داس و همچنین کارهای معاصرین او یافت می‌شد، اما در دست نبود، تا آن‌که نسخه منحصر به فرد آن توسط پروفسور شریف حسین قاسمی در کتابخانه آیت‌الله مرعشی در قم پیدا و کتاب حاضر بر اساس آن تصحیح شد.

اما جای تأسف است که مصحح ارجمند به دلیل در اختیار نداشتن تصویری شفاف از اثر، ناچار از تصحیح بخش‌های خوانای آن یعنی فقط «چمن چهارم» و «باب دوم» آن شده است، و همین بخش را بعد از تصحیح به چاپ رسانده است. مصحح خود در این باره می‌گوید:

«در نظر داشتم که «حدیقه هندی» را به شکل کامل تصحیح و چاپ کنم. چون میکروفیلم آن از کتابخانه مرعشی به دستم رسید و از آن عکس گرفتم و به نقل پرداختم، متوجه شدم که عکس این میکروفیلم خیلی ناقص است و با وجود تلاش‌های زیاد نتوانستم آن را به درستی بخوانم. برای استفاده از اصل نسخه دو مرتبه به قم رفتم، ولی ممکن نشد که این نسخه را زیارت کنم. همچنین باری دوران اقامت کوتاه در تهران، و کمبود وقت مانع شد که از متن این تذکره که جناب آقای جلال حسین (ساکن پاراچنا، پاکستان) برای اخذ دکتری از دانشگاه تهران، ایران در ۱۹۹۴م. تصحیح و تحشیه نموده‌اند، چنان که شایسته بود، استفاده کنم. بنابراین تصمیم گرفتم که فقط چمن چهارم و باب دوم «حدیقه هندی» را تصحیح نمایم، زیرا بدون مطالعه اصل نسخه اثری به مشکل می‌توان آن را به درستی خواند و نقل کرد»^۱.

تذکره «حدیقه هندی» اساساً شامل دو «باب»، دو «رکن»، چهار «فصل» و چهار «چمن» بود. جزئیات این ابواب یا فصل‌بندی به شرح ذیل است:

باب اول: مشتمل بر مقدمه و دو رکن؛

مقدمه در وصف نواب مستطاب معالی القاب، سلیمان شوکت، آصف منزلت، وزیر

۱. حدیقه هندی، مقدمه، ص ۴۹.

اعظم میر معظم نواب آصف‌الدوله بهادر ادام‌الله افضاله و عم نواله، چون راقم نمک‌پرورده این خاندان عالی‌شان است، صدر این صحیفه را به نام نامی و ذکر سامی ترشح‌ساختن مناسب دانست.

رکن اول: در ذکر جناب ارشادمآب، فخر زمان و زمین، میرزا محمد فخر مکین مدخل‌الله معین، چون ذکر تلامذه آن حضرت اکثر در این مجموعه خواهد آمد، مکرر نام واجب‌الاحترام در هر مقام آوردن دور از ادب می‌داند، به جناب ارشادمآب اکتفا خواهد نمود.

رکن دوم: در وصف هندوستان جنت‌نشان و صوبه‌جات این بلاد مینوسواد؛

باب دوم: در ذکر پردگیان معنی‌یاب و خاتمه کتاب و احوال خود؛

فصل اول: وصف سراپای معشوق؛

فصل دوم: بیان فارسی و فضیلت آن؛

فصل سوم: در بیان کلام موزون؛

فصل چهارم: آغاز شعر و شاعری؛

چمن اول: وصف پادشاهان عالم‌پناه و شاهزادگان عالی‌جاه که کوس شاعری

نواخته‌اند؛

چمن دوم: در وصف وزرای عالی‌مقدار و امرای ذوی‌الاقتدار که به شغل سخنوری

پرداخته‌اند؛

چمن سوم: در ثنای مشایخ کبار و فقرای عبادت‌شعار که اکثر سخن‌سرا بوده‌اند؛

(نسخه خطی «حدیقه هندی» فاقد سیزده ورق آغازین این چمن است و فقط ترجمه

احوال آخرین شاعر عارف شیخ خوب‌الله اله‌آبادی موجود است)

چمن چهارم: در وصف شعرای صاحب‌کمال و سایر موزونان بلندخیال که در

فصاحت و بلاغت بر روی سخن گشوده‌اند^۱.

جمعاً تعداد شاعرانی که شامل در این کتاب هستند ۴۴۴ است، که از ترجمه

«ابوالفرج رونی» آغاز و بر ذکر «محمد یکتا» پایان می‌پذیرد، ترتیب اسامی شاعران

۱. حدیقه هندی، مقدمه، ص ۴۰-۳۹.

الفبایی است و هر ردیف «روضه» خوانده شده است. بهگون داس در سبب تقسیم‌بندی ابواب در مقدمه خود چنین می‌نویسد:

از این جهت که حدیقه را دو باب، تا از یکی درآیند و از دیگر برآیند، و فصول و چمن‌ها لازم؛ این حدیقه به دو باب و چهار فصل و چهار چمن تزیین یافت، به جای ردیف، روضه، زیب اوراق گردید.^۱

شایسته ذکر است که بهگون داس در ابتدای هر «چمن»، مقدمه‌ای به مناسبتِ مطلب آن «چمن» آورده است.

پروفسور شریف‌حسین قاسمی در مقدمه‌ای که بر تذکره «حدیقه هندی» نوشته است به شرح احوال کامل زندگی بهگون داس هندی بر اساس بیانات مؤلف و آنچه که در تذکره‌های معاصر او آمده است، پرداخته است.

مصحح بنا بر آن‌که نسخه «حدیقه هندی» فاقد نام کاتب بوده است و بنا بر یادداشت‌های لابه‌لای متن که به منظور اصلاح در متن اصلی و در میان عبارات با همان خط که در سایر بخش‌های نسخه کتابت شده است، نتیجه گرفته است که این نسخه پیش‌نویس اولیه تذکره و به خط خود مؤلف، یعنی بهگون داس هندی است.

مصحح، در ذیل سال تألیف تذکره «حدیقه هندی»، بیان می‌کند که این تذکره رسماً در سال ۱۲۰۰ ه.ق. ۶/۱۷۸۵ م. به تکمیل رسید.^۲ مصحح ماده تاریخ اتمام تألیف از «سنات سینگ بیدار» را بدین صورت نقل کرده که «چمنستان لاله هندی است» و در حاشیه می‌نویسد:

در این قطعه، واژه‌های ردیف: بندی‌ست، هندی‌ست، نوشته شده، از ماده تاریخ «چمنستان لاله هندی‌ست» ۱۱۹۹ ق. به دست می‌آید، ولی اگر «هندی‌ست» را «هندی است» بنویسیم، ۱۲۰۰ ق. به دست می‌آید که در حقیقت سال تکمیل «حدیقه هندی» است.^۳

۱. حدیقه هندی، مقدمه، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان.

اما به نظر می‌رسد، که وقتی «هندی‌ست» را «هندی است» بنویسیم یا بخوانیم، مصراع از وزن می‌افتد و افتادگی وزن قابل پذیرفتن نیست. کاش به روشنی مشخص می‌کردند: به چه دلیلی سال ۱۲۰۰ق. را سال تکمیل تذکره قرار داده‌اند و چه چیز مانع پذیرفتن نتیجه ماده تاریخ یعنی ۱۱۹۹ق. است؟ درحالی‌که خواه سال تکمیل تذکره ۱۱۹۹ق. باشد یا ۱۲۰۰ق.، بهگوان داس به حک و اصلاح و حتی اضافه کردن بر متن ادامه داده است. چنان‌که از ترجمه «عنایت بیگ ساکن» معلوم می‌شود که مؤلف تا سال ۱۲۱۱ق. (حدیقه هندی، ص ۱۳۲) به این کار پرداخته است.

از آن‌جا که مصحح به تصحیح متن اصلی تذکره «حدیقه هندی» پرداخته است به نظر می‌رسد در ذیل تراجم برخی از شعراء دوگانگی‌ها و تناقض به چشم می‌خورد. نظیر:

۱. در شرح احوال بهگوان داس هندی درباره سال ولادت وی آمده است: «او پسر ذلپت داس ولد هرنیس رای بوده و در منزل نیای مادری‌اش لاله‌رام غلام قانون‌گو در صیدپور در ۱۱۶۲ق./۱۷۴۹م. متولد شد»^۱.
«هندی در سال ۱۱۶۴ق. به دنیا آمده بود»^۲.
۲. در ذیل شرح احوال آزاد بلگرامی (حدیقه هندی، ص ۷۱)، سال ولادت آزاد «بیست و پنجم صفر سنه هزار و یکصد و هفده هجری» درج شده است در حالی که سال ولادت آزاد ۱۱۱۶ه.ق./۱۷۰۴م. (احوال و آثار آزاد بلگرامی، ص ۲۱؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱، ص ۳۱۷) است.
۳. «در سیوستان تذکره الشعرا مسمی به «ید بیضا» تألیف نموده. تاریخ اتمامش «طبع سلیم ید بیضا نمود» (۱۱۴۸ه) فرمود»^۳.
شایان ذکر است که از جمع و تفریق ماده تاریخ «طبع سلیم ید بیضا نمود» سال ۱۱۴۸ه.ق. به دست می‌آید، که هرچند تاریخ درست به پایان رسیدن تذکره «ید بیضا»

۱. حدیقه هندی، مقدمه، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۴۳. بهگوان داس هندی (۱۱۶۴ق./۱۷۵۱م.) برای اطلاعات بیشتر ر.ک: «دایرةالمعارف

بزرگ اسلامی»، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

۳. حدیقه هندی، ص ۷۲.

است، اما اصل ماده تاریخ که در سایر تذکرها و در آثار خود آزاد بلگرامی نیز ثبت شده، «طبع کلیمم ید بیضا نمود»^۱ است.

در توضیح این تناقض شاید بتوان گفت که، بهگوانداس هندی سال دقیق تألیف تذکره «ید بیضا» را می‌دانسته یا شنیده، اما تذکره را ندیده و ماده تاریخ اصلی را نمی‌دانسته، ولی از آنجا که خود شاعر بوده، آنچه نیم و ناقص در ذهنش مانده را با ترکیب «طبع سلیم» ساخت که دارای همان تاریخ است.

۴. در بخش تعلیقات، در ذیل آزاد بلگرامی و در باب تذکره «مآثرالکرام» گفته شده که این تذکره «شامل دو فصل: فصل اول، ذکر هشت نفر از فقرای بلگرام، و در فصل دوم، ذکر هفتاد نفر از فضای بلگرام، در ۱۱۶۶ق. به پایان رسید»^۲.

با نگاهی به تذکره «مآثرالکرام» اثر آزاد بلگرامی مشخص می‌شود که «فصل اول مآثرالکرام دارای ذکر ۸۰ نفر از فقرای بلگرام، و فصل دوم آن مشتمل بر ذکر ۷۳ نفر از علماء و فضای بلگرام است. این کتاب جمعاً مشتمل بر ترجمه ۱۵۳ نفر از فقراء، علماء و فضلاء است و در آن ۹۶ نفر از منطقه بلگرام و ۵۷ نفر از مناطق مختلف هندوستان و جاهای دیگر می‌باشند»^۳.

به نظر می‌رسد که بهتر بود مصحح ارجمند در پاورقی ضمن اشاره به سهو مؤلف اصلی، موارد اختلاف را ذکر می‌فرمودند.

یکی از بخش‌های مهم تذکره «حدیقه هندی» تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، بخش تعلیقات است. که از صفحه ۲۹۹ تا صفحه ۴۱۳ را شامل می‌شود. در عین این که این بخش یکی از مهم‌ترین و مفیدترین بخش‌های کتاب است و اطلاعات ارزشمند مصحح را در بسیاری بخش‌ها به خواننده منتقل می‌کند، اما به نظر می‌رسد که به جای ایجاز و اختصار، اطناب در برخی مطالب این بخش که عموماً در همه تذکرها یافت می‌شود، زیبایی این بخش را کم‌رنگ کرده است.

۱. تاریخ اتمام تذکره «ید بیضا»، «طبع کلیمم ید بیضا نمود» (احوال و آثار آزاد بلگرامی، ص ۱۰۸) است. که از آن سال ۱۱۴۸ق. به دست می‌آید.

۲. حدیقه هندی، ص ۳۱۲.

۳. احوال و آثار آزاد بلگرامی، ص ۱۹۲.

با توجه به این که تایپ‌کننده کتاب به زبان فارسی مسلط نبوده، اشتباهاتی نیز در آن راه یافته است. این اشتباهات تایی در بسیاری جاها در خواندن متن کتاب مشکل ایجاد می‌کند. پیشنهاد می‌شود که در چاپ دوم تذکره «حدیقه هندی» ضمن نمونه‌خوانی دقیق متن موارد فوق، حتماً در نظر گرفته شود.

در مجموع تذکره «حدیقه هندی» تصحیح پروفیسور شریف‌حسین قاسمی از مجموعه تذکره‌های بسیار مهمی است که جای آن در بین متون فارسی تألیف‌شده در هند در قرن ۱۲ خالی بود، و می‌توان گفت که متن حاضر متعلق به آن دوره برای مطالعه شاعران فارسی‌گوی به ویژه درباره کسانی که ذکرشان جای دیگر نیامده، بسیار باارزش است. تصحیح و چاپ این اثر از شمند قرن دوازدهم به پژوهشگرانی که در حوزه زبان و ادبیات فارسی شبه‌قاره علاقمند هستند، کمک خواهد کرد و از این نظر کار ایشان بسیار با ارزش و شایسته تقدیر است.

منابع

۱. افشاریان، مرجان؛ بهگوان داس هندی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، (بوسنه سرای - پوریای ولی)، جلد ۱۳، ص ۲۰۲-۲۰۳، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ش. ۱۹۸۸م.
۲. خیام‌پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۶۸ش. ۱۹۸۹م.
۳. رضازاده لنگرودی، رضا؛ آزاد بلگرامی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، (آب - آل داوود)، جلد ۱، صص ۳۱۷-۳۱۹، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ش. ۱۹۸۸م.
۴. عباس، سیدحسن؛ احوال و آثار میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۴ش. ۲۰۰۵م.
۵. عطاء کاکوی، عطاءالرحمان، تذکره سفینه هندی، پتنا، ۱۹۸۵م.
۶. نقوی، سید علی‌رضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، چاپ علی‌اکبر علمی، ۱۹۶۴م.
۷. هندی، بهگوان داس؛ تذکره حدیقه هندی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات پروفیسور شریف‌حسین قاسمی، دهلی نو، هند: نیشنل میشن فار مینسکریپتس (NMM)، ۲۰۱۵م.

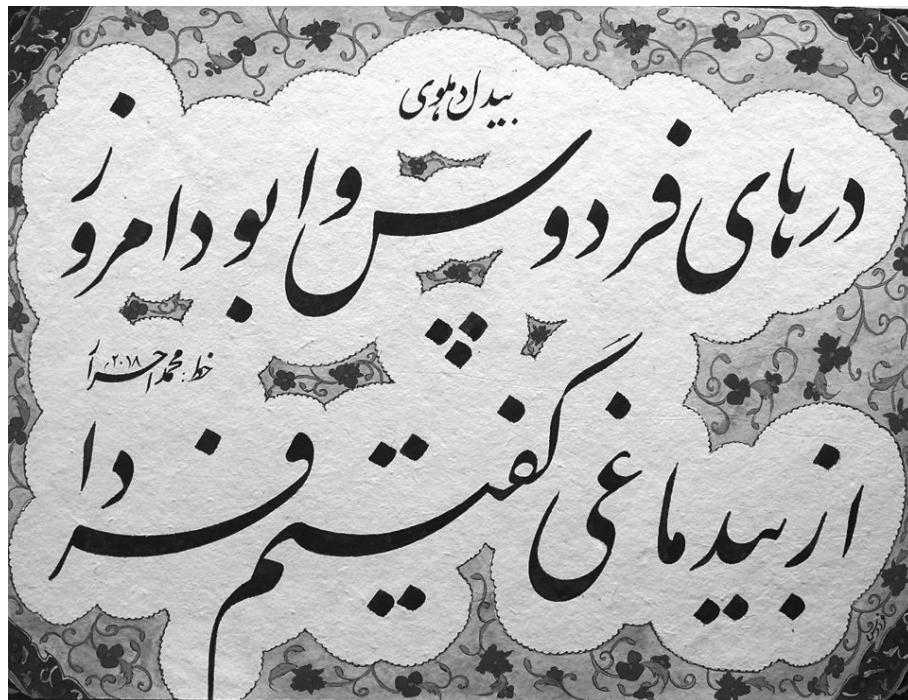
8. Beale, Thomas William: *The Oriental Biographical Dictionary*, Calcutta, 1881
9. Hadi, Nabi, *Dictionary of Indo-Persian Literature*, New Delhi, 1995
10. Kaify, S. Naqi Abbas, *Tadhkirai Ḥadīqa-i Hindi*, Biography and Academic Life of Prof. Shareef Husain Qasemi, Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, Tehran, 2016, pp. 195-204
11. Storey, C. A., *Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey*, London, 1927.

کلک شیرین کار

دستاوردهای فراوان زبان فارسی با همهٔ صلابت و زیبایی‌اش اگر نوشته نمی‌شد ماندگار نبود، و نیز اگر به زیبایی نگارش نمی‌یافت تا این میزان جلب توجه نمی‌کرد. بر این اساس خط و خوشنویسی را باید از اساسی‌ترین دلایل قوام زبان فارسی در طول تاریخ و از مهمترین عناصر ثبت و انتقال میراث گرانسنگ این زبان دانست. در شبه قاره هم همواره خوشنویسانی فعالیت داشته‌اند که امیدواریم در مجله قند پارسی در هر شماره یکی از این هنرمندان دیروز و امروز را در شبه قاره معرفی کنیم.

بازدید از نمایشگاه استاد محمد احرار هندی در دانشکدهٔ هنرهای دانشگاه اسلامی علیگر فرصت مناسبی را فراهم آورد تا با این هنرمند خودساخته و سخت‌کوش آشنا شویم و از ایشان بخواهیم خودشان را به مخاطبان مجله قند پارسی بیشتر بشناسانند. چشم انتظار آثار و نوشتار دیگر هنرمندان این دیار زرخیز هستیم.

مجله قند پارسی



زندگی نامه خودنوشت خوشنویس معاصر محمد احرار هندی



نامم محمد احرار عالم معروف به محمد احرار هندی است. به تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۶ میلادی به قریه شبلی باری ضلع دهنباد چهارکند، که حدی به بنگال غربی دارد، به خانه محمد بابوجان عاشق و امت آرا بیگم چشم به جهان گشودم.

پدرم علم دوست بودند و به ادبیات اردو و فارسی علاقه داشتند، و شعر نیز می گفتند. چون استعداد می داشتم مرا در ایام طفولیت به آموختن خط ترغیب کردند. استاد

نیافتم و از رساله های خوشنویسی استفاده کرده، خودم مشق کردم. آقای عابد رضا بیدار رییس کتب خانه خدابخش پتنا خطم را ملاحظه کردند و برای استفاده کردن از خطوط میرعماد و رشیدالدین دیلمی و دیگر استادان دوره مغولیه و صفویه مرا به کتب خانه خدابخش احضار کردند.

در هنگام انقلاب اسلامی ایران با دانشجویان ایرانی در هند تماس داشتم، و چندین کتب خطاطی ایرانی از ایشان حاصل کردم، که یکی از ایشان که هنوز در یادم هستند آقای عبدالهادی قزوینی بودند که اکنون در دانشگاه تربیت مدرس تهران استاد هستند. بعد از مدت طولانی با استادان ایران و ترکیه ارتباط پیدا کردم. به خصوص با آقای

استاد رسول مرادی مشهدی، شاگرد برجسته استاد غلام حسین امیرخانی دوستداری کردم. این استاد ارجمندم خیلی به من لطف کردند و از نکات نستعلیق به توسط نامه نویسی از ایشان یاد گرفتم. حتی آقای مرادی همراه آقایان مجتبی سبزه و فرزانه کرمانی نژاد برای ملاقات من به هند آمدند و در دهلی، علی گره و پتنا نمایشگاه گروهی برپا کردیم. هنوز آقای مرادی برایم نامه ارسال می کنند و با من در ارتباط هستند، و خواهشمند هستند که اگر ممکن شود باز برای نمایشگاه خط به هند بیایند.

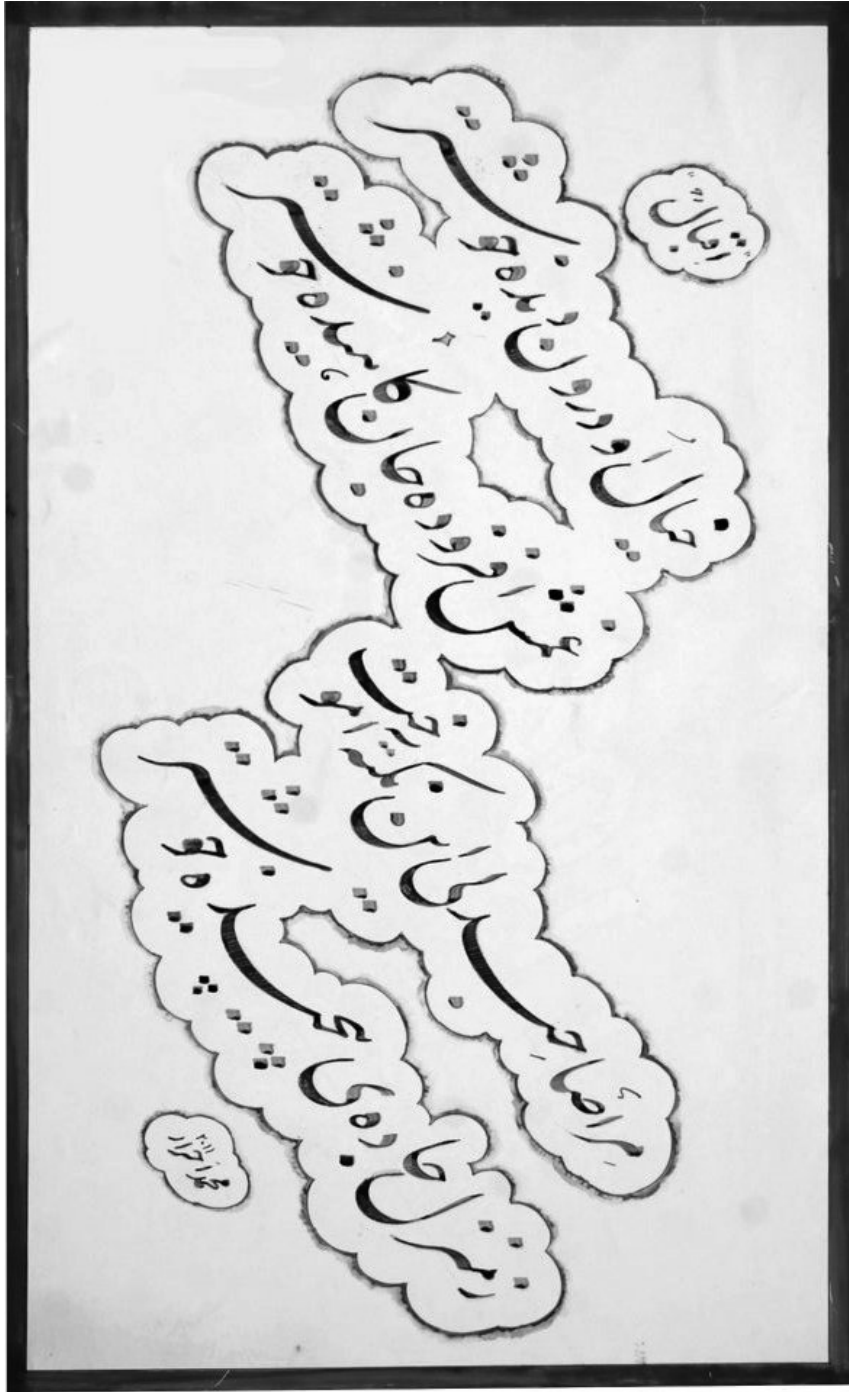
استاد معروف اردو آقای شمس الرحمن فاروقی نمونه هایی از خطوط من را در مجله خود «شب خون» در شهر اله آباد چاپ کردند و در میان دانشمندان و حوزه های علمی و فرهنگی هند و خارج از کشور معرفی کردند. اکنون گاه گاه نمونه خطوط من در مجله «دبیر» در شهر کاکوری لکنو و مجله «نقد و تحقیق» دهلی نو به سردبیری سید نقی عباس چاپ می خورد.

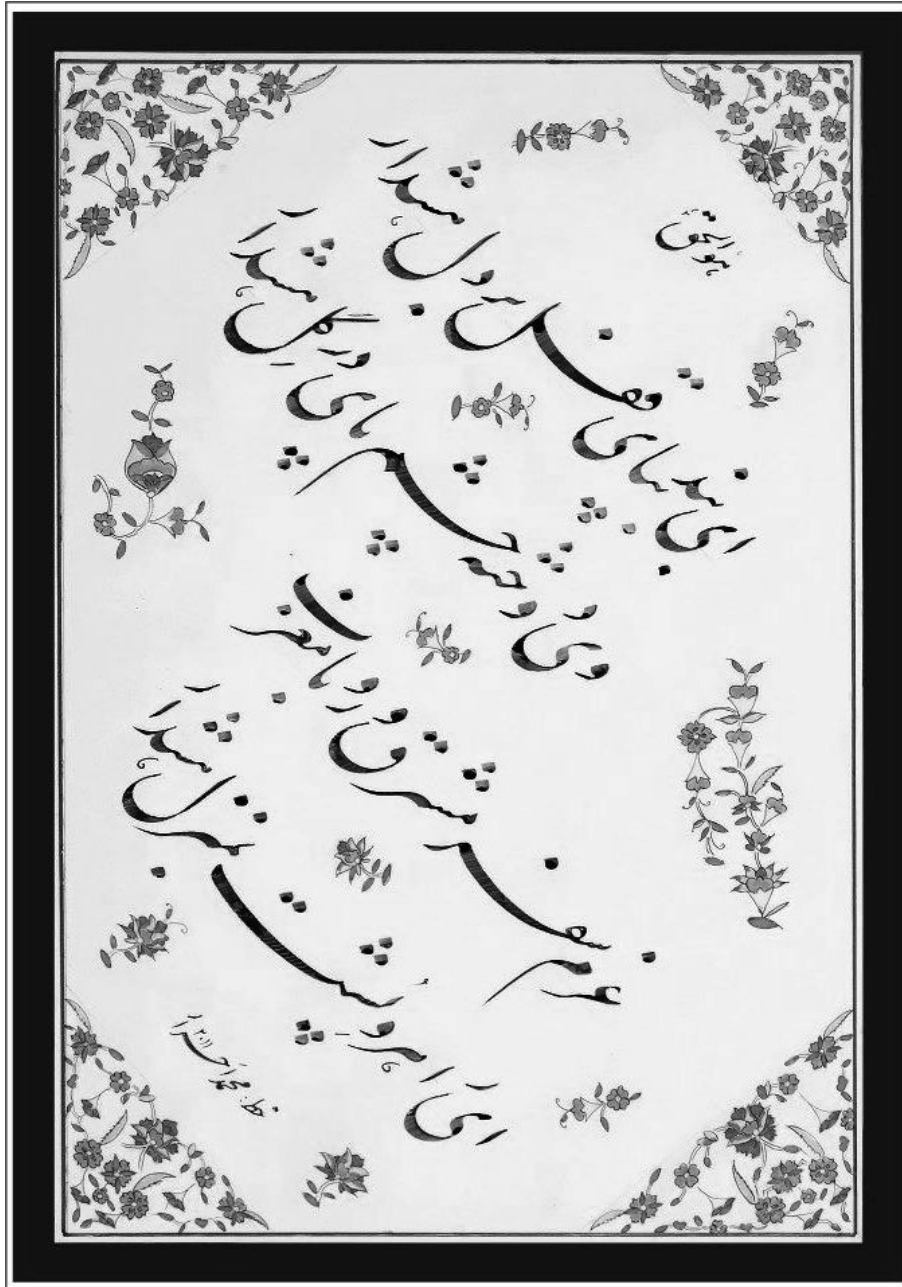
تاکنون در کتبخانه خدابخش پتنا، دانشگاه اسلامی علی گره، دانشگاه هندوی بنارس و در کتبخانه رضا رامپور نمایشگاه خط برپا کردم. چندین مقاله نیز در باره خط و خطاطان نوشتم که چاپ خورده است.

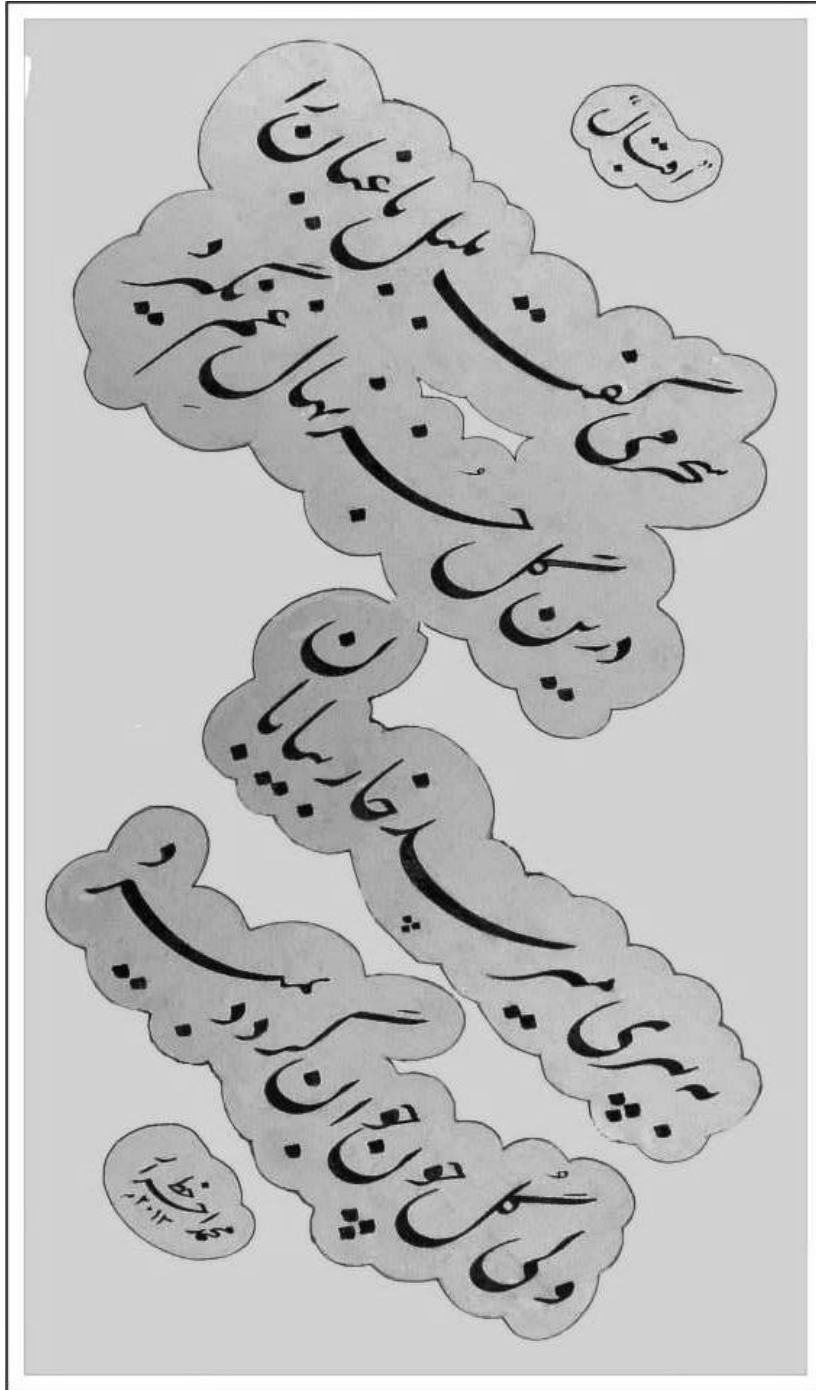
من برای آموختن و ترویج این هنر قدسی و معنوی هزارها رویه صرف کرده ام ولی از این هنر نان نخوردم. در چاکری دولتی چهارکند بودم، و اکنون از منصب عالی بازنشسته ام و برای آموزش خط کوشان هستم. چندتن شاگردان ذی استعداد دارم به نام های محمد آرمان، محمد فردوس یساری، و محمد نوشاد شاهدهی که در آموزش خط بسیار ساعی هستند.

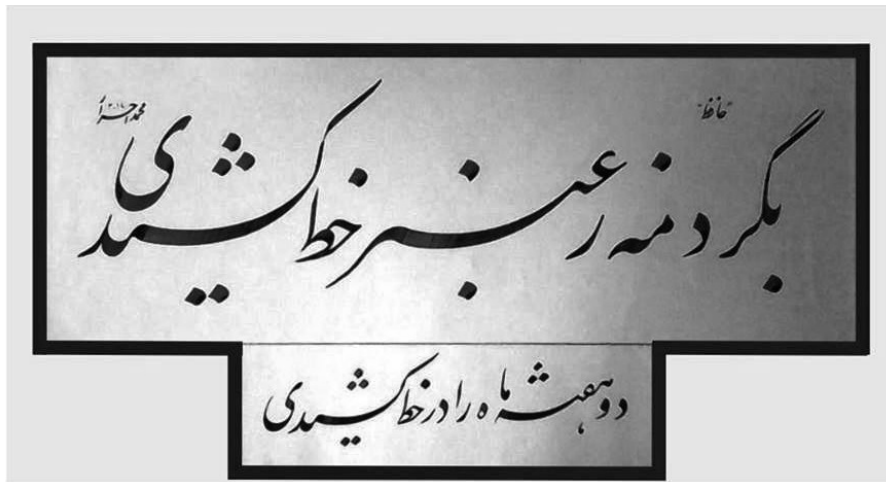
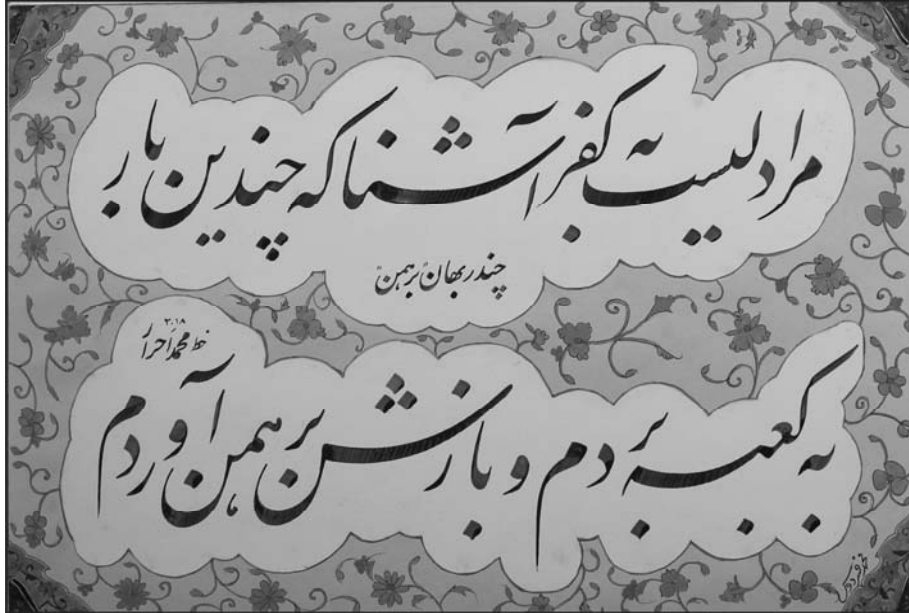
سپردم به تو مایه خویش را

تو دانی حساب کم و بیش را

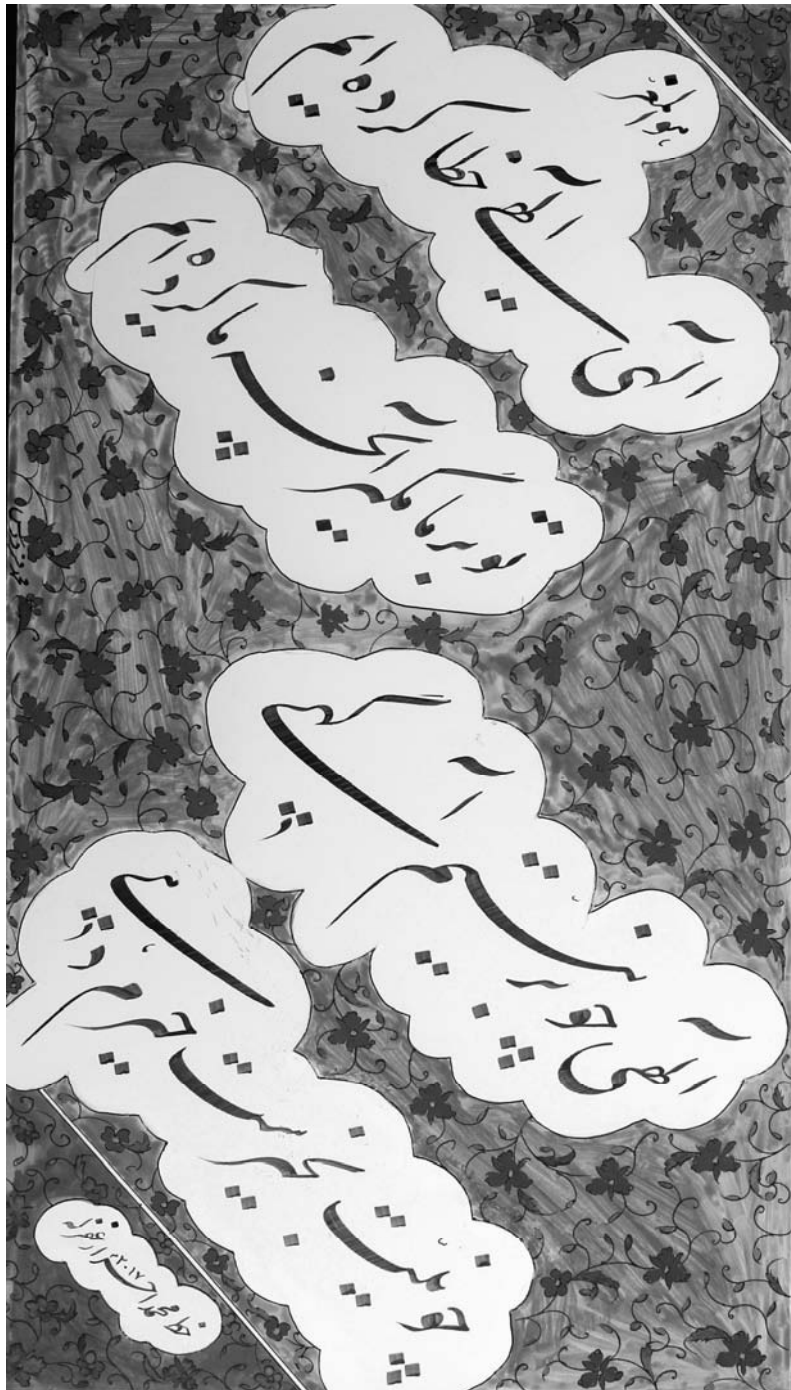


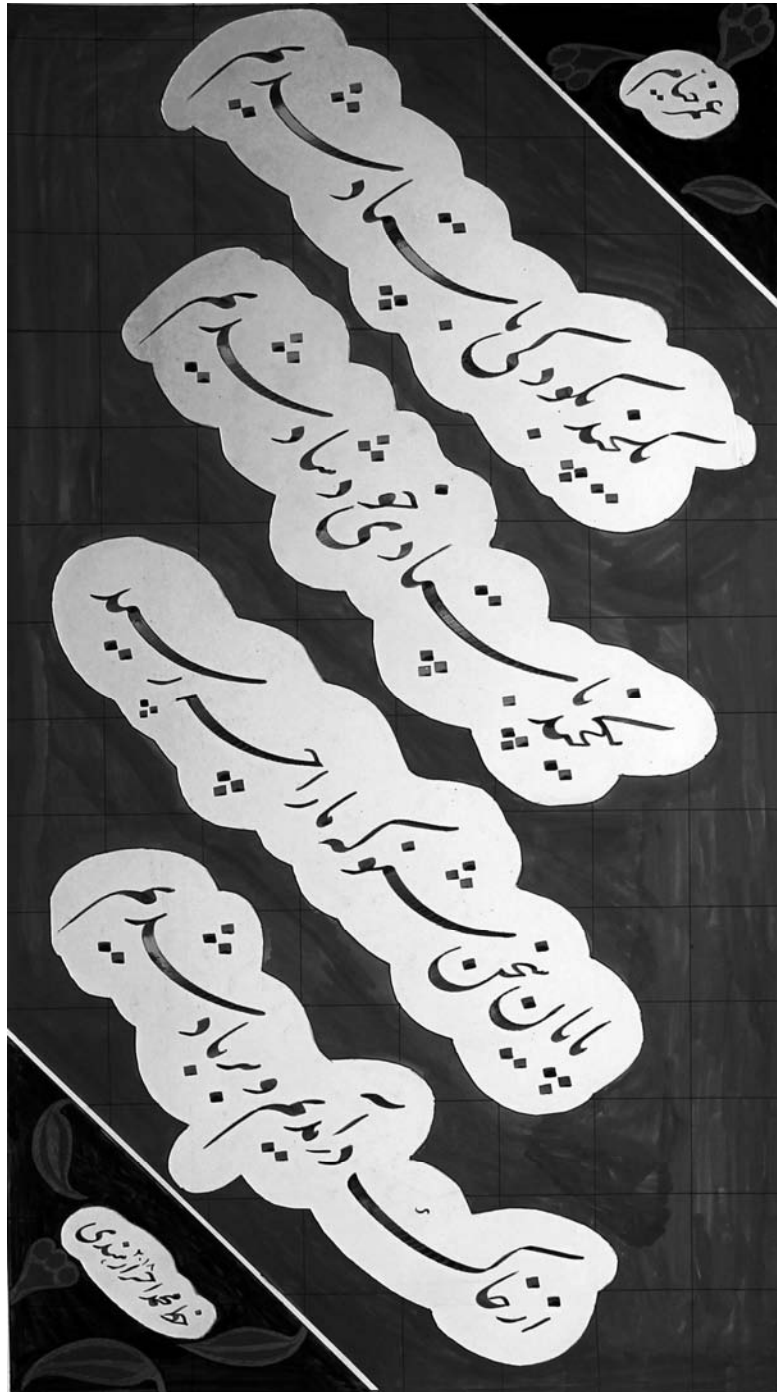










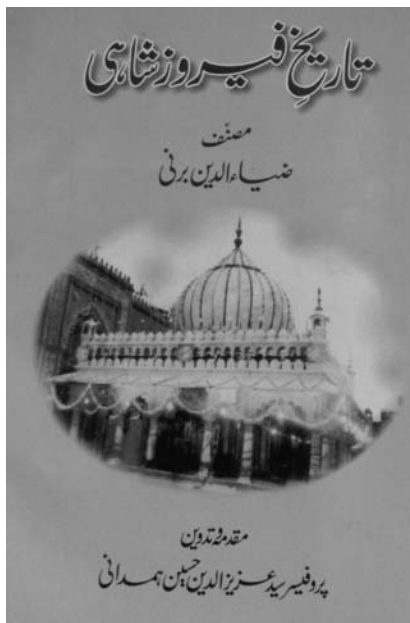


تاریخ فیروز شاهی

ضیاءالدین برنی

♦ محمدصادق خان

مقدمه و تدوین پروفیسور سید محمد عزیزالدین حسین همدانی



تصحیح جدید تاریخ فیروزشاهی اثر ضیاءالدین برنی با مقدمه و تدوین پروفیسور سید محمد عزیزالدین حسین همدانی، استاد شعبه تاریخ جامعه ملیه اسلامیہ دہلی نو از سوی انتشارات سر سید آکادمی علیگرہ مسلم یونیورسٹی در ماه اکتبر ۲۰۱۷ منتشر شد.

ضیاءالدین برنی (۱۲۸۱-۱۳۶۲) از مورخان بنام عهد سلطان محمد بن تغلق است که کتابهای فتاویٰ جهانگیری، مآثر سادات، حسرتنامه، صلوة کبیر، تاریخ برامکہ، لبالتواریخ، عنایتنامہ الہی، تاریخ فیروزشاهی و نعت محمدی را بہ رشتہ تحریر

درآورده است. تاریخ فیروزشاهی مهمترین اثر برنی است. تاریخ فیروزشاهی از زمان سلطان غیاثالدین بلبن آغاز می‌شود و تا شش سال عهد فیروز شاه را احاطہ می‌کند.

♦ دانشجوی دکتری زبان و ادبیان فارسی دانشگاه دہلی، دہلی.

در تصحیح این اثر نسخه‌های خطی کتابخانه بادلین آکسفورد انگلیس، کتابخانه رضا رامپور و نسخه چاپی به تصحیح سر سید احمد خان (۱۸۶۲) و شیخ عبدالرشید (۱۹۵۷) مورد استفاده قرار گرفته است.

برنی دو متن جداگانه از تاریخ فیروزشاهی آماده کرد. یکی در سال ۱۳۵۵ و دیگری در سال ۱۳۵۷. متن اول مختصر و متن دوم طولانی است. متن دوم عهد سلطان علاءالدین خلجی (۱۲۹۶-۱۳۱۶) و سلطان محمد بن تغلق (۱۳۲۵-۱۳۵۱) را کاملاً معرفی می‌کند. سر سید احمد خان در سال ۱۸۶۲ متن دوم تاریخ فیروزشاهی را چاپ کرد، ولی وی از متن اول تاریخ فیروزشاهی بی‌اطلاع بوده است. هنری ایلپیت در سال ۱۸۶۷ نوشته که در میان نسخه‌های خطی تاریخ فیروزشاهی اختلاف زیادی وجود دارد ولی وی نتوانست دلیل این اختلاف‌ها را توضیح دهد. پروفیسور سائمن دوگی در سال ۱۹۷۱ ادعا کرد که تاریخ فیروزشاهی دو متن دارد.

از متن اول دو نسخه یکی در کتابخانه بادلین، آکسفورد انگلیس و دیگری در کتابخانه رضا رامپور هند موجود است. بعضی از حقایق تاریخی در این متن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در متن دوم دیده نمی‌شود.

پروفیسور عزیزالدین مقدمه‌ای ۲۵۵ صفحه‌ای بر این متن به زبان انگلیسی نوشته است که شامل سه باب است. باب اول زندگی ضیاءالدین برنی، باب دوم اهمیت تاریخ فیروزشاهی، و باب سوم مطالعه تطبیقی دو متن است.

پروفیسور عزیزالدین تمامی این نسخ را مورد مطالعه قرار داده و بر اساس متن اول یک متن کامل از تاریخ فیروزشاهی مرتب کرد که پژوهشگران زبان فارسی و مورخان می‌توانند از هر دو متن این تاریخ استفاده کنند.

پروفیسور عرفان حبیب در مجله *Studies in Pupiles History 2018* درباره این چاپ تاریخ فیروزشاهی معرفی نوشته و گفته که به پروفیسور عزیزالدین باید تبریک گفت که این متن را برای دانشوران آماده کرده است.

بر بال‌های خیال

برگ‌هایی از هنرآفرینی فارسی دوستان، ایران، افغانستان،
تاجیکستان، هندوستان و...

زمانی که یکی از بنگاه‌های خبرپراکنی بخش فارسی خود را به دو قسمت «فارسی» برای ایرانیان و «دری» برای مخاطبان افغان تقسیم کرد، بسیاری از کسانی که دل در گرو این فرهنگ و تاریخ و آب و خاک دارند عکس‌العمل نشان داده و «فارسی و دری» را یکی شمردند و اینگونه حرکت‌های جدایی‌افکن را نشان از خوی استعماری سیاستگزاران آن رسانه شمردند. در این میان ادیبان و شاعران افغان بازخورد جدی‌تری از خود بروز دادند و به نشانهٔ همبستگی ریشه‌ای دو ملت سروده‌های پیشین و نوین خود را به پای «فارسی دری» ریختند. در این شماره از مجلهٔ قند پارسی مناسب دیدیم که گلچینی از این دستاوردهای مهر و دوستی و یگانگی و عشق‌ورزی به این زبان فاخر و شیرین را در کنار سروده‌هایی از دیگر عزیزان فارسی‌دوست و فارسی‌سرا به پیشگاه شما ادب دوستان تقدیم کنیم. امید که پسند افتد، و آغازگر سلسله‌ای باشد که به ادامهٔ آن امید بسته‌ایم.

زبان فرزانه‌گی

دکتر غلامعلی حداد عادل*

ای زبان فارسی، ای درّ دریای دَری ای تو میراث نیاکان، ای زبان مادری
 در تو پیدا فرّ ما، فرهنگ ما، آیین ما از تو برپا رایتِ دانایی و دانشوری
 کابل و تهران و تبریز و بخارا و خُجند جمله ملک توست تا بلخ و نساپور و هری
 جاودان زی، ای زبان دانش و فرزانه‌گی تا به گیتی نور بخشد آفتاب خاوری

فارسی را پاس می‌داریم، زیرا گفته‌اند

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری

* رییس بنیاد سعدی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ایران.

جغرافیای معنوی ما

قهار عاصی*

گل نیست، ماه نیست، دل ماست پارسی
 از آفتاب معجزه بر دوش می کشد
 از شام تا به کاشغر از سند تا خجند
 تاریخ را و بیشه سبز شکوه را
 روح بزرگ و طبل خراسانیان پاک
 تصویر را، مغالسه را و ترانه را
 سر سخت در حماسه و هموار در سرود
 بانگ سپیده، عرصه بیدار باشِ مرد
 غوغای کوه، ترنم دریاست پارسی
 رو بر مراد و روی به فرداست پارسی
 آئینه دار عالم بالاست پارسی
 خونِ من و کلام مطالاست پارسی
 چتر شرف چراغ مسیحاست پارسی
 جغرافیای معنوی ماست پارسی
 پیدا بود از این که چه زیباست پارسی
 پیغمبر هنر، سخن راست پارسی
 دنیا بگو مباحث، بزرگی بگو برو!
 ما را فضیلتی است، که ما راست پارسی

* از شعرای معاصر افغانستان که سال ۱۳۷۳ در کابل شهید شد.

یادگار مادر

نورالحق صبا*

پارسی گویم، پارسی خوشتر است
 پارسی در کامم از روز نخست
 هر زبانی نیک، اما پیش من
 آن زبان‌های دگر لعل و گهر
 زر نمی‌گویی مگو، دریا بگو
 می‌سزد گر طبل سلطانی زند
 پارسی با رادی و آزادگی
 پارسی از آرش آن شیر دلیر
 پارسی عطار و مولانای بلخ
 پارسی را رودکی یاری کند
 هان ای پارسی‌زبانان نجیب
 پارسی دیریست در دستان این
 پارسی دردا در این قرن سیه
 پارسی واحسرتا، واحسرتا
 پارسی اما ندارد وحشتی
 کاخ‌ها و کوخ‌های پُرتلا
 پارسی زیبایی مشرق زمین
 پارسی دردانه پیغمبر است
 خوشتر از شهد و گلاب و شکر است
 پارسی پُربها تاج سر است
 پارسی اما به چشم من زر است
 چونکه دریا پُر ز دُر و گوهر است
 پارسی زیرا که جنس دیگر است
 بی‌گمان از یک تبار و سنگر است
 پارسی از کاوه آهنگر است
 پیر طوسی و سنایی‌پرور است
 پارسی را خواجه یار و یاور است
 پارسی لطف خدای داور است
 چرخ یغمایشه بازبگر است
 از جفا چون لاله‌های پرپر است
 زیر صدها تیغ و صدها خنجر است
 او خروس مست، او شیر نر است
 کی گدا، او صاحب تاج زر است
 پارسی نور و جلال خاور است

* رییس دانشگاه هرات و ساکن فعلی در هلند.

پارسی را «جام جم» گویی بجاست پارسی آئینهٔ اسکندر است
 بر ستیغ چرخ و بر برق زمان پارسی زینده مثل افسر است
 آب رکناباد و جوی مولیان در کتاب دلگشایش مضمراست
 پارسی از آسمان این جهان قصه کوتاه آفتاب انور است
 من از آن پاسش همی دارم که او
 یادگار نازنینِ مادر است

در ستایش زبان شورانگیز پارسی

قنبر علی تابش*

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| به باران می‌رسد ایل و تبارت | به مشکِ بیهقی باغ و بهارت |
| عروسِ خطهٔ مشرقِ زمینی | دری و فارسی دو گوش‌سوارت |
| تمام شاعرانِ فارسی‌گوی | نموده دُرّ و گوهرها نثارت |
| بود شهنامهٔ فردوسی طوس | فقط یک از هزاران شاهکارت |
| درخشان کرده‌ای دُرّ دری را | منوچهری است طوق زرنگارت |
| کمند انداختی بر قلعه‌ها شد | ابوریحان بیرونی شکاریت |
| خراسان در خراسان شعر و عرفان | ز دهلی تا بخار یادگارت |
| شدم بار دگر مسعودِ سلمان | به زنجیرِ غمانِ بی‌شمارت |
| اگر امشب نخشکد اشکِ چشمم | بشویم از رخت گرد و غبارت |
| به جای باغ فیروزی بسازم | به خوناب جگر باغ انارت |

بکارم دانه دانه لاله و گل
سر از نو باز گردانم بهارت

* شاعر معاصر افغان.

در همبستگی فارسی زبانان جهان

نجیب بارور*

| | |
|--|---|
| زادگاه رستم و شاهان ساسانی یکی است | شوکت شهنامه و فرهنگ ایرانی یکی است |
| ارزش خاک بخارا و سمرقند عزیز | نزد ما با گوهر و لعل بدخشانی یکی است |
| ما اگر چون شاخه‌ها دوریم از هم عیبت نیست | ریشه کولابی و بلخی و تهرانی یکی است |
| از درفش کاویان آواز دیگر می‌رسد | بازوان کاوه و شمشیر سامانی یکی است |
| چیست فرق شعر حافظ با سرود مولوی | مکتب هندی، عراقی و خراسانی یکی است |
| فرق شعر بیدل و اقبال و غالب در کجاست | رودکی و حضرت جامی و خاقانی یکی است |
| مرزها دیگر اساس دوری ما نیستند | ای برادر اصل ما را نیک می‌دانی، یکی است |

تاجیکی یا فارسی یا خویش پنداری دری

این زبان پارسی را هر چه می‌خوانی یکی است

* شاعر معاصر افغان.

با زبان پارسی

ناصر بادیکانی (ناصح)*

هرچه ما از نام ایران قدردانی کرده‌ایم
قدر گوهر را نمی‌داند مگر گوهرشناس
ای زبان با تیغ برآن تو ما ایرانیان
با زبان حافظ و سعدی و جامی بی‌گمان
مولوی سان و سنایی‌گونه و عطارشکل
از شراب خمرة خیام ما رندان مست
هرچه فردوسی نوشت و هرچه را صائب سرود
پرگشود از شرق ما آوازه شعر و ادب
از ظرافت آنقدر پیچیده‌ایم این تحفه را
با زبان پارسی گوهرفشانی کرده‌ایم
ما به خون دل چنین لعلی جهانی کرده‌ایم
مشق در میدان عشق و مهربانی کرده‌ایم
جلوه دُرّ دری را جاودانی کرده‌ایم
عشق و عرفان زمین را آسمانی کرده‌ایم
در کمال پیری احساس جوانی کرده‌ایم
سینه‌ها در سینه‌ها ورد زبانی کرده‌ایم
تا به مغرب شهرتش را پاسبانی کرده‌ایم
تا تمام عرش حق را پرنیانی کرده‌ایم

بس که دل بردیم و جان دادیم بر ابنای دهر

ناصح از این رو یقین در قهرمانی کرده‌ایم

* شاعر معاصر ایران و ناظم کل نهج البلاغه به فارسی.

آریائیان در هند و ایران

احسان الله شکراللهی*

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| یکدسته پرستوی مهاجر بودیم | پرواز کنان آمده از وادی دور |
| یکدسته پرنده گریزان از برف | از سردی باد، خسته خاطر، ناسور |
| در دل هوس و عشق و تمنای وصال | امید به آستانه گرم حضور |
| راه آمده تا خرمی سبز بهار | از سردی دی رسیده تا هُرم تنور |
| آمد آمد تا نفس خرم باغ | آمد آمد تا به دوراهی عبور |
| یکدسته به راست رفت و ایرانی شد | یکدسته به چپ، هند سرافرازِ غرور |
| در طی هزاره‌ها هم این دو هستند | در آمدورفت، همچو بر گل زنبور |
| این یک عسل طعم خراسانی داشت | آن نیز عسل به طعم گل در میسور |
| ایران به کفش ساز همایونی کوک | ماهور زنان هند به چنگ و تنبور |
| این گونه من و تو هم نوائیم هنوز | این گونه من و تو ریشه‌ها مان انگور |
| من مست تو از نوازش رسم کهن | تو مست من از ترانه سبز سرور |
| اسلام عزیز هم تشفی‌ها کرد | هند و شنود تا ز مسلمان منشور |
| ما دست به دست هم نیایش خوانیم | آئینه روشن هم از جنس بلور |
| ایران دلش از قصه هند آبادان | هند از هنر و فنون ایران معمور |
| دلگرمی آریائیان مقصد ماست | از حرکت ما اگر پیرسی منظور |

بودیم همه از این تبادل دل گرم

هستم همه از این تعامل مسرور

* مدیر مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو، هند.

رایت سخن

پروفسور سیده بلقیس فاطمه حسینی*

دستِ مشاطهٔ تقدیر
 چون پرده برداشت
 از رخسارِ عدم،
 و جهان را آراست، آراستی!
 و فرستاد انسان مسجود را،
 از لطفِ خضرِ عقل،
 آدم دهان گشود...
 و بر زبانش جاری شد
 اسمای پاک،
 مالکِ مُلکِ لولاک،
 شاهدِ معنی، ابوالقاسم^(ص)
 گنجِ حکمت را به مردم عام کرد
 سرکشان را با مرام و با زبانش رام کرد.
 طوطی مثال آمدند
 بلبلان این چمن،
 در خوشنواایی
 و کردند نثار در سخن، چه گوهرهایی

* استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

همه پاک و رخشان، همه جاودانی!
 سخن بود شیرین به اوج و کمال
 از زمین تا به افلاک، راه خیال
 و زیبایی رنگ برآورد
 چون حکایت دست و حنا
 و قصه آفتاب و سیب!
 و هرکس شنید
 گشت سرمست ... و خواستارِ چنین لؤلؤی عجیب!
 و آنگاه ...
 از سرزمین ایران،
 بر پای خواست خدیو ادب
 گردی پارسا و پاک سرشت
 ابوالقاسمی دگر!
 که از نقد جان خویش
 خریدار شد آن باغ معنا را
 شهره شد در آفاق
 شد در شاعری طاق
 و بدین داستان، آستان سخن را
 از این سوی هستی به گردون رساند.
 زبان پارسی را
 رسم کهن زندگانی را
 آری!
 هزار سال می گذرد زان روز...
 روزی که گشت پارسی
 با همت و حمیت آن اسوه خرد
 زبان امید و عشق

و ترجمان آشتی،
 نبرد با زشتی!
 زبان معنی و عرفان،
 زبان حکمتِ ادیان،
 زبان اسطوره و پهلوانی و شاهان
 زبان زندگانیِ حضرت انسان،
 زبانی زینت‌گر بساط سخن
 زبانی که دارد نشاط سخن
 زبانی در او نسیم بهاران
 ستایشگر باغ فردوس و رضوان
 نیایشگر هر جمال الهی!
 و فردوسی پاک‌سیرت
 و روئین نگاه
 بشکوه مثل کوه
 با آن دلیری مردانه،
 چون کاوه آهنگر افراشت رایتی
 که بر آن دوخته بود دُرّ دری
 پرچمی بر قامتش نقش،
 دیباچه کمال،
 با حروف جلی،
 چون سروی سترگ و راست‌قامت
 سایه‌گستر بر آفاق
 شهرة افتاد در عالم که...
 هان! کجاست هم‌اورد آن کسی؟
 که عجم زنده‌کرده بدین پارسی!

ای ایران

دکتر عزیز مهدی*

ای سرزمینِ زال و رستم! آه، ای ایران!
 ای سرزمینِ مردمِ آگاه! ای ایران!
 ای شهرهایِ هفت سویتِ هفت شهرِ عشق
 ای جایگاهِ «هشتمین درگاه»! ای ایران!
 از مشهد و تبریز و شیراز و سپاهانت
 تا رشت و کرمان و ری آتِ دلخواه، ای ایران!
 از نورِ روح‌افزایِ گنبدهایِ تابانت
 روشن شده هرشب چراغِ ماه، ای ایران!
 آینه‌ی آزادگانِ «کربلا» بودی
 بیرون نرفتی هرگز از این راه، ای ایران!
 راهت «حسینی» بود و روح با «خمینی» بود
 اعجاز کردی همچو «روح‌الله»، ای ایران!

چشمِ امیدِ مسلمین، فردا به سویِ توست

«فرزندِ زهرا» می‌رسد از راه، ای ایران!

* دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ایران.

مشق دل

مهدی باقرخان*

حرف‌ها مشق دل‌آزاری‌هاست منشاء رنج و گرفتاری‌هاست
 زخمِ دل را چه نیازِ مرهم؟ بس که لبریزِ نمک‌زاری‌هاست
 هستی و مرگ به هم تسلیم‌اند زندگی مشق وفاداری‌هاست
 ای بتِ عشق! پرستیدنِ تو شوق تکرارِ گنهکاری‌هاست
 هست زلف تو نشانِ شب‌تار کارِ این مار، سیه‌کاری‌هاست
 عاقبت جمله غباریم، غبار
 خاک ما سرمهٔ بیداری‌هاست

* شاعر و پژوهش‌گر زبان و ادب فارسی، دهلی‌نو.

تقدیم به حضرت ابوالمعانی

دکتر نقی عباس کیفی*

دَمی از حدودِ بدنِ درآ وُ چو طوطیان به سخنِ درآ
 به مسیرِ جانِ قدمی گذار و ز عالمِ تو و منِ درآ
 به مکاشفاتِ هواللّهی، بده دل به بادهٔ آگهی
 منشین به ماتمِ کوتاهی و چو لاله‌ها به چمنِ درآ
 همه دل به کف، همه جان به لب؛ پی دیدنش عجم و عرب
 بگذر از این همه بوالعجب، ز غریبگی، به وطنِ درآ
 غمِ این جهان، غمِ آن جهان، غمِ ماسوا، غمِ لامکان
 غمِ ما و او، غمِ این و آن، به قدحِ بریز و ز تنِ درآ
 پی جرعهٔ نچشیده‌ای، پی منزلِ نرسیده‌ای
 پی آهوی نرسیده‌ای، چو اوایس شو، به یمنِ درآ
 یکی از فضایلِ آینه، تویی و شمایلِ آینه
 بنشین مقابلِ آینه، به خیالِ خامِ شمنِ درآ
 تو تلالویی ز جمالِ خود، تو شکوفه‌ای ز نهالِ خود
 نرسی چنین به وصالِ خود، در این قفسِ بشکن، درآ
 تو ز حالِ دل، شده بی‌خبر، دلت آگه از خیرِ دگر
 سخنانِ دل، بر کس مبر، ز قفسِ پیر، ز رسنِ درآ
 تو که از عدمِ ندیده‌ای، ز وجود هم ندیده‌ای
 «تو ز غنچه کم ندیده‌ای، در دل گشا به چمنِ درآ»

* استاد میهمان بخش فارسی، دانشگاه دهلی، دهلی.

چند رباعی

حسن مهدی جعفری*

ای خدا قلب مرا پاکی بده هم مرا می ساده و خاکی بده

با توام ای عشقِ من، جانان من سینه ام را شور افلاکی بده

*

دو تا هم دانه چون کفتر نبودیم دو چشم منتظر بر در نبودیم

نگاهش روز اول راست می گفت من و تو جفت همدیگر نبودیم

*

صدای کربلا می آید ای دل نوای نینوا می آید ای دل

قدمها تندتر گردیده، آری نسیم جانفزا می آید ای دل

* دانشجوی پیش دکتری، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.



منظوم اردو مفہوم

ڈاکٹر احمد علی برقی اعظمی

آیت اللہ عظمیٰ حضرت امام خمینی

کی ایک عارفانہ غزل کا منظوم اردو مفہوم



غزل فارسی

آیت اللہ عظمیٰ حضرت امام خمینی




خال لب پر ترے اے دوست گرفتار ہوا
چشمِ بیمار تری دیکھ کے بیمار ہوا
خود سے بیخود ہوا دے بیٹھا انا الحق کی صدا
مثل منصور سر دار خریدار ہوا
غمِ دلدار نے پیدا کیا مجھ میں وہ شرر
جاں ہتھیلی پہ لئے شہسورۂ بازار ہوا
در میخانہ شب و روز کرو مجھ پر باز
مسجد و مدرسہ سے دل سرا بیزار ہوا
جامہ زہد کیا ترک، پہن کر اس کو
خروتے پیر حسراباتی سے ہشیار ہوا
واعظِ شہسور کی باتوں نے دلآزاری کی
رند میخوار تھتا جو میرا مددگار ہوا
چھوڑ دو مجھ کو کہ اب یاد کروں میکدہ میں
بیعتِ ساقی میخانہ سے بیدار ہوا

من بہ خالیبت، امی دوست گرفتار شدم
چشمِ بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم
ہجو منصور خریدار سر دار شدم
غمِ دلدار گلندہ است بہ جانم شرری
کہ بجان آمدم و شہسورۂ بازار شدم
در میخانہ گشایید بہ رویم، شب و روز
کہ من از مسجد و از مدرسہ بیزار شدم
جامہ زہد و ریاکندم و برتن کردم
خرقہ پیر حسراباتی و ہشیار شدم
واعظِ شہسور کہ از پسند خود آزارم داد
از دم رند می آلودہ، مددگار شدم
بگذارید کہ از بستکہ یادی نکنم
من کہ با دستِ بہت میکدہ بیدار شدم



